

بررسی مبانی و مسائل مهدویت با محوریت کتب اربعه

استاد: آیت‌الله طبسی

جلسه ۳۰ - ۹۰/۱۱/۲۳

بحث ما دنباله بررسی روایات ندای سماوی بود. عرض شد روایات در این زمینه متعدد است و از حد استفاضه گذشته و متواتر است، لذا باید بحث در تفصیلات بشود. زمان این ندا، محتوای این ندا، انعکاس و بازخورد این ندا، تاثیر این ندا، هدف از این ندا، آیا این ندا متعدد است؟ اینها را باید بیشتر بحث کنیم.

حالا چند روایت نقل می‌کنیم در ارتباط با اصل ندا و محتوای ندا و خود منادی، منادی کیست؟

آن کسی که ندا را سر می‌دهد کیست؟

روایت بیستم

مرحوم صدقه در کمال الدین روایتی از ابان بن تغلب نقل می‌کند مضمون این است که جبرئیل نازل می‌شد و با امام زمان ع بیعت می‌کند و بعد هم ندا سر می‌دهد.

متن روایت

«**حدثنا محمدبن الحسن بن أحمدين الوليد رضي الله عنه قال: حدثنا محمد ابن الحسن الصفار، عن يعقوب بن يزيد، عن محمدبن أبي عمير، عن أبان بن عثمان عن أبان بن تغلب قال: قال أبوعبد الله عليه السلام: أول من يباع القائم عليه السلام جبرئيل ينزل في صورة طير أبيض فبيأيعه، ثم يضع رجلا على بيته الحرام ورجلًا على بيته المقدس ثم ينادي بصوت طلق تسمعه الخلائق "أتى الله فلا تستعجلوه»**^۱

بررسی سند: ظاهرا این روایت مشکل سندی هم نداشته باشد

در این روایت وارد تفصیلات می‌شود بدین معنی که ندا بعد از بیعت جبرئیل است. خوب بیعت جبرئیل هم بعد از اعلان ظهور است.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۷۱؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۸۵.

«أَوَّلُ مَنْ يُبَايِعُ الْقَائِمَ ॥ جَبَرَيْلُ يَنْزِلُ فِي صُورَةٍ طَيْرٍ أَيْضَنَ فَيُبَايِعُهُ» به شکل و شمايل یک پرنده است لازم نیست پرنده که می‌گوییم فورا ذهن به کبوتر منتقل بشود؛ بلکه یک پرنده سفید است که به این شکل و شمايل نازل می‌شود و بیعت می‌کند

ثُمَّ يَضَعُ رِجْلًا عَلَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ وَ رِجْلًا عَلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ ظاهر روایت این است که یک پا اینجا می‌گذارد و یک پا آنجا می‌گذارد ولی شاید کنایه و اشاره باشد. اما اگر ظاهر آن هم باشد یعنی به اذن و امر خداوند عزوجل کل دنیا تحت تصرف اینهاست. روایتی که راجع به جریان حضرت عزرائیل است را نگاه کنید که یک وقت دیدند پاره چوبی دست اوست و زیر و رو می‌کند بعد گفتند این چیست؟ گفت این دنیاست در کف دست است هر لحظه هر کجا خواسته باشم بروم می‌روم تعییر می‌کنند الدنیا کالدرهم مثل سکه پولی که در دست یکی از شما باشد. دنیا در اختیار ملائکه موکل است. خوب اگر ظاهرش را هم بگیریم که یَضَعُ رِجْلًا عَلَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ وَ رِجْلًا عَلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ یعنی دنیا در اختیار اینهاست و مسافت برایشان مطرح نیست. ولی شاید کنایه باشد که ندا از این دو جا شنیده می‌شود!^۱

ثُمَّ يُنَادِي بِصَوْتٍ طَلِيقٍ بِاِيكَ لَحنِ رَسَا وَ بِيَانِي رَوْشَنَ تَسْمِعُهُ الْخَلَائِقُ هُمه این صدا را می‌شنوند اُنَّى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ خوب این روایت که اگر از نظر سند مشکلی نداشته باشد محتوا و مضمون این روایت همان نداست اما زمان ندا بعد از بیعت جبرئیل است با حضرت مهدی و شاید بعد از ظهور باشد چون بیعت جبرئیل بعد از اعلان ظهور است. خوب روایات ندا که یکی دوتا نیست. اگر بخواهیم جمع کنیم این روایت را با روایات دیگر باید قائل به تعدد ندا بشویم و دیدیم بعضی روایات ماه رمضان دارد، بعضی روایات ماه ربیع، بعضی روایات ماه محرم است و.... حتی بعضی تا ۶ ندا رسانده‌اند.

اشکال یکی از دانش پژوهان

۱. قبل لملک الموت کیفی تقبض الاروح و بعضها فی المغرب و بعضها فی المشرق فی ساعۃ واحدہ؟ قال: أدعوها فتجیئنی. و قال: إن الدنيا بين يدي احدهم بين يدي احدهم يتناول منها يشاء و الدنيا عندی کالدرهم فی کف احدهم يقلبه کیف یشاء. درر الآخبار، ج ۱، ص ۲۱ - عن علی بن ابراهیم.

استاد: اینجا لفظ بيت المقدس دارد.

این روایت خیلی صریح و روشن است که منادی جبرئیل است و محور ندا این دو جا است

بيت المقدس و بيت الله الحرام

روایت بیست و یکم

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنَ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُفْضَلِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ؛ وَسَعْدَانَ بْنَ إِسْحَاقَ بْنَ سَعِيدٍ؛ وَأَحْمَدَ بْنَ الْحَسِينِ بْنَ عَبْدِ الْمَلِكِ؛ وَمُحَمَّدَ بْنَ أَحْمَدَ بْنَ الْحَسِينِ الْقَطْوَانِيَّ قَالُوا جَمِيعًا: حَدَّثَنَا الْحَسِينُ بْنُ مُحَبْبٍ الْزَرَادُ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَنَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ॥ يَقُولُ: "يَشْمَلُ النَّاسَ مَوْتٌ وَقَتْلٌ حَتَّى يَلْجَأَ النَّاسُ عَنْ ذَلِكَ إِلَى الْحَرَمِ فَيَنَادِي مَنَادٌ صَادِقٌ مِنْ شَدَّةِ الْقَتْلِ فَيَمْرُغُ الْقَتْلَ وَالْقَتْلَ؟ صَاحِبُكُمْ فَلَانَ".^۱

بررسی سند:

روایتی است که مرحوم نعمانی در الغیبه نقل می‌کند از عبدالله بن سنان به سند خودشان که از ابن عقدہ شنیده است. ابن عقدہ هم از مُحَمَّدُ بْنُ الْمُفْضَلِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ وَ سَعْدَانَ بْنَ إِسْحَاقَ بْنَ سَعِيدٍ وَ أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسِينِ الْقَطْوَانِيٌّ یعنی آقای ابن عقدہ چهار طریق دارد و از چهار نفر شنیده است. اگر یکی از اینها مشکل داشته باشد دیگری مشکل ندارد. ما نسبت به خود ابن عقدہ هم بحث کردیم. ابن عقدہ ظاهرا نزد نعمانی و شیخ طوسی مشکلی نداشته باشد و موثق است. ابن عقدہ از چهار نفر و این چهار نفر از حسن بن محبوب نقل می‌کنند که شخصیت و جلالت او روشن است و ایشان از عبدالله بن سنان که در جلالت عبدالله بن سنان کسی بحثی ندارد و اگر بحثی هست در مورد محمدبن سنان است و آن را هم ما حل کردیم و او هم مشکلی ندارد. اما اینجا عبدالله بن سنان است که موثق و معتبر است. پس سند روایت مشکلی ندارد.

۱. الغیبه (للنعمانی)، النص، ص ۲۶۷

بررسی دلالت

عبدالله می‌گوید از آقا امام صادق شنیدم که فرمود **يَشْمَلُ النَّاسَ مَوْتٌ وَ قَتْلٌ**، یا در اثر مرگ‌ها یا در اثر کشتارها انسانها از بین می‌روند.^۱

این روایت یکی از آن روایات است که می‌گوید **يَشْمَلُ النَّاسَ مَوْتٌ وَ قَتْلٌ** همه جا کشتار و مرگ فراگیر است و مردم دیگر خسته می‌شوند حتی **يَلْجَأُ النَّاسُ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى الْحَرَمِ** نه به خاطر اینکه در حرم اولیاء امورش انسان‌هایی هستند که برای خون مسلمین حرمت قائلند نه خیر. بلکه به حساب اینکه خود حرم جای امن است. می‌گوید مردم ناچار می‌شوند که پناه ببرند به طرف حرم و در آن لحظات فینادی این تفریع است و بعد از حوادث و کشتار و مرگ‌ها و ناامنی‌ها و پناه بردن مردم به حرم **فَيَنَادِي مُنَادٍ صَادِقٌ** این منادی صادق کیست؟ این منادی **مِنْ شِدَّةِ الْقِتَالِ** فریاد می‌زند **فِيمَ الْقُتْلُ وَ الْقِتَالُ** برای چه اینقدر خون می‌ریزید؟ و چرا اینقدر درگیری و کشتار؟ **صَاحِبُكُمْ فُلَانٌ** یعنی آقا از راه رسیده است.

نتیجه: پس این روایت اشاره به ندا؛ محتوای ندا و ظرف ندا دارد؛ ولی در چه ماهی و چه روزی معین نکرد. وقتی که کشتار و درگیری شدت گرفت و اوج کشتار بود آن وقت با ندادی آسمانی فرج می‌رسد، ولی ماه و روز مشخص نکرده است، البته گفته «مناد صادق» که به قرینه‌ی روایات دیگر همان حضرت جبرئیل است.

۱. متأسفانه شبکه‌های ماهواره‌ی وهابیت بنا گذاشته‌اند که تشکیک کنند و عقاید را زیر سوال ببرند ولو به جعل اکاذیب. اینها روشنان همین است. می‌گویند امام زمان شیعه از هر صد نفر، نود نفر را می‌کشد. این نیست، این روایات «قتل و موت» همه قبل از ظهرور است و ربطی به دوران ظهور ندارد. در اینجا می‌فرماید **يَشْمَلُ النَّاسَ مَوْتٌ وَ قَتْلٌ**، اصلاً این حوادث قبل از ظهور است و هیچ ارتباطی با دوران ظهور و سیاست حضرت در برخورد با دیگران ندارد. دیگر اینکه اینها در روایات خودتان آمده، در کتاب مجمع الرواید (جلد ۵، ص ۱۸۸) هست که از هر ده هزار نفر، نه هزار و نهصد نفر از بین می‌روند. خودتان باید جوابگو باشید. در کتابهای شما آمده و اگر در کتابهای ما آمده از آنجا نقل شده و کتاب مجمع الرواید از کتابهای معتبرشان است. ثالثاً این حوادثی که نقل شده به دست کسانی انجام می‌گیرد که شما آنها را اولیاء امور، ولی امر می‌دانید و می‌گویید اطاعت‌شان لازم است. این به دست آنها انجام می‌گیرد. عجیب است اشکال به خودتان وارد است و چشمها ایتان را هم می‌گذارید و شروع می‌کنید به اشکال کردن به دیگران

روایت بیست و دوّم

مرحوم خزار قمی در کفایه الاثر^۱ نقل می‌کند. صفحه ۱۴۷ از این کتاب روایت مفصلی را از عبدالرحمن بن ابی لیلی نقل می‌کند. اگر لازم باشد شرح حال او را بیان می‌کنم ولی در مقام تضعیف این روایت نیستم این روایت مضمونش متواتر است.

می‌گوید قال علی بن ابیطالب (روحی فدا) روزی خدمت پیامبر اکرم نشسته بودیم فی بیتِ آم سلَمَةَ ظاهرا نوبت ام سلمه بوده إِذْ دَخَلَ عَلَيْنَا جَمَاعَةُ مِنْ أَصْحَابِهِ عَدَهُ اى اذن ورود خواستند و به ملاقات پیامبر داخل آمدند. آن جماعت که بودند؟ آقا اسم چهار نفر را می‌برد و می‌فرماید مِنْهُمْ نه اینکه همه‌ی آنها این چهار نفر بودند منهم سَلَمَانُ وَ أَبُو ذِرٍ وَ الْمُقْدَادُ وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ این چهار نفر جزو آن جماعت بودند. حضرت می‌فرماید من نشسته بودم خدمت حضرت، عده ای آمدند به ملاقات پیامبر که این چهار نفر جزو آنها بودند. سلمان فارسی سوال مطرح کرد. فَقَالَ سَلَمَانُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيًّا وَ سِيِّطِينِ فَمَنْ وَصِيُّكَ وَ سِيِّطُوكَ؟ واقعا سلمان انسان عارف و ولایتمداری است، سؤالات او بی خود نیست و روی او حساب بود که پیامبر فرمود سلمان منا اهل‌البیت. سلمان این

۱. من کرارا گفته ام و تاکید کرده ام این کتاب کفایه الاثر را بخوانید که معنویت خاصی دارد. همه اش تاکید بر امامت ائمه اثنی عشر است. مستند است. از صحابه و صحابیات به طرق مختلف نقل می‌کند، که پیامبر اکرم فرمود ائمه دوازده نفر هستند و دوازده نفر را معرفی می‌کند.

۲. جالب اینکه عبدالرحمن کسی است که سبب تاخیر در خلافت حضرت شد با این که خود ناظر و شاهد این قضیه بود و شنیده بود که پیامبر اکرم بر امامت و ولایت امیرالمؤمنین تاکید کردنده ولی باز هم گیر داد و سبب شد بعد از خلافت دومی دوباره امور به دست حضرت نیفتند و دور کرد و به دست امویان انداخت، به خاطر یک کلمه که آن شرط عمل به سیره‌ی شیخین بود. یک نفر نبود به او بگوید یعنی کتاب خدا کفایت نمی‌کرد، شما می‌گویید حسبنا کتاب الله، آیا کتاب خدا و سیره‌ی پیامبر کفایت نمی‌کرد، شما که به ما ایراد می‌گیرید. ما می‌گوییم آیه‌ی شریفه‌ی الیوم، اکملت لكم دینکم راجع به امیرالمؤمنین است و کمال دین و تمام نعمت با ولایت حضرت علی علیه السلام بود شما ایراد می‌گیرید. مگر دین خدا تا آن روز ناقص بوده؟ خوب اگر شما دین خدا را تا زمان حیات پیامبر اکرم کامل می‌دانید علی بن ابیطالب فرمود من به همین قرآن و سنت عمل می‌کنم. پس باید به نظر شما دین خدا ناقص باشد تا مکمل آن سیره‌ی شیخین باشد. حضرت زیر بار نرفتند و شما هم دوباره خلافت حضرت علی را تاخیر انداختید. این آقای عبدالرحمن بن عوف است شرح حال او را بینید.

را از پیامبر پرسید و عرض کرد تا امثال عبدالرحمن که آن مشکل را ابجاد کردند متوجه بشوند و حجت برایشان تمام بشود. فَاطِرَقَ سَاعَةً پیامبر سر به زیر انداخت و تامل کردند؛ ثُمَّ قَالَ يَا سَلْمَانُ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ أَرْبَعَةَ أَلْفَ [آلَافِ] نَبِيًّا شاید اشاره و کنایه از کثرت باشد وَ كَانَ لَهُمْ أَرْبَعَةُ أَلْفٌ [آلَافِ] وَصِيٌّ يعني هر یک از آنها یک وصی داشتند وَ ثَمَانِيَّةُ أَلْفٌ [آلَافِ] سِبْطٍ یعنی چهارهزار وصی و هشت هزار سبط داشته‌اند.

پیامبر فرمودند: «فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأَنَا خَيْرُ الْأَنْبِيَاءِ وَ وَصِيٌّ خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ وَ سِيِّطًا خَيْرُ الْأَسْبَاطِ ثُمَّ قَالَ يَا سَلْمَانُ أَتَعْرَفُ مَنْ كَانَ وَصِيًّا آدَمَ» این حديث مفصلی است و او صیا آدم را بیان می‌کند تا می‌رسد به انبیاء دیگر مثل حضرت عیسی و زکریا و... تا اینجا که می‌فرماید وَ أَنَا أَدْفَعُهَا إِلَى عَلَيٌّ هر یک از پیامبران امور را به او صیاء وصیت کردند و تحويل دادند من هم امور را به علی ॥ تحويل می‌دهم.

فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ بَيْنَهُمْ أَنْبِيَاءُ وَ أَوْصِيَاءُ أُخْرُ؟ سلمان پرسید: آیا انبیاء و او صیاء دیگر هم بودند؟ قَالَ نَعَمْ أَكْثُرُ مِنْ أَنْ تُحْصِي سپس پیامبر فرمودند:

وَ أَنَا أَدْفَعُهَا إِلَيْكَ يَا عَلَيٌّ این بار دوم است بار اول مخاطب سلمان بود و بار دوم آقا امیرالمؤمنین می‌فرمایند مخاطب من بودم پیامبر به من فرمود أَدْفَعُهَا إِلَيْكَ يَا عَلَيٌّ وَ أَنْتَ تَدْفَعُهَا إِلَى ابْنِكَ الْحَسَنِ وَ الْحَسَنُ يَدْفَعُهَا إِلَى أَخِيهِ الْحُسَيْنِ وَ الْحُسَيْنُ يَدْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ عَلَيٌّ یک یک ائمه را اسم می‌برند و علی یَدْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ وَ الْحَسَنُ يَدْفَعُ إِلَى ابْنِهِ الْقَائِمِ این خصوصیت کفاشه الاثر است که روایاتی را نقل می‌کند که معمولا در روایات تفصیل اسماء ائمه معصوم آمده است. این از کتابهای قدیمی قرن ۳ او ۴ است آنها که می‌گویند اسم دوازده وصی در روایات نیست؛ درست نمی‌گویند بلکه هم در کتب شیعه و هم در کتب اهل سنت آمده است.

به هر حال پیامبر اشاره به غائب شدن حضرت هم کردند و فرمودند

ثُمَّ يَغِيبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ هر مقداری که خداوند اراده کند. بعد وارد تفصیلات می‌شوند و می‌فرمایند وَ يَكُونُ لَهُ غَيْتَانٍ أَحَدُهُمَا [إِحْدَاهُمَا] أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى باز کسانی که مدعی‌اند مساله غیبت امام زمان ॥ از دوران امام صادق مطرح شد فرض کنیم حرف شما درست باشد و احادیث غیبت از زمان امام صادق باشد آولاً امام معصوم است و شخصیتی است که ندیدم کسی از اهل سنت نسبت به ایشان نظر منفی داشته باشد. از نظر ما امام معصوم است و از نظر اهل سنت هم شخصیت بزرگی است و کسی نیست که بشود نعوذ بالله در مورد او تامل کرد، آن بزرگوار را همه قبول دارند. ثانیا این ادعا درست نیست بلکه غیبت از زمان خود پیامبر مطرح بوده و روایات متعدد داریم که پیامبر به دوازدهمین امام اشاره داشتند و به غائب شدن او و به دو تا غیبت اشاره دارند. این روایت یکی از آنهاست. بعد مولی می‌فرمایند پیامبر به ما روکردند ثُمَّ التَّفَتَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ وَ با صدای بلند رَأَفِعًا صَوْتَهُ فرمودند: الْحَذَرِ إِذَا قُدِّدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ مِنْ وُلْدِي در روایات قبلی تعبیر من ولدک بود که مقداری روایت مشکل شده بود اما اینجا نه، (من ولدی) است. از فاطمه زهرا شروع کنیم، نفر هفتم می‌شود امام کاظم ॥ حضرت به گونه‌ای تعبیر می‌کنند که جای هیچ تشکیک نیست و به اصطلاح مو لای درزش نرود. (الخامس من ولد السابع) فقط بر امام زمان ॥ قابل انطباق است. حضرت می‌فرماید الحذر یعنی در دوران فقدان خیلی مراقب باشید.

قالَ عَلَيْيِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَكُونُ هَذِهِ الْغَيْبَةُ؟ قَالَ أَصْبَتَ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ لَهُ بِالْخُرُوجِ غائب خواهد شد تا زمانی که خداوند اذن خروج بدهد فَيَخْرُجُ مِنَ الْيَمَنِ این عبارت قابل تامل است. بعضی‌ها روی روایات یمانی تامل دارند و می‌گویند معمولاً راویانش یمنی‌اند و چون یمنی هستند، نقل آنان مورد شبھه است. آقای ابن عقدہ هم خودش یمنی است اما او جلیل القدر است و شخصی نیست که کسی به او اتهام جعل حدیث بزنند. اما این متن از اینجا به بعد یک مقدار تامل دارد.

اشکال دانش پژوه: در مورد تعداد انبیاء و بود.

جواب استاد: که باید بین انبیاء اولوالعزم و غیر اولوالعزم فرق بگذاریم و...

اینجا يَخْرُجُ مِنَ الْيَمَنِ جای تامل است چون خروج حضرت از مکه معظمه است.

اشکال دانش پژوه

جواب استاد: پس باید بگوییم این مهدی در روایات یکی از همان مهديان محلی است مثل مهدی سودانی والا مهدی موعود نه از کرعه است و نه از یمن

مِنْ قَرِيْهٖ يُقَالُ لَهَا أَكْرَعَهُ عَلَى رَأْسِهِ عِمَامَهُ مُتَرَّعٌ بِدِرْعِي او سپر من را دارد مُتَقلَّدٌ بِسَيْفِي ذِي الْفَقَارِ آیا
واقعاً خود سيف ذو الفقار به دست ایشان است و یا نماد اقتدار است؟ ظاهر حدیث خود سيف است.

شاهد ما اینجاست که فرمود و مُنَادٍ يَنَادِي هَذَا الْمَهْدِيُّ خَلِيقَةُ اللَّهِ فَاتَّبَعُوهُ مهدی آل محمد ایشان است خلیفه الله ایشان است يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا این عبارت اشاره به همان مهدی فاطمه است اما محل خروجش با روایات دیگر و با مسلمات مطابقت ندارد ذلک عنده مَا يَصِيرَ الدُّنْيَا هَرْجًا وَمَرْجًا وَيَغَارُ [يُغَيْرُ] بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ فَلَا الْكَبِيرُ يَرْحَمُ الصَّغِيرَ وَلَا الْقَوِيُّ يَرْحَمُ الْضَّعِيفَ این حکومت به آن حکومت و این گروه به آن گروه و... ظلم می‌کند و دیگر اخلاق سقوط می‌کند و نه بزرگ به کوچک رحم می‌کند و نه قوی به ضعیف فَحِينَئِذٍ يَأْذَنُ اللَّهُ لَهُ بِالْخُرُوجِ.

اللهم ارنا الطلعة الرشيدة و الغرة الحميده... پایان

جلسه ۳۱-۲۴ / ۱۱ / ۹۰
بسم الله الرحمن الرحيم

بحث راجع به روایات و احادیث ندای سماوی بود عرض شد که فعلاً خود روایات را مطرح می‌کنیم تا بینیم از خود روایات چه استفاده می‌شود و بعداً جمع بندی می‌کنیم.

روایت بیست و سوم

یکی از روایات که در ارتباط با ندا است روایتی است که مرحوم طبری امامی در دلائل الامامه مسنداً نقل می‌کند.^۱

روایت را به سند خودش متنه‌ی به مسudeh بن صدقه عن ابی بصیر نقل می‌کند. ابو بصیر می‌گوید به امام صادق عرض کرد: جعلت فدایک، هل کان امیر المؤمنین یعلم أصحاب القائم کما کان یعلم عذتهم؟، نفرات و تعداد نفرات را می‌داند اما آیا اشخاص را هم می‌داند؟ حدثی ابی یعنی همین سوال ابو بصیر را خود آقا از امام باقر پرسیده‌اند و امام جواب دادند. امام باقر فرمودند: وَاللهِ لَقَدْ كَانَ يَعْرُفُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ أَبَائِهِمْ وَقَبَائِلِهِمْ رَجُلًا فَرَجُلًا

تمام اینها را به اسم و اسم پدر، از چه طایفه‌ای هستند. اینها را یک یک حضرت می‌شناخت و موضع منانزلهم و مراتیهم، در چه موقعیتی هستند، چه رتبه‌ای از فضل و فضیلت و رتبه‌ی اجتماعی، سیاسی، علمی و.. در چه مقامی هستند، همه را حضرت می‌دانست.

بعد فرمودند و كُلُّ مَا عَرَفَهُ امِيرُ المؤْمِنِينَ فَقَدْ عَرَفَهُ الْحَسَنُ اشاره به آن روایت که ما کان عنده فهو عند على بن ابيطالب و این هم شاید اشاره باشد به فرمایش حضرت در دعای ندبه که او دعه

۱. ما در کتاب معجم احادیث الامام المهدی جلد ۷ صفحه ۵۱ این روایت و مصادرش را آورده ایم. اولین مصدر آن، کتاب دلائل الامامه، چاپ قدیم ص ۳۰۷ و چاپ جدید ص ۵۵۴ حدیث ۵۲۶. با این تفصیل است. البته ابن طاووس این روایت را در الملاحم ص ۳۷۵ از کتاب یعقوب بن نعیم نقل می‌کند ولی این کتاب فعلاً موجود نیست. بعد از ابن طاووس مرحوم سید هاشم بحرانی در تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۶۳ و بعد در المحجه فيما نزل في الحجه ص ۲۸ به نقل از دلائل الامامه نقل می‌کند. و مرحوم کاظمی در بشاره الاسلام هم نقل می‌کند و ظاهراً یک اشتباه اینجا هست چون مرحوم کاظمی آنرا از غایه المرام نقل می‌کند ولی در غایه المرام این روایت نیست و در المحجه است و ظاهراً اینجا سهو قلم شده است.

علم ما کان و یکون الی انقضاء خلقه، این نسبت به پیامبر اکرم است اما چند سطر بعد می‌فرماید فلماً انقضی ایامه اقام ولیه علی بن ابیطالب تا برسد به اودعه علمه و حکمته. کدام علم و حکمت؟ همان علم و حکمتی که خدا به پیامبر یاد داد و تا «الی انقضاء خلقه» بود. همان را که خدا به پیامبر عنایت کرد و پیامبر نیز همین علم را به علی بن ابیطالب داد.

و ما روایات متعددی در این زمینه و به این مضمون داریم.

سوال این بود آیا علی بن ابیطالب روحی فداه مشخصات اصحاب امام زمان را می‌داند؟ امام صادق از اینجا شروع کردند و می‌خواهند متنه بشوند به اینجا که من هم می‌دانم اما از اینجا شروع کردند که این سوال از امام باقر نیز پرسیده شد و اما باقر فرمودند که علی بن ابیطالب مشخصات را، فامیل و قبیله، مقامات علمی و رتبه‌ی آنها را می‌دانست و بعد فرمودند هرچه را امیرالمؤمنین می‌دانست امام حسن هم می‌دانست. باز اشاره به یک روایت دیگر دارد که امیرالمؤمنین فرمود لو کنت انا المسئول این روایت در کتاب الحدود، باب مساقیه در وسائل الشیعه آمده است. روایت از این قرار است که مشکلی پیش آمده بود، زن شوهر داری بعد از مقاربت با شوهرش، با همان حرارت با جاریه ای مساقیه می‌کند، بعد آن جاریه که عذر و باکره بوده در اثر این ارتباط، باردار می‌شود. می‌آیند که از امیرالمؤمنین حکم آن را سوال کنند؛ آقا تشریف نداشتند و در غیاب آقا از امام حسن مسأله را می‌پرسند. اینجا چندین مسأله مطرح است. مهر چه می‌شود؟ حمل از کیست؟ حکم شلاق و حد چه می‌شود؟ برچه کسی و چه حدی جاری می‌شود؟ زنی که شوهر دار بوده حکمش چیست؟ این دختری که در اثر این ارتباط باردار شده حکمش چیست؟ زوال بکارت چه حکمی دارد؟ و....

چندین سوال است که در غیاب مولی از امام حسن سوال کردند و امام حسن پاسخ دادند که حکمش در وسائل الشیعه آمده است.

گویا پاسخ امام حسن برایشان سنگین بود و نسبت به صحبت این پاسخ تردید داشتند. در بین راه امیرالمؤمنین را دیدند و ماجرا را نقل کردند. آقا وقتی پاسخ امام حسن را شنیدند فرمودند: لو

اننى المسئول لما كان عندي فيها اكثراً مما قال ابنى يعني اگر مستقىما از من سوال مى کردید بيش از اين
نداشتم.^۱

امام صادق فرمودند پدرم فرمودند اميرالمؤمنين راجع به مشخصات اصحاب امام زمان ॥ کاما لا
اطلاع داشتند وَ كُلُّ مَا عَرَفَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ॥ فَقَدْ عَرَفَهُ الْحَسَنُ ॥ وَ كُلُّ مَا عَرَفَهُ الْحَسَنُ ॥ فَقَدْ صَارَ عِلْمَهُ إِلَى
الْحُسَيْنِ ॥ عبارت جرى لآخرنا ما جرى لاولنا اشاره به اين قضايا دارد.

تا اينجا که فرمودند وَ كُلُّ مَا عَلِمَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلَىٰ ॥ فَقَدْ عَلِمَهُ وَ عَرَفَهُ صَاحِبُکُمْ (يعنی نفسِهُ). يعني
خود آقا جعفر بن محمد الصادق روحی فداه. يعني هرچه را مولی علی می دانست ما هم آن را
می دانيم و به ما منتقل شده است.

قالَ أَبُو بَصِيرٍ: قُلْتُ: مَكْتُوبٌ؟ أَيَا أَيْنَا ثَبَتَ شَدَهْ تَا مِنْ بَيْنِمِ يِكْجَا تَدوِينَ شَدَهْ اسْتَ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ
اللهِ ۖ مَكْتُوبٌ فِي كِتَابٍ مَحْفُوظٌ فِي الْقَلْبِ، مُتَبَّثٌ فِي الذِّكْرِ لَا يُنْسَى. اينها ثبت است و در ذهن و ذكر و
قلب هست و هرگز فراموش شدنی نیست.

ابو بصیر می گوید قلت: جعلت فداک، أخیرنی بعدهیم و بُلدانهیم و مَأْضِعِهِمْ، چند نفرند، اهل کجایند،
و کجا زندگی می کنند فذاک یقتضی مِنْ أَسْمَائِهِمْ؟ وقتی اسم را بيان می کنید باید مشخصات دیگرشان
هم بيان بشود. امام فرمودند إِذَا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ بَعْدَ الصَّلَاةِ فَأَتَتْنِي. اين مفصل است و حالا وقت ندارم
اجازه بده روز جمعه بعد از نماز بيا برایت توضیح بدhem. فقال: فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ أَتَيْتُهُ، روز جمعه
خدمت رسیدم قال يا فقل: يا أبا بصیر، أتَيْتَنَا لِمَا سَأَلْتَنَا عَنْهُ؟
قلت: نعم، جعلت فداک.

قال: إِنَّكَ لَا تَحْفَظُ، فَأَيْنَ صَاحِبُكَ الَّذِي يَكْتُبُ لَكَ؟

۱. وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۶۷، ب ۳، ح ۱، عن الكافی ج ۷، ص ۲۰۳. حال اين عبارت را کنار بعضی حرفهای دشمنان
بغذارید که می گويند اميرالمؤمنين بر منبر فرمودند به فرزندم حسن زن ندهيد انه رجل مطلق انه کذا و... اين حرفها
درست نیست بلکه همیشه مولی در مقام تبیین مقامات فرزندانشان امام حسن و حسین ॥ بودند.

اگر همان ابو بصیر نایبنا باشد یا غیر آن بالاخره آقا فرمودند تو حافظه‌ی قوی نداری اگر من برایت تقریر کنم و بخوانم یادت نمی‌ماند، رفیقت که برای تو می‌نوشت کجاست.

قُلْتُ: أَطْنُ شَغَّالُهُ شَاغِلٌ، امروز کاری برایش پیش آمد و نتوانست بباید و كرهتْ أَتَأْخَرَ عَنْ وَقْتٍ حاجتی، من نخواستم وقت ملاقات را به تاخیر بیندازم و خلف وعده داشته باشم. فقال لِرَجُلٍ فِي مجلسِهِ: أَكْتُبْ لَهُ امام به کسی که در آنجا بود فرمود حرفهای من را برایش ثبت و ضبط کن «هذا ما

أَمْلَاهُ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ

این که من می‌گوییم مطالبی است که پیمبر املا کردند و اودعه إِيَاهُ مِنْ تَسْمِيَةِ أَصْحَابِ الْمَهْدِيِّ لَهُ و عِدَّهُ مِنْ يُوَافِيهِ الْمَفْقُودِينَ عَنْ فُرْشِهِمْ وَ قَبَائِلِهِمْ، کسانی که در شب در رختخوابشان هستند ولی صبح که می‌شود خانواده اش می‌بینند بستر و رختخواب خالی است آنان که می‌آیند خدمت آقا قبل از ظهر امْفَقُودِينَ عَنْ فُرْشِهِمْ وَ قَبَائِلِهِمْ، السَّائِرِينَ فِي لَيْلِهِمْ وَ نَهَارِهِمْ إِلَى مَكَّةَ عَدَهُ ای هستند که به آنها می‌گویند شما احضار شدید، و همین الان بباید و یک لحظه هم تأمل نکنید.

شاهد ما اینجا روایت است

اینها حرکت می‌کنند یک سری پیاده و یک سری را احضار می‌کنند و خودشان هم متوجه نمی‌شوند و صبح می‌بینند در مکه هستند. این جابجایی و نقل و انتقالات و حرکت فوری هنگام استماع صوت است و ذلکَ عِنْدَ اسْتِمَاعِ الصَّوْتِ فِي السَّنَةِ الَّتِي يَظْهَرُ فِيهَا أَمْرُ اللَّهِ (عَزَّ وَ جَلَّ)، همان سالی است که صیحه شنیده می‌شود. سال صیحه همان سالی است که امر خداوند آشکار می‌شود. شاهد ما این قسمت بود و ادامه روایت در چهارصفحه‌ی بعدی ربطی به بحث ما ندارد. و انشاء الله در آینده راجع به اصحاب امام زمان بحث خواهیم کرد.

۱. نکته: در این حدیث دو دفعه اسم مولی را می‌برد و با عنوان امیرالمؤمنین نام می‌برد. اینها تعمد داشتند که از آقا با این عنوان تعبیر کنند. روایات دیگر را ببینید وقتی اسم آقا برده می‌شود همین تعبیر امیرالمؤمنین روحی فدah بکار می‌برند. و اسم آقا امام دوازدهم هم که به میان می‌آید تعبیر قائم است شاید نود درصد روایات با این تعبیر است.

نتیجه روایت: پس ندای آسمانی - به اصطلاح امروزی - مقرون به آماده باش صدرصد و احضار آن یگان ویژه و افراد خاص است. آنها صد در صد آماده‌اند و باید به هر نحوی که شده خودشان را به مکه برسانند. و در ادامه روایت می‌فرماید وَ هُمُ الْجَبَاءُ وَ الْقُضَاءُ وَ الْحُكَامُ عَلَى النَّاسِ که شرح و توضیح این فراز فعلاً ربطی به بحث ما ندارد.

پس ظهور در سال صیحه است و مقدمات ظهور فراهم است. این روایت ماه صیحه را مشخص نکرد و فقط فرمود سالی که صیحه شنیده می‌شود، افراد ویژه حرکت می‌کنند، اما رجب، رمضان یا محرم را مشخص نکرد.

روایت بیست و چهارم

روایت مرحوم نعمانی در الغیبه است که روایت مفصلی دارد و ما به شاهد بحث اشاره می‌کنیم.

سند روایت

چون سند این روایت به حسب ظاهر پیچیده است و نیاز به دقت و سند شناسی دقیق دارد. در صفحه ۲۷۹ حدیث شماره ۶۷، نعمانی می‌فرماید أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ يَعْنِي أَبْنَ عَقْدَةِ وَظَاهِرًا در جلسه درسی بوده و ابن عقده این روایت را مطرح کرده‌اند، عده‌ای که یکی از آنها هم مرحوم نعمانی است در درس حاضر بوده‌اند. لذا می‌گوید اخبرنا ابن عقده عَنْ هَوْلَاءِ الرَّجَالِ الْأَرْبَعَةِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، یعنی به چهار طریق از ابن محبوب نقل کرده است. این حدیث شماره ۶۷ بود برای شناختن این چهار نفر باید به حدیث قبلی برگردیم حدیث شماره ۶۶، باز روایتی نقل می‌کند اخبرنا احمد بن محمد بن سعید عن هولاء الرجال الاربعه، اینجا باز حل نشد و باید به حدیث قبلی، روایت ۶۵ مراجعه کنیم. در این روایت می‌گوید اخبرنا احمد بن محمد بن سعید (ابن عقده) قال حدثنا ۱. مُحَمَّدُ بْنُ الْمُفَضَّلِ ۲. وَ سَعْدَانُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ سَعِيدٍ ۳. وَ أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ وَ ۴. مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ جَمِيعًا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ حالاً معلوم شد هولاء الاربعه این چهار نفر منظور هستند. این طریق اول نعمانی به این روایت است. که می‌گوید از ابن عقده نقل می‌کنم که او از این چهار نفر نقل می‌کند

که همه‌ی آنها از ابن محبوب نقل می‌کنند. پس این روایت از ابن محبوب است که ابن عقدہ به چهار طریق آن را به ابن محبوب متنه‌ی می‌کند و نعمانی از ابن عقدہ شنیده است.^۱

در ادامه نعمانی می‌فرماید و **أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ** از اینجا طریق دوم نعمانی است.

می‌گوید خودم از کلینی شنیدم در جمعی که من هم بود نه اینکه در کتابش باشد. قال (کلینی) حَدَّثَنِي عَلَىٰ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ (صاحب تفسیر معروف) عَنْ أُبِيِّ اِبْرَاهِيمَ این طریق اول کلینی است که از علی بن ابراهیم نقل می‌کند و همانطور که ابن عقدہ از چهار نفر نقل می‌کرد کلینی می‌گوید طریق دیگر هم دارم و طریق دوم او این است که می‌گوید: وَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى. باز کلینی طریق سومی هم دارد و می‌گوید: وَ حَدَّثَنِي عَلَىٰ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ غَيْرُهُ عَنْ سَهْلٍ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعًا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ یعنی همه‌ی اینها از سهل بن زیاد نقل می‌کنند و این غیر از طریق ابن عقدہ است و سهل بن زیاد از حسن بن محبوب نقل می‌کند.

تا اینجا دو طریق آقای نعمانی بود و از اینجا به بعد طریق سوم را بیان می‌کند. طریق اول طریق ابن عقدہ با چهار طریق بود. طریق دوم نعمانی، از کلینی با سه طریق بود و از اینجا طریق سوم از عبدالواحد موصلی است. بینید چگونه با دقت روایات را جمع آوری کرده‌اند. و می‌گوید: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمَوْصِلِيِّ عَنْ أُبِي عَلَىٰ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَاشِرٍ «۲» عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ این طریق سوم هم به ابن محبوب متنه‌ی می‌شود. در همه‌ی این طرق ابن محبوب از عمرو بن ابی مقدم نقل می‌کند که او مشکلی ندارد. و ثقه است عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجَعْفِيِّ

عمرو بن ابی مقدم هم از جابر بن یزید جعفی نقل می‌کند که راجع به ایشان مفصل بحث کرده ایم. جابر بن یزید مورد غضب علمای مخالف و اهل خلاف است. نگاه کنید مقدمه‌ی صحیح

۱. این حدیث مدنظر، حدیث مفصلی است و خیلی مطلب دارد که هر کدام یک سوزه برای بحث است. بعضی خیال می‌کنند همین‌جوری روایات را پیدا کرده و جمع آوری کرده‌اند؛ نه خیر با دقت و نظرات دقیق و با مطالعه و کارشناسانه جمع آوری کرده‌اند.

مسلم، مقدمه‌ی خود مسلم را، او می‌گوید این جابر کسی است که ده هزار حدیث و یکجا پنجاه هزار، (در یک جا صد هزار دارد)، از امام باقر از رسول خدا نقل می‌کند. در شخصیت و عظمت امام باقر ۲۰ احادیث از مسلمین اختلاف ندارد. مسلم می‌گوید جابر از دو لب امام باقر به نقل از پیامبر شنیده است. می‌گوید ما از ایشان نقل نمی‌کنیم، جای دیگر می‌گوید احادیث او را پاره کردیم... چون کان یقول بالرجوعه چون قائل به رجعت است و رجعت از نظر آنها اشد غلوای الرفض است.^۱

دلالت روایت:

جابر بن یزید جعفی می‌گوید آقا امام باقر فرمودند. یادتان باشد در روایت قبلی از دلائل الامامه، که ابوبصیر از امام در مورد اصحاب امام زمان سوال کرد آقا فرمودند حضرت علی ۲۰ اینها را می‌دانست و این علم از امام به امام دیگر تا به من رسیده «عرفه صاحبکم» تا به من منتقل شد. بعد فرمودند مطالبی که به تو می‌گوییم املاء رسول الله است و امیرالمؤمنین هم آنها را نوشتنند. حال جابر بن یزید می‌گوید قال ابوجعفر، یعنی من ندیدم در نقل قول کسی بگوید جابر دروغگو است یعنی اگر جابر گفت قال الباقر یعنی از امام باقر شنیده و کم وزیاد نمی‌کند. و کسی ایشان را متهم به وضع و جعل نکرده و فقط اعتقاد به رجعت را اشکال گرفته‌اند. پس وقتی جابر می‌گوید قال الباقر یعنی همینجور از رسول الله است اما این حدیث را کنار می‌گذارند.

۱. راضی و اشد غلوای الرفض کسی است که قائل به رجعت باشد. اگر کسی بگوید علی بن ابیطالب بر می‌گردد و به رجعت باشد از او نقل نمی‌کنند. اما اگر کسی به علی بن ابیطالب برگردد یعنی سب کند و فحش و دشنام بدند این شخص شقه است!! من ندیدم در کتب رجالی اهل سنت کسی را به خاطر سب امیرالمؤمنین رد کنند، می‌گویند اجتهاد کرده و به نحوی توجیه می‌کنند. خلاصه اگر کسی به علی بن ابیطالب برگردد، مشکل ندارد اما اگر بگوید علی بن ابیطالب به این دنیا بر می‌گردد، مشکل پیدا می‌کند و همه‌ی احادیث را رد می‌کنند. جابر بن یزید جعفی در نظر آنها اینگونه است. چند مطلب در مقدمه‌ی مسلم راجع به جابر آمده حتماً نگاه کنید.

اما محتوای حدیث

جابر می‌گوید آقا فرمودند: یا جابرُ الْزَمِ الْأَرْضَ در این جریانات جناح بازی وارد نشو وَ لَا تُحرّكْ^۱ یَدًا وَ لَا رِجْلًا و اصلاً تکان نخور حَتَّى تَرَى عَلَامَاتٍ أَذْكُرُهَا لَكَ إِنْ أَذْرَكْتَهَا اگر عمرت کفاف کند که این علامات را درک کنی و اگر درک کردی آماده باش که امر خداوند عزوجل فرارسیده است. أَوْلَهَا اخْتِلَافُ بَنِي الْعَبَّاسِ وَ مَا أَرَاكَ تُدْرِكُ ذَلِكَ این عبارت مهمی است. حضرت می‌فرماید گمان نمی‌کنم به اختلافات بنی العباس بررسی چون دوران امام باقر هنوز دوران امویین بود و هنوز بنی العباس سرکار نیامده بودند یا اوایل کارشان بود تا بررسد به اختلافات آنها، اوچ اختلافاتشان زمان امام صادق و امام کاظم (علیهمماالسلام) بود. لذا فرمودند عمرت کفاف نمی‌کند وَ لَكِنْ حَدَّثْ بِهِ مَنْ بَعْدِي عنی از جانب من بازگو کن و بگو این علامات اگر محقق شد آماده بشوید. شاهد ما این عبارت از روایت است وَ مُنَادٍ يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ وَ يَجِئُكُمُ الصَّوْتُ مِنْ تَاحِيَةِ دِمَشْقٍ بِالْفَتْحِ... از اینجا به بحث ما مرتبط می‌شود که انساء الله ادامه بحث جلسه بعد.

پایان

جلسه ۳۲-۳۹/۱۱/۹۰

روايات جابر جعفی (مارقه - ترك)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين...

بحث ما راجع به روایات صحیحه وندای آسمانی بود رسیدیم به روایت مفصلی که جابر بن یزید جعفی از امام باقر ؑ نقل می‌کند.

به بیان سند آن پرداختیم دیدیم مرحوم نعمانی از سه طریق روایت را نقل می‌کند، گاهی از ابن عقده گاه از کلینی ؑ و گاهی هم از عبد الواحد موصلى. بعض این طرق هم به سه یا چهار طریق منتهی می‌شوند.

گویا با دقت در طرق و تعمد در تعدد راهها و اسنادی که روایت را به آن سند نقل کرده است خواسته اشاره داشته باشد به اهمیت و اعتبار این متن، اگر به این هم نظر نداشته شاید اعتبار این متن به دست بیاید زیرا متن معتبره و به آن توجه شده است.

اما چرا روی این متن خیلی دقت داریم

زیرا در چند جای آن سخن از صحیحه به میان آمده. در اول حدیث که امام فرمودند علاماتی هست بعد از اختلاف بنی العباس، امام ؑ صحبت از ندای آسمانی می‌کند: «ومناد ينادي من السماء» چند سطر بعد می‌فرمایند: «يُنادى مناد من السماء يا بيداء ايدي القوم» این عبارت در همان روایت است، صحبت از ندای آسمانی است ولی در این رابطه که از بین رفتمن و هلاکت جیش سفیانی و خسف در اثر این نداست که مضمون ندا مرتبط است با خسف جیش سفیانی.

بعد چند سطر دوباره صحبت از ندای آسمانی را به میان می‌آورند و می‌فرمایند: هر کس نسبت به هر مساله ای در ارتباط با قیام حضرت مهدی ؑ به شک و شبّه بیفتند نسبت به ندای آسمانی به شک و شبّه نمی‌افتد: «فَإِنَّ الصَّوْتَ مِنَ السَّمَاءِ لَا يُشْكِلُ عَلَيْهِمْ إِذَا نُودِيَ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ وَ أُمِّهِ»

در این روایت به عنوان ندا سه دفعه کلمه ندا آمده اما مضمون و محتوای ندا و مورد ندا فرق می‌کند. لذا تصمیم گرفتیم روایت را با دقت بررسی کنیم، مخصوصاً مرحوم نعمانی بعد نقل این روایت و روایتی دیگر که «يقوم القائم يوم عاشوراء»^۱ می‌گوید:

«هذه العلامات التي ذكرها الأئمة مع كثرتها و اتصال الروايات بها و تواترها و اتفاقها موجبة ألا يظهر القائم إلا بعد مجئها و كونها إذ كانوا قد أخبروا أن لا بد منها و هم الصادقون حتى إنه قيل لهم نرجو أن يكون ما نؤمل من أمر القائم و لا يكون قبله السفياني فقالوا بلى و الله إنه لمن المحظوظ الذي لا بد منه.

ثم حقووا کون العلامات الخمس التي أعظم الدلائل و البراهين على ظهور الحق بعدها كما أبطلوا أمر التوقيت و قالوا من روی لكم عنا توقيتا فلا تهابوا أن تكذبوا كائنا من كان فإنما لا ن وقت و هذا من أعدل الشواهد على بطلان أمر كل من ادعى أو ادعى له مرتبة القائم و منزلته و ظهر قبل مجىء هذه العلامات لا سيما و أحواله كلها شاهدة ببطلان دعوى من يدعى له»^۲

می‌گوید: «این علامات که ائمه طاهرین نقل کرده اند هم عدشان کثیر است و هم مستندند و متواتر، مضمونها هم یکی است.

این روایات متواتر سبب می‌شوند که بگوییم امام زمان^۳ ظهور نمی‌کنند مگر بعد تحقق این علامات، چون ائمه خبر دادند که به ناچار این علامات باید محقق شوند و در صدق ائمه حرفی نبیست. حتی یک وقتی به بعض معصومین^۴ عرض شد: «امیدواریم که حضرت مهدی^۵ بیایند بدون آمدن سفیانی» که حضرت فرمودند: «سفیانی هم از حتمیات است و باید بیاید.

سپس مرحوم نعمانی می‌گوید: «ائمه^۶ فرمودند: این علامات پنجگانه از بارزترین دلائل و علاماتی است که تحقق ظهور بعد اینها خواهد بود»^۷ کسی که از طرف ما برای شما وقتی تعیین

۱. طبق روایتی از امام صادق^۸ زمان قیام روز عاشورا است
۲. الغيبة (للنعمانی)، النص، ص ۲۸۲

۳. کما اینکه کسی وقت تعیین کند که در سال ۲۰۱۲، بعد بگویید: سپس در سال ۲۰۱۴ همین طور... ائمه اینها را باطل دانسته اند

کرد-که فلان سال امام زمان ۲ ظهور می‌کند- هیچ ترس به خودتان راه ندهید و با جرأت بگویید که تو دروغگو هستی - چرا چون هنوز صیحه نیامده، هنوز علامات پنجگانه نیامده.

در ادامه مرحوم نعمانی می‌فرماید: «هر کس ادعای مهدویت کند یا برای او ادعای مهدویت شود و قبل این علامات باشد این شواهد بهترین دلیل بر بطلان حرف اوست وقتی هیچیک از علامات محقق نشده است.»

بعد می‌فرماید: «و نسأَلَ اللَّهَ أَنْ لَا يَجْعَلَنَا مِنْ يُطْلَبُ الدُّنْيَا بِالْخَارِفِ فِي الدِّينِ وَ النَّمْوِيهِ عَلَى ضَعْفَاءِ الْمُرْتَدِينَ وَ لَا يُسْلِبَنَا مَا مَنَحَنَا بِهِ مِنْ نُورِ الْهُدَى وَ ضَيَّاهِ وَ جَمَالِ الْحَقِّ وَ بَهَائِهِ بِمِنْهُ وَ طَوْلِهِ.»

[از خدا می‌خواهیم] جز کسانی نباشیم که دین را سکوی پرش برای ریاست و مقام و دنیا طلبی قرار داده اند، و گول بزنیم و حق را باطل و باطل را حق جلوه دهیم. و این نور هدایت، جمال حق و بهاء حق را از ما نگیرد.

این مطلب مهمی است که مرحوم نعمانی در ذیل روایت ذکر می‌کنند.^۱

اما منابع در روایت جابر

قبل خواندن روایت، منابعی که این روایت را نقل کرده اند بیان کنم تا معلوم شود به این روایت اعتنا شده و مثل بعض روایات نیست که یک منبع قدیمی آن را نقل کرده و دیگر احدی آن را در طول این چند صد سال نقل نکرده مگر مثل حر عاملی آن هم در اثبات الهدایه یا بعض معاصرین، که معلوم می‌شود (سایرین) دیده اند و از آن صرف نظر کرده‌اند.

اول سراغ مفسرین برویم که در چند جا آورده اند

ذیل سوره نحل آیه ۴۵ «أَفَامِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ.»

۱. روزی به استادم عرض کردم: بعضی ادعای ارتباط با امام زمان ۲ را دارند- مثل آن کسی که گفته بود من شاگردم آقا را ۲۵ مرتبه ملاقات کرده که حتما خودش دائم الحضور است. ایشان فرمودند: «این دکان است و این دکانها باید جمع شود» من هم با اعتماد بر ایشان، به آن شهری که این حرفها را زده بود (و مرید هم پیدا کرده بود) خبر را رساندم و بساطش جمع شد.

سوره مریم، ۳۷ «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهُدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ»

سوره الزخرف، ۶۵ «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ»

اولین کسی که این روایت را با همین طول و تفصیل می‌آورد مرحوم عیاشی است در جلد اول تفسیرش، ص ۶۴، ح ۱۱۷ و در صفحه ۲۴۴، ح ۱۴۷ بخشی از همین حدیث را نقل می‌کند.

همچنین در جلد ۲، ص ۲۶۱ قسمتی از این حدیث را نقل می‌کند.

بعد ایشان مرحوم نعمانی، ص ۲۸۸، باب ۱۴، ص ۶۷ به چند طریق نقل کرده، که محور بحث ما

کتاب نعمانی است.

بعد ایشان، شیخ مفید در اختصاص، ص ۲۵۵ متن نعمانی را می‌آورد از عمر و بن ابی مقدام^۱

باز شیخ مفید در کتاب شریف ارشاد، ص ۳۵۹ بخشی از این حدیث را نقل می‌کند.

مرحوم طوسی در کتاب شریف غیبت، ص ۴۴۱ همان نقل ارشاد را می‌آورد.

اعلام الوری طبرسی، ص ۲۴۹ از ارشاد.

فصل المهمه، منتخب انوار المضيئه... تا می‌رسد به بحار الانوار، حلیه الابرار، نور الثقلین،
المستدرک.

از عامه هم دو نفر این حدیث را نقل می‌کنند

۱. سلمی مقدسی، در قرن هفتم در «عقدالدرر» ص ۷۹ که نقل ارشاد است^۲

۲. قندوزی در ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۳۶

پس در منابع دست اول ما آمده و بعدی‌ها هم کمال اعتنا و توجه را به این حدیث داشته‌اند.

این حدیث خیلی مطلب دارد و باید با دقت نظر به این حدیث نگاه کرد، با توجه به اینکه ۳
جای این حدیث اشاره به صیحه دارد و محتوا و مضمون‌های صیحه‌ها با هم فرق می‌کنند.

اما متن حدیث

۱. لازم باشد بحث خواهیم کرد که آیا اختصاص از کتب شیخ مفید هست یا نه، که محل بحث است و اینجا هم نمی‌خواهیم اختصاص را منبع این حدیث بیاوریم، زیرا دیگران این حدیث را نقل کرده‌اند.

۲. که البته کلمه «جاییه» - سرزمین جولان - در نقل عقدالدرر نیست.

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ هَوَلَاءِ الرَّجَالِ الْأَرْبَعَةِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ وَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ
أَبُو جَعْفَرَ قَالَ حَدَّثَنِي عَلَىٰ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ وَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ
مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى قَالَ وَ حَدَّثَنِي عَلَىٰ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ غَيْرُهُ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ قَالَ وَ
حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمَوْصِلِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَلَىٰ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِيهِ نَاسِرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ
الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمْرُو بْنِ أَبِيهِ الْمُقْدَامِ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدِ الْجُعْفَى قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلَىٰ الْبَاقِرِ
يَا جَابِرُ الزَّمِنِ الْأَرْضَ وَ لَا تُحْرِكْ يَدَكَ وَ لَا رِجْلًا حَتَّىٰ تَرَى عَلَامَاتٍ أَذْكُرُهَا لَكَ إِنْ أَدْرَكْتَهَا أَوْ لَهَا اخْتِلَافٌ بَنِي
الْعَبَاسِ وَ مَا أَرَاكَ تُدْرِكُ ذَلِكَ وَ لَكِنْ حَدَّثَنِي مَنْ بَعْدِي عَنِي وَ مَنَادٍ يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ وَ يَجِئُكُمُ الصَّوْتُ مِنْ
نَاحِيَةِ دِمْشَقَ بِالْفَتْحِ وَ تُخْسِفُ قَرْيَةً مِنْ قُرَى الشَّامِ تُسَمَّى الْجَابِيَّةَ وَ سَقْطُ طَائِفَةٍ مِنْ مَسْجِدِ دِمْشَقَ الْأَيَّامِ وَ
مَارِقَةٌ تَمُرُّ مِنْ نَاحِيَةِ التُّرْكِ وَ يَعْقِبُهَا هَرْجُ الرُّومِ وَ سَيْقَلٌ إِخْوَانُ التُّرْكِ حَتَّىٰ يَنْزِلُوا الْجَزِيرَةَ وَ سَيْقَلُ مَارِقَةُ
الرُّومِ حَتَّىٰ يَنْزِلُوا الرَّمْلَةَ فَتَلْكَ السَّنَةُ يَا جَابِرُ فِيهَا اخْتِلَافٌ كَثِيرٌ فِي كُلِّ أَرْضٍ مِنْ نَاحِيَةِ الْمَغْرِبِ فَأَوَّلُ أَرْضٍ
تَخْرَبُ أَرْضُ الشَّامِ ثُمَّ يَخْتَلِفُونَ عِنْدَ ذَلِكَ عَلَىٰ ثَلَاثِ رَأِيَاتٍ رَأِيَةُ الْأَصْهَابِ وَ رَأِيَةُ الْأَبَقَعِ وَ رَأِيَةُ السُّفَيْانِيِّ فَيَلْتَقِي
السُّفَيْانِيُّ بِالْأَبَقَعِ فَيَقْتَلُونَ فَيَقْتَلُهُ السُّفَيْانِيُّ وَ مَنْ تَبَعَهُ ثُمَّ يَقْتُلُ الْأَصْهَابَ ثُمَّ لَا يَكُونُ لَهُ هُمَّةٌ إِلَّا الْإِبْلَالَ نَحْوَ الْعِرَاقِ
يَمُرُّ جَيْشُهُ بِقِرْقِيسِيَّةٍ فَيَقْتَلُونَ بِهَا فَيَقْتُلُ بِهَا مِنَ الْجَبَارِينَ مِائَةً أَلْفٍ وَ يَبْعَثُ السُّفَيْانِيُّ جَيْشًا إِلَى الْكُوفَةِ وَ عِدَّتُهُمْ
سَبْعُونَ أَلْفًا فَيُصْبِيُونَ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ قَتْلًا وَ صُلْبًا وَ سَبِيلًا فَبَيْنَاهُمْ كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَتْ رَأِيَاتٍ مِنْ قِبَلِ خُرَاسَانَ وَ
تَطُوِي الْمَنَازِلَ طَيًّا حَيْثُ وَ مَعَهُمْ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ ثُمَّ يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ مَوَالِيِّ أَهْلِ الْكُوفَةِ فِي ضُعْفَاءِ فَيَقْتَلُهُ
أَمِيرُ جَيْشِ السُّفَيْانِيِّ بَيْنَ الْحِيرَةِ وَ الْكُوفَةِ وَ يَبْعَثُ السُّفَيْانِيُّ بَعْثًا إِلَى الْمَدِينَةِ فَيَنْفِرُ الْمَهْدِيُّ مِنْهَا إِلَى مَكَّةَ فَيَلْتَلِعُ
أَمِيرُ جَيْشِ السُّفَيْانِيِّ أَنَّ الْمَهْدِيَّ قَدْ خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ فَيَبْعَثُ جَيْشًا عَلَى أُثْرِهِ فَلَا يُدْرِكُهُ حَتَّىٰ يَدْخُلَ مَكَّةَ خَائِفًا
يَتَرَقَّبُ عَلَىٰ سُنَّةِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ ॥ قَالَ فَيَنْزِلُ أَمِيرُ جَيْشِ السُّفَيْانِيِّ الْبَيْدَاءَ فَيَنَادِي مَنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ يَا بَيْدَاءُ أَبِي دِيِّ
الْقَوْمَ فَيَخْسِفُ بِهِمْ فَلَا يُقْلِتُ مِنْهُمْ إِلَّا ثَلَاثَةٌ نَفَرٌ يُحَوِّلُ اللَّهُ وَجْهَهُمْ إِلَى أَفْقِيَتِهِمْ وَ هُمْ مِنْ كَلْبٍ وَ فِيهِمْ نَوْكَتُ هَذِهِ
الآيَةُ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقاً لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وَ جُوهَرًا فَنَرُدُّهَا عَلَىٰ أَذْبَارِهَا
الآيَةُ قَالَ وَ الْقَائِمُ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ قَدْ أَسْنَدَ ظَهْرَهُ إِلَى الْبَيْتِ الْحَرَامِ مُسْتَجِيرًا بِهِ فَيَنَادِي يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا نَسْتَصْرِرُ اللَّهَ
فَمَنْ أَجَابَنَا مِنَ النَّاسِ فَإِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٍ وَ نَحْنُ أَوْلَى النَّاسِ بِاللَّهِ وَ بِمُحَمَّدٍ صَفَّنْ خَاجَنِي فِي آدَمَ فَانَا

أولى الناس بآدم وَ مَنْ حَاجَنِي فِي نُوحٍ فَانَا أَوْلَى النَّاسِ بِنُوحٍ وَ مَنْ حَاجَنِي فِي إِبْرَاهِيمَ فَانَا أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ
وَ مَنْ حَاجَنِي فِي مُحَمَّدٍ صَفَّا أَوْلَى النَّاسِ بِمُحَمَّدٍ صَ وَ مَنْ حَاجَنِي فِي النَّبِيِّينَ فَانَا أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّبِيِّينَ أَلَيْسَ
اللهُ يَقُولُ فِي مُحْكَمٍ كِتَابِهِ - إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَنِي آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ دُرْيَةً بَعْضُهَا مِنْ
بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلَيْمٌ فَانَا بَقِيَةٌ مِنْ آدَمَ وَ ذَخِيرَةٌ مِنْ نُوحٍ وَ مُصْطَفَى مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَ صَفَوةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا فَمَنْ حَاجَنِي فِي كِتَابِ اللَّهِ فَانَا أَوْلَى النَّاسِ بِكِتَابِ اللَّهِ إِلَّا وَ مَنْ حَاجَنِي فِي سُنْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ
فَانَا أَوْلَى النَّاسِ بِسُنْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَفَّا فَأَنْشَدَ اللَّهُ مَنْ سَمِعَ كَلَامِي الْيَوْمَ لَمَّا بَلَغَ الشَّاهِدُ مِنْكُمُ الْغَائِبَ وَ أَسَأَكُمْ
بِحَقِّ اللَّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ صَ وَ بِحَقِّي فَإِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقَّ الْقُرْبَى مِنْ رَسُولِ اللَّهِ إِلَّا أَعْتَمُونَا وَ مَنْعَمُونَا مِمَّنْ يَظْلَمُنَا
فَقَدْ أُخِذْنَا وَ ظُلْمَنَا وَ طُرِدْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ أَبْنَائِنَا وَ بُغْيَ عَلَيْنَا وَ دُفِعْنَا عَنْ حَقَّنَا وَ افْتَرَى أَهْلُ الْبَاطِلِ عَلَيْنَا فَاللَّهُ اللَّهُ
فِينَا لَا تَخْذُلُنَا وَ انْصُرْنَا بِنَصْرِكُمُ اللَّهُ تَعَالَى -

قالَ فَيَجْمِعُ اللَّهُ عَلَيْهِ أَصْحَابَهُ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا وَ يَجْمِعُهُمُ اللَّهُ لَهُ عَلَىٰ غَيْرِ مِيعَادٍ قَزْعًا كَقْزَعَ
الْخَرِيفِ وَ هِيَ يَا جَابِرُ الْآيَةُ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ فِي كِتَابِهِ إِنَّمَا تَكُونُوا يَأْتُونِي بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ فَيَبَايِعُونَهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ وَ مَعَهُ عَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ قَدْ تَوَارَثَتِهِ الْأَبْنَاءُ عَنِ الْأَبْاءِ وَ الْقَائِمُ يَا جَابِرُ
رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ يُصْلِحُ اللَّهُ لَهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ فَمَا أَشْكَلَ عَلَى النَّاسِ مِنْ ذِكْرِ يَا جَابِرُ فَلَا يُشْكِلُنَّ عَلَيْهِمْ
وَلِادُتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ وَرَاثَتِهِ الْعُلَمَاءُ عَالِمًا بَعْدَ عَالِمٍ فَإِنْ أَشْكَلَ هَذَا كُلُّهُ عَلَيْهِمْ فَإِنَّ الصَّوْتَ مِنَ السَّمَاءِ لَا
يُشْكِلُ عَلَيْهِمْ إِذَا نُودِيَ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ وَ أُمِّهِ

یا جابر از جا تکان نخور، جریاناتی در زمان امویین و عباسیین پیش می‌آید، تو خودت را به آنان منضم نکن و از آنها تبعیت نکن تا وقتی که این علاماتی که برایت نقل می‌کنم (پیش آید) البته اگر آنها را درک کنی:

امام فرمودند: جایز گمان نمی‌کنم عمرت کفاف دهد که اولین علامات ظهور آقا را بینم.

اولین علامت: اختلاف بین العیاس است که عمرت کفاف نمی دهد ولی، بعد من از طرف من بگو

که آقا امام باقر ھابنطور فرمود...

فرمود: «عمر من هم کفاف نمی‌دهد که روی کار آمدنشان را ببینم و عمر تو هم کفاف نمی‌دهد
که اختلافشان را ببینی.»^۱

دومین علامت:

آن است که منادی از آسمان ندا می‌دهد، اما اینکه چه ندایی سر می‌دهد بیان نشده.
بعد فرمودند: «از طرف دمشق ندایی می‌رسد که مضمونش پیروزی است».
(اما آیا این همان «ندا من السماء» است؟ (می گوییم) خیر بلکه دو نداست، یکی از آسمان و
یکی هم فریادی است از جانب دمشق.)

بعد حضرت یک سری از قضایای شام را بیان می‌کند، که در یکی از روستاهای شام زمین
دهان باز می‌کند و روستا فرو می‌رود که نامش «جابیه» است.
(جابیه، از نواحی دمشق است و از نواحی جیدور که مناطق جولان فعلی است. باید تاریخ را
دید که آیا این علامت اتفاق افتاده یا نه و ممکن است اتفاق هم افتاده باشد.)^۲
(طبق ظاهر روایت) عده ای آنجا سقوط می‌کنند و از بین می‌روند.

مارقه چه کسانی هستند؟

«وَ مَارِقَةُ تَمْرُقُ مِنْ نَاحِيَةِ التُّرْكِ»

اینها گروهی اند که علیه دین قیام می‌کنند، بدعت گذارند و اهل ضلالت مثل وهابی ها.
در مارقه بودن اینها، این حرف من به تنها یی نیست، از شیعه: آیه الله العظمی سید جواد عاملی،
صاحب کتاب مفتح الکرامه که در شخصیت ایشان کسی تأمل ندارد، در دوره ۱۰ جلدی این کتاب

-
۱. امام باقر در زمان امویین به شهادت رسیدند و هنوز عباسی ها روی کار نیامده بودند که امام سخن از روی کار آمدن
آنها و سخن از اختلافشان می گوید
 ۲. ما بیست و پنج سال قبل به قیطر رفتیم البته بخشی از آن مناطق را اسرائیل اشغال کرده است و فاصله ای هم نیست
بین این منطقه و خط مقدم دشمن.
 ۳. دیشب هم در شبکه ماهواره ای ولایت اشاره کردم که لازم نیست علامات با ظهور کنار هم و بدون فاصله زمانی
باشند. روی کار آمدن عباسی ها یکی از علامات است و اختلافشان یکی از علامات، سقوطشان هم یکی از علامات،
هر سه محقق شدند و ظهوری هم اتفاق نیفتاد. کسی نگفته باید ظهور بلا فاصله باشد.

اواخر، ج ۵ و عو ۷، وقتی صحبت از وهابی‌ها می‌کند می‌گوید: «الخوارج» و وقتی صحبت از محمدبن سعود می‌کند، می‌گوید: «الخارجی».

و اما از علمای اهل سنت هم «ابن العابدین» در حاشیه اش می‌گوید: «مطلوب زماننا الوهابیه، خوارج العصر» می‌گوید اینها خوارج هستند که علیه دین و مذهب قیام کرده اند

منظور از «منْ نَاحِيَةُ التُّرْكِ» کجاست؟

دانش پژوه: تطبیق داده اند ترک را بر دولت ترکیه که الان با عربها همدست شده‌اند.

استاد: تطبیق احتمالی بد نیست، داریم «وَيل لبغداد من الأكراد، من الاتراك» اما تطبیق قطعی مشکل است.

در روایت ترک بر ترکیه وغیر آن تطبیق داده شده. در وسائل الشیعه بیینیل، در کتاب جهاد، در باب معاملات بحثهای اکراد آمده، در باب جهاد بحث اترک آمده.

هرچند بنده به روایاتی که مسائل قوم گرایی را بیشتر مطرح می‌کنند به دیده شک می‌نگرم و بعض مراجعه کردم و دیدم که شک و تردیدم بجا بوده زیرا سند مشکل دارد. مثلاً «الأكراد طائفه من الجن كشف الله عنهم الغطاء^۱ لاتناحومهم، لاتباعوهم» سند این روایت بر می‌گردد به یک شامی به نام «ابو ربيع شامی» که مرحوم خوبی زیرآبش را می‌زند که مشکل دارد و موثق نیست.^۲

پس باید در روایاتی که بیشتر رنگ قومیت گرایی دارند دقت بیشتری کرد، زیرا اینها را جعل کرده اند و جریاناتی بوده که مردم را بر ضد اهل بیت^۳ و در برابر آنها قرار دهنند، با اینکه اهل بیت^۴ با تمام طوائف و قبائل ارتباط داشته‌اند.

برای نمونه

۱. بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار ج ۶۰ باب ۲ حقیقه الجن و أحوالهم..... ص : ۴۲

۲۳ العَلَلُ، يَلْسَلِدِهِ عَنْ أَبِي الْبَيْعِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ إِنَّ الْأَكْرَادَ كَيْفَ هُنَّ الْجِنُّ كَسَفَ اللَّهُ كُنْهُمُ الْغِطَاءُ غَلَّ الْحَلْمُمُ

۲. معجم رجال الحديث ج : ۷۰ در شرح حال خلید بن اویی بررسی شده و بنده در این زمینه جزو نوشتم به نام ایلام دیار شیعیان گمنام و در همایش بزرگداشت مرحوم آیه الله حیدری ایلامی به چاپ رسیده و منتشر گردید.

جلد ۴ کشف الغمہ را بیینید، شرح حال امام عسکری و ارتباطات امام را با دنیا بیان کرده است تحت عنوان «کسانیکه در زمان حیات امام عسکری امام زمان را دیده اند یا از امام زمان اطلاع پیدا کرده اند»

شهرها، کشورها را نام می‌برد از شرق تا غرب. امام با شرق و غرب ارتباط داشته‌اند. نامه‌ها و ارتباطات با فلسطین، یمن...

احتمال قوی وجود دارد برای اینکه این ارتباطها را کم کنند یا خدشی دار کنند چنین عباراتی را جعل کرده باشند. تا قومیتها را رو در روی امام قرار دهند.

در هر صورت این روایات ترک و اترالک... مربوط به چین است هر چند تطبیق قطعی نمی‌دهم.

اما «وَمَارِقَةُ تَمْرُقُ مِنْ نَاحِيَةِ التُّرْكِ» عده ای اهل ضلال و اهل بدعت که بر ضد دین و متدين ها قیام می‌کنند.^۱

وَيَعْثِبُهَا هَرْجُ الرُّومِ

هرج یعنی فتنه؛ فتنه ای از روم (اروپای فعلی^۲)

وَسَيَقْبِلُ إِخْوَانُ التُّرْكِ

دارودسته و متحدین ترک هم می‌آیند

حتیٰ يَنْزِلُوا الْجَزِيرَةَ

اینکه جزیره کدام است (معلوم نیست) زیرا ۸ جزیره داریم که حداقل باید معجم البلدان را نگاه کرد که کجا اطلاق جزیره شده، مگر با قرائن بگوییم جزیره، شمال عراق است

وَسَيَقْبِلُ مَارِقَةُ الرُّومِ حَتَّىٰ يَنْزِلُوا الرَّمَلَةَ

آنها (اروپایی ها) هم لشکر کشی می‌کنند

۱. در روایت استانبول، انطاکیه... آمده اما لفظ ترکیه از اسمی متأخرست

۲. منهم بدأت الفتنة انشاء الله اليهم تعود

امروز به کمک آمریکا آمده اند و پای آنها حرکت می‌کنند و منشأ فتنه و فساد هستند که انشاء الله فتنه سرتاسر بلادشان را بگیرد و مردم خودشان را از شر شان راحت کنند.

اما رمله کجاست؟ در یک نقل عراق است

فَتِلْكَ السَّنَةُ يَا جَابِرُ فِيهَا اخْتِلَافٌ كَثِيرٌ فِي كُلِّ أَرْضٍ مِّنْ نَاحِيَةِ الْمَغْرِبِ

نتیجه چیست؟

اختلاف کثیر در تمام زمین از ناحیه مغرب؛ جولانگاه غرب است، تمام محور شام است. جریان سفیانی پایگاه و مرکزش شام است، بعد هم عراق و مقداری از جنوب ایران و حجاز.

اما این روایت با رموز صحبت می‌کند باید مراجعه کرد به کتب جغرافیا که مغرب، روم، جزیره، ترک، رمله به کجاها قابل تطبیقند.

فَأَوَّلُ أَرْضٍ تَخْرَبُ أَرْضُ الشَّامِ

چون جولانگاه شام است و نیروها آنجا پیاده می‌شوند، اولین سرزمین که به هم می‌ریزد و مردم آواره می‌شوند سرزمین شام استع شام خط مقدم است قبل و بعدش هم ویران می‌شود.

ثُمَّ يَخْتَلِفُونَ عِنْدَ ذَلِكَ عَلَى ثَلَاثِ رَأْيَاتٍ رَأْيَةِ الْأَصْهَبِ وَ رَأْيَةِ الْأَبْقَعِ وَ رَأْيَةِ السُّعْيَانِيِّ

سه پرچم، سه رهبر و فرمانده مدعی خواهند شد: اصحاب، ابیع و سفیانی.

والسلام عليکم ورحمة الله و برکاته

جلسه ۳۳ - ۱۱/۳۰

روایت جابر جعفی (هجوم ترک)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين...

بحث راجع به بررسی متن روایت جابر جعفی از امام باقر ^ع بود که در این متن دو یا سه جا سخن از صیحه وندامضمون ندا و زمان ندا به میان آمده بود، لذا شایسته دقت نظر و بررسی بیشتر است.

در این متن آمده بود «وَيَجِئُكُمُ الصَّوْتُ مِنْ نَاحِيَةِ دِمْشَقٍ وَتُخْسَفُ قَرِيْبٌ مِنْ قَرَى الشَّامِ تُسَمَّى الْجَابِيَّةُ^۱ وَتَسْقُطُ طَائِفَةٌ مِنْ مَسْجِدِ دِمْشَقِ الْأَيْمَنِ^۲

طائفه درلغت

یکی از معانی آن «القطعه من الشيء»^۳ است. بخشی از چیزی را طائفه می‌گویند. پس وقتی می‌فرماید: «تسقط طائفة من مسجد دمشق الأيمن»^۴ یعنی بخشی از مسجد فرو میریزد.

چند مسأله باید روشن شوند:

۱. مسأله رمله، که کجاست؟

۲. مسأله جزیره، به کجا اطلاق شده؟

۳. مسأله ترک، که اینها کیانند؟

سَيَقِيلُ مَارِقَةُ الرُّومِ حَتَّى يَنْزِلُوا الرَّمَلَةَ

رمله کجاست؟^۵

تعییر ابن الفقيه^۱ است:

۱. متن روایت به صورت کامل در جلسه ۳۲ آورده شده

۲. که گفتیم جولان است.

۳. مجمع البحرين، ج ۵، ص ۹۰ «و الطائفة من الشيء: القطعة منه»

۴. البته در بعض نصوص «جدار» درد.

۵. تا پاسی از شب مراجعه کردم مجلدات بحار را، معاجم را، دائرة المعارف را... تا بیینیم اینها چه مطالبی دارند.

(شام را این طور آورده) من الكوفه الى الرمله^۲. همه را شام می گویند.

الرمله؛ هی من کور فلسطین^۳. از توابع نواحی فلسطین است.

در جای دیگر می گوید:

بین بیت المقدس و بین الرمله ثمانیه عشر میلا^۴. (چند فرسخ است و فاصله زیادی نیست)

در جای دیگر می گوید:

ثم إلى الرملة مدينة فلسطين أربعة وعشرون ميلا و هي على الجادة فجاج الشام و الثغور ينزلونها.^۵ (یکی

از شهرهای فلسطین ۲۴ میل راه است)

در کتاب اعلام الحجاز (از معاصرین) می گوید:

الرملة، محطة السكة الحديدية. (ایستگاه راه آهن است در شمال تبوک، ۱۳۷ کیلومتری اردن)^۶

اجمالا رمله که محل نزول مارقه الروم است سرزمین فلسطین است. (والله العالم)

اما جزیره

بعضی اصرار دارند بگویند همان شمال عراق (مناطق موصل) است.

در کتاب مختصر البلدان هفت جزیره را نام می برد:

۱. جزیره ابن کاوان^۷

۲. جزیره تولیه: ما بین رومیه و خوارزم جزیره تسمی تولیه.^۸

۳. جزیره سرنديب، بعد خلیج فارس و روم.^۹

۱. ابن الفقيه خیلی قدیمی است (قرن چهارم است) و مطالب دست اوی دارد، اسم قم را می برد و می گوید: «کات هذه البلده تسهیو هدینه الزهراء» یا می گوید در هند مرغابی وجود دارد که وقتی روز عاشورا می شود «هذه البطله تفتح بناجها و تسقی کل اهاطه...» که تا یک سال آب نیاز ندارند.

۲. مختصر البلدان، ص ۸۹-۹۰-البلدان (ابن الفقيه) ص ۱۴۳ ذیل: القول في الشام

۳. همان، ص ۹۸

۴. البلدان (ابن الفقيه) ص ۱۵۲، بین بیت المقدس و الرحلة ثلثۃ عشر هلا، و هی هن کوره فلسطین

۵. البلدان (ابن الفقيه) ۱۶۵ القول في دھشت

۶. اعلام الحجاز ج ۳، ص ۷۰۱

۷. البلدان (ابن الفقيه) ص ۶۷: في شرقی هذا البحر فبها بین سیراف و حسقط هن البالد سف بین الصفا و جزیره ابن کاوان

۸. البلدان (ابن الفقيه) ص ۶۴ القول في البحار و إاحتلتها بالأرض

۴. جزیره صندرفولات^۳ در هند.

۵. جزیره شلاھط^۳ در هند.

۶. جزیره الرامنی^۴ در هند.

این مطالب را ابن فقیه درباره جزیره نقل می‌کند.

اما در معجم البلدان ج ۲، ص ۱۳۹^۵ اسم چند جزیره را می‌برد.

۱. جزیره أُقُور: و هي التي بين دجلة و الفرات مجاورة الشام تشتمل على ديار مصر و ديار بكر، سميت

الجزيرة لأنها بين دجلة و الفرات

خواهید دید لفظ که مشترک شد نمی‌توانیم بدون قرینه بر یکی از معانی حمل کنیم. حتی شاید
قرینه صارفه هم کفايت نکند و قرینه معینه بخواهیم

مگر آنکه الف و لام «الجزیره» عهد (ذهنی یا ذکری) باشد و اشاره به یک جای معروف باشد.

۲. الجزيرة الخضراء؛ كه بحث مفصلی راجع به آن انجام دادم. و به چاپ رسیده.

۳. جزیره شُكْر جزیره فی شرقى الأندلس

۴. جزیره العرب، كه بحث مفصلی دارد و از اصمی مطالبی می‌آورد.

پس اگر جزیره یکی از معانی اش جزیره العرب باشد چه خصوصیتی در دمشق است.

۵. جزیره عکاظ وهي الحره الى جنب عکاظ، بها كانت الوقعه الخامسه.

۶. جزیره ابن عمر (التغلبی) بلد فوق الموصل.

۷. جزیره قوسنیا کوره بمصر.

۸. جزیره مزغناي

۱. البلدان (ابن الفقيه) ص ۶۵ القول في البحار و عجائب ما فيها
و بلیو هذا البحر برسکو هرکد، بقال انه قائموس البحار كلها، و في هذا البحر جزیرة سرندب، و في هذه الجزیرة الجبل الذي أحبط عليه أحد

۲. البلدان (ابن الفقيه) ص ۶۸ ثم إلى هووضع بقال له صندرفولات، و هي جزیرة الجبل الذي أحبط عليه أحد

۳. البلدان (ابن الفقيه) ص ۷۲ (العرق) ما بين بلاد الصين و بلاد الهند)

۴. البلدان (ابن الفقيه) ص ۶۶ و بعدها جزیرة الراھنی و هي ثمان حائلة فرسخ

۵. از صفحه ۱۳۴ تا صفحه ۱۳۹ می باشد

۹. جزیره مصر، من محال الفسطاط و انما سمیت جزیره لان النیل اذا فاض احاط بها الماء

۱۰. جزیره بنی نصر (از نواحی مصر)

۱۱. جزیره: هر وقت اهل اندلس بگویند جزیره منظورشان منورقه (میورقه) است

۱۲. الجُزِيرَةُ موضع باليمامه

پس حدود ۱۰ الی ۱۵ مورد در معاجم راجع به معنا و محل جزیره مطرح شده

روایت چنین بود: «سَيَقْبِلُ إِخْوَانُ التُّرْكِ حَتَّى يَنْزُلُوا الْجُزِيرَةَ»

طرفدارانشان و هم پیمانانشان می‌آیند، رومی‌ها فلسطین را اشغال می‌کنند، اخوان‌ترک هم می‌آیند جزیره. اما جزیره کجاست؟ آیا جزیره العرب است یا جزیره اقوره که شمال عراق است؟

«الترک» کیانند؟

ترک یعنی چین و در روایات ما اگر از ترک سخن به میان آمده منظور چینی‌ها هستند.

از وسائل شروع می‌کنیم

باب استعجاب متارکه الترك و الحبشه ما دام يمكن الترك.....

۱۹۹۸۱ فِي الْعِلَلِ عَنْ أَبِيهِ...عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ ۝ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ قَالَ تَارِكُوا التُّرْكَ مَا تَرَكُوكُمْ
فَإِنَّ كَلَبِهِمْ شَدِيدٌ وَ كَلَبِهِمْ خَسِيسٌ

۱۹۹۸۲ الطَّوْسِيُّ فِي الْمَجَالِسِ...عَنْ حَدِيقَةِ بْنِ الْيَمَانِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ تَارِكُوا التُّرْكَ مَا تَرَكُوكُمْ فَإِنَّ
أَوَّلَ مَنْ يَسْلُبُ أُمَّتَهَا وَ مَا حَوَّلَهَا اللَّهُ لَبُنُو قَنْطُورَ بْنِ كِرْكِرَ وَ هُمُ التُّرْكُ

۱۹۹۸۳ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ...حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ ۝ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ قَالَ تَارِكُوا الْحَبَشَةَ مَا
تَرَكُوكُمْ فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَسْتَخْرِجُ كَنْزَ الْكَعْبَةِ إِلَّا ذُو شَرِيعَتَيْنِ^۱

۱. با کمال احترام و ادب به عزیزان (آذری زبان) که جزء شرافتمندترین و ولایتمدارترین انسانها هستند می‌خواهم این بحث را مطرح کنم

اگر بخواهیم لیست ولایتمدارها را بدھیم اینها در رده اول هستند. اگر خواسته باشیم پاکباخته امام حسین (روحی فدah) و پیشقدم در احیای مراسم ابی عبدالله نام ببریم اینها در طلیعه هستند. بنده بخشی از وقت را صرف تبع و تحقیق در این مساله کردم.

یعنی تا می شود با آنان در گیر نشوید، و باصطلاح زبان دیپلماسی داشته باشد.

بررسی روایات

سه روایت می آورند که هیچ یک در کتب اربعه نیست. یکی از روایات طریقش عامی است و اهل سنت هم آن را نقل کرده‌اند. دو روایت دیگر از طرق خاصه است اما از «علل الشرایع» است و «قرب الاسناد» که البته قرب الاسناد معتبر است.

البته یک روایت دیگر در کتب اربعه آمده اما ایشان نقل نکرده اند
فَإِنَّ كَلَبَهُمْ شَدِيدٌ وَ كَلَبَهُمْ خَسِيسٌ: سگهای آنها خیلی پست و پاچه بگیرند و باصطلاح بد می‌پیچند
این روایت از علل الشرایع، ص ۳۲۹ است که مشکل سندی دارد.

دومین روایت از امالی طوسی است و سند عامی است که می‌فرماید: «اولین کسی که به جنگ
امت من می‌آید و هستی امت مرا به تاراج می‌برند... ترک هستند»
سوم از امام صادق **ؑ** «تَارِكُوا الْحَبَشَةَ...»

پس دو روایت هست و هر دو مشکل سندی دارند اما چون مقام استحباب متارکه است، تسامح
در ادله سنن اینها را گرفته (بر فرض قبول مبنای تسامح)، لذا مرحوم حرعاملی فتووا به استحباب
داده‌اند.

در تفسیر امام عسکری **ؑ** هم روایاتی آمده
در بحار الانوار در مجلدات متعدد
ج ۱۲، ص ۲۰۸: «أَن يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ قَوْمٌ مِنَ الْتُرْكِ وَ يَسْكُنُونَ فِي أَفْصَى الشَّمَالِ»
ج ۲۱، ص ۳۳۳: «قَالَ الْهِيَاطِلَةُ جَنْسٌ مِنَ الْتُرْكِ وَ الْهِنْدِ كَانَتْ لَهُمْ شُوكَةٌ
ج ۵۲، ص ۲۷: «عَنْ غَانِيمٍ قَالَ كُنْتُ أَكُونُ مَعَ مَلِكِ الْهِنْدِ فِي قِسْمِيرَ... فَخَرَجْتُ وَ مَعِي مَالٌ فَقَطَعَ عَلَيَّ
الْتُرْكُ وَ شَلَّعُونِي فَوَقَعْتُ إِلَى كَابِلِ...»
می گوید در مسیر راه مرا غارت کردند تا خود را به کابل رساندم. (افغانستان با چین هم مرزند)

۱. تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه ج ۱۵، ص ۵۷

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۷، ص ۲۱۸ به وضوح اتراک و ترک را بر چینی‌ها تطبیق

می‌دهد (قوم چنگیز از مغولستان آمدند)

فِي وَصْفِ الْأَتْرَاكِ كَانَىٰ أَرَاهُمْ قَوْمًا كَانَ وُجُوهُهُمُ الْمَجَانُ الْمُطْرَقَةُ [الْمُطْرَقَةُ]

گویا می‌بینم گروهی حمله می‌کنند به بلاد اسلامی، چهره هایشان مثل سپرهایی است که ضرب خورده (فرو رفتگی دارد). سپس ابن ابی الحدید معنای مجان را بیان می‌کند^۱ و بعد اصل جریان را توضیح می‌دهد که چه بوده: «فصل فی ذکر جنکیزخان و فتنه التر» و ربط می‌دهد مجان مطرقه را به اتراک و می‌گوید اینها همان هایی هستند که از منطقه مغولستان حمله کردند به بلاد اسلامی.

ایشان مطلبی را در پاورقی از ابن اثیر می‌آورد که نشان می‌دهد حقیقتاً حادثه تلخی بوده.^۲

ادامه روایت: «يَلْبَسُونَ السَّرَّاقَ وَ الدَّيَاجَ وَ يَعْتَقِبُونَ الْخَيلَ الْعِتَاقَ وَ يَكُونُ هُنَاكَ اسْتَحْرَارٌ قُتْلُ حَتَّىٰ يَمْشِيَ الْمَجْرُوحُ عَلَى الْمَقْتُولِ (مجر و حین روی کشته‌ها حرکت می‌کنند) وَ يَكُونَ الْمُفْلِتُ أَقْلَىٰ مِنَ الْمَأْسُورِ (زمینه فرار برای کسی نمی‌ماند)^۳

ابن ابی الحدید می‌گوید: «وَ اعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْغَيْبُ الَّذِي أَخْبَرَ [عَنْهُ] قَدْ رَأَيْنَاهُ تَحْنَ عَيَّانًا» به عیان دیدیم آنچه را حضرت از غیب بیان می‌کند^۱ و کان الناس ينتظرونہ من أول الإسلام (اعتقاد داشتند به حرف آن

۱. المجان جمع معجن بكسر الميم وهو الترس وإنما سمى معجناً لأنَّه يستتر به والجنة السترة والجمع جتن يقال استجن بمعنى استر بسترة

۲. (حمله چنگیزی به بلاد اسلامی در اثر ندانم کاری و بی کفایتی و بی تدبیری حاکمان وقت اتفاق افتادو بلاد اسلامی را به عزا نشاندند) ابن اثیر شافعی در کتاب الكامل حوادث سال ۶۱۷ را اینگونه بیان می‌کند:
لقد بقیت عده سنین معرضاً عن ذكر هذه الحادثة استطاعاماً لها (از بس فجع بود مدتها دست به قلم نبردم).
- چند روز قبل فیلمی از عزیزان ما از پاناچار دیدم، واقعاً متأثر شدم... زنده دست‌ها و پاهایشان را قطع می‌کردند، دستها یک طرف، پاهایک طرف، بعد هم سرها را می‌برند. نیروهای دولتی هم کوتاهی نمی‌کنند و همکاری می‌کنند، مردمی ضعیف و مستضعف. یا اوه گردن شخص را می‌زنند به اسم دین. اینها کار سلفی‌ها و تکفیری هاست که مطمئناً یهود هستند که می‌خواهند انتقام خندق و غیره را بگیرند اما از آستین به ظاهر مسلمان خارج می‌شود ثم قست قلویهم فهی كالحجارة...». چند شیعه دسته‌ایشان را بسته بودند و رویشان بتزین ریختند و آتش زدند، بعد می‌گوید به خدا قسم دلم برای شما نمی‌سوزد. اینها یهودند و الا اهل حدیث اینگونه نیست. مگر نقل نمی‌کنند لا یعذب بالسار الا رب النار. مگر خود شما نفل نمی‌کنید! مثله لا یجوز ولو بالكلب العور» -

در ادامه ابن اثیر می‌گوید: «کارها لذکرها فاناً اقدم رجالاً و اخر اخرى (تردید داشتم) فمن الذي يسهل عليه ان يكتب نعى الاسلام و المسلمين (برای چه کسی آسان است بنویسد مصیتی را که بر اسلام و مسلمین وارد شده) ومن الذي یهون عليه ذکر ذلك (و آنرا ذکر کنند). فیالیت امی لم تلدني (به فرمایش امام رین العبادین تمسک می‌کند) و یا لینتی مت قبل هذا و كنت نسیا منسیا الى ان حتى جماعة من الاصدقاء على تصديرها (عده ای گفتند بنویس تا بماند) وانا متوقف ثم رایت ان ترک ذلك لا یجدی نفعا

۳. شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۲۱۵

حضرت که حضرت مرتبط بود، باب علم الرسول بود) حتی ساقه القضا و القدر إلى عصرنا و هم التتار الذين
خرجوا من أقصى المشرق حتى وردت خيلهم العراق و الشام و فعلوا بملوك الخطا و قفجاق و ببلاد ما وراء
النهر و بخراسان و ما والاها من بلاد العجم ما لم تحتو التواريخ منذ خلق الله آدم إلى عصرنا هذا على مثله (از
زمان آدم تا کنون چنین اتفاقی نیفتاده).

-
۱. خیلی به امیر مومنین احترام می گذارد لذا بعضی می گویند شیعه است اما شیعه نیست ولی اما ناصی هم نیست. در
مقدمه اش می گوید چه بگوییم راجع به حضرت علیؑ که مردان جنگ، شخصیتهایی که به پهلوانی و شجاعت معروف
روی شمشیرشان عکس علی بن ابی طالب بود و روی سینه هاشان اسم علی بن ابی طالب

جلسه ۳۴ - ۱۲/۹۰

روايت جابر جعفي (هجوم ترك - اصحاب و ابعع)
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين...

بحث ما راجع به صيحه وندای آسمانی بود و بررسی روایات در این زمینه که رسیدیم به روایت جابر بن یزید از امام باقر[ؑ] که در این روایت سه بار از صيحه و ندا سخن به میان آمده با اختلاف عبارات و مضامین و این سبب شد که ما خود روایت را بررسی کنیم طرقش را بینیم، کسانیکه این روایت را نقل کرده اند متعرض شدیم و دلیل توجه و اهتمام به این روایت بوده.

در این روایت برخورد کردیم به بعضی از کلمات که نیاز به توضیح بود مثل اسمی شهرها، بعض طوائف، بعضی از ملیتها و بعضی از اشخاص که برای توضیح و فهم روایت باید به اینها پردازیم.

یکی از بحثهایی که در روایت آمده و باید در موردش بحث کنیم مساله هجوم ترك به جزیره است «سَيُقْبِلُ إِخْوَانُ الْتُّرْكِ حَتَّى يَنْزُلُوا الْجَزِيرَةَ».

خود جزیره را تبیین کردیم، شمال عراق (أقور) یک احتمال بود، جزیره العرب احتمال دیگری بود وسایر احتمالات که البته این دو بیشتر بارزند.

اما خود ترك و اتراک چه کسانی اند؟

از لابلای شروح نهج البلاغه، تواریخ، نصوص و روایات به اینجا رسیدیم، به ظن قوی (هر چند به قطع هم نرسیم) که اتراک و ترك همان «مجان المطرقه»^۱ هستند. قومی هستند از اقصای چین (چین و مغولستان). این مطلب را در کتابها هم بینید...

كتاب «الكامل في التاريخ»^۲ در جلد آخر حوادث ۶۱۷ را نگاه کنید. ایشان یک بحث مفصلی

۱. متن کامل روایت در جلسه ۳۲ آمده

۲. المَجَانُ الْمُطْرَقَةُ [الْمُطْرَقَةُ]

۳. هر چند هم نسبت به کتاب حرف داریم هم نسبت به مؤلف

راجع به چنگیزخان و قوم تاتار دارد می‌گوید: «فَلَوْ قَالَ الْقَائِلُ إِنَّ الْعَالَمَ مِنْذَ خَلْقِ اللَّهِ آدَمَ إِلَى الْآنِ
إِنَّمَا ادْعَا كَنْدَ از روز خلقت خداوند (عزوجل) تا امروز) لَمْ يَتَلَوَ بِمُثْلِهَا (مُصَبِّيَتِي مُثُل
مُصَبِّيَتِ چنگیز برای عالم پیش نیامده) لکان صادقا. فَإِنَّ التَّوَارِيخَ لَمْ تَتَضَمَّنْ مَا يَقَارِبُهَا وَلَوْ مَا يَدَانِيهَا
(تاریخ اصلا سراغ ندارد حادثه ای که نظیر این حادثه یا نزدیک به آن باشد هر حادثه ای که در
تاریخ اتفاق افتاده^۱). وَ مِنْ أَعْظَمِ مَا يَذَكُرُونَ مِنَ الْحَوَادِثِ (از عظیم ترین حوادثی که در تاریخ بازگو
می‌شود جریان «بخت النصر» و برخوردش با بنی اسرائیل است) مِنَ القَتْلِ وَ تَخْرِيبِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ، وَ مَا
بَيْتِ الْمَقْدِسِ بِالنَّسْبَةِ إِلَى مَا خَرَبَ هُؤُلَاءِ الْمُلَاجِعِينَ مِنَ الْبَلَادِ (اصلا کارهای بخت النصر با چنگیز قابل
قیاس نیست) الَّتِي كُلَّ مَدِينَتِهِ مِنْهَا أَسْعَافٌ بَيْتِ الْمَقْدِسِ (هر شهری که اینها خراب کردند چند برابر
بَيْتِ الْمَقْدِسِ است) وَ مَا بَنَوْا سَرَائِيلَ بِالنَّسْبَةِ إِلَى مَنْ قُتِلُوا (مگر خود بنی اسرائیل چقدر بودند در برابر
کشته هایی که چنگیز از مسلمین گرفت) فَإِنَّ أَهْلَ مَدِينَتِهِ وَاحِدَهُ مَنْ مُنْ قُتِلَوا أَكْثَرُهُمْ مِنْ بَنِي اسْرَائِيلَ (تنها
جمعیت یک شهر از صدها شهری که چنگیز ویران کرد بیش از تمام بنی اسرائیل است) لَعْلُ الْخَلْقِ
لَا يَرَوْنَ مُثْلَ هَذِهِ الْحَادِثَةِ إِلَى إِنْ يَنْفَرِضَ الْعَالَمُ وَتَفْنِي الدُّنْيَا (شاید تا انقراض عالم هم چنین حادثه ای را
نیبنند) إِلَّا يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ (اینها هم چنین کاری خواهند کرد).^۲

وَأَمَّا الدِّجَالُ فَإِنَّهُ يَبْقَى عَلَى مَنْ اتَّبَعَهُ (آنها که از او تبعیت می‌کنند حق حیات و زندگی دارند) و
يَهْلِكُ مَنْ خَالَفَهُ (آنهایی که با او مخالفت می‌کنند می‌کشد و همه را نمی‌کشد) وَ هُؤُلَاءِ لَمْ يَبْقُوا عَلَى
أَحَدٍ (اما چنگیزیان کسی را باقی نگذاشتند) بَلْ قُتِلُوا النِّسَاءُ وَ الرِّجَالُ وَ الْأَطْفَالُ وَ شَقَوْا بِطُوْنَ الْحَوَالِ
وَقُتِلُوا الْأَجْنَهُ (جنین های داخل رحم را هم کشتند)^۳

-
۱. البته ایشان حادثه کربلا را اصلا مورد نظر قرار نمی دهد که «لَا يَوْمَ كَبُوهُكَ بِإِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ» هیچ مصیبتی بالا تر از حادثه کربلا نبوده و نیست و نخواهد بود
 ۲. باید بحشی در مورد یأجوج و مأجوج داشته باشیم که آیا از علامات قیامت است، از علامات ظهور است، اینها که هستند، در چه محدوده ای هستند، از کجا حرکت می‌کند و برنامه هایشان چیست.
 ۳. عین کار و هابی هاست در حجاز تاریخ طائف را نگاه کنید : وقتی اینها حمله کردند به طائف (که همه سنی هستند) بقروا بطوطن الحوال (شکم زنهای حامله را پاره کردند و جنین در خیابانها ریخته بود).

لهذه الحاده التي استثار شرها و عم ضررها (این حاده ای که شعله ور شد و همه جا را گرفت) و
صارت فى البلاط كالسحاب استدبرته الريح (مثل ابری که باد پشت سرش باشد با سرعت همه جا را فرا
گرفت) فان قوما خرجوا من اطراف الصين (عاملین جنایت از چین بودند) فقصدوا بلاد تركستان (از آنجا
شروع کردند بعد هم رفتند کاشر، بلا ساغون بعد هم ماوراء النهر، سمرقند، بخارا و...) يملکون (اشغال
می کردند) ويفعلون باهلها... (چه کارها که نکردند بعد هم آمدند خراسان و تخریب و قتل) ثم الى
الري (اطراف تهران، ری، همدان و بلد الجبل) و ما فيها من البلاد الى حد العراق (بعد هم اذريايجان و
أرانیه) يخربونها، يقتلون اکثر اهلها الا الشريد (مگر فراریها که نادر اتفاق می افتاد) النادر.

هذا ما لم يسمع بمثله (نظير نداشته) انهم لا يحتاجون الى میره^۱ مدد يأتיהם (احتیاج به تدارکات و
كمکی نداشتند)^۲ فان معهم اغnam، بقر، خيل و غير ذلك من الدواب يأكلون لحومها لا غير.

اما دوابهم (اسبهایی اینها داشتند) تحف^۳ بحوارها (زمین را مشکافتند) و تأكل عروق النبات لاتعرف
الشعير (از ریشه می کنندن) فهم اذا نزلوا منزلًا لا يحتاجون الى شيء.

اما دياتهم فانهم يسجدون للشمس عند طلوعها (آفتاب پرست بودند) لا يحرمون شيئاً (چیزی را حرام
نمی دانستند) فانهم يأكلون جميع الدواب حتى الكلاب والخنازير (سگ و خوک هم می خوردن)
ولا يعرفون نکاحا (اصلاً نکاحی مطرح نبوده) بل المرئه يأتيها غير واحد من الرجال (چند شوهر داشت)

نظير همین کار را در کربلا انجام دادند... امت اسلام هنوز گرفتار چنگیز هست

۱. میره: غذا و طعام

۲. چنین لشکری که به هیچ چیز پاییند نبودند و هیچ چیز در بر ارشان نمی تواند مقاومت کند، حال شما (مخالفان شیعه)
سقوط بغداد را بوسیله لشگر مغول بر عهده خواجه نصیر یا ابن العلقمی می اندازید، دیواری کوتاه تر از اینها پیدا نکردید
یا دعب شما چنین است، که هر جا کم می آورید و می خواهید سیاه نمایی کنید شیعه را مطرح می کنید.
به قول استاد دانشگاه مدینه «مگر چنین لشکری نیاز به کمک خواجه نصیر یا ابن علقمی داشت چرا خلاف کاری
حکومتها را توجیح می کنید؟» اینرا گفت، فردا از دانشگاه اخراجش کردند.

این واقعیت است، اگر هم خواجه طوسی توانسته با اینها همکاری کند و حرفش را بینیرند، سبب شده جلوی خونریزی
بیشتر گرفته شود. و خود این ؟؟؟ یکی از کسانی بود که اگر خواجه به دادش نرسیده بود، او را هم کشته بودند

فاما جاء الولد لا يعرف اباه (پدر نامعلوم بود) لقد بُلی الاسلام و المسلمين في هذه المده بمصائب لم يبتلي بها أحد من الامم (احدى از امم چنین مصیبیتی برایش پیش نیامده بود)

التر اقبلوا من المشرق.

در صفحه ۵۷۲ – خروج التر الى تركستان و ما وراء النهر

في هذه السنة ظهر التر الى بلاد الاسلام و هم نوع كثير من الترك، مساكنهم شمال جبال طغماج (البه مختصر ابی الفداء می گوید طوغاج) من نحو الصين.

طبق این نقلها به احتمال قوى اتراک و ترک در روایات که «اترک الترك ما تركوک» مراد اينها هستند.

در کتاب ابن ابی الحدید مفصلًا راجع به اينها بحث دارد و می گويد: اشتباہی بود که خوارزم شاه سلجوقی مرتکب شد و توانش را همه مسلمانها پرداختند.

اشتباہ هم این بود که در حدود و ثغور بلاد اسلامی یک کشورهایی بودند که انها در گیر بودند با اتراک، خوارزم شاه آمد با اينها در گیر شد، بلادشان را گرفت آنها را کشت و متفرق کرد در واقع سد را این آفا شکست و بلاد اسلامی را روبروی تatar و مغول قرار داد.

بعد می گوید: «نحن نذكر طرفا من اخبارهم (اخبار تر)» در ذیل «الاصل منها في وصف الاتراك» در وصف و توصیف اتراک ذیل فرمایش امیرالمؤمنین ﴿كَائِنٌ أَرَاهُمْ قَوْمًا كَانَ وُجُوهُهُمُ الْمَجَانُ الْمُطْرَقَةُ^۱﴾

فنقول (کلام ابن ابی الحدید) إنما على كثرة اشتغالنا بالتاريخ وبالكتب المتضمنة أصناف الأمم (اطلاعات تاريخی ما زیاد است در عین حال) لم نجد ذکر هذه الأمة أصلًا (راجع به اينها در تاريخ چیزی نیامده) و لكننا ذکر أصناف الترك من القفقاق و الیمک و البرلو و التغیریه و الیتبه و الروس و الخطأ و القرغز و الترکمان (اینها را در تاریخ دیده ایم) و لم یمر بنا فی كتاب ذکر هذه الأمة سوی كتاب

۱. شرح نهج البلاغة لابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۲۱۵

واحد و هو كتاب مروج الذهب للمسعودي فإنه ذكرهم هكذا بهذا اللفظ التتر و الناس اليوم يقولون التتر بـألف

و هذه الأمة كانت فى أقصى بلاد المشرق (خاور دور) فى جبال طمفاج من حدود الصين (در چین)

(پس آن ترکی که اشغال می‌کنند جزیره را اینها یابند)^۱

و بينهم و بين بلاد الإسلام التي ما وراء النهر ما يزيد على مسيرة ستة أشهر...

مفصل گرفتاری هایشان را بیان می‌کند که چه برسر امت اسلام آوردن بعد می‌گوید:

«فنهض بمن معه من أقصى الصين (وقتی چنگیز دید تجار کشته شدند و مشکلاتی از ناحیه

سلجوقیان پیش آمد قیام کرد، همان روایت پیامبر اکرم (ص) طبق نقل اهل سنت «اتركوه ما

ترکوک» در گیر نشود، اما در گیر شدند آنها هم آمدند و بلاد اسلامی را به خاک و خون کشیدند)

حتی صار إلى حدود أعمال تركستان...»

خلاصه: به نظر من تا این مقدار کفایت می‌کند. اتراک در این روایت احتمال قوی دارد که همان

اطراف چین باشد، و روایات دیگر را باید بررسی کرد^۲

باز در روایت دو اسم آمده یکی «اصهب» و یکی «أبع»، اما اینها که هستند؟ نام اشخاص

است؟ فرمانده جریانی هستند یا اشاره به جریانی است...؟

۱. البته نمی خواهم تبرئه کنم حکومت عثمانی را زیرا از اینها کم لطمہ ندیدیم، تاریخ را ببینید در حله یک بار حمله کردند و شکست خوردند، بار دوم که حمله کردند هرچه جوان بود کشتند و هرچه دختر و زن بود بردن آنکارا.

در عین حال وقتی غربی‌ها برضد شرقی‌ها و برای شکست امت اسلام وارد صحنه شدند و وهابی‌ها و آل سعود به کمک غربی‌ها آمدند، علمای نجف اشرف فتوی دادند که بروید و در کنار عثمانی‌ها بجنگید لا اقل به حسب ظاهر حکومت اسلامی هستند و چقدر از ما شهید شدند.

جریان حبوبی را ببینید که از علمای عراق بود... بعد هم عثمانی‌ها آمدند بول بدند، اینها گفتند ما برای بول نیامده ایم... اما وهابی‌ها در نقطه مقابل اساس بهم ریختن اینها بودند، اما در کتابها می‌نویسند هرچا برای بلاد اسلامی خطی پیش بیاید شیعه‌ها می‌روند و خط را بیشتر می‌کنند و قصه عثمانی‌ها را نقل می‌کنند در حالی که سقوط عثمانی‌ها خودشان در جریان آن بودند و در گیر شدند و سبب سقوط آن بودند

۲. استاد در جواب یکی از دانش پژوهان که می‌گوید سفیانی با روم درگیر می‌شود بیان داشتند: سفیانی یجیء من الروم متنصرًا و في عنقه صليب، غربی‌ها او را حمایت می‌کنند (البته این مطلب روایت نیست و شیخ طوسی نقل می‌کند) اما این مطلب هست آنها پشتیبانی اش می‌کنند.

کلامی از سرور الایمان ۱ برایتان نقل کنم

ثم یختلفون عند ذلک علی ثلاث رایات: رایة الأصحاب، و رایة الأبقع، و رایة السفیانی.

شام سه گروه می‌شوند، سه هسته قدرت و با هم در گیر هستند. شام هم اشاره شد که وقتی شام گفته شد منظور دمشق نیست و نه سوریه بلکه کل آن مناطق را می‌گویند شام. عبارتی که از بلدان ابن فقيه نقل کردم می‌گوید از کوفه تا فلسطین را می‌گویند شام.
حدود جغرافیایی شام بیش از این چیزی است که در ذهن ماست.

اما اصحاب و اباقع و... اینها چه کسانی اند؟

آقای نیلی (م ۸۰۳) در کتاب سرور الایمان از امام باقر [ؑ] روایت مفصلی را نقل می‌کند^۱ «و من ذلک ما جاز لی روایته عن أَحْمَدَ بْنَ مُحَمَّدَ الْيَادِيِّ، يرْفَعُهُ إِلَى يَزِيدَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: يَا يَزِيدَ، اتَّقْ جَمْعَ الْأَصْحَابِ - قَلْتَ: وَ مَا الْأَصْحَابُ؟ قَالَ: الْأَبْقَعُ. قَلْتَ: وَ مَا الْأَبْقَعُ؟ قَالَ: الْأَبْرَصُ - وَ اتَّقْ السَّفِيَانِيَّ، وَ اتَّقْ الشَّرِيدِينَ مِنْ وَلَدِ فَلَانَ [وَ فَلَانَ]، يَأْتِيَانَ مَكَّةَ يَقْسِمُانَ بِهَا الْأَمْوَالَ، يَتَشَيَّهَانَ بِالْقَائِمِ، وَ اتَّقْ الشَّدَّادَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ. قَلْتَ: وَ مَا تَرِيدُ بِالشَّدَّادِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلَهُ وَ زَادَهُ؟ قَالَ: الزَّيْدِيَّةُ، الطَّائِفَةُ الْمُسْتَبْدَدَةُ وَ الْفَرْقَةُ الْذَاهِبَةُ.»

که به یزید می‌فرمایند: «یا یزید اتق جمع الاصهاب» پرهیز کن. عرض کردم اصحاب کیست؟ فرمود همان اباقع است. گفتم اباقع کیست؟ فرمود: «أَبْرَصُ اسْتَ» کسی که گرفتار بیماری برص باشد. طبق این نقل اصحاب و اباقع یکی اند، بحث سندي بماند.

در لغت هم کتاب نهایه ابن اثیر را دیدیم هم مجمع البحرين را دیدیم و کتابهای دیگر را می‌گویند «أَصْهَابُ»، کسی است که پوست بدنش، رنگ صورتش «الذی يخالط بياضه حمره» سفیدی متمایل به سرخی باشد.

۱. سرور أهل الإيمان في علامات ظهور صاحب الزمان عج، المتن، ص ۳۰ و اختلاف كثير عند ذلك فهو كل أرض حوى بغرب الشام، وبكون سبب ذرايه اجتياح ثلاث رایات فیه: رایة الأصحاب، و رایة الأباقع، و رایة السفیانی.

۲. سرور أهل الإيمان في علامات ظهور صاحب الزمان للـ المتن، ص ۳۱

ابقع کیست:

قیل: الأَبْقَعُ مَا خَالَطَ بِيَاضِهِ لَوْنَ آخَرٍ. (سفیدی مخلوط است با رنگی دیگر)

ومنه الحديث «يوشك أن يستعمل عليكم بُقْعَان الشام»

(منسوب به پیامبر است) ترس این است که طایفه أبّقع بر شما گماشته شود (بر شما حکومت

کنند)

أَرَادَ عَبْيَدُهَا وَمَالِكَهَا، (آن زیر دستها آنهایی که عبید و مملوک هستند یا به بهانه کار یا خدمت گذاری آمده اند تبدیل شوند به همه کاره کشور) سَمْوَا بِذَلِكَ (چرا به اینها ایقע می‌گویند) لاختلاط الوانهم، فِإِنَّ الْغَالِبَ عَلَيْهِمُ الْبَيْاضُ وَالصَّفْرَةُ (غالب بر رنگهای اینها سفیدی و زردی است) و قال القیبی: الْبُقْعَانُ الَّذِينَ فِيهِمْ سُوَادٌ وَبَيْاضٌ (سفیدی و سیاهی) لا يقال لمن كان أبيض من غير سواد يخالطه أبّقع (سفید که متمایل به سیاهی نباشد را أبّقع نمی‌گویند)، و المعنی أن العرب تنکح إماء الروم (عربها با زنهای رومی ازدواج می‌کنند) فیستعمل على الشام أولادهم (بچه های رومی حاکمان بلاد می‌شوند) و هم بین سواد العرب و بياض الروم.

رومی‌ها معمولاً سفیدند (حتی موی سرشان بخارطه کمبود آفتاب سفید می‌شود)، عربها هم سیاه، بچه های سفید متمایل به سیاه متولد می‌شوند.

اما کسی نیست که تطبیق بدهد این سه رایت را (به افراد خاص و...). اینها معمولاً کنایات است.

اینکه می‌فرماید: یا جابر در آن سال اختلاف کثیر در تمام زمین از ناحیه مغرب پیش می‌آید

«اول ارض تخرب ارض الشام» جولانگاه غربی هاست «ثم يختلفون... على ثلاث رایات...

در مورد اصهاب چیزی روشن نشد فقط گفت که چهره اش متمایل به زردی است

این سه در شام محور قدرتند.

فَيَأْتِيَ السُّفِيَّانِيُّ بِالْأَبْقَعِ (سفیانی با أبّقع درگیر می‌شود: سفید متمایل به زرد یا سیاه، که أبّقعها بچه های روم هستند. پس طبق این نقل سفیانی با رومی‌ها درگیر می‌شود) ۱

۱. النهایه فی غریب الحديث و الاثر (ابن اثیر)، ج ۱، ص ۱۴۶

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

جلسه ۳۵ - ۱۲/۶

روایت جابر جعفی (قرقیسیا)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين...

عنوان بحث بررسی احادیث صیحه و ندای آسمانی بود تا بینیم از روایات چه استفاده ای می‌شود. روایات متعددی را نقل کردیم، که عمدتاً از کتب خاصه است و بعض‌اهم از کافی شریف رسیدیم به روایت جابر بن یزید جعفی از امام باقر ؑ

این روایت مفصل است در سه مورد در اول روایت و آخر روایت به صیحه اشاره دارد، از اشاره هم بیشتر زیرا شناخت مردم از قیام حضرت مهدی ؑ و به اشتباه نیفتادن مردم را ربط می‌دهد به جریان صیحه.

این روایت با توجه به طول و تفصیلش و اعتنای خاصی که در کتابهای ما به این روایت شده، کتب متعددی از قدماء و متأخرین و معاصرین این روایت را نقل کرده‌اند.

مطلوب زیادی در این روایت هست که هر کدام شایسته و جای بحث دارد و همین امر باعث شد در روایت بیشتر دقیق شویم و محتوا را بیشتر بررسی کنیم. در مکانها «جابیه» بود، نسبت به بعضی از ملیتها که نام برده شده تأمل کردیم. «من ناحیه الترك» تبیین شد که اینها «أقصى المشرق» هستند که تصریح می‌کنند مراد «چین» است. در ارتباط با رمله، جزیره، تأمل و دقت نظری بود. نسبت به بعض اشخاص: أصهاب، أباقع که ندیدم کسی با اطمینان تطبیق دهد که اینها کیانند. انچه که در روایت و لغت آمده توصیف اینهاست.

در این روایت جریانی را نقل می‌کند که سه پرچم با هم اختلاف می‌کنند: *ثُمَّ يَعْتَلُونَ عِنْدَ ذَلِكَ عَلَى ثَلَاثِ رَأِيَاتٍ رَأِيَةُ الْأَصْهَابِ وَ رَأِيَةُ الْأَبَقَعِ وَ رَأِيَةُ السُّفِّيَانِيِّ* انها همزمانند و با هم اختلاف خواهند داشت. و می‌گوید *فَيَلْتَقِي السُّفِّيَانِيُّ بِالْأَبَقَعِ فَيُقْتَلُونَ فَيُقْتَلُهُ السُّفِّيَانِيُّ وَ مَنْ تَبَعَهُ* (سفیانی با أباقع در گیر می‌شود و او را می‌کشد) *ثُمَّ لَا يَكُونُ لَهُ هِمَةٌ إِلَّا إِلِّيَّالَّا نَحْنُ الْعِرَاقِ* (موانع را برمی‌دارد و همتش آن است که برود سمت عراق) *يَمُرُّ جَيْشُ*

بِقِرْقِيسِيَاء (در مسیرش به عراق به قرقیسیا می‌رسد که آنجا کشتار و جنگ سختی راه می‌افتد)

فَيَقْتَلُونَ بِهَا فَيُقْتَلُ بِهَا مِنَ الْجَبَارِينَ مِائَةُ أَلْفٍ (صد هزار نفر از جباران آنجا کشته می‌شوند).^۱

وَ يَبْعَثُ السُّفِيَّانِيُّ جَيْشًا إِلَى الْكُوفَةِ (بعد درگیری برای کوفه نیرو می‌فرستد)

قرقیسیا

در رابطه با قرقیسیا حرفهایی زده می‌شود^۲ که در این حادثه عظیم قرقیسیا، که قبل از ظهرور هم هست (در روایات هم آمده) میلیونها نفر از آمریکایی، اروپایی، روسی، ترک، مصری، مغربی و ارتش شام در این جنگ شرکت می‌کنند که کشته می‌شوند و بعد از آن سفیانی ظاهر می‌شود. می‌خواهد بگوید از مجموعه روایات استفاده می‌شود سفیانی هیچ نقشی در این جنگ ندارد.

بعد هم جا را معلوم می‌کنند

باید مفصلًا بحث کنیم زیرا تطبیق داده اند قرقیسیا را بر آرماگدون. آیا همین طور است؟ در حالیکه آرماگدون (طبق نقل بعض شرق شناسان) شمال فلسطین است، و آنجا کشتار واقع می‌شود. اما قرقیسیا از لحاظ جغرافیایی شمال غربی عراق است.

ابن خردابه (متوفای ۳۰۰) می‌گوید: «قرقیسیا و هی على الفرات و على الخابور و الرّحبة و الدّالية و عانات و هيّت و الحديّة و الزّاب»^۳

اینها مناطق شمال غرب عراق است.

یا «ابن بشار» (متوفای ۳۸۰ ق) در احسن التقاسیم^۴ می‌گوید: مدن الفراتیه (شهرهایی که روی فرات هستند بزرگترین آنها چهار تا هستند) الدالیه، الحدیثه، عانه، قرقیسیا.

۱. ظاهرا عدد کنایه از کثرت است

۲. در برخی مجلات آمده

۳. المسالک و الممالک (ابن خردابه) ص ۷۴

۴. احسن التقاسیم فی هعرفة الاقالیم ۱۳۶ هدن الفراتیه اکبرهن رحیمه این طوق قرقیسیا خانه الدالیه الحدیثه.

صاحب مراصد الاطلاع «حموینی»^۱

بلد علی الخابور عند مصبه، و هی علی الفرات، جانب منها علی الخابور و جانب علی الفرات، فوق رحبة
مالك بن طوق.

همه همین را می‌گویند مشخص تر شمال غربی عراق
همان مناطق استحفاظی کمیل بن زیاد در زمان امیر المؤمنین [ؑ] بود.^۲
پس اولاً منطقه قرقیسیا در عراق است و غیر از آرماگدون است در شمال فلسطین.
ثانیاً در گیری قرقیسیا همزمان با ظهور سفیانی است و سفیانی یک طرف معادله است نه اینکه
بعد جریان قرقیسیا (که گفتند آرماگدون است) سفیانی ظاهر شود.
ضمن اینکه روایاتی از خاصه و عامه در رابطه با قرقیسیا رسیده هرچند روایات عامه را معمولاً
نعمی بن حماد در فتن نقل می‌کند که بارها گفته روایت هم نیست

روایات قرقیسیا:
«از حکم بن نافع عن جراح بن أرطاه...» این آقا چقدر اعتبار دارد.
روایت بعدی هم از جراح است
البته روایت سومی آن (با نادیده گرفتن سنده) از عماریاسر است، که اگر ثابت شود از عمار است
ما شکی در شخصیت و جلالت عمار نداریم اما مشکل طریق روایت به عمار است.
روایت چهارم آن هم از ولید بن مسلم است
و روایت پنجم هم از جراح است که هیچیک از روایات به معصوم ختم نمی‌شود.
روایت ششم هم از ولید بن مسلم است^۱

۱. مراصد الاطلاع علی اسماء الامکنة و الباقع ج ۳ ۱۰۸۰ (قرقیسیاء)..... ص : ۱۰۸۰

۲. (کمیل شهید) که دشمن به آنها حمله کرد و او هم به آنها حمله کرد. که مولا از او گله کرد و فرمود: این درست نیست جایی که به تو سپرده شده نتوانی از آن محافظت نمایی و به تو ضربه بزنند و تو از جای دیگر به آنها ضربه بزنی.

اما روایات خاصه

هم در «کافی» شریف آمده در روضه آمده، و در کتابهای دیگر، چند روایت هم نقل شده.

روایت اول (قرقیسیا) از روضه کافی ص ۲۹۵

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبْنِ فَضَالٍ عَنْ عَلَى بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُيسِّرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ॥ قَالَ: يَا مُيسِّرُ كَمْ يَئِنُّكُمْ وَبَيْنَ قَرْقِيسَا قُلْتُ هِيَ قَرِيبُ عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ فَقَالَ أَمَا إِنَّهُ سَيَكُونُ بِهَا وَقْعَةً لَمْ يَكُنْ مِثْلُهَا مُنْذُ خَلْقِ اللَّهِ تَبَارِكَ وَتَعَالَى السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَلَا يَكُونُ مِثْلُهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ مَادِبَّةٌ لِلطَّيْرِ تَشْبُعُ مِنْهَا سَبَاعُ الْأَرْضِ وَطَيْوُرُ السَّمَاءِ يُهَلِّكُ فِيهَا قَيْسٌ وَلَا يَدْعَعِي لَهَا دَاعِيَةً قَالَ وَرَوَى غَيْرُ وَاحِدٍ وَرَازَدَ فِيهِ وَيُنَادِي مُنَادٍ هَلْمُوا إِلَى لُحُومِ الْجَبَارِينَ.^۲

امام به میسر فرمود: «چقدر فاصله دارید تا منطقه قرقیسیا»

میسر می گوید: گفتم نزدیک فرات^۳

امام می فرماید: کشتاری آنجا راه می افتاد که از زمانی که خدای تعالی آسمانها و زمین را آفرید کشتاری به این حجم اتفاق نیفتاده (حتی جریان چنگیز که فاجعه ای بود برای بلاد اسلامی) و حتی تا قیامت چنین اتفاقی نمی افتاد (معلوم می شود بعد از جریان قرقیسیا که مقارن ایام سفیانی است و حرکت سفیانی هم طبق روایات با ظهرور امام زمان ॥ فاصله ندارد. پس معلوم می شود بعد از ظهرور امام زمان ॥ دنیا هست و اینکه عده ای می گویند امام زمان هفت سال حکومت می کنندو بعد هم تمام می شود، در حالیکه اینگونه نیست و عجیب است در بعض کتب هم با صراحة این مطلب را می گوید که امام زمان هفت سال حکومت می کند و بعد هم عمرشان سر می آید و در حالیکه امام از کوچه ای گذر می کنند زنی سنگی را بر سر امام می اندازد و آن حضرت به شهادت می رساند

۱. البته تعبیر روایت می کنیم تعبیر مسامحی است

۲. الكافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۲۹۵

۳. باز مشخص می کند که قرقیسیا کجاست

در حالیکه معلوم نیست این مطلب را از کجا نقل می‌کند. عجب‌آمده عالم از نحوه شهادت امام
مطلع‌نداشتن الا خود ایشان!!.

حرفهایی بدون سند و مدرک. در هیچ یک از کتابهای معتبر ما اصلاً این قضیه نیامده. مدت
حکومت امام عصر^۱ نامعلوم است هفت سال است؟ هفتاد سال هم گفته اند و هفتاد سال هم آیا به
سالهای آن است؟ یا با توجه به روایتی که داریم که اشاره می‌کند به خورشید سرعت حرکتش کم
می‌شود و وقتی حرکت خورشید کم شد، حرکت زمین کم شد آیا روز ۲۴ ساعت است؟ ایا یکسال
۳۶۵ روز است؟ طبیعی است که بیشتر می‌شود. در هر صورت باید روی اینها دقت کرد.
مرحوم والد ما در کتاب الشیعه و الرجعه هفتاد سال را می‌پذیرد ولی باید مشخص شود که چه
سالهایی است.

تازه بعد امام زمان^۲ هم حکومتهایی وجود دارد، و الا بحث رجعت چه می‌شود در حالیکه
رجعت از مسلمات و از ضروریات معتقدات مذهب ماست.

این هم یک قرینه است می‌فرماید بعد کشتار قرقیسیا نظیر این کشتار رخ نمی‌دهد تا آسمانها و
زمین هستند.

(در ادامه روایت امام صادق به میسره آن حضرت می‌فرمایند)

(سفره ای گسترده می‌شود از لشه‌های این کشته‌ها)

مَأْدُبَةٌ لِلطَّيْرِ تَشْبُعُ مِنْهَا سَبَاعُ الْأَرْضِ وَ طُيُورُ السَّمَاءِ

(درنده‌های زمین و پرنده‌گان آسمانها سیر می‌شوند)

يُهَلَّكُ فِيهَا قَيْسُ (آیا قیس طایفه است یا کنایه است؟ اینها هلاک می‌شوند)^۲

وَ لَا يَدْعُونِي لَهَا ذَاعِيَةٌ (هیچ فریادخواهی نخواهد داشت)

روایت دوم (قرقیسیا)

۱. مادبه : سفره

۲. اینها نواصیند که دنبال سر شیعه می‌گردند و خون شیعه نزدشان مباح است. اللهم اشغل الظالمين بالظالمين. عجیب است نصرت را از طرفین بر می‌دارد و هیچ غالب و مغلوبی نیست

در غیبت نعمانی از ابن ابی یعقوب از امام باقر[ؑ]:

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ هُوَدَةَ الْبَاهِلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ النَّهَاوَنْدِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادٍ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْقُوبِ قَالَ لَيْ أَبُو جَعْفَرِ الْبَاقِرِؑ إِنَّ لِوُلْدِ الْعَبَاسِ وَالْمَرْوَانِيِّ لَوْقَعَةً بِقِرْقِيسَاءَ يَشِيبُ فِيهَا الْغَلَامُ الْحَزَوْرُ وَيَرْفَعُ اللَّهُ عَنْهُمُ النَّصْرَ وَيُوْحِي إِلَى طَيْرِ السَّمَاءِ وَسِبَاعِ الْأَرْضِ اشْعَعِي مِنْ لُؤُومِ الْجَبَارِيْنَ ثُمَّ يَخْرُجُ السُّفَيْانِيُّ.

ولد العباس: اشاره به بنی العباس است و اين از دلائل کسانی است که می‌گويند حکومت عباسین دوباره بر می‌گردد.

المروانی: طایفه قیس از همین‌ها و طرفدار مروانی‌ها هستند اينها با هم درگیر می‌شوند.

اما ربطش با آمریکا و روس و... چیست؟

يشیبُ فِيهَا الْغَلَامُ الْحَزَوْرُ^۱: خرور بخوانیم یا... چند وجه نقل شده

کسی که آن اوضاع را می‌بیند تعادلش را از دست می‌دهد و نمی‌تواند آن حوادث را ببیند.
پیروزی در آنجا نیست. به پرندگان گفته می‌شود که بروید و از گوشت جباران بخورید.

طبق اين سفياني در معادله نیست و در گيری بين مروانی‌ها و بنی عباس است بعد می‌فرماید:

«ثُمَّ يَخْرُجُ السُّفَيْانِيُّ».

اما طبق روایت گذشته^۲ که مورد اعتماد انتنا و توجه است، سفياني جزء معادله است.

روایت سوم (قرقیسا)

نعمانی از امام صادق[ؑ]

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْقُرَشِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَابِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانَ عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْمَنْصُورِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِؑ قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ مَا يَدِهُ وَفِي غَيْرِ

۱. الغيبة (للنعمانی) ص ۳۰۳

۲. البزور- بالباء المفتحة و الزاي، هنفها و هشدا- بمعنى الغلام القوى و الذى كاد أن يدرك.

۳. روایت جابر بن یزید از امام باقر[ؑ]

۴. الغيبة (للنعمانی) ص ۲۷۸

هَذِهِ الرُّوَايَةُ مَأْدِبٌ بِقُرْقِيسِيَّاءَ يَطْلُعُ مُطْلَعًا مِنَ السَّمَاءِ فَيَنَادِي يَا طَيْرَ السَّمَاءِ وَيَا سِيَاعَ الْأَرْضِ هَلْمُوا إِلَى الشَّيْعِ مِنْ لُحُومِ الْجَبَارِينَ.

خدای تعالی سفره ای آماده کرده (در کجا) در قرقیسیا، ندایی از آسمان می‌رسد که: ای پرنده‌گان آسمانی و ای درنده‌گان زمین شما دعوت شده اید به این سفره... اینجا دارد «هَلْمُوا إِلَى الشَّيْعِ مِنْ لُحُومِ الْجَبَارِينَ» و در روایت قبل نعمانی همین را داشت «فَيُقْتَلُ بِهَا مِنَ الْجَبَارِينَ»^۱

روایت چهارم همان روایت جابر جعفی است که نقل کردیم^۲

روایت پنجم (قرقیسیا)

از غیبت طوسی است و همان است که ابن حماد نقل می‌کند که سند متنه‌ی می‌شود به عمار یاسر^۳

قَرْقَارَةُ عَنْ نَصْرِ بْنِ الْيَثِيرِ الْمَرْوَزِيِّ عَنْ أَبِنِ طَلْحَةَ لِلْجَهْدَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ لَهِيَعَةَ عَنْ أَبِي زُرْعَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ أَنَّهُ قَالَ... وَيَلِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنْ شَرٍّ قَدْ أَقْرَبَ وَيُخْسِفُ بِغَرْبِيٍّ مَسْجِدِهَا حَتَّى يَخْرُجَ حَائِطُهَا وَيَظْهَرُ ثَلَاثَةُ نَفَرٍ بِالشَّامِ كُلُّهُمْ يَطْلُبُ الْمُلْكَ رَجُلٌ أَبْقَعُ وَرَجُلٌ أَصْهَبُ وَرَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ أَبِي سُفْيَانَ يَخْرُجُ فِي كَلَبٍ...

وای به اهل زمین از این مصیبته که نزدیک شده، قسمت غربی مسجد فرو می‌ریزد.

سه نفر ادعای حکومت دارند «أبقع» «أصهاب» و «سفیانی» که طایفه کلب مدافع او هستند...

بعد هم اشاره به درگیری‌ها دارد.

۱. الغيبة للنعمانی، ص ۲۷۹ باب ۱۴ - که در جلسه ۳۲ مطرح شد

۲. در جلسه ۳۲ خوانده شد

۳. الغيبة (الطوسي) / كتاب الغيبة للحجۃ ص ۴۶۳

اما آن جریان در روایت جابرین بیزید جعفی که سفیانی بعد درگیری با ابوع و أصبهٔ^۱ می‌آید طرف قرقیسیا. پس لشکر سفیانی طرف معادله است و در قرقیسیا کشتار توسط همین‌ها انجام

می‌گیرد البته از آنها هم زیاد کشته می‌شود (فیقتلون بھا) از همدمیگر می‌کشند

فَيَقْتَلُونَ بِهَا فَيُقْتَلُ بِهَا مِنَ الْجَارِينَ مِائَةً أَلْفٍ (عده ای از جبارین کشته می‌شوند)

وَ يَبْعَثُ السُّفَيْانِيُّ جُنُشًا إِلَى الْكُوفَةِ (سپاهی که فرستاده است قرقیسیا هلاک می‌شوند. نیروهای

دیگر را به کوفه می‌فرستد) وَ عِدَّتُهُمْ سَبْعُونَ أَلْفًا (تعدادشان هفتاد هزار نفرند)^۲

فَيُصِيبُونَ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ قَتْلًا وَ صُلْبًا وَ سَيْنًا^۳ (سفیانی می‌آید به طرف کوفه و تمام هم و غم او این

است که تشیع را محو کند؛ لذا می‌کشد، به دار می‌اویزد^۴ و بعد از کشتن مردها زنها اسیر می‌کنند

ومی برند

فَبَيْنَا هُمْ كَذِلِكَ إِذْ أَقْبَلَتْ رَأْيَاتٌ مِنْ قِبَلِ خُرَاسَانَ وَ تَطْوِي الْمَنَازِلَ طَيَّاً حَتَّى

روایت دارد که سفیانی با خراسانی و یمانی در یک سالند و یک ماه و یک روز، یعنی هم زمان با

حرکت سفیانی، خراسانی هم هست، (البته اگر روایتش را بپذیریم) به علاوه همزمان با حرکت

خراسانی یمانی هم هست.

۱. در جلسه ۳۲ روایت نقل شده

۱. اگر بر لفظ هم جمود کنیم هفتاد هزار نفر تا دندان مسلح کم نیستند

۲. خدایا بلاها را از سر امت اسلام بالاخص پیروان مکتب اهل بیت دور کن، شرشان را به خودشان بر گردان...

۳. روایات را ببینید بچه های کوچک را به دار می‌اویزد به جرم اینکه نا مشان حسن و حسین است یا اینها را می

سوژاند یا در دیگهای روغن می‌اندازد البته نمونه هایش را مردم عراق دیدند کتاب اسالیب التعذیب را ببینید که در زمان

صدام منتشر شد مطالعه کردم تا صحیح خواهم نبرد دستگاههایی که افراد را داخل آن می‌کردند و چیزی از آنها باقی نمی

ماند الا موی سرشان. چقدر از شیعه را اینگونه از بین بردن.

بعد از سقوط صدام عده ای آمدند منزل ما و یک لیستی همراهشان بود که در یکی از زندانهای بصره (۶۰۰۰) نفر را

اعدام کرده بودند. اگر سفیانی نیامده آل ابی سفیان کار خود را کردند. مردم عراق مردم خوبی هستند در اربعین گاه

جمعیت به بیست و دو میلیون نفر میرساند و می‌گویند مانور است و می خواهیم ضدیت خود را با وهابی‌ها نشان دهیم و

ولایت خود را نسیت به اهل بیت ابراز کنیم کوچک و بزرگ حرکت می‌کنند...

اینجا دارد که سفیانی در نقل و انتقال است که پرچمی به یاری شیعه‌ها حرکت می‌کند اما خیلی سریع حرکت می‌کنند زمین زیر پای آنها حرکت می‌کند.

وَمَعَهُمْ نَفْرٌ مِّنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ

چند نفری هم از یاران حضرت مهدی ۲ همراه اینها هستند حال آیا از همان سیصد و سیزده نفرند که البته ممکن است آنها در مکه باشند و ممکن هم هست که جزء اینها باشند زیرا خودشان خبر ندارند از احضارشان و ناگهان می‌بینند در مکه هستند (یسلبون من فرشهم) یا شبانه اعلام می‌شود به اینها که ماموریت دارید و سریعاً خود را برسانید و همان شب حرکت می‌کنند

ثُمَّ يَخْرُجُ رَجُلٌ مِّنْ مَوَالِيِ أَهْلِ الْكُوفَةِ فِي ضُعْفَاءِ فَيَقْتُلُهُ أَمِيرُ جَيْشِ السُّفِيَّانِ

موالی یعنی چه؟ در مقباس الهدایه مامقانی ج ۳، ص ۱۴۳ (۷جلدی) بحث مفصلی راجع به موالی دارد. اما آنچه اختیار می‌کنند: مولی و موالی کسانی اند که عرب غیر اصیلند.

این اوضاع را که می‌بیند به دفاع بر می‌خیزد اما آنها بر همین شخص هم غالب می‌شوند و او را می‌کشنند.

بَيْنَ الْحِيْرَةِ وَ الْكُوْفَةِ

قبلتاً حیره فاصله زیاد بود اما الان همه به هم وصل شده اند و جزء کوفه هستند.

والسلام عليکم و رحمه الله و برکاته

جلسه ۳۶-۱۲/۷

روايت جابر جعفي (موالي کوفه)

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيمما
امام زماننا روحی و ارواح من سواه لتراب مقدمه الفدا.

بعد از درگيری سفیانی با اصحاب و اباقع که ما یک استدراکی هم در روایات اصحاب و اباقع داریم
که گفته خواهد شد که در درگیری قرقیسیا، سفیانی یا جیش او وارد کوفه شده و در آنجا شخصی
از موالی به مقابله با سفیانی و جنایات آنها می‌پردازد.

جابر بن یزید جعفری می‌گوید: ثم يخرج رجل من موالي أهل الكوفة في ضعفاء فيقتله أمير جيش
السفیانی بین الحیرة و الكوفة؛ مقابلة ضعیفی بین سفیانی و موالی کوفه رخ می‌دهد و فرمانده این
نیروهایی که به مقابله بر می‌خیزند از موالی اهل کوفه اند که به دست سفیانی کشته می‌شود. چون
کلمه موالی در روایات دیگر هم آمده لذا لازم است توضیحی راجع به این کلمه بدھیم:

مرحوم مامقانی در کتاب درایه خود، مقباس الهدایه در چاپ هفت جلدی در ج ۳ همان اوائل
کتاب بحثی دارند در ارتباط با الفاظی که نه مفید مدح است و نه مفید قدح، ایشان در آنجا در مقام
پنجم تحت عنوان فی التعرض لالفاظ احوال الرواۃ می‌فرمایند: کلمه مولی در چند معنا اطلاق و
استعمال شده است:

استعمالات کلمه مولی:

۱. گاهی کلمه مولی یا موالی نسبت به یک شخص داده می‌شود؛ فلان مولی فلان؛ مثلاً ابراهیم
بن محمد مولی اسلم.
۲. گاهی نسبت به یک طائفه داده می‌شود؛ فلان مولی بنی فلان؛ مثلاً احمد بن حسن ابن
شعیب مولی بنی اسد.
۳. گاهی به کلمه آل اضافه می‌شود؛ فلان مولی آل فلان؛ مثلاً ابراهیم ابن سلیمان مولی آل
طلحه یا مولی قریش.

۴. گاهی به ضمیر جمع اضافه می شود؛ فلانی مولاه؛ مثلا ابراهیم ابن عبدالحمید الاسدی مولاه.

۵. گاهی اصلا اضافه نمی کنند؛ فلان مولی، بدون اضافه؛ مثلا ایوب ابن الحر الجعفی المولی.

۶. گاهی هم به دو نفر نسبت می دهند؛ فلان مولی فلان ثم مولی بنی فلان؛ مثلا تغلبہ بن میمون مولی بنی اسد ثم مولی بنی سلامہ.

این شش نحو استعمال این کلمه بود. حال معنای مولی چیست؟

معنای کلمه مولی:

مرحوم مامقانی می گوید: مولی در لغت و اصطلاح معنای متعددی دارد.

معنای لغوی: علامه امینی در کتاب شریف الغدیر ج ۱ ص ۳۶۱ بیست و هفت معنای لغوی برای

کلمه مولی ذکر فرموده اند که عبارتند از:

مالک، عبد، معتق، معتق، غریب، جار، حلیف، پسر، شریک، عبد، ابن، اخت، رب، ناصر، منعم،

منعم علیه، محب، تابع، صهر، که مولی در همه این معنای به کار می رود.

معنای اصطلاحی کلمه مولی:

۱. فقد يطلق على غير العربي الخالص؛ غير از عربي خالص يعني كسى كه از طرف پدر يا مادر به غير عرب برسد. يعني دو رگه و لعله اكثرا عن الشهيد يعني اكثرا اطلاق موالى بر همین معناست.

این معنا را نیز وحید بهبهانی استظهار کرده و فرموده: فعلی هذا لا يحمل على معنا الا بالقرينة و مع

انتفاءها فالراجح الاول يعني بر عربي غير خالص حمل می شود. چون شک در چیزی شیء را به اعم اغلب ملحق می کند. به عبارتی حمل بر معنائی که شیوع دارد.

۲. شهید معنای دیگری را بيان می کند: ان الاغلب مولى العتقة، اعتبر معرفة المولى من الرواية الى فالمعتق بالكسر مولی و المعتق بالفتح مولی. مولی به کسی گفته می شود که آزاد شده کسی باشد. اگر گفتند که فلانی مولی است دو احتمال در آن است یا فلانی را آزاد کرده و یا اینکه آزاد شده کسی است.

۳. این کلمه اطلاق می شود بر حليف یعنی هم پیمان؛ حالف رسول الله بين المهاجرين والانصار

مرتین ای آخا بینهم فإذا حالف احد آخر صار كل منهما مولی الآخر بالحلف.

۴. گاهی این کلمه اطلاق بر اسلام می شود. یعنی کسی که به دست کس دیگر مسلمان شود بر

او اطلاق مولی می شود. فمن اسلم على يد آخر فله مولی.

۵. به معنای ملازم، زمانی که شخصی ملازم دیگری باشد گفته می شود فلان مولی فلان، مثلا

مقسم مولی ابن عباس یعنی همیشه همراه اوست.

۶. من هو ليس بعربي فيقال فلان مولى و فلان عربي صريح؛ پس کسی که عرب نباشد می شود مولی

و این هم خیلی زیاد به کار بردشده است. مرحوم تستری هم در مقدمه ج ۱۱ و هم در ج ۱۲

راجع به کلمه مولی این بحث را مطرح می کنند.

مرحوم مامقانی می فرماید: ان المولى حيث يطلق من غير اضافة يراد به العربي غير الخالص لعدم تمامية

شيء من بقية المعانى من غير الاضافة فيتعين حمله عليه؛ نه اينكه اصلا عرب نباشد، یعنی اگر اضافه شود

راهى بر حمل بر معانى دیگر هست و الا ما نمى توانيم بر غير از عربي غير خالص حمل كنیم. و

اراده غير از این مجاز خواهد بود، که در اینصورت فهم آن تنها با قرینه ميسر خواهد بود. اما عربي

غير خالص معنای تامی دارد. که نیاز به قرینه ندارد.

سپس ایشان می فرمایند: این کلمه افاده مدح یا قدح معتقد به نکرده، و در هر معنایی که بکار

برده شود به آن معنا خواهد بود. تنها در موردی که این کلمه به کلمه دیگر اضافه شود مثلا گفته

شود، فلان مولی فلان در اینصورت هیچ بعيد نیست که اگر به یک فاسق اضافه شود یا به انسان

مذموم مثل امويين یا بنی امیه یا امثال اینها افاده ذم دارد. و اذا اضيف الى معصوم او الى محدث ثقة

جليل، بعيد نیست که افاده مدح کند.

پس معنای لغوی و اصطلاحی این کلمه مشخص شد که کلمه مولی فی نفسه افاده مدح و ذم

نمی کند مگر در یک مورد که ایشان می فرمایند لا یبعد.

در روایت جابر بن یزید جعفری می بینیم که هنگامی که نیروها از خراسان برای کمک به شیعیان

عراق و راندن لشکر جبار و خونریز سفیانی می آیند یک حرکت ضعیفی به وقوع می پیوندد که

متعلق به مردی از موالی کوفه است. حال اینجا چون موالی اضافه شده و بر فرض که بتوانیم اصطلاحات خود را بروایات حمل کنیم آیا مراد ائمه علیهم السلام نیز همین بوده یا خیر؟ مرحوم نوری در مستدرک می‌گوید: در آنروز بازار کوفه در دست ایرانی‌ها بوده و وقتی موالی می‌آمدند مردم فارسی صحبت می‌کردند. اشعت بن قیس هم که پا بر منبر حضرت امیر علیهم السلام زد و به ایشان جسارت کرد در خصوص همین ایرانی‌ها بوده است. جریان از این قرار است که روزی حضرت مشغول سخنرانی بودند که اشعت بن قیس کندی که خودش هم عراقی نبوده بلکه از یمن آمده و مهاجر است اصرار می‌کند که این مهاجرین (موالی) باید از کوفه اخراج شوند تا زمینه کار برای ما فراهم شود. حضرت سکوت کردند و او هم مسجد را ترک کرد. سپس حضرت رو به جمعیت کرده و فرمودند: هولاءُ الضياءِ؛ اینها انسانهای بی خاصیتی اند که از شب تا نزدیک ظهر می‌خوابند ولی در مقابل موالی تلاش گرند و از صبح زود به کسب و کار می‌روند، و به این خاطر است که به جائی رسیده و سرمایه ایی دارند. حال این شخص به من می‌گوید اینها را بیرون کن و اموالشان را به ما بده. بعد حضرت فرمودند: قسم می‌خورم همانطوری که شما الان با اینها درگیر شدید که مسلمان شوند روزی رسد که اینها به گردن شما شمشیر می‌کشند که شما مسلمان شوید. و یضربنکم عوداً للإسلام كما ضربتموه بدعنا. در اینجاست که تعبیر مولی و موالی وارد شده است.^۱

نقش ایرانی‌ها در لشکر حضرت:

شرکت فعال ایرانی‌ها در لشکر امام زمان علیه السلام^۲ در روایات آمده و مشهود است و از قبل اشاره شده است که خصوص قم نقش بسزائی در لشکر حضرت دارند. البته ما قم را طبق برخی روایات محصور و محدود به همین چارچوب شهر ندانسته و هر کس که تفکر قمی‌ها را داشته باشد، یعنی تفکر و ایده آنها که پیروی و گسترش مکتب آل محمد صلی الله علیه و آله است را داشته باشد. کسانی که در عرض این مکتب برای هیچ تفکر و جریانی ارزش قائل نیستند. البته

۱. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۶۰۲؛ سفينة البحار، ج ۸، ص ۶۰۶، دارالاسوه.

۲. بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۱۸.

نسبت به قم و قمی‌ها روایاتی آمده که چرا به قم، قم می‌گویند: لان اهلهم يقموون مع القائم عليه السلام و ينصرونه؛ روایات متعددی در این زمینه وجود دارد. روایات گاهی به نفرات و تعداد اشاره می‌کند و گاهی از بعضی شهرها نام می‌برد. پس در حضور فعال ایرانی‌ها در رکاب حضرت مهدی ॥ جای انکار و تردیدی نیست. ولی معنای آن این نیست که از سایر کشورها یارانی وجود نداشته باشد. ظاهرا از اکثر کشورها نیرو هست. به عنوان مثال به حسب تقسیمات جغرافی امروز از افنج یعنی فرانسه هم نیرو می‌آید. اما حضور ایرانی‌ها حضور پر رنگی است و این موالي که در اینجا گفته می‌شود بعید نیست که مراد همان ایرانی‌هایی باشند که در کوفه بوده و به یاری حضرت و ضعفاء حرکت می‌کنند ولی کشته می‌شوند. اجمالاً در این روایت کلمه موالي آمده است.

اما تتمه روایت:

این جرباناتی که آقا امام باقر علیه السلام برای جابر نقل می‌کنند حوادث قبل از ظهور است و مناد ینادی علامت دومی که امام باقر علیه السلام نقل کردند مسئله نداشت. بعد از آن تحرکات شروع می‌شود. تا اینکه امام می‌فرمایند: و بیعث السفیانی بعثاً إلی المدینة (در این روایت ندارد که سفیانی از مکان حضرت مطلع است) فینفر المهدی منها إلی مکه (معلوم می‌شود که در آن زمان حضرت در مدینه است برخی روایات یفر دارد که درست نیست بلکه ینفر صحیح است یعنی حضرت نفر می‌کند نفریعنی کوچ، زیرا طبق فتوای مراجع معظم نفر روز ۱۲ ذی الحجه واجب است. ینفر منها إلی المکه حال از کجا خبر به سفیانی می‌رسد که حضرت در مدینه بوده و از مدینه کوچ کرده است؟ این روایت بررسی سندي نشده فقط طرقش را بیان کرده و از این نتیجه گرفتیم که روایت مورد توجه است لذا توجه بیشتری به این روایت دارم). فیبلغ أمیر جیش السفیانی أن المهدی قد خرج إلی مکه فیبعث جیشا علی أثره (بعید نیست اعزام لشکر به مدینه برای مقابله با حضرت باشند). فلا یدركه حتى یدخل مکه خائفاً یترقب علی سنه موسى بن عمران علیه السلام (مگر می‌شود حضرت خائف باشد؟ باید معنای خوف را بررسی کرد که به چه معناست؟ آیا انبیاء بر جانشان می‌ترسند یا می‌ترسند بر اینکه به اهدافشان نرسند و مردم گمراه تر بشوند. به این مطلب

شاره خواهد شد).^۱ قال فينزل أمير جيش السفياني البياء (بيداء قبل بيرون مدینه بوده ولی الان داخل مدینه است که الان آموزش و پرورش و پادگان نظامی دولت سعودی در آنجا است. در اینجا ندائی از آسمان ندا می دهد. آیا این نداء همان ندای اولی است؟ بله) فینادی مناد من السماء يا بيداء أبيدي القوم فيخسف بهم (ای بیداء اینها را هلاک و نابود کن اینجا زمین دهان باز کرده و تمام لشکر را فرو می برد). فلا يفلت منهم إلا ثلاثة نفر يحول الله وجوههم إلى أقفيتهم از آنها نمی ماند مگر سه نفر که صورتهاشان بر میگردد به پشت و هم من كلب و فيهم نزلت هذه الآية يا أئيّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَرَّلنا مُصَدِّقاً لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلٍ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهَهَا فَرَدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا إِلَيْهَا.^۲

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

۱. ما در کتاب مناقب الشیخین به این معنا به طور تفصیلی پرداختیم.

۲. الغيبة للنعمانی ص ۲۷۹

جلسه ۹۰/۸-۳۷

روايات ابشع و اصهاب

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآل وآل الطاهرين سيمما امام

زماننا روحی وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء

بحث ما بررسی روایت جابر بن یزید جعفی بود از امام باقر علیه السلام راجع به صحیحه و ندای آسمانی. در این روایت نکاتی بود شایسته تامل و دقت بیشتر. یکی از آن مطالب و موضوعاتی که در این روایت آمده قضیه ابشع و اصهاب بود که ما در یکی از جلسات مقداری بحث کردیم ولی بعضی از فضلای درس درخواستشان این بود که قدری بیشتر راجع به اصهاب و ابشع بحث شود، همانطور که سال گذشته به مناسبت بحث سفیانی راجع به شیصبانی نیز یک بحث گسترده و مستوفایی شد. لذا هرچند محور بحث ما ندای آسمانی است و باید حول آن بحث کنیم ولی چون در روایت مورد بحث ما این دو مطلب نیز آمده آنها را نیز بحث می کنیم.

بررسی روایات ابشع و اصهاب:

عمده روایات در این باب چهار روایت است:

روایت اول:

این روایت را مرحوم شیخ طوسی در کتاب شریف الغیب از عمار یاسر از طریق عامه نقل می کنند:
قرقاره عن نصر بن الليث المروزی عن ابن طاحه الجحدري قال حدثنا عبد الله بن لهيعة عن أبي زرعة عن عبد الله بن رزين عن عمار بن یاسر أنه قال إن دولة أهل بيتك في آخر الزمان ولها أمارات فإذا رأيتם فالزموا الأرض وكفوا حتى تجيء أماراتها، فإذا استشارت عليكم الروم والترك وجهزت الجيوش ومات خليفتكم الذي يجمع الأموال واستخلف بعده رجل صحيح فيخلع بعد سنين من بيته وأتى هلاك ملكهم من حيث بدأ ويتخالف الترك والروم وتكثر الحروب في الأرض وينادي مناد من سور دمشق ويل لأهل الأرض من شر قد اقترب ويخسف بغربي مسجدها حتى يخر حائطها ويظهر ثلاثة نفر بالشام كلهم يطلب الملك رجل أبشع ورجل أصهاب ورجل من أهل بيتك سفیان یخرج في كلب ویحضر الناس بدمشق ویخرج أهل الغرب إلى مصر. فإذا دخلوا فتلک إمارة السفیانی ویخرج قبل ذلك من یدعو لآل محمد وتنزل الترك الحیرة و

تنزل الروم فلسطين و يسبق عبد الله حتى يلتقي جنودهما بقرقيسيا على النهر و يكون قتال عظيم و يسير صاحب المغرب فيقتل الرجال و يسيء النساء ثم يرجع في قيس حتى ينزل الجزيرة السفيانية فيسبق اليماني فيقتل و يحوز السفيانى ما جمعوا. ثم يسیر إلى الكوفة فيقتل أعون آل محمد ص و يقتل رجلا من مسميهم ثم يخرج المهدى على لواه شعيب بن صالح و إذا رأى أهل الشام قد اجتمع أمرها على ابن أبي سفيان فألحقو بمكة فعند ذلك تقتل النفس الزكية و أخيه بمكة ضيغة فینادی مناد من السماء أيها الناس إن أميركم فلان و ذلك هو المهدى الذى يملأ الأرض قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا.^۱

این روایت مفصل حوادث دمشق را بیان کرده و می فرماید: یظهر ثلاثة نفر بالشام، سه شخص، سه گروه یا سه جریان در شام ظهور و قیام می کنند، کلهم یطلب الملک، رجل ابع، رجل اصہب و رجل من اهل بیت ابی سفیان.

البته این روایت از نظر سند مشکل دارد.

روایت دوم:

روایت دوم روایت جابر است که بعضی ها از چند کتاب آن را نقل می کنند به گمان اینکه چند روایت است در حالی که یک روایت بیشتر نیست. روایت جابر جعفری همان است که ما از نعمانی نقل کرده و بحث می کنیم. این روایت را مرحوم عیاشی و مرحوم مفید در کتاب ارشاد و اختصاص نقل کرده که ما مدارکش را قبل از بیان کردیم.

در این روایت دارد که و اهل الشام یختلفون عند ذلك على ثلاث رایات الاصلب، الابع والسفیانی یعنی همین روایتی که ما بحث می کنیم.

روایت سوم:

روایتی است که مرحوم سید علی ابن عبد الحميد البته به نقل سرور اهل الایمان آن را از جابر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که: الزم الارض ولا تحرك... این روایت از امام صادق علیه السلام نقل شده ولی همان است که ما از مرحوم نعمانی از امام باقر علیه السلام نقل کردیم. که به

۱. الغيبة للطوسی، ص ۴۶۳

نظر ما ایندو روایت یک روایت بوده و شاید سهو القلمی صورت گرفته شده که آنها را دو روایت پنداشته اند. پس تا اینجا در حقیقت جمماً دو روایت داریم.

روایت چهارم:

روایتی است که مرحوم ابن طاووس از ملاحم ابن حماد نقل می‌کند. سند این روایت مشکل داشته ولی باز به جابر عیفی از امام باقر علیه السلام متنه می‌شود.

اذا بلغ العباسى خراسان طلع من بالشرق القرن ذوالشفاء^۱ ... وكان اول ما طلع امر الله بهلاك قوم نوح حين غرقهم و طلع فى زمان ابراهيم حين القوه فى النار و حين هلك الله فرعون... و يكون طلوعه بعد انكساف الشمس و القمر و لا يلبثون حتى يظهر الابقع بمصر.^۲

وارد بحث سندی و دلالی نمی‌شویم و فقط شاهد بحث را بیان می‌کنیم. این روایت را مرحوم سید ابن طاووس در کتاب الملاحم و الفتنه صفحه ۱۰۴ نقل می‌کند. طریق آن عامی بوده ولی متنه به جابر از امام باقر علیه السلام می‌شود که وقتی از مشرق قرن ذوالشفاء طالع شد بعد از آن انكساف شمس و قمر است و به فاصله کوتاه بعد از آن شخصی در مصر به نام اباقع سر در می‌آورد.

روایت پنجم:

روایت پنجم روایت سرور اهل ایمان از امام باقر علیه السلام است:

وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْيَادِيِّ رَفِيقَهُ إِلَيْهِ بُرِيَّدٌ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرٍ ۝ قَالَ: يَا بُرِيَّدُ اتَّقِ جَمْعَ الْأَصْهَبِ قُلْتُ وَ مَا الْأَصْهَبُ قَالَ الْأَبْقَعُ قُلْتُ وَ مَا الْأَبْقَعُ قَالَ الْأَبْرَصُ وَ اتَّقِ السُّقِيَانِيَّ وَ اتَّقِ الشَّرِيدَيْنِ مِنْ وُلْدِ فُلَانٍ يَأْتِيَانِ مَكَّةَ يَقْسِمُانِ بِهَا الْأُمُوَالَ يَشَهَّهَانِ بِالْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اتَّقِ الشُّذَّادَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ قُلْتُ وَ يُرِيدُ بِالشُّذَّادِ الرَّيْدَيْهَ لِضَعْفِ مَقَالِيْهِمْ وَ أَمَّا كَوْنُهُمْ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ لِأَنَّهُمْ مِنْ بَنِي فَاطِمَةَ^۳

۱. قرن همان علامت هلاکت قوم نوح بود زمانی که آنها در حال غرق شدن بودند.

۲. الفتنه لابن حماد، ج ۱، ص ۲۲۴، ح ۶۲۳؛ عقد الدرر، ص ۱۴۸، معجم احادیث الامام المهدی، ج ۴، ص ۳۹۱.

۳. بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۲۶۹

حضرت در این روایت می فرمایند: ای برید مواظب باش و اینها را تایید نکن. طبق این روایت، برید از امام سوال می کند و ما الا صهب؟ و ایشان تطبیق بر ابعع می کنند. مجدداً می پرسد و ما الا بقع؟ امام فرمودند: الابرص. پس ابعع، اصهباً و ابرص کسی است که دچار گرفتاری و مرض پیشی شده است سپس امام می فرمایند: از سفیانی و شریدین پرهیز کن.

روایت ششم:

مرحوم سید ابن طاووس در صفحه ۸۰ از کتاب ملاحم این روایت را نقل می کند.

قال: حدثنا عبدالله بن مروان عن ارطاة عن تبیع^۱ عن ابن امرئه کعب عن کعب قال: ملک بنی امیه مئستان^۲ لا یذهب ملکهم حتی... و خلع خلیفة من هم فیقتل و یقبل حمار الجزیره الا صهباً. ثم تم ملکهم حمار جزیره یک طایفه اند که ذنب الحمار مروان^۳ به آنها گفته می شوند که طرفداران اصهباً هستند که از جزیره حرکت می کنند. در اینجا می فرماید: و یقبل حمار الجزیره الا صهباً سپس بر خود مروان تطبیق می دهد. اگر این حرف کعب باشد دیگر ربطی به آخر الزمان و اصهباً ندارد.

روایت هفتم:

ابن طاووس روایت^۴ دیگری را از نعیم نقل می کند.

فی ما ذکرہ نعیم من علامۃ المهدی بهلاک بنی جعفر و بنی العباس که اسطبی از کعب نقل می کند:

-
۱. تبیع ناپسری کعب الاخبار است. خود کعب وجهه ای ندارد چه رسد به ناپسریش.
 ۲. حکومت ننگین اموی ۱۰۰ سال است که حدود شصت و اندی سال آن متعلق به بنی مروان بوده است.
 ۳. جریان معروف شدن مروان به حمار: وقتی حکومت به مروان حمار می رسد ظاهراً او از کنار خانه ای رد می شده حلقه درب خانه در دست او گیر می کند و دیگر در نیامد و با زحمت و تلاش دست او را درآوردند باز در جائی دیگر حلقه دیگری را می بیند فکر می کند که آیا این حلقه هم همانند قبلی است یا نه؟ دستش را درون حلقه می گذارد و باز دستش گیر می کند.

۴. تعبیر به روایت تسامح در تعبیر است

اذا دارت رحی بین بنی عباس ربط اصحاب رایات سود خیولهم بزیتن الشام اصحاب و یهلك الله لهم
الاصهاب و یقتله و عامه اهل بیته فلا یبقى اموی منہم الا حارب.^۱ البتہ سقوط امویین جزء علامات ظهور
است اما لازم نیست با خود ذو علامت که ظهور است، مقارن باشد.
عمده روایت همان روایت نعمانی است که به چند طریق مرحوم نعمانی آن را نقل کرده و ما
نیز آنرا بیان کردیم و گویا تلقی به قبول شده و هرکس روایات مهدوی را نقل کرده این روایت را
نیز به خصوص نقل کرده است.

پس از این روایت و برخی روایات دیگر چنین استفاده می‌شود که سه جریان در شام خواهد
بود یک جریان رایه البقع، دیگری رایه الاصهاب و دیگری رایه السفیانی
از این روایت ما این استفاده را می‌کنیم که سفیانی ابتداء با ابعاع درگیر شده بعد از آن با اصحاب
درگیر می‌شود و بعد از کشنن ایندو (تازه) جریان قرقیسیا شروع شده و سفیانی وارد آن معركه
می‌شود.

سوال: ابعاع کیست؟ و از کجا سر درآورده و اصلاً ابعاع یعنی چه؟

ابقع در لغت:

ابقع در لغت به چند معنا آمده است:

۱. کسی که رنگش سواد مایل به بیاض باشد، ابعاع است.
۲. ابعاع طبق برخی نقلها به کسی گویند که در سینه اش سفیدی است.
۳. ابعاع یعنی کسی که گرفتار بیماری برص است.
۴. کسی که در نسلش اختلاف باشد، کمن ولد من بین ایض و اسود به عبارتی کسی که دو
رگه باشد.
۵. اینکه به احتمال بعيد بگوئیم، ابعاع اشاره به فرم و رنگ خاص لباس آن شخص دارد، کما
اینکه افراد لشگرها هرکدام فرم خاصی دارند.

۱. این مطلب اشاره به جریان ابو مسلم اصفهانی فارس دارد که بحثش مطرح شد.

۶. یا اینکه بگوئیم مقصود اهل غرب هستند، چون غربی‌ها هستند که رنگشان الایض و الاشهب است. یعنی همان رنگ پوست غربی‌ها؛ البته همه اینها گفته شده
۷. گاهی نیز از ابعع تعییر به اشهب هم شده است.

ابعع و مکان خروج او:

این شخص که با لقب یا کنایه از او نام برده شده از کجاست؟ از مجموع این روایات استفاده می‌شود که خروج ابعع از مصر است. و در روایتی از ابن مسعود که عبدالرزاق آن را در مصنف خویش ذکر کرده است و راجع به آن بحث سندی نمی‌کنیم آمده است.^۱

عبدالرزاق در ج ۱۱ ص ۳۸۰ این مطلب را از ابن مسعود نقل می‌کند.^۲ که:

اذا اجتمع الترك والروم و خسف بقرية دمشق و سقط طائفة من غربى مسجدها رفع بالشام ثلاث رايات الابع والاصحاب والسفيانى... و يحصر بدمشق رجل يقتل و من معه و يخرج رجالان من بنى سفيان و يكون الظفر للثانى (شاهد کلام ما): فإذا أقبلت «مادة» الابع من مصر ظفر السفيانى بجيشه عليهم.

ماده در اینجا ممکن است به معنای اصل یا ریشه باشد و ممکن است از ماده مدد به معنای نیروهای کمکی ابعع از مصر باشد، یا اینکه خود ابعع از مصر است. اما روایتی داشتیم که خود ابعع را از مصر گفته بودند. ابن حماد از علی علیه السلام نقل می‌کند که فيخرج السفيانى من الشام و الابع من مصر پس این را باید حمل کنیم ماده را بر خودش، اگر روایت صحیح باشد.

۱. این مصنف از قدیمی ترین کتابهای اهل سنت است و ظاهراً مرحوم خوئی فرموده اند او شیعه است. البته آنچنانکه از کلام نجاشی استفاده می‌شود مراد از شیعه همین شیعه به معنای است که ما می‌گوئیم. ولی اهل سنت می‌گویند مراد شیعه ای است که امیر المؤمنین علیه السلام را دوست داشته و لی خلفاً را هم قبول دارد. به هر حال این کتاب از کتابهای مورد اعتماد و قبول نزد اهل سنت می‌باشد.

۲. ظاهراً ابن مسعود را فقط سید مرتضی آنهم مماثلاً و به اصطلاح جدلاً تایید می‌کند، و الا از نظر ما ابن مسعود مشکل دارد. ظاهراً مرحوم مامقانی از معاصرین می‌خواهد ایشان را تایید کند ولی تمام ادلہ اش را مرحوم خوئی و تستری رد کرده اند ولی فرمایشات ایشان قابل بحث و نقد است.

اما در کتابها کمتر نقطه گذاری می شده، لذا ممکن است مراد طایفه مُضَر باشد نه مصر، چون داریم روایاتی را که پشتیبانان ابیع از طایفه مضر هستند. هرچه باشد این روایات برای ما خیلی روشن نیست که او کیست؟ و از کجا می آید؟ فقط همین مقدار که او با سفیانی درگیر شده و کشته می شود و ما بیش از این مطلب دیگری پیدا نکردیم.

به استثنای روایت نعمانی ما حتی یک روایت صحیح السند نداریم. لذا ما محور را همان روایت نعمانی قرار می دهیم آنهم ممکن است جای تامل و بحث داشته باشد، چون طرق آن متعدد بود ما از سند آن بحث نکردیم و ما از آن طرق متعدد اطمینان به صدور روایت پیدا کردیم که این روایت فقط اشاره به سه جریان دارد و در این سه جریان، جریان سوم که سفیانی باشد بر سایرین غالب میشود. اما اینکه ابیع اسم است؟ شخص است یا جریان؟ و اینکه از کجا حرکت می کند؟ در همین حدی است که در روایت جابر جعفری آمده است.

اصهب:

اما در ارتباط با اصهب باید گفت که قبل از ابیع، اصهب خروج می کند، ولی بعد از ابیع کشته میشود. یلتقی السفیانی بالابقع فیقتلون. این نص جابر جعفری است از امام باقر علیه السلام.

در روایت تفسیر عیاشی هم دارد که:

عَنْ جَابِرِ الْجُعْفَرِيِّ قَالَ لَيِّ أَبُو جَعْفَرٍ ۝ فِي حَدِيثٍ لَهُ طَوِيلٌ بَأْ جَابِرُ أَوَّلُ أَرْضِ الْمَغْرِبِ أَرْضُ الشَّامِ
يَخْتَلِفُونَ عِنْدَ ذَلِكَ عَلَى ثَلَاثِ رَأْيَاتٍ^۱

ای جابر اولین سرزمینی که ویران می شود زمین شام است و در آن سه پرچم با هم درگیر می شوند. از این مطالب استفاده می کنیم که یک پرچم به نام اصهب قبل از ابیع در آن مناطق خارج می شود.

یک مطلب هم سلمی در عقد الدرر صفحه ۷۹ از کتاب قصص الانبياء کسائی^۲ نقل می کند.

کسائی به نقل از کعب می گوید:

-
۱. بحار الأنوار ج : ۵۲ ص ۲۳۹
 ۲. محمد بن عبید کسائی را از حیث اعتبار پیدا نکردیم.

لابد لنزول عیسیٰ^۱ علامات اول ما یخرج... الاصحاب، یخرج من بلاد الجزیره ثم القحطانی من بلاد السیم.

اولین جریان سیاسی و نظامی جریان اصهاب است که سفیانی بر آن غلبه پیدا می‌کند.

کعب الاخبار می‌گوید^۲: ... بینما هؤلاء الثلاثة قد تغلبوا على مواضعهم بالظلم و اذ خرج السفیانی. من

دمشق^۳

این روایت مشکل سندی دارد ولی از آن استفاده می‌شود که اصهاب از جزیره می‌آید. حال کدام جزیره؟ ما در بحث قبل مطرح کردیم که جزیره چند اطلاق دارد که عمدۀ آن بین دجله و فرات است، که ظاهراً فاضل معاصر^۴ اصرار دارد بر اینکه این جزیره منطقه تکریت است که به آن جزیره آقور نیز می‌گویند.

شاید هم مراد از جزیره، جزیره العرب، یعنی جزیره حجاز باشد. ما چندین استعمال از استعمالات جزیره را نام برده‌یم، لکن معروف آنها همین دو مورد است.

اصهاب کیست؟ او صافش چیست؟ شخص است یا جریان؟

برخی می‌گویند اصهاب شخص است و استناد به نقلی از مرحوم خاتون آبادی در کتاب اربعین، «کشف الحق» می‌کنند که اصهاب اسم شخصی است که نام او اصهاب بن قیس است و آن روایتی از فضل بن شاذان از زراره از امام صادق علیه السلام است، که حضرت می‌فرمایند:

استعینوا بالله من شر السفیانی والدجال من غيرهما من اصحاب الفتن قيل له يا بن رسول الله من هم؟ اما الدجال فقد عرفناك وقد بين من مضامين شخصه... و اول من يخرج رجل يقال له اصهاب ابن قیس پس معلوم شد که اصهاب وصف نیست و اسم است. پس اولین نفر از سران فتنه او است که یخرج من بلاد الجزیره که البته معلوم نیست دقیقاً کجاست؟ له نکایه شدیده، او خیلی سفاک و خونریز است و مردم را آزار می‌دهد و هیچ بعید نیست که این اصهاب همان جریانات تکفیریها و وهابیها باشد که

۱. بحث خواهد شد که حضرت در کجا نازل خواهد شد.

۲. به کعب اعتماد نمی‌توان کرد، زیرا حرفهای او از کتابهای اسرائیلیات است و متسفانه صحابه نیز از او نقل کرده‌اند.

۳. عقد الدرر، ص ۱۱۵؛ معجم الامام المهدی، ج ۲، ص ۳۵۴.

۴. یکی از دانش‌پژوهان حاضر در جلسه.

امروز به جان مسلمانان افتاده و به نیابت از یهود به ظلم و ستم می‌پردازند. جور عظیم شم یخرج
الجرهمی من بلاد الشام، یقاتل السفیانی القحطانی فینهزم القحطانی و یفر الاصهب والجرهمی.
پس از این روایت استفاده شد که مراد از اصهب شخص است نه وصف.

بعد از درگیری‌های زیاد یتبعهما و یقهر هرکس که با سفیانی درگیر شود مقهور می‌شود، الا
الیمانی.

در خبر دیگری که مناوی سنی در فیض القدیر، ج ۴، ص ۱۶۷ نقل می‌کند که قبل از نزول
عیسیٰ^۱ یخرج من بلاد الجزیره رجل یقال له اصهب، قبل از نزول عیسیٰ اصهب خارج می‌شود و
شخصی از بلاد شام به نام جرهم با او درگیر می‌شود ثم یخرج القحطانی رجل بأرض یمن بین ما هؤلاء
الثلاثه و قد خرج من غوطه دمشق اول کسی که درگیر می‌شود با سفیانی قحطانی است که شکست
خورده بعد لشکری به کوفه می‌فرستد. این خلاصه مطالبی است که راجع به اصهب و ابیع است و
ما با قطع نظر از سند توانستیم بگوییم که اصهب اسم است و از جزیره خارج شده و اولین جریان
بوده که به دست سفیانی کشته شده و از جریانات فاسد می‌باشد.

والسلام عليکم و رحمة الله

۱. روایات عامه تلاش دارند که محوریت را به حضرت عیسیٰ دهنده حضرت مهدی تا جائی که به این روایت که منشا آن معاویه است می‌رسند به عبارتی که لا مهدی الا عیسیٰ. ضمناً این اصلاً حدیث هم نمی‌تواند باشد بلکه مطلبی است که بسطامی نقل می‌کند.

جلسه ۳۸ - ۹۰/۱۲/۱۳

ظهور حضرت از مکه است، نه سردارب

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآلـه الطاهرين سيمـا
امام زماننا روحـي وارواحـ من سواه لترابـ مقدمـه الفـدا.

محور بحث ما در ندای آسمانی این روایت مفصل و طولانی جابر بن یزید جعفی بود که
مباحث مهمی در طی این روایت بود و ما به بعضی از آنها اشاره کردیم و به برخی دیگر هم اشاره
خواهیم کرد. در این روایت عرض شد سه جا اشاره به ندای آسمانی دارد:

اوائل روایت، اواسط روایت هنگامی که سخن از پایان کار لشکر سفیانی به میان می‌آورد و در
آخر روایت که امام می‌فرماید: اگر بعد از این همه علامات باز هم شبـه ای برای کسـی پـیش آـید کـه
آیـا واقـعاً اـین شـخص هـمان بـقـیـه الله و مـوعـود اـست یـا خـیر؟ با اـین نـداء دـیـگـر شبـه اـی باـقـی نـخـواـهـد
مانـد. و هـمه بـه او عـلم و يـقـيـن پـیدـا مـیـکـنـد. در اـدامـه حـضـرـت مـیـفـرـمـاـيـند:

فـما أـشـكـل عـلـى النـاس مـن ذـلـك يـا جـابـر فـلا يـشـكـلـن عـلـيـهـم وـلـادـتـه مـن رـسـوـل الله صـ و وـرـاثـتـه الـعـلـمـاء عـالـمـا
بعد عـالـم (الـبـتـه مـنـظـور اـز عـلـمـاء اـئـمـه طـاهـرـيـن اـنـد. در روـایـتـی اـمـام صـادـق عـلـیـهـ السـلـام مـیـفـرـمـاـيـد: نـحن
الـعـلـمـاء و شـیـعـتـنا الـمـتـعـلـمـون) فـإـن أـشـكـل هـذـا كـلـه عـلـيـهـم فـإـن الصـوت مـن السـمـاء لـا يـشـكـل عـلـيـهـم (يعـنـی اـین نـداء

برـسـایـر عـلـامـات تـفـوقـ دـارـد. چـراـ؟) إـذـا نـوـدـی بـاسـمـه و اـسـمـ أـبـیـه و اـمـه^۱

در این روایت دیگر اشاره ای به زمان صیحه نشده است که چه وقت به وقوع می‌پیوندد؟ آیـا در مـاه
محـرم اـسـت؟ در مـاه رـجـب اـسـت؟ يـا در مـاه مـبارـک رـمـضـان؟ الـبـتـه عـمـدـه روـایـتـ اـشارـه بـه وـقـوع اـین
اتفاق در مـاه رـمـضـان دـارـنـد. در اـین روـایـت بعد اـز جـريـان اـز بـيـن رـفـتن جـيـش سـفـيـانـي در اـشـر آـن نـداء
حضرـتـ مـیـفـرـمـاـيـند: و القـائـم يـومـذـبـحـه اـز كـنـارـ اـين فـراـزـنـمـی توـانـ گـذـشتـ. بعد اـز اـين تحـولاتـ
حضرـتـ در مـکـه اـسـت قد اـسـنـد ظـهـرـه الـى بـيـتـ الحـرامـ مستـجـيـرـا بـه فـيـنـادـی اـين روـایـتـ و اـين نـداءـ و اـين
سـخـنـرانـي هـنـگـامـی اـسـت کـه ظـاهـرـا اـعـلامـ ظـهـورـصـورـت گـرفـتهـ اـسـت. يـقالـ اـيـها النـاس اـنـا نـسـتـنـصـرـالـلهـ فـمـنـ

۱. الغـيـيـه للـنعمـانـيـ، صـ ۲۸۲

اجابنا من الناس فإننا أهل بيت نبیکم محمد صلی الله علیه و آله و نحن اولی الناس بالله و بمحمد صلی الله علیه و آله فمن حاجنی فی آدم فانا اولی الناس بآدم من قبل از اینکه این متن را بخوانم به نکته ای اشاره کنم که متاسفانه تکفیریها و وهابیها دست از لجاجت بر نمی دارند همانطوری که یهود لجوج است و نمی خواهند بفهمند و فقط می خواهند جو سازی کنند و مردم را تحریک کنند. اینها روی این نکته مانور می دهند که عقیده شیعه این است که حضرت مهدی از سردار ظهرور می کند. آیا شما این حرف را قبول دارید که به شیعه نسبت می دهید؟ یا اینکه حرفی را که یکی از نواصیب زده دنبال می کنید؟ این مطلب یعنی ظهرور از سردار در هیچ یک از منابع ما نیست و اولین کسی که این تهمت را به ما زد سمعانی است که در کتاب الانساب می گوید:

سر من رای بها السردار تزعع الشیعه ان مهدیهم یخرج منه. سمعانی متوفای سال ۵۶۲ هجری است.

بعد از او هم حموینی متوفای سال ۶۲۶ هجری نیز همین حرف را نقل می کند. بعد از آن هم ذهبي نقل کرده و می گوید: انه صاحب السردار حی لا یموت حتی یخرج بعد از آنهم ابن خلدون است که به گفته خود اهل سنت در حدیث و درایه نا آشنا و غیر متخصص است. احمد محمد شاکر درباره او می گوید: اصلا درایه و علم حدیث کار او نیست. ابن خلدون در جای سردار اشتباه کرده و می گوید: شیعه می گوید: سردار حل محل غیبت امام زمان است. و تغیب و لذلک یقون کل لیله بعد صلاة المغرب بباب هذا السردار وقد قدموا مركبا و يدعونه للخروج. شما تکفیریها حداقل این روایت را ببینید که می گوید حضرت در مکه است و به کعبه تکیه می دهد و از آنجا با مردم ارتباط برقرار کرده و سخنرانی می کند. ظهرور او از مکه جزء مسلمات است و روایات متعددی داریم که به همین مسئله و نکته اشاره کرده است. حتی خود کتابهای اهل سنت هم این مطلب را اینگونه به ما نسبت نمی دهند. به عنوان مثال: نعیم بن حماد در ص ۲۷۰ ح ۱۰۰۷ مطلبی دارند که ابن طاووس هم آن را از او در ص ۶۴ ملاحم و نباتی بیاضی در صراط المستقیم ج ۲ ص ۲۶۲ آن را از ابن حماد نقل می کنند.

حدثنا نعیم حدثنا سعید بن عثمان عن جابر عن ابی جعفر:... ثم يظهر المهدی بمکه عند العشاء و معه رایه رسول الله قمیصه سیفه علامات نور و بیاض اذا صلی العشاء نادی باعلی صوته يقول اذکر کم الله ایها الناس...

فیظه‌ر فی ثلث مأه و ثلاثة عشر رجل عدد اصحاب البدر علی غیر ميعاد؛ بدون هماهنگی قبلی با نیروها قزعا
کفرخواست.

اگر شما جستجو کنید کتب حدیثی و کلماتی که راجع به حضرت مهدی است، نظیر کعبه، مکه و حجر الاسود را برخورد می‌کنید به دهها روایت که محل ظهور حضرت را از مکه و کنار کعبه بیان می‌کند. به چند مورد از آنها اشاره می‌کنم:

حدیث از کتاب سلیم بن قیس:

امیر المؤمنین علیه السلام نامه ای برای معاویه علیه ما یستتحق نوشتند که: يا معاویه ان رسول الله اخبرنی ان بني امية سیخضبون لحیتی من دم رأسی و انى مستشهد و ستلى الامة من بعدی وانک سستقتل ابنی الحسن بالسم و ان ابنک یزید لعنه الله سیقتل ابنی الحسين یلی ذلک منه ابن الزانیة و ان الامة سیلیها من بعده سبعة ثم یسیر ذلک الجيش... و انى لاعلم اسم اميرهم و اسماء هم و سمات خیولهم فاذا دخلوا البیداء و استوت بهم الارض خسف الله بهم قال الله (و لو ترى اذ فزعوا فلا فوت اشاره به این قضیه است). فلا یبقى من ذلک الجيش احد غير واحد یقلب الله وجهه من قبل قفاه و یبعث الله للمهدي اقواما یجمعون من الارض قزعا کفرخواست

الخریف و انى لا عرف اسمائهم و اسم امیرهم (شاهد کلام ما:) فیدخل المهدی الكعبه؛ اصلا سخن از سرداب سامرایا حله در میان نیست.^۱

روایت دیگر ذیل این آیه امن یجب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء وارد شده است. این روایت در کتاب اثباء الهداء به نقل از کتاب علل الشرایع از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که: مضطرب هو و الله القائم علیه السلام اذا قام في الكعبه و صلی رکعتین و دعا الله للفرج فهذا مما لم یکن بعد.^۲

امام صادق علیه السلام: ان القائم اذا خرج دخل مسجد الحرام فیستقبل الكعبه و يجعل ظهره الى المقام ثم

صلی رکعتین ثم یقوم فیقول...^۳

۱. معجم الاحادیث ج ۷ ص ۴۹۶

۲. اثباء الهداء ج ۳ ص ۵۷۶

۳. اثباء الهداء ص ۴۳۹

تفسیر عیاشی، کمال الدین، دلائل الصدق و دیگران هم نقل می‌کنند که ذیل این آیه اتی امرالله
فلا تستعجلوه، ابان ابن تغلب از امام صادق عليه السلام نقل می‌کند: ان اول ما بیایع القائم جبرئیل ينزل
فی صورۃ طیر ابیض ثم یضع رجلا علی الْبَیْتِ الْحَرَامِ وَ رَجُلًا عَلَیْ بَیْتِ الْمَقْدَسِ ثُمَّ ینادی بِصَوْتٍ رَفِیعٍ اتی
امرالله...^۱

مرحوم صدوق در کمال الدین روایتی را از محمد بن مسلم ثقی نقل کرده که ما قبل آن را به
مناسب سفیانی و یمانی و خسف بیداء مطرح کردیم، اما شاهد ما اینکه حضرت از مکه ظاهر
می‌شوند:... و جائت صیحة من السماء بأن الحق فيه و فی شیعته فعند ذلك خروج قائمنا فاذا خرج اسند ظهره
الى الكعبه و اجتمع اليه ثلاثة عشر رجلا و اول ما ينطق به بقیة الله خیر لكم ان کنتم مومنینانا
بقیة الله فی ارضه و خلیفته و حجته علیکم فلا یسلم علیک یا بقیة الله فی ارضه فاذا
اجتمع اليه العقد؛ بعد از کادر اصلی و نیروی ویژه ده هزار نفرگرد حضرت جمع می‌شوند. فلا معبد
الا الله هنگام ظهور حضرت هر معبدی غیر از خدا از بین خواهد رفت. بعد از غیبت طولانی
حضرت ظاهر می‌شوند لیعلم الله من یطیعه بالغیب و یومن به.^۲

تفسیر عیاشی ذیل آیه ۱۵۹ اعراف به نقل از مفضل بن عمر از امام صادق عليه السلام نقل
می‌کند: ومن قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون^۳
همین روایت را مرحوم طبری امامی در دلائل الامامة ص ۲۴۷ در چاپ جدید از مفضل بن عمر
نقل می‌کند: اذا ظهر القائم عليه السلام من ظهر هذا البيت (یعنی مکه معظمه) بعث الله له سبعة و عشرين
رجلا.

دلائل الامامة این عبارت را دارد ولی تاکید بندۀ روی کتاب دلائل است نه کتاب عیاشی، زیرا در
نص عیاشی ندارد که ظهر از کعبه یا از مکه یا از بیت الله الحرام؟ اما در نص دلائل دارد که اذا ظهر

۱. تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۲۵۴

۲. کمال الدین ص ۳۳۰

۳. تفسیر عیاشی ج ۷ ص ۱۸۳

القائم من ظهر البيت استخرج من ظهر الكعبة. این مطلب اشاره به رجعت است و چنین مطرح می‌شود که ۲۷ نفر از کعبه و به اشاره حضرت رجعت می‌کنند. اینها ۱۵ نفر از قوم موسی هستند که در آنجا به خاک سپرده شده‌اند. حال آیا اینها به اینجا کوچ کرده بودند؟ یا اینکه ملائکه نقاله بدن آنان را جابجا کرده‌اند؟ این رجعت کنندگان حکام و قضاة هستند. آنها هفت نفر از اصحاب کهف، یوشع وصی موسی، مومن آل فرعون، سلمان فارسی، ابا دجانه انصاری و مالک اشتراند. دقت کنید مالک اشتر در قلزم و در مصر شهید شد. و الان قبر او در یک باعث است که مرحوم خوئی آن باعث را خریداری کرده و آباد کرده‌اند و الان هم مزار است، البته برخی معتقدند که اشتر در بعلبک است که البته معروف همان مصر است. در حالی که در اینجا من ظهر الكعبه دارد. البته در برخی دیگر روایات من ظهر الكوفه دارد که هر کدام باشد به هر حال خروج و رجعت او از مصر نیست. مرحوم شیخ طوسی روایت نقل می‌کند که ان الله سبعون الف ملائکه نقاله ینقلون الموتی حيث يناسبهم.^۱ هر جا که مناسب حال آنها باشد، گاهی مکه، گاهی مدینه و گاهی بیت المقدس یا نجف اشرف. و آنکه در مدینه یا مکه دفن شده ولی مناسبش نیست در جائی به نام وادی برهوت انتقال داده می‌شود. این روایت و دهها روایت دیگر به صراحة می‌فرمایند که امام زمان علیه السلام هنگام ظهور از کنار کعبه و مکه معظمه خروج می‌کنند. و روایت مورد بحث ما که روایت جابر جعفی بود همین معنا را اشاره دارد. والسلام عليکم ورحمة الله وبركاته

۱. درر الاخبار، ج ۱، ص ۲۵۹، عن کشف الحق للطوسی.

جلسه ۳۹ - ۱۴/۱۲/۹۰

سُلَيْمَ بْنُ قَيْسٍ وَ كِتَابُهُ

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيمما
امام زماننا روحی و ارواح من سواه لتراب مقدمه الفدا.

بحث قبل متنه شد به نقل روایاتی از سلیم بن قیس و ما وعده دادیم که راجع به این شخص
و کتابش یک بررسی داشته باشیم. چون یکی از مصادر و منابع دسته اول روایات مهدوی است.
برای نمونه در کتاب معجم احادیث امام مهدی علیه السلام لااقل درسه جلد به پنج روایت از
روایاتی که منع اصلی آن کتاب سلیم بن قیس است اشاره شده است.

روایات مهدوی به نقل از سلیم:

روایت اول:

وَمَنَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأَمَّةِ الَّذِي يَمْلِئُ اللَّهُ بِهِمْ قَسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَئَتْ ظُلْمًا وَ جُورًا^۱

اولین مدرک و مصدر این روایت کتاب سلیم بن قیس است.

روایت دوم:

یک روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله با مصادر زیادی را نقل کردیم هم از اهل سنت و هم
از پیروان مکتب اهل بیت [۱] که نحن ولد عبدالمطلب ساده اهل الجنة انا و حمزه و جعفر والحسن والحسین
والمهدی علیهم السلام.^۲

از مصادر شیعی این روایت اولین مصدر کتاب سلیم بن قیس است.

روایت سوم:

روایت مفصلی است که سلیم می‌گوید: به امیر المؤمنین علی علیه السلام مطلبی را گفتم سپس
حضرت در پاسخ فرمودند: قد سئلت فافهم... فقلت یا نبی الله سمهم لی فسماهم لی رجلا رجلا منهم و الله

۱. معجم احادیث امام مهدی ع ج ۱ ص ۱۵۷

۲. معجم احادیث امام مهدی ع ج ۱ ص ۲۲۹

يا أخا بني هلال مهدي هذه الأمة الذى يملا الأرض قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا و الله إنى لأعرف

جميع من يباعه بين الركن و المقام و أعرف أسماء الجميع و قبائله^۱

روايت چهارم:

روايت مفصل دیگری است:... و تسعه من ولد الحسين و اخرهم الذى يصلى عيسى بن مریم خلفه فيه
تسمیه کل من يملک منهم و من يستتر بدينه و اول من يظهر منهم يملئ... حتى يظهر الله على الاديان كلها.^۲

روايت پنجم:

روايت مفصلی که ما در اینجا نقل کردیم. قال لی یا سلیم.^۳

چندین روایت راجع به حضرت مهدي عليه السلام، محل ظهور حضرت و غيره ذکر شده که
منبع اصلی آن کتاب سلیم بن قیس هلالی است.

بررسی اعتبار کتاب سلیم و شخصیت او:

حال بینیم خود این شخص و کتابش چه میزان اعتبار دارد.

ایشان هم خودش شخصیتی معتبر و مورد وثوق است و هم کتابش. اما سه شبهه و اشکال
اساسی درباره او گفته شده که تقریبا هر سه هم جواب داده شده است. دو تا از این شباهات متنی و
یک شبهه و اشکال سندي است.

اشکالات متنی کتاب سلیم:

اشکال متنی بر این کتاب دوتاست:

اشکال اول: اینکه در این کتاب آمده محمد بن ابی بکر پدرش را نصیحت کرده به اینکه، حق
را به اهلش واگذار کن، در حالی که سن محمد بن ابی بکر در آن هنگام که پدرش فوت کرد، دو
سال بیشتر نبوده است، حال چگونه او می توانسته نصیحت کند؟ در برخی از نسخ این نصیحت

۱. معجم احادیث امام مهدی ع ج ۲ ص ۲۲۴

۲. معجم احادیث امام مهدی ع ج ۲ ص ۲۳۵

۳. معجم احادیث امام مهدی ع ج ۷ ص ۱۰۲

آمده است در نسخه ای که در دست مرحوم حر عاملی بوده این عبارت نیست که اگر هم می‌بود جواب داده شده است که این نصیحت شاید علی طریق اعجاز یا کرامت بوده است.

اشکال دوم: اینکه در این کتاب آمده ائمه علیهم السلام ۱۳ نفر اند و این خلاف ضرورت مذهب ماست.

جواب:

این اشکال را هم حلا و هم نقضا جواب داده اند. نقض آن به اینکه در کتاب کافی شریف هم نظیر این مطلب آمده است. و حل آن به اینکه قبل و بعد روایت را نیز باید نگاه کرد. در این روایت می‌گوید، تعداد ائمه ۱۳ تاست که اولهم رسول الله است. انا و انت و احد عشر من صلبک (اشاره به امیر المؤمنین است) که می‌شود ۱۳ تا. روایات مفصلی در این زمینه نقل می‌شود که این دو شبهه متنی حل می‌شود.

اشکال سندی:

اشکال سندی این است که ابان ابن ابی عیاش که راوی این کتاب است ضعیف است. زیرا سليم زمانی که حجاج در تعقیب او و یاران امیرالمؤمنین علیه السلام، از جمله ایشان بوده ظاهرا به شیراز و در منزل ابان پناهنده می‌شود و در آنجاست که سليم این کتاب را برای ابان نقل می‌کند.

جواب:

اولاً: طرق نقل این کتاب منحصر در ابان نیست و طریق دیگری نیز وجود دارد.
ثانیاً: ابان ابن ابی عیاش ضعیف نیست بلکه مخالفین او را تضعیف کرده اند. و هر که را آنها بیشتر حساس باشند و تضعیف کنند، نظر ما نسبت به او دقیق تر و بهتر می‌شود. ابان از کسانی است که مخالفین او را طرد و رد کرده اند. و لذا مشکل پیدا کردن او به خاطر نقل همین کتاب است. زیرا مبانی مخالفین را زیر سوال می‌برد.

نظر مرحوم خویی نسبت به کتاب:

مرحوم خوئی به کتاب سلیم بن قیس این اشکالات را گرفته و جواب می‌دهند. فقط اشکال آخر را (اشکال سندي) در آن تامل کرده و کانه این اشکال را می‌پذيرند. نتيجه اينکه اين کتاب فعلی را (نه اصل کتاب سلیم) مورد تأمل قرار می‌دهند. زيرا اصل اين کتاب از اصول است و اين کتابی که الان هست در طريقيش تشكيك كرده و جواب هم داد شده است.

شروع بحث راجع به اين کتاب را از خود نعماني آغاز می‌کنم. در شخصيت و جلالت نعماني بحثي نيسن او در باب چهارم کتاب غييت ذيل روایات فی ان الأئمه اثنا عشر اماما، که روایات اين باب که ۳۰ روایت است، چندتا از اين روایات به سلیم بن قیس متنه می‌شود. سپس بحثي راجع به سلیم و کتاب ايشان دارد، او می‌فرماید:

فتأملوا يا معاشر الشيعه رحمكم الله ما نطق به كتاب الله عز وجل و ما جاء عن رسول الله ص و عن أمير المؤمنين و الأئمه عليه السلام واحد بعد واحد في ذكر الأئمه الاثني عشر وفضلهما وعدتهم من طرق رجال الشيعه الموثقين عند الأئمه فانظروا إلى اتصال ذلك ووروده متواترا (تعجب می‌کنم از برخی که مدعی هستند که به تواتر نرسیده یا از طریق تواتر نیست. هم اسمی ایشان و هم عددشان متواتر است.) فإن تأمل ذلك يجعل القلوب من العمى؛ قلبه را از کوری نجات می‌دهند و ینفی الشک و یزيل الارتیاب عنن أراد الله به الخير و وفقه لسلوك طريق الحق ولم يجعل لإبليس على نفسه سبيلا بالإصغاء إلى زخارف المموهين و فتنة المفتونين و ليس بين جميع الشيعه من حمل العلم ورواه عن الأئمه عليهم السلام خلاف في أن كتاب سليم بن قيس الھلالي أصل من أكبر كتب الأصول التي رواها أهل العلم من حملة حدیث أهل البيت عليه السلام و أقدمها (دققت کنید) لأن جميع ما اشتمل عليه هذا الأصل إنما هو عن رسول الله ص و أمير المؤمنین ॥ و المقادد و سلمان الفارسي و أبي ذر و من جرى مجراهم (کسانی که در اين سطح هستند) ممن شهد رسول الله ص و أمير المؤمنین ॥ و سمع منها (مشافة کلمات را از دولب مبارک حضرت شنیدند) و هو من الأصول التي ترجع الشيعه إليها (بینید آیا کسی نسبت به شخصيت نعماني حرفی دارد، او از قدماست). و يعول عليها و إنما أوردنا بعض ما اشتمل عليه الكتاب وغيره من وصف رسول الله ص الأئمه الاثني عشر و دلالته عليهم و تكريره ذكر عدتهم و قوله إن الأئمه من ولد الحسين تسعة تاسعهم قائمه

ظاهرهم باطنهم و هو أفضلهم و في ذلك قطع لكل عذر و زوال لكل شبهة و دفع لدعوى كل مبطل و زخرف كل مبتدع و ضلاله كل مموه و دليل واضح على صحة أمر هذه العدة من الأئمة لا يتهيأ لأحد من أهل الدعاوى الباطلة المنتسبين إلى الشيعة و هم منهم براء أن يأتوا على صحة دعاويمهم و آرائهم بمثله و لا يجدونه في شيء من كتب الأصول التي ترجع إليها الشيعة و لا في الروايات الصحيحة.^۱

مرحوم خوئی بحث مشروحی درج ۲۱۶ ص راجع به سلیم بن قیس مطرح کرده سپس کلام نعمانی و بعد کلام علامه حلی را نیز مطرح می‌کند و می‌گوید:

و قال العلامة قدس سره في الخلاصة القسم الأول ۱، من الباب ۸، من فصل السین: و قال السيد على بن أحمد العقیقی: كان سلیم بن قیس من أصحاب أمیر المؤمنین ۲ طلبہ الحجاج ليقتله فهرب و أوى إلى أبان بن أبي عیاش فلما حضرته الوفاة قال لأبان: إن لك على حقا، وقد حضرني الموت يا ابن أخي إنه كان من الأمر بعد رسول الله ص کیت و کیت و أعطاه كتابا فلم یرو عن سلیم بن قیس أحد من الناس سوى أبان بن أبي عیاش و ذکر أبان فی حدیثه، قال: كان شیخاً متبعداً، له نور يعلوہ.^۲

علامه در قسمت اول که مربوط به افرادیست که به نظر ایشان عادل و موثق اند در فصل سین مطلبی را از عقیقی نقل می‌کنند که سلیم از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام بود خبر به او رسید که حجاج در صدد قتل اوست لذا فرار کرد و به ابان ابی عیاش پناه برد در هنگام مرگ به ابان گفت: تو بر گردن من حقی داری من کلامی دارم که ممکن است به گوش شما نرسیده باشد، واقعیت این است که بعد از رسول اکرم سیاست بازان مسیر خلافت را تغییر دادند. قضایای بعد از پیامبر اکرم ص در این کتاب تدوین شده است. بعد گفته که ابان یک نورانیت خاصی داشت، نور از او ساطع بود.

بعد از نقل این مطلب مرحوم خوئی اشکالات واردہ را بازگو کرده، نکاتی را بیان می‌کند:

بقى الكلام في وجهات.

۱. الغيبة للنعمانی ص : ۱۰۲

۲. معجم رجال الحديث ج ۸ ص ۲۲۰

الأولى: أن سليم بن قيس - في نفسه - ثقة جليل القدر عظيم الشأن و يكفي في ذلك شهادة البرقى بأنه من الأولياء من أصحاب أمير المؤمنين ع^١ المؤيدة بما ذكره النعمانى فى شأن كتابه و قد أورده العلامة فى القسم الأول و حكم بعده و أما ابن داود فقد ذكره فى القسمين الأول (٧٣١) و الثاني (٢١٩) و لا نعرف لذلک وجها صحيحا.^٢

ابن داود متاسفانه در دو جا هم در قسم ثقات و هم در قسم ضعفاء نام او را می برد که دلیلش معلوم نیست.

اما نسبت به كتاب سليم مرحوم خوئی می فرماید:

الثانية: أن كتاب سليم بن قيس - على ما ذكره النعمانى - من الأصول المعتبرة بل من أكبرها و أن جميع ما فيه صحيح قد صدر من المعموم^٣ أو من لا بد من تصديقه و قبول روایته و عده صاحب الوسائل فى الخاتمة^٤ في الفائدة الرابعة من الكتب المعتمدة التي قامت القرائن على ثبوتها و توأرت عن مؤلفيها أو علمت صحة نسبتها إليهم بحيث لم يبق فيه شك.^٥

لكن قد يناقش في صحة هذا الكتاب؛ دقت كنید در صحت این کتابی که در اختیار ما هست. چون ممکن است به آن دست برده شده باشد مثل کتاب غارات که در اینجا صحبتی شد که غارات از نوادگان برادر مختار تقی و زیدی بود که برگشت و مستبصر شد و قمی‌ها دعوتش کردند برای تدریس ولی او به اصفهان رفت و کتاب غارات را نوشت و معادله مخالفین را برهم زد و خیلی‌ها شیعه شدند شاید شیعه شدن اصفهانی‌ها رهین این شخص باشد. در حالی که مطالبی الان در این کتاب هست که با مبنای مولف سازگار نیست، مثل شستن پا و بیعت اختیاری و... لذا گفته شده در

١. جلد ٢ مقدمه كتاب تتفییح المقال را مراجعه کنید آنجا اصطلاحاتی دارد که سليم کان من الاولیاء من الاصفیاء من النقاة حضرت علی ع به عبدالله بن ابی رافع می فرماید: به ده نفر از ثقات من بگو وارد شوند او می گوید: نمی شناسم. سپس آقا ده نفر را نام برد که یکی از انها سليم است.

٢. همان

٣. خاتمه مبانی وسائل است که در جلد ٣٠ قرار دارد.

٤. همان

آن دست برده شده است. با اینکه شیخ مفید کتاب غارات را در حالی نقل کرده که این عبارت در آن نیست، و هکذا شیخ طوسی. همچنین شما کتاب مکارم الاخلاق طبرسی را ببینید. آمدن صنعت چاپ در زمان سلطان عبد الحمید که مصادف با زمان میرزای شیرازی بوده باعث تحریف و دس در برخی کتب از طرف مخالفین شده است. در مطلب مفصلی که از آقای خرسان^۱ آمده که ایشان مقایسه کرده کتاب مکارم الاخلاقی که در مصر چاپ شده و کتابی که نزد ماست و مشاهده نموده هرجا که نامی امیرالمؤمنین آمده در کنارش خلیفه دوم را نیز ذکر نموده اند یا هر کجا که نامی از امام صادق علیه السلام آمده حذف کرده اند و نوشته شده بعض الحکماء یا راجع به تربت ابا عبدالله و... همه را مسخ کرده اند. خدا رحمت کند مرحوم میرزای شیرازی را که خوب مقاومت کرد، کاری کرد چنان فشاری ایشان بر عثمانی‌ها از طریق حکومت ایران وارد کرد که عثمانی‌ها مجبور شدند همه کتابها را از مصر جمع‌آوری و به سامرا آورده و همه را به آب بریزند. به هر حال مخالفین همیشه در کتب دست می‌بردند. غارات را هم دست بردنده، این کتاب را نیز ایشان می‌فرمایند ممکن است دست برده باشند چون سه اشکال در آن وجود دارد:

الأول: أنه موضوع و علامه ذلك اشت馬له على قصة وعظ محمد بن أبي بكر أباه عند موته مع أن عمر محمد وقتئذ كان أقل من ثلاثة سنين، و اشتماله على أن الأئمة ثلاثة عشر.

و يرد هذا الوجه أولاً أنه لم يثبت ذلك و السند في ذلك ما ذكره ابن الغضائري وقد تقدم غير مرءة؛ أنه لا طريق إلى إثبات صحة نسبة الكتاب المنسوب إلى ابن الغضائري (أين مطلب را ابن الغضائري گفته که ما اصلاح خود کتاب او را قبول نداریم تا چه رسد به نظرات آنرا. البته ابن الغضائري شخصیت بزرگی است اما این کتاب، کتاب او نیست). كيف و قد ذكر صاحب الوسائل في ترجمة سليم بن قيس: و الذى وصل إلينا من نسخة الكتاب ليس فيه شيء فاسد و لا شيء مما استدل به على الوضع (يعنى دستاويزی بر

۱. مقدمات کتب تراپیه، ج ۱، ص ۴۴۷، نشر دلیل ما قم.

اینکه این کتاب موضوع است در نسخه من نیست) و لعل الموضوع الفاسد غیره ولذلك لم يشتهر (آن
كتاب فاسد)، ولم يصل إلينا (انتهى).^۱

و الحمد لله رب العالمين.

۱. معجم رجال الحديث ج : ۸ ص : ۲۲۱

جلسه ۴۰ - ۹۰/۱۲/۱۵

سُلیم بن قیس و کتاب او

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآلله الطاهرين سيمما امام زماننا روحی و ارواح من سواه لتراب مقدمه الفدا.

عرض شد که اصل سلیم بن قیس یکی از اصول معتبره ماست و با توجه به اینکه روایات متعددی در ارتباط با امام زمان روحی فداء در این کتاب آمده و ما هم به مناسبت صیحه آسمانی و محل ظهور حضرت از این کتاب روایاتی را نقل کردیم، ناچار شدیم که خود کتاب و مولف آن را ارزیابی کنیم. و به این نتیجه رسیدیم که سه اشکال اساسی بر این کتاب وارد شده که دو اشکال در ارتباط با متن و یک اشکال در رابطه با سند است. نتیجه این شده که برخی مدعی اند که این کتاب موضوع و مجعلو است. البته این قبیل ادعاهای واقع اگر مقرون به دلیل محکم نباشد، بی اساس است.

مرحوم استرآبادی مطلبی را در ارتباط با دو اشکال متنی فرمودند، به این بیان که، این نسخه ای که من دارم از کتاب سلیم بن قیس در این نسخه این مطلب هست که عبدالله بن عمر بوده که پدرش را وعظ کرده نه محمد بن ابی بکر لذا مشکلی از این حیث وجود ندارد، چون در جنگ بدر واحد ۱۲ یا ۱۳ سال داشته و بعد از دورانی که می خواست پدرش را وعظ کند در ۲۳ هجری جوان بوده است.

و قال المیرزا فی رجاله الکبیر: إن ما وصل إلیّ من نسخة هذا الكتاب، المذکور فيه أن عبد الله بن عمر وعظ أباه عند الموت وأن الأئمّة ثلاثة عشر مع النبي ص، وشيء من ذلك لا يقتضي الوضع (انتهی).^۱

اما اشکال دوم که درباره تعداد ائمه گفته اند مراد مع النبي ص بوده است، زیرا پیامبر اکرم ص نیز علاوه بر دارا بودن مقام نبوت، مقام امامت را نیز داراست.

سپس مرحوم خوئی می فرماید:

۱. معجم رجال الحديث ج ۸ ص ۲۲۱

و قال الفاضل التفريشی فی هامش النقد: قال بعض الأفضل: رأیت فيما وصل إلى من نسخة هذا الكتاب أن عبد الله بن عمر وعظ أباه عند موته وأن الأئمة ثلاثة عشر من ولد إسماعيل وهم رسول الله ص مع الأئمة الثانية عشر ولا محذور في أحد هذين (انتهی). وأنى لم أجده في جميع ما وصل إلى من نسخ من هذا الكتاب إلا كما نقل هذا الفاضل والصدق مبين في وجه أحاديث هذا الكتاب من أوله إلى آخره فكان ما نقل ابن الغضائري محمول على الاشتباہ.

سپس آقای خوئی می فرماید: أقول: و مما يدل على صحة ما ذكره صاحب الوسائل والفضالان التفريشی والأسترآبادی: مرحوم خوئی در صدد تثبیت جواب و رد اشكال دوم درباره ائمه هستند لذا به نقل از مرحوم نعمانی در کتاب غیبت از کتاب سلیم بن قیس چندین روایت نقل می کند که تبیین این می کند که اگر گفته شده ائمه ثلاثة عشر یعنی با پیامبر اکرم ص، در اینجا به دو سه روایت درباره تعداد ائمه ॥ اشاره می کنیم:

روایت اول: أن النعmani روی فی کتاب الغيبة بـإسناده عن سلیم بن قیس فی کتابه:... يا أيها الذين آمنوا... فی هذا ليكون الرسول شهیدا عليکم و تكونوا شهدا على الناس. فقام سلمان - رضی الله عنه - عند نزولها فقال يا رسول الله ص: من هؤلاء الذين أنت شهید عليهم و هم شهدا على الناس... فقال رسول الله - ص - عـنـ الله بـذـلـكـ ثـلـاثـةـ عـشـرـ إـنـسـانـاـ: أنا و أخي عليا و أحد عشر من ولدـهـ (الـحـدـيـثـ).^۱

روایت دوم: نعمانی به سندش از کتاب سلیم بن قیس:

و بهذا الإسناد عن عبد الرزاق بن همام قال حدثنا عمر بن راشد عن أبي عياش عن سلیم بن قیس الھلالی قال لما أقبلنا من صفين مع أمیر المؤمنین ॥ نزل قربیا من دیر نصرانی إذ خرج علينا شیخ من الدیر جميل الوجه حسن الهيئة و السمت معه کتاب حتى أتی أمیر المؤمنین فسلم عليه ثم قال... ثم أحد عشر رجلا من ولد محمد و ولدـهـ أولـھـمـ يـسـمـیـ باسمـ اـبـنـ هـارـونـ شـبـرـ وـ شـبـیرـ وـ تـسـعـةـ منـ ولـدـ أـصـغـرـھـماـ (يعـنـیـ منـ ولـدـ الحـسـینـ) واحدـ بـعـدـ وـاحـدـ آـخـرـھـمـ الذـیـ يـصـلـیـ عـیـسـیـ اـبـنـ مـرـیـمـ خـلـفـهـ وـ ذـکـرـ باـقـیـ الـحـدـیـثـ بـطـوـلـ^۲

۱. معجم رجال الحديث ج : ۸ ص : ۲۲۲

۲. الغيبة للنعمانی ص : ۷۴

روایاتی که در کتاب سلیم آمده مبین این مطلب است و اعتقادات ما نیز همین است.

روایت سوم: که مرحوم خوئی نقل می‌کند روایتی است که باز نعمانی از سلیم نقل کرده است:

عن سلیم بن قیس الہلالی قال قلت لعلی ۱ إنی سمعت من سلمان و من المقداد و من أبي ذر أشیاء... فا قبل
علی ۲ و قال قد سألت فافهم الجواب عليك النسيان ولا الجهل وقد أخبرني الله عز وجل أنه قد استجاب لى
فيك و في شركائكم الذين يكونون من بعدي وإنما تكتبه لهم قلت يا رسول الله ومن شركائكم قال الذين
قرنهم الله بنفسه و بي فقال يا أيها الذين آمنوا أطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَئِكُمْ مِنْكُمْ... قلت يا رسول
الله سمهم لي فقال ابنى هذا و وضع يده على رأس الحسن ثم ابنى هذا و وضع يده على رأس الحسين ثم ابن له
على اسمك يا على ثم ابن له محمد بن على ثم أقبل على الحسين وقال سیولد محمد بن على فی حیاتک
فأقرئه مني السلام ثم تکمله اثنتي عشر إماما قلت يا نبی الله سمهم لي فسماهم رجلا رجلا منهم و الله يا أخا
بنی هلال مهدی هذه الأمة الذى يملأ الأرض قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا^۱

روایت چهارم: و بإسناده عن عبد الرزاق قال حدثنا معمر بن راشد عن أبان بن أبي عیاش عن سلیم بن
قیس إن عليا ۳ قال لطلحة فی حدیث طویل عند ذکر تفاخر المهاجرین و الانصار بمناقبهم و فضائلهم یا طلحۃ أ
لیس قد شهدت رسول الله ص حين دعانا بالکتف لیکتب فیها ما لا تضل الأمة بعده و لا تختلف... إن جبرئیل
أخبره بأن الله تعالیٰ قد علم أن الأمة ستختلف و تفترق ثم دعا بصحیفة فأملی على ما أراد أن یکتب فی الكتف
وأشهد على ذلك ثلاثة رهط سلمان الفارسی و أبا ذر و المقداد و سمی من یکون من أئمۃ الهدی الذين أمر
المؤمنین بطاعتهم إلى يوم القيمة فسمانی أولهم ثم ابنی هذا حسن ثم ابنی هذا حسین ثم تسعة من ولد ابنی
هذا حسین كذلك یا أبا ذر و أنت يا مقداد قالا نشهد بذلك على رسول الله ص فقال طلحۃ و الله لقد سمعت
من رسول الله ص یقول لأبی ذر ما أقتل الغباء و لا أظلم الخضراء ذا لهجة أصدق و لا أبر من أبی ذر و أنا
أشهد أنهم لم یشهدا إلا بالحق و أنت أصدق و أبر عندي منهم.^۴

۱. الغیبہ للنعمانی ص : ۷۵

۲. الغیبہ للنعمانی ص ۸۶

روايت پنجم: و بإسناده عن عبد الرزاق بن همام عن معمر بن راشد عن أبي عياش عن سليم بن قيس قال قال على بن أبي طالب ۲ مررت يوما برجل سماه لى فقال ما مثل محمد إلا كمثل نخلة نبتت في كبة فأتيت رسول الله ص فذكرت ذلك له فغضب رسول الله ص وخرج مغضبا وأتى المنبر ففرغت الأنصار إلى السلاح لما رأوا من غضب رسول الله ص قال فما بال أقوام يعيرونني بقرباتي (چرا اينطور نسبت به من و نسبت به اقربای من برخورد می کنید)... أن مثلی في أهل بيته كمثل نخلة نبتت في أصل حش ألا إن الله خلق خلقه وفرقهم فرقتين في خير الفرقتين وفرق الفرقه ثلاثة شعب فجعلني في خيرها شعبا وخيرها قبيله ثم جعلهم بيوتا فجعلني في خيرها بيتا حتى خلصت في أهل بيته وعترته وبنى أبي أنا وأخي على بن أبي طالب نظر الله سبحانه إلى أهل الأرض نظرة و اختارني منهم ثم نظر نظرة فاختار عليا أخي وزيري ووارثي ووصي و خليفتني في أمتي و ولی كل مؤمن بعدی (این جمله در کتابهای مثل طبرانی آمده ولی در کتابهای مثل بخاری حذف شده است)... ثم إن الله نظر نظرة ثالثة فاختار أهل بيته من بعدی و هم خيار أمتي أحد عشر إماما بعد أخي واحدا بعد واحد كلما هلك واحد قام واحد^۱

پس روایتی که در کتاب سلیم آمده اشاره به همین مطلب است که ائمه اولشان رسول الله است و بعد دوازده امام علیهم السلام.

بنابراین مرحوم خوئی می فرمایند که این اشکال قابل دفع است. اما مطلبی که ابن الغضائی نقل کرده و در این کتاب آمده که ان الائمه ثلاثة عشر لا صحة له، غایة الأمر أن النسخة التي وصلت إليه كانت به دست ابن الغضائی رسیده این عبارت بوده و شیخ مفید هم تصریح کرده که این نسخه در آن دست برده شده است؛

مرحوم خوئی: روایة أن الائمه ثلاثة عشر لا صحة له، غایة الأمر أن النسخة التي وصلت إليه كانت مشتملة على ذلك وقد شهد الشیخ المفید أن فی النسخة تخلیطاً و تدليسًا، سپس مرحوم خوئی بیشتر تبیین می کند که چه کسانی در آن دست برده اند. و بذلك یظهر الحال فيما ذکرہ النجاشی فی ترجمة هبة الله بن أحمد بن محمد من أنه عمل كتابا لأبي الحسين العلوی الزیدی و ذکر أن الائمه ثلاثة عشر مع زید بن

علی بن الحسین علیه السلام، یعنی شخصی به نام هبّه‌الله بن احمد برای خوش آمد شخصی زیدی به نام ابوالحسین علوی زیدی این روایت را جعل کرده است که ان الائمه ثلاثة عشر، یعنی سیزده تا به همراه زید. اما مستند ایشان: احتج بحدیث فی کتاب سلیم بن قیس الہلالی که ان الائمه اثنا عشر من ولد امیر المؤمنین علیه السلام.

پس ریشه تدلیس و تخلیط هم معلوم شد.

اما اشکال وعظ: و أما وعظ محمد بن أبي بكر أباه عند موته فلو صح فهو وإن لم يمكن عادة إلا أنه يمكن أن يكون على نحو الكرامه و خرق العادة. و على ذلك فلا وجه لدعوى وضع كتاب سلیم بن قیس أصلًا.

ما نمی توانیم بگوئیم که کتاب موضوع است به خاطر یک چنین امری که ثابت نیست لذا می فرماید: مشتمل بودن کتابی بر یک امر یا دو امر باطل دلیل بر وضع نیست، در حالی که این مشکل در برخی کتابهای ما نیز هست. مثلا در کتاب کافی نمونه آن آمده است، و فی الکافی الشریف الذي هو من امتن الكتب الحديث و اتقنها پس همه اشکالات متنی دفع شد.

اشکال سندی و جواب آن:

ادعای برخی این است که سند این کتاب فقط به یک نفر و آن هم ابان ابن ابی عیاش که ضعیف است متنه می شود، پس نمی توان بر آن اعتماد کرد.

جواب: عقیقی تصریح می کند که سند این کتاب فقط به یک نفر بر می گردد. اما مرحوم خوئی در مقام جمع می فرماید: عقیقی اشتباه کرده یقیناً چون در کتاب کافی و غیر کافی نیز از سلیم از طریق دیگری نقل روایت شده است. پس اینطور نیست که طریق فقد ابان باشد و او هم ضعیف. از طرفی ابن الغضائی نیز گفته که طریق منحصر است به ابان ولی ایشان می فرماید: این ادعای انحصار از جانب عقیقی باطل است و ادعای ابن الغضائی هم مردود است، به دلیل کلام نجاشی و شیخ، زیرا هردو می فرمایند: حماد بن عیسی از ابراهیم بن عمر صنعتی از خود سلیم کتاب را نقل می کنند. پس طریق دیگری نیز در اینجا وجود دارد بنابراین مشکل حل شد.

اما ابن الغضائري هر دو طريق را ضعيف دانسته است حال ابن الغضائري گفته ضعيف است ولی نجاشى او را توثيق كرده و اصلاً تضعيف ابن الغضائري قابل معارضه با نجاشى نيست و اصلاً خود كتاب غضائري قابل اعتماد نيست. لا طريق لنا الى كتاب سليم المروي بطريق حماد عن ابراهيم بن عمر. البته طريق دوم هم مشكل دارد چر؟ فان فى الطريق ابو سmine محمد بن على صيرفى و هو ضعيف كذاب.

پس تا اينجا دو طريق داريم که يکي ابان است که توثيق نشده و ديگری ابراهيم بن عمر يمانی است که در اين طريق دوم شخص صيرفى وجود دارد. البته ابو سmine را قمى ها متهم كرده اند به غلو، وضع و جعل و ما هرچه تلاش كردیم نتوانستم توثيقش کنيم. أما در طريق اول که طريق ابان ابن ابي عياش است نمي توان از کنار آن به راحتی گذشت و دست برداشت زيرا انصافا فرمایش فرزند مرحوم مامقانی بسيار متین است، ايشان بعد از آوردن نظریات شيعه و سنی راجع به ابان و تامل در آن و سخن روایاتی که او نقل کرده و روایات اعظم می فرماید: وقتی ما در اين سه نکته تأمل می کنیم:

ارزیابی شیعه و سنی ۲. سخن روایات ولائی که او نقل کرده است، روایاتی که در راستای غدیر و ابطال پروژه سقیفه است. ۳. شخصیتهایی که از او نقل روایت کرده اند.

يلزمنا الجزم ان المترجم كان اماميا مستبصرا يعني ابي عياش شخصی عامی بود و بعد شیعه شده وان اقل ما يقال فيه انه حسن. من می گوییم از حسن هم چیزی بالاتر است، به عنوان مثال مواضعی که عame نسبت به ايشان دارند را بینيد:

ذهبی: ابان بن ابی عیاش الزاهد ابو اسماعیل البصری احد الضعفاء.

شعیب بن الحرب از شعبه نقل می کند: لان اشرب من بول الحمار حتى اروی احب الى من ان اقول حدثنا ابان. مگر ابان چه گفته که اینقدر برایتان سخت است از او نقل کنید؟

شعبه: لان یزنى الرجل خير من ان یروی عن ابان.

ابان یکتب عن انس: ما زال نعرفه بالخير منذ کان، آدم خوبی بود اما بعدا مشکل پیدا کرد زیرا اول من اهلک ابان احادیث جمع... این سخن روایات که او نقل می کند برای ما مشکل ساز شده همانند این قبیل روایات:

ام سلمه می گوید: کان جبرئیل عند النبی ص و الحسین معی فیکی فترکته فدنه من النبی ص فقال جبرئیل اتحبه قلت نعم قال ان امتك سقتله ان شئت اریتك من تربه تقتل فيها قاروه فاذا هی ارض کربلا همچنین کتاب مجروحین ابان را تضعیف کرده است.

ابن قتیبه در معارف می گوید: انه کان تخر عبد قیس بأن من مواليها ابان ابن ابی عیاش الفقیه؛ یک طایفه به او افتخار می کردند. از لابلای این مطالب به این نتیجه می رسیم که این شخص فقیه، صالح و راوی احادیث است و از او احادیث نقل می کردند. کلاس درس و شاگردان خوبی داشت و اصلا مرجع معتقدات مردم بوده اما لاما حل عنده سلیم بن قیس و عرفه حقیقت ما وقع به رسول الله، بالآخره کتابت و نقل احادیث ممنوع بوده و تنها یک صنف خاصی از احادیث نقل می شده است. وقتی هم که امر به کتابت حدیث شد این زهری بود که شروع به کتابت نمود. کسی که بنا به قول ابن حبان مجروحین دو نفر هستند که سراغ ندارم حتی یک حدیث در فضیلت اهل بیت علیهم السلام نقل کنند، یکی از آنها زهری و دیگری مالک بوده است.

تاریخ دمشق نقل می کند: شخصی به دمشق آمد تا از یک زن راویه حدیث نقل کند، زهری که در آنجا حضور داشته می گوید: این زن را می شناسی او خواهر من است از او روایت نقل نکن او خرفت است، زن برگشت و گفت: من خرفت شدم یا تو که فضایل اهل بیت را کتمان می کنی؟ و^۱ نان به نرخ روز می خوری؟

ابان بن ابی عیاش اینگونه بوده، او در این زمینه اطلاعی نداشت تا زمانی که سلیم را دید. او اصرار بر اشتباه ندارد و لذا وقتی با منطق به او توضیح داده شد حقیقت را قبول کرد. او وقتی حقیقت خلافت را شنید استبصر فتشیع و قال بالحق فتنکر له القوم بكل مالديهم من حول، با تمام توان

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۸، ص ۲۲۰.

وارد شدند تا شخصیت او را بشکنند. فضعوه و استقصوه و بذلوا جهدهم فيه و تشویه صنعته حتی بلغ بهم من الواقعه وضعه؛ تا جائی که بگویند لان از نی احبابی من... ابان هم راوی است هم جلیل است، هم ثقه است و شخصیتی است که از او حدیث نقل می‌کردند. و هذا ليس بغريب ما از اينها توقع نداريم توقع ما از امثال ابن الغصائری است، اگر کتاب مال خود او باشد. به نظر بنده کتاب سلیم از اصول است و خود شخصیت سلیم از شخصیتهای بسیار بزرگ است و راوی آن هم مشکلی ندارد و اینکه گفته شده کتاب موضوع است اشتباه گفته اند و وجود برخی مسائل خلاف معتقدات مضر نیست زیرا در هر کتاب دیگری هم ممکن است باشد.

والحمد لله رب العالمين.

جلسه ۴۱ - ۲۰/۱۲/۹۰

نقد نظر بعضی معاصران

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيمما
امام زماننا روحی و ارواح من سواه لتراب مقدمه الفدا.

بحث ما راجع به روایات صیحه آسمانی یا نداء بود. روایات در این زمینه از حد استفاضه گذشته و شاید به تواتر هم رسیده باشد. لذا در اصل علامیت ندا و صیحه هیچ بحثی نیست بلکه بحث در تفصیلات، جزئیات و خصوصیات نداشت، که آیا یک نداست یا متعدد است؟ آیا این ندا در شب اتفاق می‌افتد یا روز؟ آیا این ندا حتمی یا حتمی نیست؟ آیا این ندا در ماه رمضان است یا در ماههای دیگر؟ در ماه رجب است یا ماه محرم یا رمضان؟ محتوى این ندا چیست؟ اعلام ظهوراست یا تاکید بر حقانیت مولی المؤمنین امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه؟ منادی این ندا کیست؟

در این زمینه برخی، مطالبی نوشته و قلم فرسایی داشته و دارند. که اگر با دقت بیشتر به روایات نگاه کنیم می‌بینیم که مطلب غیر از این است که فرموده اند. مثلاً مرحوم صدر رحمة الله علیه در تاریخ ما بعد از ظهور صفحه ۱۳۰ می‌فرماید:

بعد حمل المطلق على المقيد؛ از بحث های اصولی استفاده کردند و جمع کردند بین روایات به حمل این مطلقات بر اون روایاتی که زمان صیحه را بیان می‌کند. و خلاصه مجمل را بر مفصل حمل کرده و می‌فرمایند: بعد از مراعات این دو تا بحث اصولی و تطبیقش بر این روایات به این نتیجه می‌رسیم که: ان المراد من النداء الذي هو من المحتوم نداء جبرائيل باسم القائم [۱] روحی فداء؛ نداء یکی بیشتر نیست آنهم ندائی است از جانب جبرائيل که به نام حضرت مهدی علیه السلام است. حال اگر کلام ایشان را پذیریم عبارات دیگری که در روایات آمده چه کنیم؟ چون هر دو مثبت هستند و در اصول به ما یاد داده اند که حمل مطلق بر مقید در جایی است که یکی مثبت و یکی نافی باشد، در حالی که اینجا هر دو روایت مثبت هستند. یک روایت می‌فرماید، که امام زمان روحی فداء ظهور می‌کند و روایت دیگر می‌فرماید: که حق با علی بن ابیطالب و پیروان علی است.

حال آن یک روایت و این هم یک روایت. مرحوم صدر نفرمودند که این روایت مشکل دارد لذا اعراض می‌کنیم. بلکه بحث از حمل مطلق بر مقید کرده اند در حالی که این دو با هم تعارض ندارند. شما اصلاً وارد بحث حجت و لا حجت نشدید؛ زیرا جمع و حمل فرع تعارض است. از طرفی در حمل مطلق بر مقید هم باید یک مطلق و یک مقید باشد در حالی که در اینجا یک مطلق است و دو تا مقید. شما می‌فرمائید که یک ندا بیشتر نیست و این هم محتواش، بعد می‌فرمائید که ان المراد من النداء بالحق لیس الا ذلک. و روایاتی که می‌گفت ندا می‌گوید حق با علی بن ابیطالب است آن را نیز حمل می‌کنند بر این که مراد این است که جبرئیل به نام حضرت مهدی نداء و اعلام می‌کند، حال این دو تا مضمون را چه طوری حمل می‌کنید بر هم و بعد می‌فرمایید: ان صیحة جبرئیل هی هذا النداء و همه را خلاصه می‌کنید در یک نداء که منادیش جبرئیل علیه السلام و مضمونش هم به نام حضرت مهدی ॥ است.

در مقابل بعضی از معاصرین درست نقطه مقابل ایشان فرموده اند که ندای آسمانی چند تاست. سه تا از آنها در ماه ربیع است، و چهار تا از ندای هم در ماه رمضان است. و ندای هم که به نام حضرت مهدی ॥ است در ماه ذی الحجه است که همگان می‌شنوند. باز یک نداء دیگر هم در روز عاشورا است که به حکومت و امارت حضرت اشاره می‌کند. خلاصه ایشان می‌فرماید چندین ندا وجود دارد. ولی ندای آسمانی در ماه رمضان از اهمیت بیشتری برخوردار است، چون از کثرت اخبار حتمی بودنش استفاده می‌شود. این بزرگوار هم لابد به روایات به دید باز و اعمی می‌نگریسته که اصلاً به بررسی سندي نپرداخته است. فرض کنید که یک چنین روایاتی داشته باشیم که می‌گوید: دو نداء در ذی الحجه، سه ندا در ماه ربیع و چهار ندا در ماه رمضان و یک ندا هم در ماه محرم در اینصورت ده ندا می‌شود. چطور می‌توانید این مطلب را اثبات کنید.

برخی از معاصرین می‌گویند: يستفاد من مجموع الاحادیث ان الندائات السماویة متعددة و متباude من حیث الزمان؛ معلوم می‌شود که ایشان هم با سعه مشرب به روایات نگریسته که ما متعدد و مختلف ندا داریم و الفاظ و مضمون ندایها با هم فرق می‌کند ولی آغاز آنها از ماه ربیع است و سپس در

ماه رمضان و بعد از آن در ماه محرم. به عبارت دیگر آغاز ندaha در ماه حرام و پایانش نیز در ماه حرام است.

سپس ایشان در ادامه می‌گوید: و الظاهر من الاحادیث ان الصیحۃ التی لها الاهمیة، محتملة و التي تعتبر من العلائم هی تكون من شهر رمضان. این بزرگوار نیز ظاهرا به نقل روایات اکتفا فرموده و بررسی نکرده اند، البته روایات در ارتباط با ماه رمضان هست ولی اینکه چند تاست؟ باید گفت، اصل صیحه از علائم است و در این باره روایات از حد استفاضه گذشته و شاید هم به تواتر رسیده باشد اما اینکه صیحه کبرا در ماه رمضان است یا خیر؟ و دیگر خصوصیات آیا ما باز هم می‌توانیم در باره آنها ادعای تواتر کنیم یا خیر؟ روایاتی را مرحوم نعمانی در کتاب شریفshan نقل کرده اند که ما اینها را بررسی کردیم، حال بینیم چند تا از این روایات اشاره دارد به صیحه ماه رمضان و حتمیت آن.

ایشان در این کتاب در باب چهارده صفحه ۲۴۷ عمدۀ روایات صیحه را که بیش از ۳۰ روایت است می‌آورد. ایشان در روایت هشتم که روایتی است که داود دجاجی از امام باقر علیه السلام و او هم از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که:

روایت اول

سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى فَأَخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَقَالَ انتظِرُوا الْفَرْجَ مِنْ ثَلَاثٍ فَقِيلَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَمَا هُنَّ فَقَالَ اخْتَلَافُ أَهْلِ الشَّامِ بَيْنَهُمْ وَالرَّايَاتُ السُّودُ مِنْ خَرَاسَانَ وَالْفَزْعَةُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَقِيلَ وَمَا الْفَزْعَةُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَقَالَ أَوْ مَا سَمِعْتُمْ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَ فِي الْقُرْآنِ إِنْ نَشَاءُ نَنْزِلُ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ هِيَ آيَةٌ تَخْرُجُ الْفَتَاءُ مِنْ خَدَرِهَا وَتَوقُظُ النَّائِمَ وَتَفْزَعُ الْيَقَظَانَ آیَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ هِيَ آیَةٌ تَخْرُجُ الْفَتَاءُ مِنْ خَدَرِهَا وَتَوقُظُ النَّائِمَ وَتَفْزَعُ الْيَقَظَانَ آیَةٌ هَمَانَ صِيَحَهُ وَنَدَاسَتْ؟ فَزَعَهُ يَعْنِي تَرَسِيَ که در نتیجه یک امر وحشتناک و هولناک حاصل شده و همه از آن می‌ترسند، پس این فزعه معلوم یک امر دیگری است که معلوم نیست آن امر دیگر حتماً صیحه باشد، شاید چیز دیگری باشد. بعد امام این آیه را به صیحه و ندای آسمانی تفسیر کرده اند من السماء آیه فزلت اعناقهم فهم لها خاضعين؛ امام این آیه را به صیحه و ندای آسمانی تفسیر کرده اند

ولی در خود این چنین مطلبی وجود ندارد. و هی آیه تخرج القتا من خدرها خدر به ساتر و محلی می‌گویند که زن در آن استراحت کرده و خودش را از نامحرم می‌پوشاند. واين فرعه زن را از محلش بیرون می‌کشد. همه از خواب می‌پرند و آنکه بیدار است وحشت می‌کند.

این روایت از لحاظ سند مشکل ندارد زیرا همه از ثقات اند. اگر به این روایت بخواهیم تکیه و اعتماد کنیم این روایت اولاً هیچ دلالتی بر حتمیت صیحه ندارد ثانياً صراحتی هم بر صیحه ندارد. مگر از تطبیق آیه بر این جریان به کمک قرائی و روایات دیگر، ثالثاً دلالتی ندارد که ندا در اول ماه رمضان است یا ۲۳ ماه یا آخر ماه، لذا ما تنها می‌توانیم در ماه رمضان بودنش را استفاده کنیم.

روایت دوم از کتاب نعمانی:

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامَ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ الْفَزَارِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ خَالِدٍ التَّمِيمِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ أَبِي أَيُوبِ الْخَرَازِ عَنْ عُمَرِ بْنِ حَنْظَلَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ لِلْقَائِمِ خَمْسَ عَلَامَاتٍ ظَهُورُ السَّفِيَانِيِّ وَالْيَمَانِيِّ وَالصِّحَّةُ مِنَ السَّمَاءِ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَالخَسْفُ^۱ بِالبَّيْدَا.

در این روایت نه کلمه رمضان آمده و نه حتمیت آن. این روایت از روایات مطلق است که تنها اشاره به علامیت صیحه دارد اما حتمیت را بیان نمی کند. مرحوم صدر نیز آن را از مطلقات دانسته که حمل بر مقیدات می شود.

روایت قبل که مطلق و صحیح بود با این روایت مقید می شود زیرا در روایت قبل صیحه را در ماه رمضان دانست اما نه آن روایت و نه این روایت حتمیت را بیان نمی کنند. از نظر سند که ما خیلی به آن گیر نمی دهیم. چون روایت مطلق است و اصل صیحه را اشاره می کند.

روایت سوم:

۱. الغیبه للنعمانی ص ۲۵۲

أخبرنا محمد بن همام قال حدثني جعفر بن محمد بن مالك الفزارى قال حدثني موسى بن جعفر بن وهب
قال حدثني الحسن بن على الوشاء عن عباس بن عبد الله عن داود بن سرحان عن أبي عبد الله ۲ أنه قال العام

الذى فيه الصيحة قبله الآية فى رجب قلت و ما هي قال وجه يطلع فى القمر و يد بارز^۱

این روایت می‌گوید: در سالی که قبلش صیحه ای باشد، علامتی در ماه رجب خواهد بود که آن
آشکار شدن چهره ای در قرص ماه و دستی در آسمان است. البته در بعضی نسخ به جای قمر، قبر
آمده حال قمر کجا و قبر کجا؟ و در برخی نسخ دیگر به جای عبارت یدانیه و بدا فيه آمده است.
حال آنکه می‌گوید آن سالی که در آن صیحه است در ماه رجب علامت و آیه است که آن علامت طبق
زیرا می‌گوید آن سالی که در آن صیحه است در ماه رجبش علامت و آیه است که آن علامت طبق
این نسخه چهره ای در ماه و دستی بارز است.

ما با قطع نظر از بحث سندي فعلاً اصل علامت صیحه را تایید می‌کنیم اما بودنش در ماه رجب
را نمی‌توان به این روایت استناد کرد. و ضمناً حتمیت را هم بیان نمی‌کند.

روایت چهارم:

أخبرنا علي بن أحمد البندنجي^۲ قال حدثنا عبيد الله بن موسى العلوى عن يعقوب بن يزيد عن زياد بن
مروان^۳ عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله ۴ أنه قال: النساء من المحتوم والسفيانى من المحتوم واليمانى^۵

۱. همان

۲. بندلیج مرز بین ایران و عراق است.

۳. من رووس الوقف.

۴. چه سوء استفاده های الان می شود و غربی ها برای ایجاد تفرقه بین امت اسلام و بالاخص پیروان مكتب اهل بیت جه
کارهائی که نکردن شخصی را به عنوان یمانی و پسر امام زمان ع مطرح کرده اند که بیائید و با او بیعت کنید. در جلسه
ای بنده این بحث را مطرح کردم که ما نمی خواهیم دشمنان را تبرئه کنیم آنها همیشه دنبال سوء استفاده هستند ولی ما
یکبار نشده روایات یمانی را بررسی کنیم که اصلاً چهره ای مثبت است یا منفی؟ هر کدام که باشد به چه دلیل و آیا امت
اسلام باید از او تبعیت کنند؟ نباید اجازه سوء استفاده دشمنان را داد. اصلاً ازدواج امام زمان ع ثابت نیست تا اینکه پسر
داشته باشد. نه استظهارات و استحسانات بلکه دلیل بر ازدواج حضرت چیست؟ مرحوم شوشتري در این باره می فرماید:
دلیل بر ازدواج حتی بعد از ظهور نداریم. شما ابتدا ثابت کنید که فرزندان حضرت نیز عمر طولانی دارند. و فرزندان

من المحروم و قتل النفس الزكية من المحروم و كف يطلع من السماء من المحروم قال و فزعه في شهر رمضان

توقف النائم و تفزع اليقظان و تخرج الفتاة من خدرها^۱

از این روایت حتمیت نداء استفاده می‌شود.

این روایت با روایت قبلی که فرمود آیه فی رجب و ید بارزه کان تفسیر می‌شود، پس علامات حتمی طبق این روایت بیش از پنج تا است.

سپس حضرت فرمودند علامت ششم «فزعه» است، معلوم می‌شود که ندا یک علامت و فزعه یک علامت دیگر است. در روایت اول یعنی روایت داود دجاجی اصلاً صحبتی از علامیت ندا نیست تنها صحبت از فزعه است. حال برخی می‌گویند نداء و فزعه لازم و ملزم اند. به قرینه این روایت معلوم می‌شود که دو چیزند. این روایت سخن از حتمیت دارد و می‌گوید فزعه در ماه رمضان است ولی راجع به ندا مطلبی ندارد.

عملده روایتی که بر مثبت بودن چهره یمانی استناد می‌کنند، روایتی است در غیبت نعمانی ص ۲۵۳ حدیث ۱۳ از احمد بن محمد بن سعید بن یعقوب من کتابه از اسماعیل بن مهران است که از نظر ما مشکل دارد. زیرا احمد بن یوسف ابن یعقوب در رجال از طرف کسی توثیق نشده است. این روایت مفصلی است (بر فرض که همچین روایتی از امام باشد و چند روایت نباشد که با هم ادغام شده باشد) مفاد این روایت این است که:

روایت پنجم:

... ثم قال ॥ خروج السفياني و اليماني و الخراساني في سنة واحدة في شهر واحد في يوم واحد نظام كنظام الخرز يتبع بعضه بعضاً فيكون البأس من كل وجه ويل لمن نواهيم وليس في الرايات راية أهدى من راية اليماني هي راية هدى لأنه يدعون إلى أصحابكم فإذا خرج اليماني حرم بيع السلاح على الناس وكل مسلم وإذا

حضرت تکلیف و وظیفه ای نسبت به امت اسلام دارند. و امت اسلام باید از آنها تبعیت کنند. باید ارتباط یمانی با حضرت ثابت شود. یمانی از یمن است و مقوله ای دیگر است. ما در ارتباط با این مباحث بحث نکرده ایم و لذا مورد سوء استفاده دیگران واقع شده است.

۱. الغيبة للنعمانی، ص ۲۵۲

خرج الیمانی فانهض إلیه فإن رأيته راية هدی و لا يحل لمسلم أن يتلوی عليه فمن فعل ذلك فهو من أهل النار
لأنه يدعو إلى الحق و إلى طريق مستقيم.

سفیانی، یمانی و خراسانی در یکسال و در یک ماه و در یک روز خروج می‌کنند. حال چند سال است که شخصی خودش را یمانی معرفی کرده؛ ولی خبری از خراسانی نیست. این رایات هرسه هدایت گرند؛ ولی هدایت گرتراز یمانی نیست، یعنی سفیانی هم هدایت گر است، پس طبق این روایت لازم است از این شخص تبعیت کنیم، در حالی که این روایت قابل استناد نیست.
و السلام عليکم و رحمة الله و برکاته.

جلسه ۴۲- ۲۱/۱۲/۹۰

منادی - زمان ندا

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آلـه الطـاهـرـين سـيـما اـمـام زـمانـنا رـوحـى و اـروـاحـى
من سـواـه لـتـرـابـ مـقـدـمـهـ الفـداـ.

بحث ما راجع به صیحه و ندای آسمانی بود، که انصافاً روایت متعددی در کتابها و مصادر دسته اول ما از ائمه طاهرين علیهم السلام وارد شده و اهمیت فوق العاده‌ای به این علامت داده شده است. در روایات بهترین راه تشخیص امام مهدی روحی فداء مساله ندا و صیحه بیان شده است.

روایت مفصلی را که ما از امام باقر علیه السلام نقل کردیم، (یعنی همان روایت جابر بن یزید جعفی که ما هم از طریق قوت متن و هم از طریق کثرت نقل و اعتنای بزرگان، آن را پذیرفتیم) در آخر این روایت حضرت می‌فرماید: *فما أشکل علی النّاسِ مِنْ ذلِكَ يَا جَابِرَ فَلَا يُشكِّلُنَّ عَلَيْهِمْ ولادَتُهُ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَ وَ وَرَاثَتُهُ الْعُلَمَاءُ عَالَمًا بَعْدَ عَالَمٍ؛ إِنَّ هُرَيْكَ اَنَّ عَلَامَاتَ نَتوَانَنَّ اِمَامَ رَا بِرَايَشَانَ اِثْبَاتَ كَنْدَ مَسَالَةَ وَلَادَتَ اوَّلَ رَسُولَ اللّٰهِ جَائِيَ شَبَهَهُ بَاقِيَ نَمَىَ گَذَارَدَ، زِيرَا هُمَّهُ مِنْ گَوِينَدَ مَهْدَى عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنْسَلَ رَسُولَ اللّٰهِ وَ وَارَثَ ائِمَّهَ طَاهِرِيْنَ اَسْتَ.* *فَإِنَّ أَشْكَلَ هَذَا كَلْهَ عَلَيْهِمْ فَإِنَّ الصَّوْتَ مِنَ السَّمَاءِ لَا يُشكِّلُ عَلَيْهِمْ إِذَا نَوَدُوا بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ وَ اَمَّهِ؛*^۱

این علامت علامتی است که جای شبھه برای کسی باقی نمی‌گذارد زیرا حضرت را بنام و نام پدر و مادرش خطاب می‌کند، آنهم از طریق ندای آسمانی. لذا این علامت قول فصل و دافع تمام شک و شبھات است، لذا روی این علامت خیلی تاکید شده و روایات متعددی در این زمینه وارد شده است. لکن در برخی خصوصیات و جزئیات آن سوال است که مثلاً منادی این ندا کیست؟ در روایات متعددی داریم که منادی حضرت جبرئیل است. لذا منادی بودن جبرئیل از حد استفاضه گذشته است.

۱. الغيبة للنعماني ص : ۲۸۲

بررسی روایات منادی:

مرحوم نعمانی: هو صوت جبرئیل؛^۱

مرحوم نعمانی: هی صیحة جبرئیل؛^۲

مرحوم صدوق: حدثنا محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنہ عن عمه محمد بن ابی القاسم عن محمد بن علی الکوفی عن ابی المغاریع عن المعلی بن خنیس عن ابی عبد الله ﷺ قال: صوت

جبرئیل من السماء؛^۳

ما دیگر وارد بحث رجالی نمی‌شویم فقط اینرا بگوییم که معلی بن خنیس هیچ مشکلی ندارد با اینکه شیخ طوسی در کتاب فقهیشان او را تضعیف کرده‌اند، زیرا ما بعد از تحقیق و تتبع در روایات مادحه و ذامه به این نتیجه رسیدیم که ایشان موثق است و فرمایش مرحوم خوئی نیز این مطلب را تایید می‌کند. او جانش را در این راه از دست داد و امام قاتلش را نفرین کرد که این نفرین باعث شد قاتل بیش از چند روز زنده نماند.

مرحوم استرآبادی: ینادی به جبرئیل؛^۴

با توجه به این روایات، اصل ندا و منادی آن یعنی جبرئیل از مسلمات است.

زمان ندای آسمانی:

حال ندای آسمانی در چه ماهی اتفاق خواهد افتاد؟ روایات متعددی وجود دارد که گفته اند ندا در ماه مبارک رمضان خواهد بود. برخی گفته اند در این زمینه نه روایت وجود دارد در حالی که بیش از این تعداد است. البته برخی از این روایات از حیث سند مشکل دارند ولی از حیث مجموع مستفيض یا متواتر اند، لذا ضعف سندی مشکلی ایجاد نمی‌کند.

۱. الغيبة للنعمانی ص : ۲۵۴

۲. همان

۳. کمال الدین ج : ۲ ص : ۶۵۲

۴. تأویل الآیات الظاهره ص : ۷۰۸

بررسی روایات:

روایت اول: مرحوم نعمانی ح ۲۵۸ از عبایه الرابعی از امیر المؤمنین ع:...صیحه فی شهر رمضان؛

روایت دوم: نعمانی ص ۲۵۳ ح ۱۳ از امام باقر ع: الصیحه لا تكون الا فی شهر رمضان؛ این روایت حصر دارد. پس صیحه های دیگر را که در ماه ربیع یا محرم مطرح میشود باید از حیث سند و حجیت بررسی شود تا بعد نوبت به تعارض آنها با این روایت رسیده و بعد از آن اقدام به توجیه و جمع بین آنها کنیم. روایات محرم با این روایات قابل جمع است، زیرا با توجه به اینکه ظهور حضرت در عاشورا و در محرم است، معلوم میشود که صیحه جبرئیل صیحه‌ی بیعت است نه برای زمینه سازی ظهور، اما روایت ربیع که علی فرض صحت باید توجیه شود. پس میتوان قاطع گفت که صیحه ای که علامت ظهور حضرت است در ماه رمضان است. و برخی مدعی اند که بعد از آن صیحه عده ای حضرت را می‌بینند. در سند این روایت احمد بن یوسف قرار دارد که بررسی شد. و نتوانستیم او را توثیق کنیم.

روایت سوم: از مرحوم نعمانی در ص ۲۵۴ ح ۱۳، ابْنُ عَقْدَةَ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ يُوسُفَ عَنْ ابْنِ مَهْرَانَ عَنْ ابْنِ الْبَطَائِنِيِّ عَنْ أَبِيهِ وَ وُهَيْبٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ۝ أَنَّهُ قَالَ: إِذَا رَأَيْتُمْ نَارًا مِنَ الْمَشْرِقِ... وَ إِذَا سَمِعْتُ الصَّوْتَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَلَا تَشْكُوا...
وَإِذَا سَمِعْتُ الصَّوْتَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَلَا تَشْكُوا...

روایت چهارم: وَبِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ۝ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجَبٍ قَالَ ذَلِكَ شَهْرٌ كَانَتِ الْجَاهِلِيَّةُ تُعَظِّمُهُ... وَبِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ۝ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجَبٍ قَالَ ذَلِكَ شَهْرٌ كَانَتِ الْجَاهِلِيَّةُ تُعَظِّمُهُ... این روایت در کتاب سرور ذکر شده و بحار الانوار از ایشان در ج ۵۲ ص ۲۷۳ نقل می‌کند.

روایت پنجم: از کمال الدین ص ۳۲۷ باب ۳۲ ح ۷: ان من علامات الخروج... و صیحه من السماء و مناد ينادي من السماء فی شهر رمضان. از این روایت استفاده می‌شود که ندا یک علامت و صیحه یک علامت دیگر است. در سند این روایت اسماعیل بن قزوینی قرار دارد که مجھول است.

روایت ششم: شیخ طوسی در کتاب غیبت ص ۴۵۲ ح ۴۵۸ از وهیب بن حفص از امام صادق ع:... حتی بنادی اسمه لیله ثلاث وعشرين، در این روایت روز اتفاق بیان شده اما خود ماه را بیان نکرده‌اند.

برخی می‌گویند به قرائی روایات دیگر مراد از عبارت لیلہ ثلاث و عشرين، ماه رمضان است. در سند این روایت مشکلی وجود ندارد.

روایت هفتم: این روایت را مرحوم نعمانی در ص ۲۸۹ ح ۶ از ابو بصیر از امام صادق ॥ نقل می‌کند: حتی ینادی باسمه فی جوف السماء فی لیلہ ثلاث و عشرين من شهر رمضان؛ این روایت قرینه است بر روایت قبلی که ماه را ذکر نکرده بود. این روایت مشکل سندی دارد و آن به محمد بن حسان رازی بر می‌گردد.

روایت هشتم: کمال الدین ص ۶۵۰ باب ۵۷ ح ۶، عن الحسین بن سعید عن حماد بن عیسیٰ عن إبراهیم بن عمر عن أبي أیوب عن الحارت بن المغیرة عن أبي عبد الله ॥ قال: الصیحة التی فی شهر رمضان تكون لیلہ الجمعة ثلاث و عشرين مضین من شهر رمضان.

از این روایت و روایات قبل استفاده می‌شود که این اتفاق در ماه رمضان خواهد بود، اما دو شبهه در اینجا مطرح است: یکی اینکه لیلہ ثلاث و عشرين مضین من شهر رمضان، یعنی اینکه ۲۳ شب از ابتدای ماه گذشته باشد، یعنی شب ۲۴ ماه رمضان، در حالی که روایت قبلی فی لیلہ ثلاث و عشرين داشت. یعنی شب ۲۳ ماه رمضان. پس این روایت در ظاهر با روایات قبل معارض است. اما شبهه دوم اینکه این روایت روزی را که ندا اتفاق می‌افتد مشخص کرده در حالی که در روایات قبل این مطلب وجود نداشت. این روایت می‌گوید ندا در شب ۲۴ از ماه رمضان و مصادف با شب جمعه است. اگر نتوانستیم جمع کنیم بین روایات باید بررسی روائی کنیم، و نمی‌توانیم بگوئیم که اشتباه راوی یا نساخ بوده است.

روایت نهم: مرحوم حرعاملی در کتاب اثبات الهداء ج ۳ ص ۵۷۰ از کتاب اثبات الرجعة فضل بن شاذان که این کتاب اکنون در دست ما نیست، از امام صادق ॥ نقل می‌کند:... ینادی باسم القائم ॥ فی لیلہ ثلاث و عشرين من شهر رمضان...

اگر در روایات جستجو شود بیش از این تعداد روایت خواهد بود. این نه تا حد استفاضه است، البته برخی پا فشاری کرده و گفته اند که این روایات معتبر است ولی از لحاظ فنی کلامشان معتبر نیست. برخی گفته اند که روایت اول، هشتم و نهم معتبر است در حالی که روایت اول که روایت

نعمانی است، سندش به احمد بن یوسف که مجھول است یا مهمل می‌رسد، که به هر حال مشکل دارد. روایت هشتم هم که روایت کمال الدین از حارت بن مغیره بود و شخصی به نام ابو ایوب در آنست که مشترک است بین چندین نفر، از ثقات و مجاهیل. روایت نهم هم که معتبر پنداشته شده و از مرحوم حر عاملی بود، طریق ایشان به کتاب فضل بن شاذان که زمان ائمه طاهرين [۱] بوده و فاصله زیادی تا زمان شیخ حر داشته، صحیح نیست و دیگر اینکه در خود کتاب هم مشکل سندی وجود دارد. پس اگر بخواهیم یک یک روایات را بررسی کنیم این مشکلات هست، اما کثرت این روایات ما را از بررسی سندی بی نیاز می‌کند.

بحث دیگر اینکه این ندا و صیحه در روز است یا در شب؟

روایاتی که تا اینجا خواندیم در اکثر آنها کلمه لیل آمده بود لکن در برخی روایات داریم که ندا در روز است.

بررسی روایات:

روایت اول: مرحوم کلینی در روضه کافی ج ۸ ص ۱۷۷، ینادی مناد من السماء اول النهار، یعنی صبح بعد از طلوع آفتاب. این روایت بررسی شد.

روایت دوم: شیخ طوسی در کتاب غیبت ص ۴۵۴: ینادی مناد من السماء فی اول النهار؛
جمع بین ادله لیل و ادله نهار:

توجیه اول: گفته اند شب قدر شامل روز آن هم می‌شود و استناد به روایتی شده است که می‌فرماید: لیلۃ القدر فی کل السنّة و یومها مثل لیلتها، این روایت در کتاب تهذیب شیخ، ج ۴ ص ۳۳۱ باب ۷۲ ح ۱۰۱ و در کتاب ملاذ الاختیار مرحوم مجلسی به این روایت تصريح شده است. ولی این روایت به بحث ما ربطی ندارد و مشکل ما را حل نمی‌کند. زیرا مراد این روایت بیان فضیلت بوده است یعنی اینکه فضیلت روز قدر همانند فضیلت شب آن است.

توجیه دوم: برخی گفته اند طلوع فجر، قدر مشترک است بین روز و شب، زیرا طلوع فجر هم از روز است و هم از شب و در ارتباط با روایات فضیلت نماز اول وقت در صبح هم نکته ای در روایات آمده است که موید این مطلب است: هو حضور ملائكة اللیل و النهار، هم ملائکه صبح هستند

و می نویسند و هم ملائکه شب هستند و می نویسند. با توجه به این مطلب وقتی در روایات ندا، اول النهار گفته می شود، مراد آخر اللیل است و لذا با روایات لیل قابل جمع است، به عبارتی آخراللیل و اول النهار یعنی فجر زیرا هم از روز است و هم از شب.

والسلام عليکم و رحمة الله و برکاته

جلسه ۴۳ - ۹۰/۱۲/۲۲

زمان نداء

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آلـه الطـاهـرـين سـيـما اـمـام زـمانـنا رـوحـي وـارـواـحـ منـسوـبـهـ لـتـراـبـ مـقـدـمهـ الفـداـ.

بحث راجع به زمان نداء بود که بالآخره این ندا شب است یا روز؟

گفته شد که روایات دو گونه است، مضمون بعضی از روایات این است که ندا در روز است و مضمون برخی دیگر این است که ندا در شب است. ظاهرا ایندو دسته روایت با یکدیگر متعارضند. برای رفع تعارض بر فرض صحت سند هر دو دسته توجیهاتی بیان شده است:

توجیه اول:

جمع بین روایات ندا از طریق روایاتی که همانندی و یکسان بودن روز قدر با شب قدر را بیان می‌کنند، که گفتیم این وجه جمع درست نیست، زیرا مراد روایت، همانندی روز و شب در فضیلت است و ربطی به اطلاق شب بر روز ندارد.

توجیه دوم:

این بود که گفته شد این نداء در طلوع فجر واقع می‌شود و طلوع فجر جامع بین شب و روز است. این وجه هم زمانی قابل اعتنایت است که در روایات اللیل آمده باشد، در حالیکه در برخی روایات تصریح شده که ندا اول اللیل است.

توجیه سوم:

اینکه در برخی روایات لیل آمده و در برخی دیگر نهار، به حسب اختلاف امکنه است، یعنی روایاتی که در آنها کلمه لیل آمده نظر به مناطقی دارد که وقتی ندای جبرئیل سر داده می‌شود در آنجا لیل است و روایاتی که در آنها نهار آمده جائی را می‌گویند که ندا مصادف با روز شده است، زیرا ما مناطقی داریم که ۱۲ ساعت یا بیشتر با ما اختلاف ساعت دارند.

این توجیه هم قابل قبول نیست، زیرا روایات نوعاً بر امکنه صدور حمل می‌شوند، به عبارتی روایات در هر جا که صادر شده باید بر همان جا هم حمل شود. علاوه بر اینکه این چنین مسائل در آن زمان اصلاً معهود نبوده است.

توجیه چهارم:

اینکه بگوئیم این اختلاف در زمان ندا به خاطر تکرار است که یکی در اول روز و دیگری در اول شب است. و استناد به روایتی از کتاب تاویل می‌کنند:

روی عمرو بن شمر عن جابر بن یزید عن أبي جعفر ॥ قال قوله عز و جل فإذا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ
قال: الناقور هو النداء من السماء ألا إن وليكم فلان بن فلان القائم بالحق ينادي به جبرئيل في ثلاث ساعات
من ذلك اليوم فَذِلِكَ يَوْمَ مَيْدِنٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرٌ يَسِيرٌ يعني بالكافرين المرجئة الذين كفروا بنعمة الله
و بولايَة على بن أبي طالب عليه السلام...^۱

این ثلاط ساعات زمان ندا را می‌خواهد بیان کند یعنی سه ساعت از طلوع آفتاب گذشته است. نه اینکه سه دفعه تکرار می‌کند. زیرا وقتی می‌خواهند به یک عرب بگویند، سه ساعت از آفتاب گذشته این گونه تعییر می‌شود.

توجیه پنجم:

اینکه بگوئیم اختلاف روایات به خاطر مضمون ندا بوده، زیرا دو ندا با دو مضمون وجود دارد، چون روایتی که لیل دارد یک مضمون و روایتی که نهار دارد مضمونی دیگر دارد و شما با دقت در روایت به این معنا خواهید رسید. زیرا مضمون روایت نهار تاکید بر حقانیت امیر المؤمنین علیه السلام است که می‌گوید: الحق فی علی ॥ و شیعته؛ که در آخر همان روز ندائی در مقابل این خواهد بود که تاکید بر حقانیت شجره ملعونه است. اینرا نیز باید بحث کرد که آیا مراد خود شیطان است یا اینکه کنایه از شیطان یا شیاطین است؟ و وقتی گفته می‌شود حق در شیعیان فلانی است، حال آیا واقعاً نیاز به این دارند؟ به عبارتی آیا ائتلاف گسترده‌ای بین جریان تکفیری و به عنوان مثال آمریکا

۱. تاویل الآیات ص ۷۰۸

و دیگران حاصل می شود؟ و چه زمینه ای برای پذیرش ولایت حضرت علی علیه السلام پدید
می آید که آنها در مقابل آن، ولایت و حکومت دیگران را مطرح می کنند. به نظر ما این توجیه قابل
قبول است و حق این است که دو ندا با دو مضمون وجود دارد.

بررسی مضمون روایات ندای در شب و ندای در روز:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِنِ فَضَالِّ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَى الْخَلَبِيِّ
قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ॥ يَقُولُ... قُلْتُ وَ كَيْفَ النَّدَاءُ قَالَ يَنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَوْلَ النَّهَارِ أَلَا إِنَّ عَلِيًّا وَ
شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِرُونَ قَالَ وَ يَنَادِي مُنَادٍ فِي آخِرِ النَّهَارِ أَلَا إِنَّ عُثْمَانَ وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِرُونَ^۱ این روایت را قبل از
بحث کردیم.

أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد ابن عقدة قال حدثني أحمد بن يوسف بن يعقوب أبو الحسن
الجعفي من كتابه قال حدثنا إسماعيل بن مهران قال حدثنا الحسن بن علي بن أبي حمزة^۲ عن أبيه و
وهيب بن حفص عن أبي بصير عن أبي جعفر محمد بن علي ॥ أنه قال:... ثم قال الصيحة لا تكون إلا
في شهر رمضان لأن شهر رمضان شهر الله و الصيحة فيه هي صيحة جبرئيل ॥ إلى هذا الخلق ثم قال ينادي مناد
من السماء باسم القائم ॥ فيسمع من بالشرق ومن بالغرب لا يبقى راقد إلا استيقظ ولا قائمة إلا قعد ولا
قاعد إلا قام على رجلية فرعا من ذلك الصوت فرحم الله من اعتبر بذلك الصوت فأجاب فإن الصوت الأول هو
صوت جبرئيل الروح الأمين ॥ ثم قال ॥ يكون الصوت في شهر رمضان في ليلة جمعة ليلة ثلاث وعشرين فلا
تشكوا في ذلك و اسمعوا و أطيعوا و في آخر النهار صوت الملعون إبليس ينادي ألا إن فلانا قتل مظلوما
ليشكك الناس و يفتنهم فكم في ذلك اليوم من شاك متغير قد هو في النار فإذا سمعتم الصوت في شهر

۱. کافی ج ۸ ص ۳۱۰

۲. راجع به على ابن أبي حمزة بطائني كرارا گفته شده که هر چند مورد اختلاف نظر است ولی نمی توان از کتاب روایاتش
گذشت زیرا تقریبا ۷۰۰ مورد در کتب اربعه از او روایت نقل شده است. آنهم با توجه به مقدمه ای که مثلا مرحوم
صدوق دارد که هر چه نقل می کنم حجت است بینی و بین الله و یا با توجه به مقدمه مرحوم کلینی در مقدمه که می
گوید: همه روایات این کتاب را برای دقت و برای عمل جمع نموده ام. لذا کثیر الروایه بودن اشخاص یکی از قرائی و
شواهد در اثبات وثاقت است.

رمضان فلا تشکوا فيه أنه صوت جبرئيل و علامه ذلك أنه ينادي باسم القائم و اسم أبيه حتى تسمعه العذراء في خدرها فتحرض أباها وأخاها على الخروج وقال لا بد من هذين الصوتين قبل خروج القائم ۱ صوت من السماء وهو صوت جبرئيل باسم صاحب هذا الأمر واسم أبيه و الصوت الثاني من الأرض وهو صوت إبليس اللعين ينادي باسم فلان أنه قتل مظلوماً يريد بذلك الفتنة فاتبعوا الصوت الأول وإياكم والأخير أن تفتونوا به ۲

أحمد بن إدريس عن علي بن محمد بن قتيبة عن الفضل بن شاذان عن الحسن بن محبوب عن أبي حمزة الشمالي قال قلت لأبي عبد الله ۳ إن أبي جعفر ۴ كان يقول:... فقال أبو عبد الله ۵ و اختلاف بنى فلان من المحروم وقتل النفس الزكية من المحروم وخروج القائم من المحروم قلت و كيف يكون النداء قال ينادي مناد من السماء أول النهار يسمعه كل قوم بأسنتهم ألا إن الحق في على و شيعته ثم ينادي إبليس في آخر النهار من الأرض ألا إن الحق في عثمان و شيعته فعند ذلك يرتاب المبطلون ۶

این مضمون ندای روز است، اما مضمون ندای جبرئیل در شب این نیست بلکه تاکید بر امامت امام زمان ۷ است.

أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد ابن عقدة قال حدثني أحمد بن يوسف بن يعقوب أبو الحسن الجعفري من كتابه قال حدثنا إسماعيل بن مهران قال حدثنا الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه و وهيب بن حفص عن أبي بصير عن أبي جعفر محمد بن علي ۸ أنه قال:... ثم قال الصيحة لا تكون إلا في شهر رمضان لأن شهر رمضان شهر الله و الصيحة فيه هي صيحة جبرئيل ۹ إلى هذا الخلق ثم قال ينادي مناد من السماء باسم القائم ۱۰ فيسمع من بالشرق و من بالمغرب لا يبقى راقد إلا استيقظ و لا قائم إلا قعد و لا قاعد إلا قام على رجليه فزعا من ذلك الصوت فرحم الله من اعتبر بذلك الصوت فأجاب فإن الصوت الأول هو صوت جبرئيل الروح الأمين ۱۱ ثم قال ۱۲ يكون الصوت في شهر رمضان في ليلة جمعة ليلة ثلات و عشرين فلا تشکوا في ذلك و اسمعوا و أطعوا و في آخر النهار صوت الملعون إبليس ينادي ألا إن فلانا قتل مظلوماً ليشكك الناس و يفتنهم فكم في ذلك اليوم من شاك متغير قد هو في النار فإذا سمعتم الصوت في شهر

۱. الغيبة للنعماني ص : ۲۵۳

۲. الغيبة للطوسي ص : ۴۳۵

رمضان فلا تشکوا فيه أنه صوت جبرئيل و علامه ذلك أنه ينادي باسم القائم و اسم أبيه حتى تسمعه العذراء في خدرها فتحرض أباها وأخاها على الخروج وقال لا بد من هذين الصوتين قبل خروج القائم ۱ صوت من السماء وهو صوت جبرئيل باسم صاحب هذا الأمر واسم أبيه و الصوت الثاني من الأرض وهو صوت إبليس اللعين ينادي باسم فلان أنه قتل مظلوماً يريد بذلك الفتنة فاتبعوا الصوت الأول وإياكم والأخير.

این روایت مشکل سندی دارد.

أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد قال حدثنا على بن الحسن التيملى قال حدثنا عمرو بن عثمان عن الحسن بن محبوب عن عبد الله بن سنان قال كنت عند أبي عبد الله ع: فسمعت رجلاً من همدان يقول له إن هؤلاء العامة ۲ يعيروننا و يقولون لنا إنكم تزعمون أن منادياً ينادي من السماء باسم صاحب هذا الأمر و كان متكتماً فغضب و جلس ثم قال لا تروروه عنى و اروروه عن أبي و لا حرج عليكم في ذلك (به حضرت گفتند که به ما ایراد و اشکال می کنند که از شما نقل روایت می کنیم حضرت فرموند از پدرم نقل کن) أشهد أني قد سمعت أبي ۳ يقول و الله إن ذلك في كتاب الله عز وجل لبين حيث يقول إن نَشَّا نُنَزِّلُ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خاضِعِينَ فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ (همه ایمان می آورند) يومئذ أحد إلا خضع و ذلت رقبته لها فیؤمن أهل الأرض إذا سمعوا الصوت من السماء إلا إن الحق في على بن أبي طالب ۴ و شیعته قال فإذا كان من الغد صعد إبليس في الهواء حتى يتوارى عن أهل الأرض ثم ينادي ألا إن الحق في عثمان بن عفان و شیعته (حال چه جریانی حاکم است که ابليس در آن دوران به کمک آن جریان می رود؟) فإنه قتل مظلوماً فاطلبوا بدمه...^۳

در این روایت ندارد که ندا صبح است یا شب؟ ولی این مضمون با روایاتی که اول النهار را بیان می کند، مطابقت دارد.

۱. الغيبة للنعمانی ص ۲۵۳

۲. تعبیر عامه در روایات آمده و اصطلاح فقهای ما نیست.

۳. الغيبة للنعمانی ص : ۲۶۰

أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد قال حدثني على بن الحسن عن على بن مهزيار عن حماد بن عيسى عن الحسين بن المختار قال حدثني ابن أبي يعفور قال قال لى أبو عبد الله ع: أمسك بيديك هلاك الفلانى اسم رجل من بنى العباس و خروج السفيانى و قتل النفس و جيش الخسف و الصوت قلت و ما الصوت أهو المنادى فقال نعم و به يعرف صاحب هذا الأمر ثم قال الفرج كله هلاك الفلانى من بنى العباس.^١ اين صوت و اين ندا مضمونش معروفى حضرت صاحب الامر است انه تاکید بر حقانیت امير المؤمنین عليه السلام است.

حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد قال حدثنا القاسم بن محمد بن الحسن بن حازم قال حدثنا عبيس بن هشام الناشري عن عبد الله بن جبلة عن عبد الصمد بن بشير عن أبي عبد الله جعفر بن محمد [ؑ] و قد سأله عماره الهمданى فقال له: أصلحك الله إن ناساً يعيروننا و يقولون إنكم تزعمون أنه سيكون صوت من السماء فقال له لا ترو عنى و اروه عن أبي كان أبي يقول هو فى كتاب الله إن نَسَأْ نُنَزِّلُ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خاضِعِينَ فَيُؤْمِنُ أَهْلُ الْأَرْضِ جَمِيعًا لِلصَّوْتِ الْأُولِيِّ فَإِذَا كَانَ مِنَ الْفَدَعَى إِبْلِيسُ الْلَّعِينَ حَتَّى يَتَوَارَى مِنَ الْأَرْضِ فَيَجِدُ جَوَ السَّمَاءِ ثُمَّ يَنادِي أَلَا إِنْ عُثْمَانَ قُتِلَ مُظْلِمًا فَاطَّلُبُوا بِدَمِهِ...^٢

حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد قال حدثني أحمد بن يوسف بن يعقوب أبو الحسن الجعفى قال حدثنى إسماعيل بن مهران قال حدثنا الحسن بن على بن أبي حمزة عن أبيه و وهب عن أبي بصير عن أبي جعفر [ؑ] قال: يقوم القائم [ؑ] في وتر من السنين... فلا يزالون بتلك الحال حتى ينادى مناد من السماء فإذا نادى فالنفير النفير فوالله لكأنى أنظر إليه بين الركن و المقام يباع الناس بأمر جديد و كتاب جديد و سلطان جديد من السماء أما إنه لا يرد له رأيه أبداً...

با توجه به روایاتی که ذکر گردید، این توجیهی که برخی بیان نموده اند توجیه بدی نیست، زیرا روایاتی که تاکید بر امامت حضرت امیرعليه السلام می کنند، برخی از آنها مطلق بوده و در آنها عبارت نهار یا لیل نیست و برخی دیگر مقیدند. لذا بعید نیست که این روایات را بر روایتی که از

١. الغيبة للنعمانی ص ٢٥٧

٢. الغيبة للنعمانی ص : ٢٦١

نظر سند مشکل ندارد و مرحوم مجلسی نیز سندشان را تقویت می‌کند، حمل کنیم، اما روایاتی که تاکید بر امامت حضرت مهدی ॥ دارند بعضی از آن مقید به لیل شده و برخی دیگر مطلق است. پس دو سخن روایت داریم و باید روایات مطلق را حمل بر روایات مقید کنیم اگر قابل حمل باشند زیرا برخی از آنها متناقض و متعارضند. به هر حال به نظر ما این جمع، جمع خوبی است.

این قبیل روایات به صراحت به تعدد ندایها اذعان دارد در حالی که مرحوم صدر می‌فرماید: یک ندا بیشتر نیست.

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنَ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلَىٰ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنَ الْحَلْبِيِّ
عَنْ الْحَسِينِ بْنِ مُوسَى عَنْ فَضِيلِ بْنِ مُحَمَّدٍ مُولَىٰ مُحَمَّدٍ بْنَ رَاشِدِ الْبَجْلِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ ॥ أَنَّهُ قَالَ:
أَمَّا إِنَّ النَّدَاءَ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْقَائِمِ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَبَيْنَ فَقْلَتْ فَأَيْنَ هُوَ أَصْلَحُكَ اللَّهُ فَقَالَ فِي طَسْمٍ تِلْكَ آيَاتُ
الْكِتَابِ الْمُبِينِ قَوْلُهُ إِنْ نَشَاءُ نَنْزِلُ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ قَالَ إِذَا سَمِعُوا الصَّوْتَ
أَصْبَحُوا وَ كَأْنُوا عَلَىٰ رَءُوسِهِمُ الطَّيْرُ.^۱

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنَ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنِي عَلَىٰ بْنُ الْحَسَنِ التَّيْمِلِيَّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ وَ أَحْمَدٌ
ابْنُ الْحَسَنِ عَنْ عَلَىٰ بْنِ يَعْقُوبَ الْهَاشِمِيِّ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ عَبِيدِ بْنِ زَرَارَةَ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ ॥
أَنَّهُ قَالَ: يَنْادِي بِاسْمِ الْقَائِمِ فِيؤْتَى وَ هُوَ خَلْفُ الْمَقَامِ فَيُقَالُ لَهُ قَدْ نَوْدَى بِاسْمِكَ فَمَا تَنْتَظِرُ ثُمَّ يُؤْخَذُ بِيَدِهِ فَيُبَايِعُ
قَالَ قَالَ لِزَرَارَةَ الْحَمْدُ لِلَّهِ قَدْ كَنَا نَسْمَعُ أَنَّ الْقَائِمَ ॥ يُبَايِعُ مُسْتَكْرِهِ فَلَمْ نَكُنْ نَعْلَمْ وَجْهَ اسْتَكْرَاهِ فَعْلَمْنَا أَنَّهُ
اسْتَكْرَاهٌ لَا إِثْمٌ فِي^۲

این ندا به نام حضرت است و غیر از ندائی است که حقانیت را بیان میکند این روایت اشاره دارد به ندائی که همزمان است با اعلان ظهور زیرا ما چند ندا داریم لذا این ندائی مورد بحث نیست.

۱. الغيبة للنعمانی ص ۲۶۳

۲. الغيبة للنعمانی ص : ۲۶۳

حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد قال حدثني أحمد بن يوسف بن يعقوب قال حدثنا إسماعيل بن مهران قال حدثنا الحسن بن علي عن أبيه وهيب بن حفص عن ناجيقطان أنه سمع أبا جعفر^١ يقول: إن المنادى أن المهدى من آل محمد فلان بن فلان باسمه واسم أبيه فينادى الشيطان إن فلانا و

شيعته على الحق يعني رجلا من بنى أميه^١

أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد قال حدثنا علي بن الحسن عن العباس بن عامر بن رباح الثقفى عن عبد الله بن بكير عن زراره بن أعين قال سمعت أبا عبد الله^٢ يقول: ينادى مناد من السماء إن فلانا هو الأمير و ينادى مناد إن عليا و شيعته هم الفائزون قلت فمن يقاتل المهدى بعد هذا فقال إن الشيطان ينادى إن فلانا و شيعته هم الفائزون لرجل من بنى أمية قلت فمن يعرف الصادق من الكاذب قال يعرفه الذين كانوا يروون حديثنا و يقولون إنه يكون قبل أن يكون و يعلمون أنهم هم المحقون الصادقون.^٣

أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد بهذا الإسناد عن هشام بن سالم قال سمعت أبا عبد الله^٤ يقول: هما صحيتان صحيحة في أول الليل و صحيحة في آخر الليلة الثانية قال فقلت كيف ذلك قال فقال واحدة من السماء و واحدة من إبليس فقلت و كيف تعرف هذه من هذه فقال يعرفها من كان سمع بها قبل أن تكون.^٥

سند اين دو سخ روايت مشکل ندارد، لذا جمع بين ايندو روایت به اين است که بگوئيم دو ندا با دو مضمون وجود دارد، يکي در اول النهار که تاكيد بر حقانيت امير المؤمنين^٦ است و روایت ديگر که عبارت الليل را دارد، تاكيد بر امامت امام زمان^٧ است.

والسلام عليكم و رحمة الله وبركاته

١. الغيبة للنعمانى ص ٢٦٤

٢. الغيبة للنعمانى ص ٢٦٥

٣. الغيبة للنعمانى ص : ٢٦٥

جلسه ۴۴ - ۲۳/۱۲/۹۰

روز و ماه نداء - روایات عامه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آلـه الطـاهـرـين سـيـما اـمـام زـمانـنـا رـوحـي و اـرـواـحـ من سـوـاه لـتـرـابـ مـقـدـمـهـ الفـداـ.

یکی دیگر از خصوصیات صحیحه که مورد بحث هم واقع شده این است که ندا در چه شب یا روزی اتفاق می افتد؟ در جلسات قبل معلوم شد که ندای مورد بحث در بیست و سوم ماه رمضان است و اینکه در شب است البته به استثنای صحیحه دیگر در این زمینه دو روایت داریم که تاکید بر شب جمعه دارند.

روایت اول: این روایت از نظر سند اشکالی ندارد. روایت را مرحوم صدقوق در کتاب کمال الدین چاپ دارالصدقوق ص ۶۵۰ ح ۶ نقل می کند.

و بهذا الإسناد عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن إبراهيم بن عمر عن أبي أويوب عن الحارث بن المغيرة عن أبي عبد الله ﷺ قال: الصيحة التي في شهر رمضان تكون ليلة الجمعة لثلاث وعشرين مضين من شهر رمضان.

سوال اینجاست که آیا صحیحه در شب ۲۳ ماه رمضان است یا شب ۲۴ ماه ؟ در این روایت دارد: لثلاث مضين من شهر رمضان يعني ۲۳ شب از ماه رمضان گذشته باشد، که می شود شب ۲۴ ماه مبارک رمضان، که مخالف عمدہ روایات ماست، لذا باید این روایت را با یکی از توجیهات چندگانه سابق حل نمود.

روایت دوم: این روایت را مرحوم نعمانی درص ۲۵۳ از ابو بصیر از امام صادق ع نقلاً می کند.

ثم قال: يكون الصوت في شهر رمضان (مراد از صوت ندا است) في ليلة الجمعة ليلة ثلاث وعشرين.

در سند این روایت احمد بن یوسف قرار دارد که توثیق نشده، لذا این روایت ضعیف است.

طبق ایندو روایت یکی دیگر از جزئیات بحث صحیحه که روز صحیحه باشد معلوم شد که در ۲۳ ماه رمضان که مصادف است با یکی از لیالی جمعه اتفاق می افتد.

اما راجع به اینکه صیحه در ماههای دیگر هم هست یا خیر؟ باید بگوئیم آنچه در روایات ما و همچنین روایات اهل سنت آمده و بر آن تاکید شده، صیحه ماه رمضان است، البته با این تفاوت که آنها می‌گویند این صیحه در نیمه ماه رمضان خواهد بود.

بررسی روایات:

الفضل بن شاذان عن محمد بن علی الکوفی عن وهب بن حفص عن أبي بصیر قال قال أبو عبد الله ع: ينادی باسم القائم ॥ فی لیله ثلاث و عشرين و یقوم فی يوم عاشوراء و هو اليوم الذى قتل فيه الحسین بن علی ॥ لکانی به فی يوم السبت العاشر من المحرم قائماً بين الرکن و المقام جبرئیل ॥ عن یده الیمنی ینادی الیبعۃ لله فتصیر إلیه شیعته من أطراف الأرض تطوى لهم طیا حتى یبایعوه فیملاً الله به الأرض عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً.^۱ این روایت زمان صیحه را در ماه محرم می‌داند.

اثبات الهداء به نقل از کفایه المحتدی مرحوم میر لوحی ص ۲۸۵ و همچنین خود کفایه در ج ۳ ص ۵۷۰ هر دو نداء را در یک روایت آورده است، هم ندای ۲۳ ماه رمضان را و هم ندای روز عاشورا را. یعنی اگر روایات دیگر بالفرض قابل حمل بر یکدیگر باشند، این روایت قابل توجیه نیست، زیرا در یک روایت دو مطلب متفاوت و متناقض آمده است. هر چند که اکثر روایات ۲۳ ماه رمضان را بیان کرده‌اند.... ینادی فی لیله ثلاث و عشرين من شهر رمضان و یقوم فی يوم عاشورا فکانی انظر الیه قائماً بين الرکن والمقام و ینادی جبرئیل الیبعۃ لله فتقبل الیه شیعته.

روایت بعدی را مرحوم شیخ طوسی در ص ۴۵۳ نقل می‌کند، الفضل عن محمد بن علی عن محمد بن سنان عن حی بن مروان عن علی بن مهزیار قال قال أبو جعفر: کانی بالقائم يوم عاشوراء يوم السبت قائماً بين الرکن و المقام بین یدیه جبرئیل ॥ ینادی الیبعۃ لله فیملاًها عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً. این سه روایت آحاد است و به حد استفاضه نرسیده اند، زیرا خبر مستفیض باید بیش از سه روایت باشد.

طبق برخی روایات ندای دیگری هم در ماه ربیع است:

کفایه الاشرون ۱۵۶ از امیر المؤمنین ع: سمعت رسول الله ثلاث اصوات اولها رجب.

مرحوم نعمانی ص ۱۸۱ باب ۱۰، حدثنا محمد بن همام قال حدثنا أحمد بن مابنداذ و عبد الله بن جعفر الحميری قال حدثنا أحمد بن هلال قال حدثنا الحسن بن محبوب الزراد قال قال لی الرضا ع: إنه يا حسن سيكون فتنة صماء... كأنى به آيس ما كانوا قد نودوا نداء يسمعه من بالبعد كما يسمعه من بالقرب يكون رحمة على المؤمنين و عذابا على الكافرين فقلت بأبي و أمي أنت و ما ذلك النداء قال ثلاثة أصوات في رجب. دقت كنید حضرت در این روایت ندا را بر صوت و صوت را بر ندا اطلاق کردندو فرمودند: شروعش در ماه رجب است.

با بیان این چند روایت معلوم شد که نداها منحصر در ماه رمضان نیست ولی ندائی که تاکید بیشتری بر آن شده نداری ۲۳ ماه رمضان است.

حال ببینیم که آیا این ندا یا صیحه در کتب عامه هم آمده است یا خیر؟ در کتابهایی که در اختیار داریم، اعم از کتب قدماً اهل سنت یا معاصرین آنها به مساله ندا اشاره شده است تا جائیکه برخی از آنها در کتابشان باقی تحت این عنوان قرار داده‌اند. به عنوان مثال در کتاب اتحاف الجماعة بما جاء في الفتن والملاحم و الشروط الساعية نوشته حمود بن عبد الله تویجیری ج ۳ ص ۲۹۷ در باقی تحت همین عنوان آمده: باب ما جاء في نداء المنادي بين يدي الصيحة. بنابراین بحث ندا نیز در کتابهای اهل سنت آمده ولی آنها بر قیامت تطبیق می‌دهند.

بررسی مساله نداری آسمانی در کتب روایی اهل سنت:

روایت اول: کتاب اتحاف الجماعة از ابو سعید خدری نقل می‌کند: ینادی مناد بین یدی الصیحه یا ایها الناس اتکم الساعه فیسمعه الاحیاء و الاموات. در روایات ما نیز همین تعبیر آمده لکن در اینجا می‌گوید، بعد از این ندا خدا از عرش به آسمان اول می‌آید و می‌گوید: ثم ینادی لمن الملک اليوم الله الواحد القهار. شما روایت احتجاج طبرسی را ببینید که امام رضا چگونه با این تفکر غلط برخورد می‌کنند؟ جریان سلفی گری که ریشه اش به احمد بن حنبل بر می‌گردد، خیلی در مقابل جریان عقل گرائی تلاش می‌کرد و فکر می‌کرد راه مقابله با عقل گرائی جمود بر ظواهر الفاظ احادیث و آیات قرآن است، و نباید آنها را تأویل کنیم. لذا آیاتی

از قبیل یوم یکشf عن ساق ان الله علی العرش استوی و جاء ربک و الملك صفا و... را حمل بر ظاهر می کند، یعنی خدا دست دارد، چشم دارد، خدا روی عرش نشسته است، خداوند پایش را در جهنم می گذارد تا آتش کم شود و می گوید دیگر کسی را وارد جهنم نکنید دیگر جا نیست، خدا شبهای جمعه به آسمان اول می آید و به مردم می گوید دعائی چیزی ندارید؟ العیاذ بالله. وقتی به امام ॥ گفتند که احمد بن حنبل این مطالب را می گوید، امام ॥ فرمود: قاتلهم الله ان الله ينزل ملائكته.

معروف است که پیامبر (ص) فرمود: ان الله خلق آدم علی صورته، حال اینها ضمیر در کلمه صورت را به خداوند بر می گردانند و می گویند خداوند حضرت آدم ॥ را به قیافه خودش یعنی خدا آفریده است. وقتی این مطلب به امام ॥ رسید حضرت ایشان را لعنت کرد که کی پیامبر (ص) اینگونه فرموده است؟ روزی گذر پیامبر (ص) به دو نفر که دعوا می کردند افتاد، پیامبر دید که یکی به دیگری می گوید: قبح الله وجهک و وجه من یشبھک پیامبر فرمود: این حرف را نزن چرا که خداوند آدم را شبیه این مرد آفریده است.

لذا می بینیم از همان روز این مسائل انحرافی بوده و حاضر هم نبودند که حرف را از منبع زلال آن که اهل بیت ॥ اند، دریافت کنند. امام رضا ॥ عالم آل محمد ص است. مناظرات ایشان و حضورشان در مرو و خراسان و گفتگوهای ایشان برای همه ثابت کرد که اگر عالمی هست تنها علی بن موسی الرضا ॥ است، و نه تنها حرف ایشان را نگرفتند، بلکه همان حرفی را نیز که خودشان از حضرت تقاضا کردند، که همان حدیث سلسلة الذهب بود، که تنها نویسنده‌گانش قریب ۲۹ هزار نفر بودند،^۱ همان را هم قبول نکردند. و این ظلمی است به فرهنگ اهل بیت ع.

حال اینها تاویل را شرک می دانند. اگر تاویل شرک باشد پس باید گفت خود خدا هم از بین می رود و تنها صورت او باقی می ماند، زیرا قرآن می فرماید: کل شئ هالک الا وجهه، پس ما ناچاریم که تاویل کنیم.

۱. حاکم این مطلب را نقل می کند ولی در کتابهایشان نیست.

روایت دوم: کنز العمال از خطیب بغدادی در کتابی به نام المتفق از ابن عباس نقل می‌کند:
یوشک المطلع ان یطلع قیل له و ما المطلع مناد ینادی یسمعه ما من حی ولا میت الا کانما ینادی فی اذنه.

روایت سوم: عقبه بن عامر^۱ قال رسول الله ص: تطلع عليکم قبل الساعه سحابه سوداء من قبل المغرب
مثل الترس^۲ فهكذا ترتفع حتى تملئ السماء ثم ینادی مناد (ترس همه را می‌گیرد) ایها الناس هل سمعتم
فقال بعض نعم وانما یشک ثم ینادی الثاني هل سمعتم ثم ینادی ایها الناس اتی امر الله فلا تستعجلوه فو الذی
نفسی بیده آنجائی که به نفعشان است، باقی می‌گذارند و آنجائی که به نفعشان نیست، حذف
می‌کنند همانند تاکید بر نام حضرت مهدی ع، لهذا بعيد نیست که در این روایت هم دست برده
باشدند، چون در آن ینادی باسم المهدی ॥ و اسم ابیه و جده بوده است، زیرا این مساله یعنی دس در
روایات، در زمان امام باقر ॥ و امام صادق ॥ نیز بوده است.

این تحریف حقایق حتی در کتابهای خودشان نیز بوده است.

در ادامه این روایت می‌گوید: فوالذی نفسی بیده ان الرجل لینشران الثوب فما یطويانه ویتبایعنه. این
روایت را حاکم در مستدرک نقل کرده است که بحثی را هم بعداً راجع به او خواهیم داشت.

والسلام عليکم و رحمة الله و برکاته

۱. این شخص که از صحابی پیامبر هم بوده، همان قاتل حضرت عمار یاسر است که خیلی نزد امویین مقرب بوده تا
جائیکه امویین به او می‌گفتند بدھ دستی را که با آن عمار را کشته ببوسیم. او هر وقت می‌خواست بدون وقت قبلی نزد
آنها می‌رفت، چرا؟ چون کسی را کشته که ایمان سراسر وجودش فرا گرفته است، عمار مع الحق.

۲. ترس یعنی سپر

جلسه ۴۵ - ۲۲/۱۲/۹۰

دیدگاه عامه پیرامون ندا - جایگاه مستدرک حاکم نزد عame

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آلـه الطـاهـرـين سـيـما اـمـام زـمانـنا رـوحـى و اـروـاحـ من سـواـه لـتـرابـ مـقـدـمـهـ الفـداـ.

بحث صیحه و ندای آسمانی یا صوت که در روایات آمده یکی از علائم حتمی ظهور حضرت علیه السلام است و روایات متعددی با تاکیدات فراوان در این زمینه وارد شده است. به عنوان نمونه در روایاتی به این مضمون وجود داشت که، اگر سایر علامتها مشکل را حل نکنند و مردم را از شبیه بیرون نیاورند، این علامت یعنی جریان صیحه آسمانی جائی برای شبیه باقی نمی‌گذارد.

ما روایات صیحه را از دیدگاه مکتب خودمان از کتاب کافی شریف و دیگر کتب بیان کردیم، اکنون نیم نگاهی به کتب اهل سنت بیاندازیم و ببینیم، آیا آنها هم این تفصیلات را دارند یا خیر؟ با یک نگاه کوتاه در کتابهای دسته اول اهل سنت متوجه می‌شویم که بحث صیحه و نداء در کتابهای آنها نیز آمده است ولی گاهی آن را به ساعت و قیامت ربط داده اند، اشکالی ندارد چون خود جریان ظهور حضرت از علائم قیامت است و گاهی هم به حضرت عیسی علیه السلام ربط داده اند، حال آیا با این کار می‌خواهند از شان حضرت مهدی علیه السلام تقلیل کنند و محوریت را به حضرت عیسی علیه السلام بدھند یا خیر؟ ما شکی نداریم که حضرت عیسی ॥ تشریف می‌آورند و در رکاب حضرت مهدی ॥ هستند و ایشان به حضرت مهدی ॥ اقتدا می‌کند. البته گاهی هم در روایتشان تصریح می‌شود به اینکه این ندا در چه زمانی و توسط چه کسی سر داده می‌شود.

اکنون به چند کتاب اهل سنت که در آنها به این مطلب تصریح شده اشاره می‌کنیم: مستدرک حاکم: در مقام مناظره با اهل تسنن وقتی به روایتی از کتاب مستدرک حاکم استناد می‌کنیم می‌گویند این کتاب اعتبار ندارد، او شیعه است. در جواب باید گفت، خیر اولاً حاکم شیعه به این معنا نیست و ثانیاً کتابش هم نزد اهل سنت بی‌اعتبار نیست.

کتاب عقد الدرر مقدسی سلمی که چاپ اول کتابش در مصر بود یا سنن ابو عمر دانی که از کتابهای قدیمی است و کار نداریم که این کتابها و اشخاص از نظر ما چقدر اعتبار دارد؟ زیرا ما در مقام ارزیابی نیستیم. و فقط می‌خواهیم ببینیم مساله ندا با این تفصیلات در کتابهای اهل سنت هم بازتاب داشته یا خیر؟

ابو أمame می‌گوید: قال رسول الله صلی الله عليه و آله: يكون فی رمضان صوت؛ (در رمضان صوتی خواهد بود، حال با روزش کار نداریم، زیرا مهم این است که در روایات ما نیز همین مطلب آمده است.) قالوا يا رسول الله ص فی اوله او فی وسطه او فی آخره قال بل فی النصف من رمضان اذا كانت لیلة النصف لیلة الجمعة فی شهر رمضان (ما دو روایت در این زمینه بیان کردیم با این تفاوت که در عمدۀ روایات ما شب ۲۳ ماه رمضان بیان شده بود) يكون صوت من السماء يصعّق له سبعون الفا؛ (هفتاد هزار نفر از ترس می‌میرند، حال واقعا همین مقدار از بین می‌روند یا سبعون الف کنایه از کثرت است؟) و یخرس فیه سبعون الفا... و يتبعه صوت آخر فصوت الاول صوت جبرئیل و صوت الشانی صوت الشیطان (مگر در روایات ما غیر از این است؟) فصوت فی رمضان... (گریز از قانون و حرج و مرج در ماه شوال) و تمیز القبائل فی ذی القعده و بغار علی الحاج فی ذی الحجه (امنیت برای حجاج نیست) واما المحرم اوله بلاء و آخره فرج علی امتی؛ این روایت را ابو أمame از ابو عمرو دانی و از سنن عثمان بن سعید مقری نقل کرده است.

همین حدیث را ابن المنادی از ابن الدیلمی با این اضافه نقل می‌کند،... یعنی سبعون الفا ویته سبعون الفا؛ اصلا برخی در این جریان مفقود و سر به نیست می‌شوند.

از شهر بن حوشب از پیامبر اکرم ص: فی المحرم ینادی مناد من السماء علی ان صفوۃ الله من خلقه فلانا فاسمعو له و اطیعوه؛ ما در بحث قبل گفتیم که یک از صحیحه‌ها در ماه محرم و بعد از ظهر و بیعت جبرئیل با امام زمان ﷺ است. این روایت را ایشان از کتاب الفتنه ابو عبدالله نعیم بن حماد نقل می‌کند. ا بن حماد قرن ۳ سال ۲۲۸ این روایت را یک قرن جلو تر از مرحوم نعمانی و کتابهای ما یعنی در قرن سوم نقل می‌کند.

عبدالله بن مسعود عن النبي ص قال: اذا كان الصيحة في رمضان... و تسفك الدماء في ذي الحجة والمحرم، و ما المحرم؟ يقولها ثلاث هيئات هيئات يقتل الناس فيها حرجاً مرجاً قلنا و مالصيحة؟ قال حدث^۱ النصف من شهر من رمضان؛ اگر این باشد با روایات ما تعارضی ندارد زیرا در روایات ما نیز فزعه هست و گفتیم فزعه غیر از نداد است. تكون في ليلة الجمعة حتى توافق النائم و تقع القائم و تخرج العواتق من خدورهن، التي كثيرة الزلازل؛ حال آیا حمل بر ظاهر کنیم و بگوئیم که مراد کثرت زلزله هاست یا اینکه بگوئیم کنایه از سقوط و متزلزل شدن خیلی از حکومتهاست؟ فإذا صلیتم الفجر من يوم الجمعة فادخلوا بيوتكم و اقلقوا ابوابكم و دثروا انفسكم و سدوا ابوابكم چرا؟ آیا از بمبهای خاصی می خواهند استفاده کنند یا مساله دیگری است؟ سدوا آذانکم فإذا احسوا بالصيحة فخرعوا الله سجداً و قولوا سبحان القدس...

تفصیل دیگر از شهر بن حوشب به نقل از ابو عمرو دانی: سيكون في شهر رمضان صوت... تصیر فيه الدماء حتى يحرق صاحبكم فيوتى بين الركن والمقام فيبایع وهو کاره ويقال له ان ابیت به حضرت می گویند باید بپذیری سپس بعد از اینکه حضرت پذیرفت یرضی به ساکن الارض والسماء.

روایت بعدی از امیر المؤمنین ع: انظروا الفرج في ثلاثة قلنا يا امير المؤمنين ॥ و ما هي؟ قال اختلاف اهل الشام بينهم، رایات السود من خراسان والفزعه في شهر رمضان قيل و ما الفزعه؟ قال او ما سمعتم قول الله و ان نشا ننزل من السماء آية فظللت اعناقهم لها خاضعين. از امیر مومنان ॥ دو یا سه روایت با این مضمون آمده است.

روایت بعدی از امام باقر ع: الصوت في شهر رمضان فاسمعوا و اطیعوا وفي آخر النهار صوت ملعون ابلیس التي يقال ان فلان قد قتل مظلوما (اشاره به خلیفه سوم) یشکک الناس و یفتنهم و کم في ذلك اليوم من شاک متغير فإذا سمعتم الصوت في رمضان فلا تشکوا انه صوت جبرائيل و علامه ذلك انه ینادی باسم المهدی ॥ و اسم ابیه.

۱. حد به صدای افتادن شی سنگین گویند.

روایت دیگر از امام باقر ع: اذا نادی مناد من السماء ان الحق فی آل محمد ص فعند ذلک يظهر المهدی
ع.

از کتاب فتن ابن حماد: ينادی المنادی من السماء باسم المهدی ॥ فیسمع من بالشرق و من بالغرب
حتی لا یقی راقد الا استيقظ و لا قائم الا قعد و لا قائد الا قام علی رجلیه فرعا من ذلک فرحم الله عبدا سمع
ذلک الصوت فاجاب فان الصوت الاول هو صوت جبرائيل الروح الامین ع.

این روایات را اهل سنت گاهی از ائمه معصوم ॥ و گاهی از شخصیتهای معروف خودشان نقل
می‌کنند.

از کثیر بن مرءة قال: آیة حوادث فی رمضان علامہ فی السماء بعدها اختلاف...
این روایات را از کتاب عقدالدرر بیان کردیم حتی ایشان خودشان در مقدمه می‌گویند: من این
مطلوب را از کتابهای دسته اول و از صحیحین نقل می‌کنم، اگر در یکی از آنها باشد بیان می‌کنم
سپس از مستدرکات و اگر نبود از سنن نقل می‌کنم.

عن حذیفة بن الیمان فی السفیانی و ما یفعله من الفجور و القتل فعند ذلک ينادی مناد من السماء، ایها
الناس ان الله قد قطع من مدة الجبارین و المنافقین و اشیاعهم مهلت حکومت جبارین و منافقین و
پیروانشان تمام شد و به سر رسید. و والله انکم خیر امة محمد ص فالحقوا به بمکه فانه المهدی ع... قال
حذیفه فقال عمران بن الحصین: يا رسول الله کیف دعانا بهذا؟ قال هو رجل من ولدی.

قبلًا گفتیم که در روایات ما گفته شده که هرچه نتواند شک را بر طرف کند، چند چیز شک را
بر طرف می‌کند:

کونه من ولد رسول الله و وراثت در علم ائمه ॥ و مساله نداء به اسم حضرت، که در میان این
سه مورد روی مساله نداء بسیار تاکید شده است. حال اگر با این وجود کسی شک کند، مشکل از
جانب خودش است.

بعد از اینکه حضرت وارد مکه می‌شوند اولین کاری که می‌کنند آزاد کردن زندانی‌های حجاز است. در روایات دارد یستخرج من فی السجن من بنی هاشم چقدر سادات بدون محاکمه در بنداند.

امروز مشکل مسلمانان منافقان است که زمام امور را به دست گرفته‌اند، و بدتر از یهود با مردم برخورد می‌کنند. و پاک ترین زمین‌ها را به دست گرفته‌اند، و اقدام به کشتار مسلمانان در سراسر دنیا می‌کنند. پس اولین درگیری امام در حجاز با گروه تکفیری هاست. حضرت سرانشان را در شش نوبت مجازات می‌کند. دستهای برخی را قطع کرده و برخی دیگر از آنها را آویزان کرده به دیوار کعبه و برآنها می‌نویسد: هولاء سراق الکعبه، اینها حرامیان حرم اند نه خادمان حرم. اولین تعدی و اولین تجاوز و اعلام جنگ با امام زمان ۲۶ از ناحیه همین هاست آن زمانی که حضرت سفیرش را به مکه می‌فرستد، همین که پیام حضرت را می‌خواند دست و پایش را می‌بندند و در خود مسجد الحرام به قتل می‌رسانند. او را سر می‌برند حضرت قبل از درگیری با یهود با اینها درگیر می‌شوند. اینها خطر هستند.

بررسی شخصیت حاکم نیشابوری و مستدرک او از دیدگاه اهل سنت:

حاکم نیشابوری صاحب مستدرک که روایات زیادی در کتابهای شیعی راجع به مهدویت و علائم ظهور دارد و از نظر اهل سنت شخصیت کمی نیست.

ذهبی در مورد او می‌گوید: الامام الحافظ الناقد العالم شیخ المحدثین النیشابوری الشافعی (پس نگوئید شیعه بوده) صاحب التصانیف او در سال ۳۲۱ در نیشابور متولد شد او ۲۰۰۰ استاد دیده است. اما تسلط ایشان صنف و خرج و جرح و عدل و صحح و علل یعنی رجال و درایه... و کان من بحور العلم علی تشیع قلیل فیه؛ نه راضی که امیر المؤمنین ۲۶ را بر همه مقدم می‌کند و بگوید امام اول، در حالی که شیعی یعنی کسی که امیر المؤمنین را بر شیخین مقدم نمی‌دارد او شیعی هم نیست بلکه یه مقدار شیعه هست چرا؟ به خاطر تصحیح حدیث طیر. از هروی در مورد حاکم پرسیدند او گفت: امام فی الحديث اما راضی خبیث.

ذهبی این حرف را نپذیرفته و می‌گوید: کلا لیس هو رافضی، او امیر المؤمنین ﷺ را بر خلفاً مقدم نمی‌دارد، بلی یتشیع، البته یک مقداری شیعه گری دارد.

ابن طاهر در مورد او می‌گوید: شدید التعصب للشیعه فی الباطن و كان يظهر التسنن فی التقديم و الخلافة و كان منحرفاً غالباً عن معاویة و اهل بيته. دقت كنید؛ او انحراف دارد و علامت انحرافش عدم پذیرش یزید و معاویه است. یتظاهر بذلك و لا يعتذر منه او حتى از این مطلب عذر خواهی هم نمی‌کند، روزی به منزلش رفتند، دیدند خانه نشین شده، منبرش را شکسته اند، به او گفتند: مشکلت تو اینست که از اینها تعریف نمی‌کنی. او گفت من هرگز از این شجره ملعونه دفاع نمی‌کنم. این نسبت به شخصیت‌ش. اما مشکل دیگری که حاکم به نظر آنها دارد، تصحیح روایت طیر است، روزی در جلسه‌ای از او راجع به این حدیث پرسیدند: اللهم ائنی باحباب الخلق الیک، حاکم به آنها گفت: این حدیث صحیح نیست چون اگر صحیح باشد لازمه اش این است که ما کان احد افضل من على ﷺ بعد النبی ص.

ذهبی می‌گوید: هی حکایه قویه، این کلام درست است ولی لازمه ای دارد که آن را نمی‌توانیم قبول کنیم ذهبی می‌گوید شما که گفتید این روایت ضعیف است چرا در مستدرک آن را نقل کردید؟ اما خود ذهبی راجع به این حدیث می‌گوید: من طرق حدیث طیر را در یک جلد جمع کردم. و طرق حدیث من کنت مولاًه فهذا علی مولاًه را نیز نقل کرده ام که از حدیث طیر نیز صحیح تر است و باز طرق حدیث یا علی لا یحبک الا مومن و لا یبغضک الا منافق را نیز جمع کرده ام. سپس ذهبی می‌گوید: و هذا (اشارة به روایت لا یحبک) اشکل الثلاثة فقد احبه قوم لا خلاق لهم و ابغضه قوم من النواصب کسانی او را دوست دارند که آدمهای بدی هستند و کسانی او را دشمن می‌دارند که انسانهای اهل نماز و عبادتند لذا ما این حدیث را نمی‌توانیم بپذیریم.

ابو سعد مالینی به کتاب مستدرک اشکال می‌کند که طالعت کتاب المستدرک الذی صنفه الحاکم لن ار فيه حدیثاً صحيحاً على شرطيهما او اشتباه کرده و اصلاً هیچ حدیث صحیحی در آن نیست.

ذهبی در جوابش می‌گوید: هذه مکابرہ و غلو و لیست رتبة ابی سعد ان یحکم بهذا تو در حدی نیستی که اظهار نظر کنی بـل فـی المستدرک شـیء کـثـیر عـلـی شـرـطـیـهـمـا و شـیء کـثـیر عـلـی شـرـطـ

احدهما (مسلم یا بخاری) و لعل مجموع ذلك ثلث الكتاب بل اقل... و قطعة من الكتاب صالح و حسن و جيد نحو ربعه او می گوید در این کتاب عجائب وجود دارد که آن در حدود صد روایت است که يشهد القلب ببطلانها كنت افردت... حدیث الطیر بنسبتها سماء اجمالا حاکم از نظر اهل سنت جایگاه والائی دارد و کتابش هم اینگونه نیست که برخی گفته اند که ضعیف باشد و ما دیدیم کلام ذهنی را در این زمینه.

والسلام عليکم و رحمة الله و برکاته

جلسه ۴۶ - ۹۱/۱/۱۹

روایات عامه

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيمما
امام زماننا روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفدا.

از دیگر بحثهایی که وجود دارد، بحث خروج يأجوج و مأجوج و ارتباط آن با مساله مهدویت
است.

اصل شکسته شدن سد و بیرون آمدن آنها و گرفتار شدن بشریت به این مفسدین از امور مسلم
است ولی بحث در این است که آیا این اتفاق از علائم ظهور است؟ یعنی قبل از ظهور حضرت
این اتفاق رخ می‌دهد؟ یا اینکه از علائم قیامت بوده و بعد از ظهور حضرت و بعد از فوت یا
شهادت ایشان این مساله رخ می‌دهد و یا اینکه اتفاق افتاده؟ این بحث خیلی گسترده است ولی
بنده ندیده ام کسی این بحث را تدقیق کرده باشد و ارتباطش را با جریان مهدویت و اینکه آیا از
علائم ظهور هست یا خیر؟ را نفیا و اثباتا بحث کرده باشد. با توجه به اینکه در قرآن کریم آیات
متعددی نسبت به این جریان وجود دارد:

قالوا يا ذا القرنين ان يأجوج و مأجوج مفسدون في الارض فهل يجعل لك خرجا على ان يجعل بيننا وبينهم

سدا^۱

حتى اذا فتحت يأجوج و مأجوج و هم من كل حدب ينسلون^۲

حدب یعنی مکان مرتفع، یعنی اینها از مرتفعات با سرعت سرازیر می‌شوند و طبق برخی از
نصوص عامه خداوند متعال به حضرت عیسی می‌فرماید: با پیروانت به جای امنی بروید، زیرا
اینها کسانی هستند که جز من کسی از عهده شان بر نمی‌آید.

۱. کهف/۹۴

۲. انبیاء/۹۶

حضرت عیسیٰ بعد از ظهور حضرت مهدی ॥ تشریف می‌آورند و در رکاب حضرت خواهند بود و در زمان حیات حضرت مهدی ॥ نیز رحلت می‌کنند. وقتی این مطالب را کنار هم قرار دهیم استفاده می‌کنیم که جریان خروج یا جوج و ماجوج در دوران ظهور خواهد بود. این نکته ما را بر آن داشت که تبعی کنیم و روایات خاصه و نصوص عامه را ببینیم و بررسی کنیم. البته شما خواهید دید که بسیاری از نصوص عامه از اسرائیلیات است و حتی خود آنها نیز به این معنا اعتراض دارند.

فهرست مباحثی که در ارتباط با این موضوع مطرح می‌شود:

روال بحث این است که ابتدا وارد بحث لغوی و سپس وارد بحث اصطلاحی شویم. اینکه یاجوج و مأجوج به چه معناست؟ یاجوج از ماده اجج به معنای شعله ور شدن آتش و دیگری از ماده مجج به معنای شور است. البته شاید این اسمی، اسمی غیر عربی و به اصطلاح عجمی باشد و اصلاً ربطی به این اشتقات که گفتیم نداشته باشد.

بعد از بحث لغوی نوبت به بررسی سوابق اینها که اصلاً از طائفه انس اند یا از جن می‌باشند؟ طبق برخی روایات انسانها درصد بسیار محدودی را از مخلوقات خداوند تشکیل می‌دهند در حالیکه درصد زیاد از مخلوقات خداوند را این قوم تشکیل می‌دهند. سپس باید منشا تکوین اینها را بررسی کنیم. زیرا در منابع عامه هست که منی حضرت آدم ॥ به زمین رسخت و با خاک مخلوط شد و اینها پدید آمدند. پس اینها فقط از حضرت آدم ॥ به وجود آمده‌اند. بعد مقایسه ای با روایات اهل بیت ॥ و میزان قوت آنها در برابر این روایات بپردازیم. محل زندگی ایشان و کسانی که در برابر اینها می‌ایستند و اینکه الان کجا هستند؟ و مانع از نفوذ ایشان کیست؟ و چیست؟ و ذی القرین چگونه مانع پیشرفت اینها شد؟ بعد راجع به دوران آخر الزمان و اینکه چه مفاسدی مرتكب می‌شوند؟

بررسی موضوع بحث در متون روائی شیعی:

فعلاً چند روایت را از کتب خودمان نقل کرده و اصل بحث را موكول به جلسه بعد و نقل روایت از کتب اربعه می‌کنیم.

تفسیر قمی طبق نقل تفسیر ثقلین:... و كان وعد ربی حقا؛ اذا كان قبل يوم القيمة في آخر الزمان انعدم ذلك السد و خرج يأجوج و مأجوج الى الدنيا و اكلوا الناس^۱ يعني به جان مردم می‌افتد. البته این روایت نیست، بلکه مطلوبی است که مرحوم قمی ذیل آیه بیان می‌کند.

مرحوم صدوق در خصال از طریق عامه از حذیفه ابن اسید غفاری نقل می‌کند:

كنا جلوسا في المدينة في ظل حائط قال و كان رسول الله ص في غرفة فاطلعا علينا فقال فيم أنتم فقلنا نتحدث قال عماداً قلنا عن الساعة فقال إنكم لا ترون الساعة حتى ترون قبلها عشر آيات طلوع الشمس من مغربها و الدجال و دابة الأرض و ثلاثة خسوف في الأرض خسف بالشرق و خسف بالمغرب و خسف بجزيرة العرب و خروج عيسى ابن مريم و خروج يأجوج و مأجوج تكون في آخر الزمان نار تخرج من اليمن من قعر الأرض لا تدع خلفها أحداً تسوق الناس إلى المحشر كلما قاموا قامت لهم تسوقهم إلى المحشر^۲

بیشتر این علامات، از علامات ظهور حضرت است مگر خروج حضرت عیسی [اکه در زمان ظهور حضرت است نه قبل از آن و شاید به قرینه سیاق حتی خروج يأجوج و مأجوج نیز از علامات ظهور باشد، که البته روایات صریح‌تری هم در این زمینه وجود دارد.

تفسیر نورالثقلین ذیل آیات ۹۶ سوره کهف از حذیفه: عشر آیات بین يدی الساعة خمس بالشرق و خمس بالمغارب و ذكر... الدابة و الدجال و طلوع الشمس من مغربها و عیسی ابن مريم و يأجوج و مأجوج... و انه يغلبهم فيغرقهم في البحر.^۳ این ضمیر به که بر می‌گردد؟ و کیست که بر اینها غلبه می‌کند؟ آیا حضرت عیسی [است یا شخص دیگری؟

۱. تفسیر قمی ج ۲ ص ۳۸

۲. الخصال ج : ۲ ص : ۴۴۹

۳. تفسیر نورالثقلین ج ۳ ص ۳۱۰

امالی شیخ طوسی از حذیفه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله: عن أهل يأجوج و مأجوج،
قال إن القوم لينقرoron بمعاولهم دائبين، فإذا كان الليل قالوا غدا نفرغ، فيصبحون و هو أقوى منه
بالأمس، حتى يسلم منهم رجل حين يريد الله أن يبلغ أمره، فيقول المؤمن غدا نفتحه إن شاء الله،
فيصبحون ثم يغدون عليه فيفتحه الله، فو الذي نفسى بيده ليمرن الرجل منهم على شاطئ الوداع
الذی بکوفان و قد شربوه حتی نزحوه، فيقول و الله لقد رأیت هذا الوداع مرءة، و إن الماء ليجري فی
عرضه. قيل يا رسول الله، و متى هذا قال حين لا يبقى من الدنيا إلا مثل صباة الإناء^۱
مسیر این قوم به طرف عراق است و پیش قراولان اینها به سمت فرات آمده و هنگامی که از
آب رودخانه‌ها می‌خورند چیزی از آن باقی نمی‌گذارند و وقتی که از دنیا به قدر قطراتی - که در ته
طرف آب جمع شود - باقی مانده باشد، خروج می‌کنند. و معنایش اینست که هرج و مرج عجیبی
تمام دنیا را فرا می‌گیرد.

حال به بعضی از نصوصی که در کتب عامه در این زمینه آمده اشاره کنم:

روايات عامه

روايت اول:

ابن حماد در کتاب فتن از کعب بدون اسناد به پیامبر ص: اذا انصرف عيسى بن مريم و المؤمنون من
ياجوج و ماجوج؛ کانه در گیر می‌شوند و غالب می‌شوند و به سمت بیت المقدس رفته و چند سال در
آنجا می‌مانند. راو کهیئة الهرج و الغبار من الجوف فيبعثون بعضهم في ذلك لينظر ما هو؟ حالاتی را شبیه
مه در فضا می‌بینند، فإذا هي ريح قد بعث الله لقبض ارواح المؤمنين فتلک آخر عصابة تقبض من المؤمنين و
يبقى الناس بعدهم مائة عام لا يعرفون دينا و لا سنة يتھارجون تھارج الحمير بحث است راجع به حکومتهاي
بعد از حضرت ﴿ که آیا به دست مومنین است یا عدول از آنها؟ و یا اینکه دوباره جهان هرج و مرج
می‌شود به این بحث خواهیم پرداخت. عليهم تقوم الساعة؛ بعد از آن قیامت تشکیل می‌شود که البته

۱. الأمالی للطوسی ص : ۲۴۶

در روایات خلاف مشهور ما چهل روز دارد. وهم فی اسواقهم یبیعون و یتبایعون و ینتجون و یلحفون فلا
یستطیعون توصیة و لا الی اهلهم یرجعون.^۱

از این نص استفاده می‌شود که در دوران حضرت عیسیٰ ॥ یاجوج و ماجوج می‌آیند و بین آنها
درگیری می‌شود. در حالیکه در روایات دیگر آمده که حضرت عیسیٰ ॥ در زمان حضرت مهدی ॥
رحلت می‌کند. اما بررسی این روایت:

اولاً اینکه، این روایت نیست زیرا به پیامبر (ص) نسبت داده نشده است.
ثانیاً، کعب، تبع و کتاب فتن ابن حماد اعتباری نزد ما ندارد.

ثالثاً، روایت دوم را فقط ابن حماد بیان کرده و احدی از فریقین آن را نقل نکرده است.

روایت دوم:

این روایت را ابن عائش حضرمی به طریق خودش بدون نسبت دادن به پیامبر (ص) نقل می‌کند
که: یخرج عیسی بن مریم عند المنارة عند باب الشرقی ثم یاتی مسجد دمشق حتی یقعد علی المنبر؛ روایت
مفصل است. این روایت را به ترتیب تاریخ دمشق ج ۲۲۸ سپس تهذیب تاریخ مدینه دمشق
ج ۱ ص ۴۹ و بعد کتاب القول المختصر ص ۱۱۹ نقل کرده و دیگر احدی این روایت را نقل نکرده
است.

من در بحثهای قبل اشاره کردم که این اشتباه عمدى و تحریف است زیرا در روایات ما نیامده
که حضرت عیسیٰ ॥ در بیت المقدس فرود می‌آیند بلکه ایشان در مکه معظمه فرود آمده و در آنجا
معتمر می‌شوند. کسانی که گفته اند حضرت در بیت المقدس فرود می‌آید امثال کعب از عامه
می‌باشند. اینها همان کسانی اند که نقل کرده اند، کعبه هر روز چند بار برای بیت المقدس و صخره
سجده می‌کند که وقتی حضرت امام باقر ॥ این را می‌شنود ناراحت شده و به راوی می‌گوید: هم
کعب و هم تو دروغ گفته اید.

۱. معجم الاحادیث الامام المهدی عج ج ۳ ص ۲۹۵

جعل اینگونه روایات برای این است که محوریت را در جریانات ظهور به بیت المقدس دهند کما اینکه در روایات عامه محوریت حرکت و نهضت و قیام جهانی را به حضرت عیسیٰ می‌دهند، کانه حضرت مهدیٰ وزیر ایشان است. این همان تبلیغات و جعلیات امویین است که ریشه اش به معاویه بر می‌گردد.^۱ یکی از کارهای تبلیغاتی اینها این بود که بگویند: لامهدی الا عیسیٰ ع. اصل مهدویت مسلم بوده و کسی در جریان حضرت مهدیٰ در زمان پیامبر (ص) شک نداشت و اصلش را انکار نمی‌کرد، اما به خاطر کینه ای که نسبت به اهل بیتٰ داشتند سعی در تغییر مسیر آن کردند. زیرا روایات گفته بود که المهدی من ولد فاطمه س؛ البته شکی در این نیست که حضرت عیسیٰ از پیامبران الاعزם است و اینکه ایشان در رکاب حضرت مهدیٰ خواهند بود.

لذا شما می‌بینید در این روایت محوریت به حضرت عیسیٰ داده می‌شود؛ ثم یاتی مسجد دمشق حتی یقعد علی المنبر و یدخل المسلمين المسجد و النصارى و اليهود كلهم یرجوه، به اصطلاح همه حق اند و امید دارند که حضرت ایشان را تایید کند، حتی لو القيت شيئاً لم تصب الا راس انسان من كثرتهم و یاتی موذن المسلمين فیقوم و یاتی صاحب بوق اليهود و یاتی صاحب ناقوس النصارى فیقول صاحب اليهود اقرع؛

پس روایتی که می‌گوید هیچ دینی و شریعتی غیر از اسلام نمی‌ماند چه می‌شود؟ حضرت عیسیٰ هم می‌پذیرد که قرعه انداخته شود، فیکتب سهم المسلمين و سهم النصارى و سهم اليهود ثم يقع عیسیٰ فیخرج سهم المسلمين فیقول صاحب اليهود: ان القرعة ثلاثة، فيقع فيخرج سهم المسلمين ثم يقع الثالثة فيخرج سهم المسلمين فيوذن المؤذن و يخرج اليهود و النصارى من المسجد؛ این متن خود حکایت از جعلی بودن خود دارد. زیرا کسی از یهود و نصاری نمی‌ماند مگر اینکه از یاران به حضرت مهدیٰ ایمان بیاورد و کسانی هم که بر عداوت خودشان باقی بماند حتی اگر پشت سنگ هم مخفی شده باشند به شهادت سنگ او را پیدا کرده و می‌کشنند. ثم یخرج یتبع الدجال بمن معه من اهل دمشق؛ سپس

۱. چندی پیش یکی از علمای سلفی آنها از کanal رسمی که از کشورهای خلیج پخش شد این مطلب گفته شد که هر چه مشکل در امت اسلام داریم از معاویه است.

حضرت عیسیٰ به جنگ دجال می‌آید. ولی طبق این نصی که شما نقل می‌کنید ایشان از عهده یهود و نصاراً بر نیامدند حال چگونه می‌خواهند به جنگ دجال بروند؟ ثم یاتی بیت المقدس وهی مغلقة و قد حصرها الدجال فیأمر بفتح الابواب و يتبعه حتى يدركه بباب لد و يذوب كما يذوب الشمع و يقول عیسیٰ
ع: ان لی فیک ضربة فیضربه فیقتله الله على يديه؛

شما ببینید در روایات ما آمده که دجال به دست حضرت مهدی ۲ در کناسه الكوفه یعنی جائی که زباله های کوفه را می‌ریزند، حلق آویز می‌شود. فیمکث فی المسلمين ثلاثین سنۃ او اربعین سنۃ؛ سپس حضرت عیسیٰ ۳ بعد از کشته شدن دجال و بعد از سی یا چهل سال که زنده بوده اند، یأجوج و مأجوج خارج می‌شوند، فیخرج علی اثره یأجوج و مأجوج فیهلك الله یأجوج و مأجوج علی یديه ولا یبقى منهم عین تطرف؛ در روایات دیگر خلاف این مطلب که حضرت عیسیٰ ۴ از عهده اینها بر نمی‌آید و به دستور خداوند از آنها فرار می‌کند، ذکر می‌شود. و ترد علی الارض برکتها؛ پس نقش حضرت مهدی ۵ چه شد؟ حتی ان العصابة لیجتمعون فی العنقود علی الرمانة و ینزع من کل ذات حمة حمتها یعنی سمّها؛ دیگر دهان حیوانات را که به خاطر تعدی آنها به اموال دیگران بسته شده بود نمی‌بندند، یا زهر کشنده‌ای که در پاره‌ای از جنبندگان است از بدن آنان بیرون می‌کشند. چون دیگر تعدی نمی‌کنند. حتی ان الحیة تكون مع الصبی والاسد والبقرة فلا یضره شيئاً ثم یبعث الله ریحا طبیة تقبض روح کل مومن و یبقى شرار الناس تقوم عليهم الساعه؛^۶ دوباره ملئت ظلماً و جوراً می‌شود. این مطلبی بود که از این کتاب نقل شد که گفتیم که اساسش از ابن عساکر بوده و چون به پیامبر (ص) نسبت داده نشده، روایت نیست.

والسلام عليکم و رحمة الله و برکاته

۱. معجم احادیث امام مهدی ع ج ۳ ص ۳۱۱

روايات عامه

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيمما امام زماننا روحی و ارواح من سواه لتراب مقدمه الفدا.

بحث راجع به قوم يأجوج و مأجوج و خروج آنها من كل حدب ينسلون و سرازير شدنشان و هجمه بر مردم بود که گفتیم از مسلمات است، ولی این اتفاق چه وقت خواهد بود؟ آیا جزء علامات ظهور و قبل از آن است؟ یا اینکه مربوط به بعد از ظهور و از علامات قیامت است؟ با بیاناتی که ذیل آیه شریفه و روایاتی که از فریقین مخصوصا از اهل سنت استفاده می شود که این اتفاق مربوط به بعد از ظهور است. که اگر این باشد یعنی بعد از ظهور دوباره نامنی و کشتار و بی قانونی و بی عدالتی است؟ و حکومتهای بعد از حضرت چگونه خواهند بود؟ که باید بحث شود.

از بیانات برخی شراح استفاده می شود که خروج يأجوج و مأجوج قبل از ظهور است که البته فعلا تصریحی جز بیان مرحوم مازندرانی ندیده ام. مرحوم مازندرانی در ج ۱۱ شرح اصول کافی ص ۳۷۸ ذیل خطبه امام الموحدین علی بن ابی طالب ۲۰ که فرمودند: و قرب الوعد و انقضت المدة و بدا لكم النجم ذو الذنب او المذنب؛ شروع به بیان و شرح این عبارات می کنند و می گویند: و قرب الوعد بظهور الحجة يعني نزدیک شدن ظهور مهدی ۲۱ و انقضت المدة، ای المقرر لغایته؛ یعنی مدت زمانی که خداوند مقرر و اراده کرده بودند که حضرت در پس پرده غیبت باشند منقضی شد، یا اکثرش یا بعضی از آن تمام شده و چیزی جز آن نمانده است. سپس ایشان می گویند: لابد من وقوع هذه الامور قبل ظهور ولده الطیب الہادی؛ و به طور حتم این امور باید قبل از ظهور حضرت مهدی ۲۲ واقع شود، ثم اخبر بقرب زمان ظهوره بناء على ما هو آت فهو قريب و ان لم يقل ان ظهوره مقارن... وبدا لكم النجم ذو الذنب او المذنب؛ اگر ستاره دنباله دار دیده شد. مرحوم مازندرانی در ادامه می گوید: هذه علامه اخرى وقد طلع في زماننا سنة خمس و سبعين بعد الالف؛ نجم ذو ذنب من قبل المشرق وامتد الى شهر واحد و كان ضوئه و امتداده اقل من ذلك سپس ایشان می گوید این علامت یعنی ستاره دنباله دار يتحمل بعيدا ان يراد به العجل او الوقت المعلوم؛ که اگر این باشد، یکون اشاره الى خروج الدجال؛ پس دجال طبق بیان

ایشان جزء علائم ظهور است. او یاجوج و ماجوج مع عسکرها؛ پس و طبق بیان ایشان خروج یاجوج و ماجوج نیز از علائم ظهور است که البته باید دنبال مستندات نیز بگردیم و اینکه در کتب روائی چه تعداد روایت و با چه تفصیلاتی بیان گردیده است.

این بود بیان برخی شراح، ولی از نصوصی که در کتب اهل سنت آمده استفاده می‌شود که این واقعه یعنی خروج آن دو قوم در زمان حیات خود حضرت است هرچند که محوریت روایات عامه حضرت عیسی ﷺ بیان شده اما لازم بین آن، این است که این اتفاق در زمان حیات حضرت خواهد بود زیرا حضرت عیسی ﷺ در زمان حیات حضرت مهدی ﷺ رحلت می‌کند.

ما از عامه نصوصی را نقل کردیم اما نصوص بعدی:

روایت سوم:

این روایت را ابتدا کتاب تاریخ دمشق در ج ۱ ص ۲۲۵ از نواسب بن سمعان از پیامبر اکرم ص بعد کنز العمال ج ۱۴ ص ۶۲۱ از ابن عساکر بعد تهذیب ابن عساکر که ابن بدران تلخیص کرده ج ۱ ص ۴۹ نقل کرده بدون نسبت دادن به پیامبر (ص) اما منتی که به پیامبر نسبت داده شده: اریت ان ابن مریم ﷺ یخرج من يمنة المغاراة البيضاء شرقى دمشق واضح يده على اجنحة الملکين بين ریطین ممشقین اذا ادنی راسه قطر و اذا رفع راسه تحادر منه جمان كاللولو تمشی و عليه السکینه والارض تقبض له ما ادرک نفسه من کافر مات و يدرك نفسه حينما ادرک بصره حتى يدرك بصره فى حصونهم و قرياتهم حتى يدرك الدجال عند باب لد فيموت ثم يعمد الى عصابة من المسلمين عصمهم الله بالاسلام و يترك الكفار يتلفون لحاظهم و جلودهم... و من مس ابن مریم كان من ارفع الناس قدرًا و يعظم مبیته؛ هر کس دستش به حضرت عیسی برسد و متبرک شود، جزء کسانی که عظیم القدر هستند می‌شود و یمسح علی وجوههم و یحدثهم بدرجاتهم من الجنة؛ شبیه تعابیری که در روایات ما درباره حضرت مهدی ﷺ آمده است که اذا قام مهدینا وضع يده على رؤوس العباد، با مؤمنین گفتگو می‌کند. فیناهم فرحون اذا خرجت یاجوج و ماجوج؛ در بهترین اوقات ناگهان این دو با نیروهایشان وارد می‌شوند فیوحی الى المسيح: انی قد اخرجهت عباد لی لا تستطيع

قتلهم الا انا فاحرض عبادی الى الطور؛ در شان حضرت عیسیٰ ॥ شکی نیست اما بحث در صحت اینگونه نصوص است. طور یعنی جبل و برخی تعبیر طور نمی‌کنند مگر اینکه پر از درخت باشد. ولا یقال للاجرد اگر آن کوه بدون درخت باشد به آن طور نمی‌گویند. در اینجا چنین آمده که خداوند به حضرت عیسیٰ ॥ می‌فرماید: آنها را به کوه طور^۱ ببر تا در امان باشید. بینید محوریت را در روایات به چه چیزی داده اند؟ اینست که وقتی کعب می‌گوید: هر روز کعبه برای بیت المقدس سجده می‌کند، امام ناراحت شده و می‌گوید: کذبت و هو.

قبل از اینکه این روایات را تکمیل کنیم بینیم این سخن روایات را چه کسانی نقل می‌کنند، مبادا که ارسال مسلمات تلقی شود. باز تاکید می‌کنم که ما در اصل خروج یاجوج و مأجوج تشکیک نمی‌کنیم، زیرا آیه است و کسی منکر آن نمی‌شود ولی تفصیلاتی که ایشان می‌دهند بوع اسرائیلیات می‌دهد. وقتی روات اینگونه روایات را مطالعه کنیم می‌بینیم یا خودشان یهودی بوده اند یا از وابستگان آنها بوده‌اند. دو نمونه:

۱. طور بالضم ثم السكون، و آخره راء، و الطور فى كلام العرب: الجبل، و قال بعض أهل اللغة: لا يسمى طورا حتى يكون ذا شجر و لا یقال للأجرد طور، و قيل: سمي طورا بطور بن إسماعيل، عليه السلام، أسقطت باوه للاستقبال، و يقال لجميع بلاد الشام الطور، وقد تقدم لذلك شاهد في طرآن بوزن قرآن من هذا الكتاب، و قال أهل السير: سميت بطور ابن إسماعيل بن إبراهيم، عليه السلام، و كان يملكتها فسبت إليه، وقد ذكر بعض العلماء أن الطور هذا الجبل المشرف على نابلس و لهذا يحجه السامرة، و أما اليهود فلهم فيه اعتقاد عظيم و يزعمون أن إبراهيم أمر بذبح اسماعيل فيه، و عندهم في التوراء أن الذبيح إسحاق، عليه السلام، وبالقرب من مصر عند موضع يسمى مدین جبل يسمى الطور، و لا يخلو من الصالحين، و حجارته كيف كسرت خرج منها صورة شجرة العلیق، و عليه كان الخطاب الثاني لموسى، عليه السلام، عند خروجه من مصر ببني إسرائيل، و بلسان النبط كل جبل يقال له طور فإذا كان عليه نبت و شجر قيل طور سناء. و الطور: جبل بعينه مطل على طبرية الأردن بينهما أربعة فراسخ على رأسه بيعة واسعة محكمة البناء موئلة الأرجاء يجتمع في كل عام بحضرتها سوق ثم بنى هناك الملك المعظم عيسى بن الملك العادل أبي بكر بن أبوب قلعة حصينة و أنقق عليها الأموال الجمة و أحکمها غایة الإحكام، فلما كان في سنة ۶۱۵ و خرج الأفرنج من وراء البحر طالبين للبيت المقدس أمر بخرابها حتى تركها كأمس الدابر و الحق البيت المقدس بها في الخراب، فهذا إلى هذه الغایه خراب. و الطور أيضا: جبل عند كورة تشتمل على عدة قرى تعرف بهذا الاسم بأرض مصر القبلية و بالقرب منها جبل فاران، هذا ما بلغنا في الطور غير مضاف فأما المضاف ففيأتي. معجم البلدان ص ۴۷

تبیع ابن عامر:

ابن سعد می‌گوید: تبیع ابن عامر حمیری اسلم فی زمن ابی بکر و روی عن کعب فی الطبقه الثانية من تابعی اهل الشام، جالب اینکه امثال ذهبی هم نسبت به روایات شامی‌ها تردید دارند با اینکه خود او شامی است.

تبیع ناپسربی کعب است. زیرا کعب با زنی ازدواج می‌کند که تبیع پسرش بوده است، به عبارتی او ریبب کعب محسوب می‌شده است. و کان عالما قد قرا الكتب و سمع من کعب علما کثیرا؛ ما قبلاً کعب را بررسی کردیم که کان دلیلاً للنبي فعرض الاسلام فلم یسلم راهنمای پیامبر بوده حتی توفی النبي ص.

و کان (تبیع) یقص عن اصحاب رسول الله؛ می‌نشست برای اصحاب قصه می‌گفت از کجا؟ عن ابی هریره عن رسول الله.^۱ ببینید وقتی محدثین ما اینها باشند چه بلائی سر روایات خواهد آمد. او برای اصحاب رسول الله قصه می‌گفت. و کان من الهان، الهان کان لبی قریظة، یعنی جزء طائفه یهود بوده است.

وهب بن منبه:

وهب بن منبه تابعی بوده است. و مرحوم نجاشی در مورد او می‌گوید: او از مستثنیات ابن الولید بوده است و هر که را ابن الولید استثنای کند ضعیف است و نمی‌توان به او اعتماد کرد. اما در کتب رجالی عامه بسیار از او تجلیل شده است با اینکه هم مشکل اعتقادی داشته و هم تحصیلات او در دانشگاه اسلامی نبوده بلکه فکرش فکر اسرائیلیات بوده است. نسبت به تفکراتش گفته اند: او قادری بوده است یعنی جزء مفوضه بوده و کارها را به خود نسبت می‌داده اند و می‌گویند: ما شاء الله لا یکون و ما شاء ابليس یکون. سپس می‌گویند او بر گشته اما خود او می‌گوید: قرات ثلاثین کتابا نزلت علی ثلاثین نبیا؛ یعنی سی کتاب آسمانی را مطالعه کرده ام یعنی زمان پیامبر اکرم جز

۱. در محاضرات الادباء آمده است که روزی او گفت: من هذا الرجل الذي يروى عنه الله گفتند چگونه امکان دارد؟ او گفت: هکذا یکتب، نگاه کردند دیدند نوشته عن رسول الله عن الله عز و جل که او خوانده بود عن رجل. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۵۵۶.

قرآن که بر پیامبر نازل شده کتاب دیگری بوده است؟ این حرف را به غیر از کعب شخص دیگری بیان نکرده آنهم کعب الاخبار هنگام مرگش می‌گوید: این کتاب را به دریا بیاندازید. از او می‌پرسند مگر این کتاب چیست؟ می‌گوید تورات است. ذهبی وقتی به این کلام بر خورد می‌کند تعجب می‌کند و می‌گوید: چه کسی می‌تواند ادعا کند که تورات حضرت موسی «کما انزل» دست او بوده است. حتی یکی از این کتابها را از استادش نپذیرفته اند حال شاگرد او ادعا می‌کند که سی تا از آنها دست او بوده است.

وهب بن منبه می‌گوید: من غدری بودم سابقًا حتی قرات بضع و سبعین کتابا من کتب الانبياء؛ بعضه از یک تا نه را گویند یعنی هفتاد و اندی کتاب از کتبی که بر انبياء نازل شده است را خوانده ام. بعد می‌گوید: من به این رسیده ام که من جعل لنفسه شيئا من المشية فقد كفر؛ یعنی باید مجبره باشیم و نه مفوضه باشیم.

روایاتی را که در ارتباط با یأجوج و مأجوج است و این سخ ادبیات و محتوا را بیان کرده اند، معمولاً کسانی اند که فارغ التحصیل دانشگاه کعب الاخبار اند. و یا فارغ التحصیل دانشگاه وهب بوده‌اند.

اما ادامه روایت: فاحرز عبادی الى الطور؛ ببینید نقش را به کدام زمین می‌دهند. فيمر صدر یأجوج و مأجوج على بحيرة طبرية فيشربونها ثم يقبل آخرهم فيركزون رماحهم فيقولون: لقد كان هنا مرأة ماء؛ اينجا روزی آب بود.

حتى اذا كانوا حيال بيت المقدس قالوا: قد قتلنا من فى الارض؛ دقت كنيد، کسانی که سالم اند کسانی هستند که به طور رفته‌اند. فهلموا نقتل من فى السماء فيرمون نبلهم الى السماء فيردها الله مخضوبة بالدم فيقولون: قد قتلنا من فى السماء فيتحصن ابن مريم واصحابه حتى يكون راس الثور وراس الجمل خيرا من ماء

^۱ دیناراليوم.

این یکی از روایاتی است که عامه نقل کرده‌اند. از این روایت استفاده کردیم که جریان یأجوج و مأجوج در زمان حیات حضرت عیسیٰ است. البته طبق این نصی که هیچ یک از کتابهای شیعه و حتی اهل سنت هم به آن اعتنا نکرده‌اند، جز تاریخ دمشق و کنزالعمال، که مخصوصاً دومی کتاب مستندی نیست و ما تعجب می‌کنیم از برخی که وقتی می‌خواهند حدیثی را نقل کنند آدرس به کنز می‌دهند. اگر مرادتان قانع کردن طرف مقابل است که آنها اصلاً به این کتاب اعتقاد ندارند، زیرا این کتاب به شهادت مقدمه خود کتاب کنز همان تنظیم شده کتاب جامع الاحادیث سیوطی است. اما اگر می‌خواهید شیعه را مجاب کنید، آنها منابع معتبری دارند. تلاش بزرگان شیعه بر تفکیک احادیث اهل سنت از احادیث دیگران بوده است، در حالیکه این حدیث را فقط یک نفر با این خصوصیات نقل کرده است.

روایت چهارم:

این روایت درباره سرنوشت یأجوج و مأجوج است که حدیث مفصلی است. راوی آن عبدالله است. ظاهرا همان عبدالله بن عمرو عاص باشد، زیرا او از نظر سنی با پدرش تنها ۱۱ سال کوچکتر بوده است. به هر حال عبدالله بن عمرو عاص اسرائیلیات را وارد می‌کرده ببینید او چه نقل می‌کند. در این روایات اشاره ای به حضرت مهدیٰ نیست.

اذا قتل عیسی الدجال و من معه مکث الناس؛ وقتی جهان بواسطه حضرت عیسیٰ از دست دجال خلاص شده، حتى يكسر سد یأجوج و مأجوج فيموجون في الأرض و يفسدون؛ شروع به ايجاد فساد می‌کنند، لا يمرون بشيء الا افسدوه و اهلكوه لا يمرون بماء و لا عين ولا نهر الا نزفوه ويمررون بدجلة و الفرات فمن كان منهم اسفل دجلة او اسفل الفرات قال: قد كان هنا ماء فمن بلغه هذا الحديث فلا يهدمن حصنا بالمدينة بالشام و لا بالجزيره فانه حصن للمسلمين من یأجوج و مأجوج طور سينا...^۱ اگر قوم یأجوج و مأجوج بیایند

فقط طور سينا منطقه امن است؟!!

الحمد لله رب العالمين.

۱. معجم احادیث امام مهدی ع ج ۳ ص ۳۱۳

جلسه ۴۸ - ۹۱/۱/۲۱

روايات عامه

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيماما امام زماننا روحی و ارواح من سواه لتراب مقدمه الفدا.

ابتدا نصوص و روایاتی را که عامه راجع به یأجوج و مأجوج و حرکت و سرنوشت آنها نقل می‌کنند، آنها را متعرض می‌شویم سپس نگاهی به روایات خاصه انداخته تا بینیم در روایات ما و از طرق اهل بیت ॥ با متون عامه مطابقت دارد یا خیر؟ هر چند روایات مخالفین با صراحت به جعلی بودن این متون اعتراف دارند.

روایت پنجم:

روایتی است که طبری در جامع البيان ج ۱۷ ص ۶۹ نقل می‌کند. این روایت که سندش به ربیعی بن حراش از حذیفه می‌رسد، از پیامبر اکرم ص نقل می‌کنند که ایشان می‌فرماید: اول الآیات الدجال و نزول عیسی ॥ و نار تخرج من قعر عدن این تسوق الناس الى المحشر تقبل معهم اذا قالوا والدخان و الدابة ثم یأجوج و مأجوج حذیفه سوال می‌کند: يا رسول الله و ما یأجوج و مأجوج؟ اینها که هستند؟ و ایشان فرمودند: یأجوج و مأجوج امم كل امة اربعمائه الف اینها گروههائی هستند که لايموت الرجل منهم حتى يرى عين تطرف بين يديه من صلبه؛ هیچ یک از اینها نمی‌میرند مگر اینکه از نسل خودش هزار نفر به وجود آید. و هم ولد آدم ॥ یسیرون الى خراب الدنيا یکون مقدمتهم بالشام و ساقتهم بالعراق؛ پیش قراولان آنها در شام و ما بقی آنها در عراقند. فیمرون بانهار الدنيا فیشربون الفرات و دجلة و بحيرة الطبرية حتى یاتوا بيت المقدس فيقولون قد قتلنا اهل الدنيا فقاتلوا من فى السماء؛ سپس به آسمان تیر اندازی می‌کنند. فیرمون بالنشاب الى السماء فترجع نشابهم مخضبة بالدم فيقولون: قد قتلنا فى السماء؛ حال حضرت عیسی ॥ و مسلمانان کجا هستند؟ و عیسی ॥ و المسلمين بجبل طور سینین

فیوحی اللہ الی عیسیٰ: ان احرز عبادی بالطور و ما یلی ایله^۱ ؛ تنها این دو جا از تیر رس مهاجمان در امان است. نتیجه اینکه ایله از سرزمینهای است که مربوط به یهود است و مورد توجه اینهاست و در این روایتی که نقل شد آمده است که یاجوج و ماجوج فسادشان همه جا را می‌گیرد مگر دو منطقه که اولی طور سینا و دیگری ایله است.

ثُمَّ أَنْعِيسَى ॥ يَرْفَعُ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاوَاتِ وَيَوْمَ الْمُسْلِمُونَ فَيَبْعَثُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ دَابَّةً يُقَالُ لَهَا النَّفَّفُ؛ نَغْفَفُ كَرْمَهَاي خاصی که بیشتر در شترها و گوسفندها نمایان است. وقتی که حضرت عیسی نفرین کردند بر اینها و مسلمانان در آن دو منطقه آمین گفتند خداوند بر اینها عذاب می‌فرستد و عذاب همین نغف است که تدخل من مناخرهم فیصبحون موتی من حاق الشام الی حاق العراق؛ همه کشته می‌شوند حتی تتنن الارض من جیفهم و یامر الله السماء فتمطر کافواه القرَب؛ همانند دهانه مشک فتعسل الارض من جیفهم و نتنهم فعند ذلك طلوع الشمس من مغربها^۲ دقت کنید! با قطع نظر از سند، این روایت محوریت را به حضرت عیسی می‌دهد و امنیت را به دو منطقه از مناطق مورد توجه یهود منحصر می‌کند و پایان کار این مفسدین را هم به دعای حضرت عیسی ॥ بیان می‌کند. پس می‌بینیم که در این جریانات حضرت مهدی ॥ هیچ نقشی ندارد. البته در پایان این روایات نگاهی هم به روایات شیعه می‌اندازیم تا ببینیم اصلا سرنوشت این دو قوم به این نحو که آنها گفته اند در روایات ما هم

۱. ایله کجاست؟ معجم البلدان ج ۱ ص ۲۹۲ را نگاه کنید. در ارتباط با ایله می‌گوید: ایله بالفتح مدینه علی ساحل بحر القلزم، مما یلی الشام، قلزم منطقه ایست که قوم فرعون در آنجا به دعای حضرت موسی ع غرق شدند و قیل: هی آخر الحجاز و أول الشام، و استقاها قد ذکر فی استفاق إيلياه بعده، قال أبو زيد: أیله مدینه صغیره عامره بها زرع بسیر، و هی مدینه لليهود الذين حرّم الله عليهم صید السمک يوم السبت فخالفو فمسخوا قردة و خنازير، وبها فی يد اليهود عهد رسول الله، صلى الله عليه وسلم، و قال أبو المنذر: سمیت بأیله بنت مدین بن إبراهیم، عليه السلام، و قال أبو عبیده: أیله مدینه بين الفسطاط و مکة على شاطئ بحر القلزم تعدّ في بلاد الشام، و قدم يوحنة بن رؤبة على النبي، صلى الله عليه وسلم، من أیله و هو فی تبوك فصالحه على الجزية و قرر على كل حالم بأرضه فی السنة دینارا فبلغ ذلك ثلاثة دینار، و اشترط عليهم قری من مرّ بهم من المسلمين و كتب لهم كتاباً أن يحفظوا و يمنعوا، فكان عمر بن عبد العزیز لا يزداد على أهل أیله عن الثلاثمائة دینار شيئاً...

۲. معجم احادیث امام مهدی ع ج ۳ ص ۳۱۵

هست یا خیر؟ ظاهرا این جریانات به این نحو در روایات ما نیست، لذا ممکن است کلام برخی‌ها تقویت شود که ایشان همان قوم تاتار هستند که آمدند و رفتند، و پرونده آنان بسته شد. لکن مشکلی هست که نتوانستند آن را حل کنند که همان جریان سد است، زیرا این سد با خصوصیاتی که در روایات آمده چه می‌شود و کجاست؟

این روایت را ربیعی حراش از حدیفه نقل کرد که اولین مدرک ان جامع البيان طبری است و بعد از آن الكشف و البيان و در المتشور و بعد کتاب نزول عیسی بن مریم ॥ به نقل از سیوطی بعد هم جامع الاحادیث سیوطی و بعد کنزالعمال و سپس روح المعانی و التصریح، کشمیری بعد هم جامع الاحادیث القدسیه ابو عبدالرمان. ولی یک نفر از علمای شیعه در منابعشان این روایت را نقل نکرده‌اند، نه اینکه ندیده باشند بلکه اعتنا به آن نکرده‌اند.

تا اینجا در این روایات از عame مقام حضرت مهدی ॥ تنقیص می‌شد و محوریت به حضرت عیسی ॥ داده شد، اما روایات دیگری نیز هست که در جریاناتی که یک طرف خود پیامبر (ص) قرار دارد باز محوریت به حضرت عیسی ॥ داده می‌شود. همانند روایتی که در منابع دست اول اهل سنت آمده ولی باز هم یک مدرک شیعه ندارد.

روایت ششم:

ابن مسعود بدون نسبت دادن به پیامبر (ص) نقل می‌کند: لما کان لیله اسری برسول الله؛ از شیعه هیچکس ابن مسعود را تایید نکرده تنها سید مرتضی او را تایید کرده که آنهم گفته اند این تایید از روی مماشات و جدل بوده است و الا ابن مسعود از نظر ما مقبول نیست و ظاهرا از معاصرین مرحوم مامقانی می‌خواهند ایشان را تنزیه کنند ولی مرحوم خوئی و مرحوم تستری او را رد می‌کنند. این روایت معلوم نیست که از ابن مسعود باشد و اگر هم از ابن مسعود باشد معلوم نیست که دیگر روات سند یعنی یزید بن هارون و عوام بن حوشب، جبله بن سحیم و موثر بن عفاره مشکلی نداشته باشند. لقی ابراهیم و موسی و عیسی فتذاکروا الساعه؛ چهار پیغمبر نشستند که اشرفشان بلکه اشرف انبیاء و خلائق، محمد مصطفی است. طبق این نقل چهار نبی مرسل نشستند و راجع به

قيامت مذاكره کردن. فبدئوا بابراهيم فسالوا عنها فلم يكن عنده علم منها فسالوا موسى فلم يكن عنده منها علم فردوا الحديث الى عيسى ॥ دقت كنيد. فقال: عهد الله الى فيما دون وجبتها^۱ فلا يعلمها الا الله؛ پس حتى پيامبر نيز ازان مطلع نبود. فذكر من خروج الدجال: فاھبط فاقتله فيرجع الناس الى بلادهم فيستقبلهم يأجوج و مأجوج وهم من كل حدب ينسلون^۲ لا يمرون بماء الا شربوه و لا شيء الا افسدوه فيجيئون الى فادعوا الله فيرسل السماء بالماء فتحمل اجسادهم فتقذفها في البحر؛ در اينجا ديگر بحشی از نغف نیست و غرق می شوند. ثم تنصف الجبال و تمد الارض مد الاديم؛ و بعد از يأجوج و مأجوج قيامت بر پا می شود. حال نصوص ديگر را ببينيد که بيان می کنند، بعد از اينها مردم مؤمن هستند و زندگی روزمره را دنبال می کنند و حج به جا می آورند. ثم يعهد الى اذا كان ذلك ان الساعة من الناس كالحامل المتم؛ وقتی که آنها از بين رفتند قيامت خيلي نزديک خواهد شد، همانند يك زن پا به ماہ که هر آن ممکن است وضع حمل کند.

لا يدرى اهلها متى تفجؤهم بولادتها قال العوام: فوجدت تصديق ذلك في كتاب الله: حتى اذا فتحت يأجوج و مأجوج وهم من كل حدب ينسلون واقترب الوعد الحق.^۳

این روایت را اولین کسی که نقل کرده ابن ابی شیبہ در مصنف است، شما تاریخ وفات او را بینید. متوکل در سال ۲۳۴ هجری علمای بلاد را در سامرای جمع کرد و به اصطلاح امروز پولهای درشتی به آنها داد، ابن ابی شیبہ نیز به همراه برادرش و دیگر علمای عامه حضور داشتند، متوکل سپس کلاس درسی برای آنها گذاشت، عثمان بن ابی شیبہ را در یک طرف بغداد و ابوبکر بن ابی شیبہ را در طرف دیگر بغداد قرار داد و کرسی تدریس داشتند و در سال ۲۳۶ هجری نیز دستور داد قبر شریف امام حسین ॥ را تخریب کنند. یعنی متوکل برای این کار زمینه سازی کرد.

۱. قبل از قيامت

۲. حدب به معنای مرتفعات است. و اسلام فرود آمدن با سرعت را گويند.

۳. معجم احاديث امام مهدی ع ج ۳ ص ۲۹۷

بعد از مصنف ابن شیبیه، مسند احمد بعد سenn ابن ماجه این روایت را نقل می‌کند. در صحاح سنت جز در سenn ابن ماجه این روایت نیامده است. ابن ماجه جزء رده آخر صحاح محسوب می‌شود، حتی به نقل برخی جز هفت روایت از ایشان مابقی روایات مورد بحث است، از شیعه هم کسی این نص را نقل نمی‌کند.

روایت هفتم:

روایتی است که تاریخ بغداد نقل می‌کند، حال من نمی‌خواهم وارد این مباحث، ترجمه و شرح حال شوم ولی خود خطیب بغدادی متهم به نصب است. او روایت را نقل می‌کند به سند خودش تا عکرمه که برخی از معاصرین تلاش دارند ایشان را تنزیه کنند در حالی که او مشکل دارد زیرا از نظریه پردازها و رئوس خوارج است و مبلغ جریان انحرافی بوده است. این کلام میزان اعتدال ذهبی است و اگر امروز عکرمه بود از روسا و رهبران گروهای آدم کش و تکفیری می‌شد. می‌گویند روزی او از کنار مسجدی رد می‌شد و این جمله را گفت که اگر سلاح داشتم همه اینها را می‌کشتم چرا؟ چون همه را به غیر از خودش کافر می‌پندشت. او شخصی دروغگو بود. زیرا زمانی شخصی بر عبیدالله فرزند ابن عباس وارد شد و دید که او عکرمه را در سرویس بهداشتی زندانی کرده از او پرسیدند: چرا اینکار را می‌کنی؟ او در جواب گفت: انه يكذب على ابي.

تاریخ بغداد به سندش از عکرمه از ابن عباس نقل می‌کند که پسر ابن عباس می‌گوید انه يكذب على ابی بعد از آن این روایت را تفسیر قرآن بلنسی متوفای ۸۷۲ از تاریخ بغداد نقل می‌کند بعدهم ثعالبی در جواهر الحسان بعد هم در تفسیر الدرالمثور بعد هم کشف الخفاء عجلونی بعد هم حر عاملی که تنها ایشان از شیعه در هدایة الامم ج ۸ مرسلان نقل می‌کند آنهم تنها این قسمت از روایت: اربعه انهار من الجنة اما اصل متن روایت:

انزل الله من الجنـة إلـى الـأرض خـمسـة انهـارـ سـيـحـونـ وـ هوـ نـهـرـ الـهـنـدـ وـ جـيـحـونـ وـ هوـ نـهـرـ بلـخـ وـ دـجـلـهـ وـ الفـراتـ وـ هـماـ نـهـرـاـ العـرـاقـ وـ نـيـلـ وـ هوـ نـهـرـ مـصـرـ، انـزلـ اللهـ تـعـالـىـ مـنـ عـيـنـ وـاحـدـةـ مـنـ عـيـوـنـ الجـنـةـ مـنـ اـسـفـلـ درـجـةـ مـنـ

درجاتها على جناحی جبرئیل فاستواعها الجبال و اجرها فى الارض و جعل فيها منافع للناس فى اصناف

معايشهم فذلك قوله: و انزلنا من السماء ماء بقدر فاسكانه فى الارض;

هیچ یک از مفسرین ما این روایت را ذکر نکرده‌اند. اما شاهد کلام: فاذا كان عند خروج يأجوج و مأجوج

ارسل الله تعالى جبرئیل فرفع من الارض القرآن;

ببینید هنگامی که حرکت يأجوج و مأجوج شروع می‌شود دنیا بهم می‌ریزد و فساد همه جا را

می‌گیرد، قرآن برداشته می‌شود،

...والعلم كله... والحجر من ركن البيت و مقام ابراهيم و تابوت موسى ﷺ بما فيه و هذه الانهار الخمسة؛

ما نفهمیدیم شما که در نقلهای قبل گفتید یکی از فسادهای ایشان مصرف کردن آب فرات و
دجله است در حالی که در اینجا آمده که آب را (فرات و دجله) خود جبرئیل و به آسمان می‌برند.

فیرفع كل ذلك الى السماء فذلك قوله: وانا على ذهاب به لقادرون؛ پس قرآن، علم، ركن و مقام همه

برداشته شد فاذا رفعت هذه الاشياء من الارض فقد اهلها خير الدين و الدنيا؛^۱

دیگر در دنیا خیری نیست یعنی دوباره هرج و مرج می‌شود. این معنا چه وقت خواهد بود؟ از
این روایت استفاده می‌شود که این جریان قبل از ظهور حضرت مهدی ﷺ یا بعد از آن است؟ آیا بعد
از آن دوباره فساد خواهد شد یا خیر؟ یک روایت دیگر را نیز نقل می‌کنم.

روایت هشتم:

عبدالله بن عمرو عاص این روایت نقل می‌کند، یعنی همان کسی که یک بار شتر اسرائیلیات را
از شام بار زد که از او تعییر به صاحب الزاملتین می‌کنند زیرا وقتی روایتی را که با عقل یا موazین
دیگر جور در نمی‌آید نقل می‌کند به او می‌گویند: این روایت از صاحب الزاملتین است.

ان يأجوج و مأجوج من ولد آدم و لو انهم ارسلوا على الناس لافسدوا عليهم معايشهم ولن يموت منهم احد

الا ترك من ذريته الفا فصاعدا و ان من ورائهم ثلاث امم: تاویل و تاریخ و منسک.^۱

۱. معجم احادیث امام مهدی ع ج ۳ ص ۲۹۵

یا «ناسک» یا «منسک» الشک من شعبه این روایت را اولین کتاب مسنده طیالسی نقل می‌کند و از شیعه احدی به این روایت اشاره نکرده است.

روایت نهم:

از فتن ابن حماد یفتح یأجوج و مأجوج یخربون علی الناس این روایت از فتن به عنوان اولین کس نقل شده و بعد از آن ابن ابی شیبیه و از شیعه هم هیچ کسی آن را نقل نکرده است. در روایت قبل گفتیم که بعد از یأجوج و مأجوج قیامت می‌شود، لیحجن البت و لیعتمرن بعد خروج باجوج و ماجوج.^۲ یعنی بعد از یأجوج و مأجوج برنامه حج و کاروانها و عمره شکوفا خواهد شد. شما در یکجا می‌گوئید قبل از اینها کعبه و حجر و اسود را طبق نقلی که بود برداشته می‌شود و در اینجا می‌گوئید لیحجن و لیعتمرن و این تهافت است. این روایت نیز مدارک زیادی دارد.

والسلام عليکم ورحمة الله وبركاته

۱. معجم احادیث امام مهدی ع ج ۳ ص ۲۸۹

۲. معجم احادیث امام مهدی ع ج ۳ ص ۳۰۵

جلسه ۴۹ - ۲۶/۹۱

روايات تفسیر نورالثقلین و تفسیر عبد الرزاق

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيمما امام زماننا

روحی وارواح من سواه لتراب مقدمه الفدا.

بحث راجع به بررسی روایات یأجوج و مأجوج در کتب فریقین بود. تکرار کنم که در اینکه قومی و گروهی به نام یأجوج و مأجوج بودند، بحثی نیست و آیات شریفه قرآن بر آنها دلالت می‌کند، لکن بحث در تفصیلاتی است که در کتب عامه آمده و اینکه آیا از علامات ظهور است؟ همانطوری که از بیانات برخی از علمای شیعه همچون مرحوم ملا صالح مازندرانی بر می‌آید. یا اینکه از علائم قیامت است و ربطی به ظهور ندارد و بعد از ظهور واقع می‌شود؟ تفصیلاتی در روایات عامه هست که مفادش اینست که دوباره دنیا را هرج و مرج می‌گیرد. و تا اینجا نه روایت را بیان کردیم.

در کتب شیعه از طریق اهل بیت ॥ تا این مقداری که من تتبع کردم، بیش از سه مورد روایت چیزی نیافتم. البته اگر روایات دیگری هم باشد از طریق اهل بیت ॥ نیست.

در کتاب شریف تفسیر نور الثقلین مرحوم علی بن جمعه عروسی حویزی در جلد ۲ ذیل آیه ۸۸ کهف ص ۳۰۶ به این روایات اشاره دارد و به نظر من مفصل ترین کسی که در تفسیر روائی به این موضوع پرداخته مرحوم حویزی است که ده روایت نقل می‌کند که از این ده روایت سه روایت از معصوم است.

روایت اول:

این روایت را از علل الشرایع به اسناد الى الصدق به سهل بن زیاد از حضرت عبد العظیم از امام هادی ॥ نقل می‌کند که حدیث مفصلی است تا به اینجا می‌رسد که:

و دعا نوح ان يغیر الله ما من صلب هام و يافت؛ ظاهرا اينها حرکتی از خود نشان دادند و حضرت نوح عليه آنها دعا کرد... و فيه يقول: جميع الترك^۱ و الصغالب و يأجوج و مأجوج و الصين من يافت حيث كانوا؛ يأجوج و مأجوج و این چند دسته که نام برديم تماما از نسل يافت فرزند حضرت نوح می باشند.

روايت دوم:

روايتی است که مرحوم قمی در تفسير از امام صادق **﴿نَفَلٌ مِّنْ كَنْدِهِ﴾** لیس منهم رجل یموت حتى يولد له من صلبه الف مذکور؛ کسی از اينها نمی میرد مگر اينکه هزار مذکور از خودش به جا بگذارد ثم قال اکثر الخلق خلقوا بعد الملائكة؛ روایت داریم که خداوند از حیث تعداد مخلوقاتی بیشتر از ملائکه نیافریده است و این مطلب ذیل روایات فضیلت زیارت حسین بن علی **﴿أَمَدَهُ﴾** است. در آنجا آمده که روزی دو نوبت، هفتاد هزار، هفتاد هزار یعنی صد و چهل هزار بار ملائکه از خداوند اذن می گیرند برای طواف دور کعبه زیارت پیامبرص، امیر المؤمنین **﴿وَ اِمَامُ حَسِينٍ﴾** و تا روز قیامت دیگر نوبت به اينها نمی رسد. دقت کنید. فعلا بحث سندی نمی کنیم.

روايت سوم:

خصال از امام صادق **﴿نَفَلٌ مِّنْ كَنْدِهِ﴾** قال الدنيا سبعة اقاليم؛ دنيا هفت قاره و هفت نقطه است، ياجوج و ماجوج، روم، صين، زنج، قوم موسى، و اقلیم بابل؛ اشاره به هفتمی هم نشده است مگر اينکه مسکن ياجوج و ماجوج را در دو اقلیم بدانیم که اينها هر کدام برای خودشان اقلیمی هستند. غير این سه روایت، روایتی دیگری در کتب خودمان از طریق اهل بیت **﴿نَدِيدَمُ﴾**، این بازتاب وسیعی که در کتابهای عامه آمده با این همه تفصیلات و همانند دجال، و این عدم بازتاب در روایات شیعه، ما را به شک می اندازد بلکه بیشتر از شک که این روایات اهل سنت مجعلو اند و

۱. مراد از ترك در روایات اشاره به قوم مغول است.

ذهی می گوید: شامیان از کسانی که آنان را ندیده اند روایت نقل می کنند: «هذا فی الشامین کثیر الوقع، یروون عن من لم یلحقوهم»، میران الاعتدال، ج ۴، ص ۴۱۰، شرح حال یحیی بن ابی المطاع.

اگر سند خیلی از اینها را بررسی کنید، متوجه اشکالات آن خواهید شد، و قبل از بیان شدن، مثلاً خیلی از این روایات به کعب یا تبع بر می‌گردد و یا روات آنها شامی اند که به روایات شامی‌ها خود اهل سنت هم توجه نمی‌کنند. این نسبت به سند اما نسبت به متن هم دیدید که این متونی است که سعی دارد بر اینکه محوریت را در جریانات آخرالزمان به حضرت عیسی ﷺ دهد یعنی درست بر خلاف اعتقادات مسلمین.

روایت چهارم: روایتی هم در روضه کافی از مجاهد از ابن عباس از امیر المؤمنین ﷺ است که شما طریق این روایت را ببینید.

روایت پنجم: مجمع البیان فی خبر حذیفه: سئلت رسول الله عن یاجوج و ماجوج
روایت ششم: از تفسیر علی بن ابراهیم که البته روایت نیست بلکه بیان خود ایشان است.
روایت هفتم: در مجمع البیان: که افساد یاجوج و ماجوج را بعد از خروج بیان می‌کند.

روایت هشتم: روایت شیخ الطائفه در امالی که به حذیفه متنه می‌شد.
روایت نهم: در خصال از حذیفه بن اسید غفاری راجع به علامات روز قیامت نقل می‌شود.
روایت دهم: از حذیفه راجع به علامات روز قیامت.
پس می‌توانیم بگوئیم سه تا روایت و اگر روایت روضه را هم بپذیریم با اینکه سندش عامی است می‌شود چهار روایت. یعنی ما در منابع شیعه بیش از سه روایت که از طریق اهل بیت ﷺ نقل شده باشد نداریم.

در تفسیر برهان در چاپهای جدید ج ۵ ص ۸۱ ذیل آیه شریفه نگاه کنید: باب فی یاجوج و ماجوج، در این باب ایشان چند روایت نقل می‌کند.

۱. روایت امالی شیخ است که اشاره کردیم، طریقش عامی است.
۲. روایت کلینی در روضه از امیر المؤمنین ﷺ است که طریق روایت عامی است.
۳. روایت مفصلی در حدود پنج صفحه است: و روی بعض علمائنا الامامیة فی کتاب لہ سماہ منهج التحقیق الی سواه الطریق، کتابی که خیلی معروف نیست، جریانی را از سلمان فارسی نقل می‌کند که

نشسته بودیم خدمت امیر المؤمنین ॥ در زمانی که خلافت به دومی رسیده بود حضرت سلمان می‌گوید: من بودم، امام حسن ॥ بود، امام حسین ॥ بود، محمد بن حنفیه، محمد بن ابی بکر بود و عمار یاسر و مقداد بودیم، سپس امام حسن ॥ سوالاتی را مطرح کردند تا اینجا که قال الحسن ع: ارید ان ترینی یاجوج والماجوح والسد الذی دنی بیننا و بینهم از آقا امیر المؤمنین ॥ خواستند که هم یاجوج و مأجوج را نشان دهند و هم سدی که ما بین ما و اینهاست. فصارت الريح... روایت طولانی است مطالعه کنید.

این حداکثر روایاتی است که طبق تحقیقات من به دست آمده است. اما در کتب عامه - که انگیزه آنان معلوم نیست - مفصلًا راجع به این مطلب روایت ذکر شده است. ما هم در کتاب معجم احادیث المهدی چون مبنایمان بر جمع آوری و تتبیع و نه بررسی سندي بوده در جلد ۳ در فصلی در این زمینه چنین آورده‌ایم: باب یاجوج و مأجوج و السد، صفحه ۲۷۹ و روایات متعددی که اکثرا از کتب عامه است و خیلی از اینها را اصلاً بزرگان ما به آن توجه نکرده‌اند. و خیلی از اینها حتی یک مدرک شیعی ندارد. گویا علمای ما اینها را دیده‌اند و به موضوع بودن آنها توجه داشته‌اند، لذا از کنار آن گذشته‌اند و نقل نکرده‌اند.

روایت تفسیر عبدالرزاق:

طبق شمارش قبلی از عامه نه روایت نقل کرده بودیم:

روایت دهم: از تفسیر قرآن عبد الرزاق ج ۲۸ ص ۲۸، عبدالرزاق خودش شخصیت بزرگی بوده که اهل سنت هم قبولش دارند که البته گاهی هم تعبیراتی در مورد او دارند ولی با این وجود می‌گویند: لو ارتد عن الاسلام اگر مرتد شود باز هم قبولش داریم. در شرح حال او گفته‌اند که جلسات درسش بعد از پیامبر اکرم ص به شلوغی درس او تاریخ به خود ندیده است. این حرف خود اهل سنت است. عبدالرزاق قدر مسلم نزد اهل سنت ضد بنی امیه بوده است، زیرا اجازه نمی‌داد کسی در درس نام آنها را بیاورد. و می‌گفت: لا تقدر مجلسنا بذکر آل ابی سفیان. و نسبت به برخی از علمای اهل سنت هم حرفهای دارد. ذهبي در سیر اعلام النبلاء روایت بخاری را نقل

می‌کند که خلیفه دوم به حضرت علی ॥ و به عباس می‌گوید: ای عباس تو آمدی میراث پسر برادرت را بگیری و به حضرت امیر المؤمنین ॥ هم می‌گوید: تو هم آمدی میراث همسرت را بگیری. تعبیر عبدالرزاق در اینجا جالب است او می‌گوید: انظر الى هذا الانوک،^۱ به این احمق نگاه کنید، نمی‌گوید رسول الله نمی‌گوید زهراي اطهر، می‌گوید پسر برادرت می‌گوید همسرت. اینجا ذهبی خیلی ناراحت می‌شود نه از اینکه برخی صحابه نسبت به پیامبر تعابیر غیر مودبانه ای دارند بلکه از موضع عبدالرزاق و خیلی ناسزا به او می‌گوید. بعد هم در آخر می‌گوید خدا من و ایشان را بیامرzd زیرا او انسان بزرگی بوده است. از نظر ما برخی از بزرگان معاصر مثل مرحوم خوئی نظر مشتبی نسبت به عبدالرزاق داشته و او را شیعی می‌دانند. بنده بعد از تحقیقات، ایشان را از شیعه چیزی بالاتر میدانم زیرا شیعی در اصطلاحات اهل سنت به معنای محب اهل بیت ॥ و کسی که امیر المؤمنین ॥ را افضل از اصحاب و از اول و دومی می‌داند، اطلاق می‌شود ولی به نظر بنده ایشان شیعه به همین معنا که ما هستیم می‌باشد. تا زمان خودش به همه ائمه ॥ معتقد بود زیرا او متوفای ۱۱ بوده است. یکبار اشاره کرده ام به کلام مرحوم کشی، مراجعه کنید، ایشان در شرح حال سهیل، قصه ای را نقل می‌کند و نیز الذریعه در مصنف در پاورقی این قصه را نقل می‌کند که مفادش این است که نه فقط ایشان امامی است بلکه مبلغ تشیع هم بوده است اما در خفا و پنهانی، زیرا وقتی از او سوال می‌کردند پیرو چه کسی باشیم، ما مجوسی بوده ایم و فعلاً مسلمان شده‌ایم. او می‌گوید: پیرو اهل بیت ॥ باشید. «و قال بفضلهم و جلالتهم» پس نسبت به عبدالرزاق مشکلی نیست بلکه مشکل قبل و بعد اوست. یعنی مشکل در معمر عن رجل است و بعد از رجل مشکل در کعب است. از همه اینها گذشته لم یسنده الى النبي ص البته کعب اگر بگوید عن النبي ص باز ما سوال داریم زیرا او پیامبر را اصلاً درک نکرده بود. البته با یک مقدار اختلاف این روایت را احمد بن حنبل در ج ۲ ص ۵۱۰ از ابو هریره می‌آورد. البته این مطلبی را که من می‌خواهم بخوانم احمد نقل نکرده است و مدارک متعددی که نقل کرده اند همان نص احمد را نقل کرده اند، اما نص عبد

۱. انوک یعنی احمق لفظاً و معنا،

الرzaق را تا جائی که ما دقت کرده ایم تفسیر کتاب الله العزیز بعد هم جامع البيان طبری بعد هم سنن الوارده فی الفتن مربوط به دانی نقل کرده‌اند. از شیعه نیز احدي آن را نقل نکرده است.اما

روایت:

اذا كان عند خروج يأجوج و مأجوج حفروا حتى يسمع الذين يلونهم قرع فؤسهم^۱; وقتى زمان خروج فرا رسد كسانى که پشت سد زندگى می‌کنند صدای تیشه يأجوج و مأجوج را می‌فهمند که مشغول تخريب هستند واذا كان الليل قالوا: نجءه غدا ففتح فخرج فيعيده الله كما كان، فيجيئون من الغد فيحررون حتى يسمع الذين يلونهم قرع فؤسهم...؛ وقتى فردا برمى گردند می‌بینند سد به همان نحو پر شده است تا ظاهرا سه بار اينها خالي می‌کنند ولی پر می‌شود. فإذا كان الليل القى الله على لسان رجل منهم فيقول: نجءه غدا فتح انشاء الله و كلمه انشاء الله را بر زيان جاري می‌کند سپس فردا برمى گردند و می‌بینند که جاي خالي پر نشده سپس ادامه می‌دهند تا سد بشکند فتمر الزمرة الاولى منهم بالبحيرة؛ ابتدای اينها می‌رسد به دریاچه يشربون ماءها ثم تمر الزمرة الثانية فيلحسون طينها؛ گروه بعدی می‌آیند ولی ديگر آب نیست و فقط گلهای آب باقی مانده سپس شروع به ليس زدن گلهای می‌کنند ثم تمر الزمرة الثالثة فيقولون: لقد كان مرء ه هنا ماء قال: و يفر الناس منهم فلا يقوم لهم شيء ثم يرمون بسهامهم الى السماء فترجع مختضبة بالدماء فيقولون: غالبنا اهل الارض و اهل السماء فيدعون عليهم عيسى بن مريم ॥ فيقول: اللهم لا طاقة لنا بهم و لا يدين لنا بهم فاكفناهم بما شئت؛ آن منجي که ما منتظرش هستيم و در روایات آمده است که همراه او معجزات تمام انبیاء است و به قدرت الهی چیزی در برابر او نمی‌تواند قد علم کند ویل لمن نواه وای بر کسی که برابر حاکمیت حضرت قد علم کند، زمین و زمان در اختیار حضرت است، حتی در مورد قدرت شخصی ایشان امام رضا ॥ می‌فرماید: لو مد يده الى اعظم شجرة قلعها من جذورها با يكdest درخت را از ریشه می‌کند و لو صاح بين الجبال لتدکدکت ثغورها کوهها از صدای آن حضرت متلاشی می‌شوند.

۱. قرع یعنی کندن و فاس یعنی تیشه

او حضرت مهدی ﷺ نیست - نعوذ بالله - بلکه حضرت عیسی است!! البته این منجی قدرتش استقلالی نیست و همه اش از جانب خداوند است.

فیسلط الله عليهم دودا یقال له: النَّفَرُ فَتَفَرَّسُ رَقَابَهُمْ بَعْثَ اللهِ عَلَيْهِمْ طِيرًا تَأْخُذُهُمْ بِمَنَاقِيرِهَا فَتَلَقِّيهِمْ فِي الْبَحْرِ فَبَعْثَ اللهِ عَلَيْهِمْ غَيْثًا یقال له الحیاۃ یطہر الارض و ینبتها

بعد از دعای حضرت عیسی خدا ضعیف ترین مخلوق خودش را که کرم باشد می فرستد و آنها را از بین می برد سپس پرندگان را می فرستد که آنها را به دریا بریزد سپس با باران زمین را از لوث وجود آنها تمیز می کند. سپس زمین شروع به رویش کرده حتی عن الرمانة لیشبع منها السکن... به گونه ای که یک دانه انار به درد یک خانواده می خورد فبینا الناس کذلک، اصلا پیداست که از برخی روایات صحیح ترکیب کرده اند وقتی مسلمانان از شر یأجوج و مأجوج خلاص می شوند

ناگهان ندا می رسد اذ اتاهم الصريح: ان ذو السویقتین قد غزا الیت یریده؛ برسید که کعبه مورد تهدید واقع شده است. در اینجا حضرت عیسی ﷺ از جانب خداوند به مکه اعزام می شود تا کعبه را نجات دهد با هفتصد نفر نیرو... حتی اذا کان بعض الطريق بعث الله ریحا یمانیه طیه؛ هنوز به مکه نرسیده نسیم خوبی می وزد یمانی فیقبض فيها روح کل مومن؛ حضرت عیسی با نیروهاش در مسیر مکه فوت می شود. ثم یبقى عجاج من الناس؛ بدھا باقی می مانند یتسافدون كما تتсадف البھائی؛ دیگر قانونی به جز قانون جنگل باقی نمی ماند. فمثل الساعة ک مثل رجل یطیف حول فرسه ینظر ولادها حتی تضع؛ همانند کسی که دور اسب ماده اش می چرخد و متظر وضع حمل اسیش است. فمن تکلف بعد قولی هذا شيئا او بعد علمی هذا شيئا فهو متکلف.^۱ هرکس راجع به قیامت و یأجوج و مأجوج حرفي بزند غیر از اینکه من نقل کردم حرف اشتباھی زده است. یعنی حرف همین است که اینجا گفته شده است.

والسلام عليکم و رحمة الله وبركاته

۱. معجم احادیث امام مهدی ع ج ۳ ص ۲۸۰

جلسه ۵۰ - ۲۷/۹۱

ادامه روایات عامه

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيمما
امام زماننا روحی و ارواح من سواه لتراب مقدمه الفدا.

بحث ما راجع به جریان یأجوج و مأجوج و بررسی روایات عامه در این زمینه بود. رسیدیم به روایتی که عبد الرزاق در تفسیرش نقل می‌کند و گفتیم که از لحاظ سند اشکالات متعددی دارد: از جمله عدم استناد روایت به پیامبر و وجود اشخاصی همچون کعب و حمید بن هلال در سند آن. تهذیب الکمال در ج ۵ ص ۲۶۳ در ارتباط با حمید بن هلال می‌گوید: ابن سیرین کان لا يرضي، ابن سیرین او را قبول نداشت و این بخاطر صدق لهجه او نبوده بلکه به خاطر مشکلات دیگر او بوده است. بنابراین ابن سیرین که از شخصیتهای مبرز عامه است به او اعتنا نمی‌کرد، جهتش هم این بوده که حکومتی بوده «و دخل فی شیء من عمل السلطان» و طبق خواسته‌ها و اراده امویین حرف می‌زده است، لذاست که ابن سیرین او را قبول نداشت. از حیث دلالت اشاره کردیم که در این نص آمده است بعد از هلاکت یأجوج و مأجوج به دعای حضرت عیسیٰ ॥ و دادن محوریت جریانات به ایشان، ناگهان فریادی شنیده می‌شود که برسید به داد کعبه و مکه، از دست شخصی به نام ذو السویقتین. معنای این روایت این است که یک آرامش نسبی برقرار می‌شود تا آنکه یأجوج و مأجوج خروج می‌کنند سپس دوباره یک آرامشی برقرار می‌شود تا آنکه امنیت مکه به هم می‌ریزد به دست شخصی به نام ذو السویقتین. حال او کیست؟ به این روایت توجه کنید.

روایت یازدهم:

ابو هریره در حال طوف برای ابو قتاده از پیامبر اکرم ص نقل می‌کند که ایشان فرمودند: یبایع لرجل بین الرکن و المقام؛ بین رکن و مقام با یک شخصیتی بیعت می‌شود. طبق نصوص فریقین این شخص حضرت مهدی عج است. و اول من یستحل هذا البيت اهله؛ اولین کسی که حرمت شکنی می‌کند و حریم بیت را می‌شکند خود اهل همان شهر هستند فاذا استحلوا فلا تسأل عن هلکة العرب؛

اگر حرمت شکنی کردند بدانید که بعد از آن عربها بهلاکت کشانده می‌شوند ثم یجیء الحبشة فیخربونه خرابا لا یعمر بعده ؛ از حبشه نیروهای می‌آیند و کعبه را خراب می‌کنند به گونه‌ای که آباد شدنی نیست. و هم‌الذین یستخرجون کن泽ه؛ و اینها هستند که گنجهای کعبه را خارج می‌کنند.

ذوالسویقین که در نص کعب آمد و حريم کعبه به دست او شکسته می‌شود، اشاره به جریان حبشه است. سویقه مصغر ساق و به معنای کسانی که ساقهای کوچکی دارند می‌باشد. انما صغر الساق لان غالب على سوق الحبشة الدقة؛ آیا آنها واقعا ساق پایشان کوچک است؟ به هر حال این جریان که در نص کعب آمد و به پیامبر (ص) هم نسبت نمی‌دهد، و بعد از یاجوج و مأجوج می‌آیند، اشاره به جریانی دارد که از حبشه می‌آیند. حال آیا در روایات ما چنین مطلبی وجود دارد؟ یعنی بعد از ظهور حضرت دو باره نامنی اتفاق می‌افتد. به هر حال اینها که هستند و از کجا می‌آیند؟ اینها را باید مطالعه کرد.

روایتی را که خواندم حتی خود صحاح اهل سنت هم نقل نکرده‌اند. این نص را طیالسی که از حیث زمان قدیمی‌تر است ولی از حیث اعتبار در رده‌های بعد است در مسندهش ص ۳۱۲ نقل کرده، بعد از آن ابن حماد در فتن ج ۲ ص ۶۷۱ و بعد هم ابن شیبه که قبل از همه صحاح است سپس احمد و ابو یعلی نقل می‌کنند. از مصنفین و علمای شیعه نیز احادیثی به این روایت اعتماد نکرده‌اند.

حال مقصود از استحلال بیت در این روایت طبق گفته برخی استحلال سفیانی است، یعنی توسط آنها این اشغال انجام می‌شود زیرا آنها حرمت شکنی می‌کنند و تلاششان این است که کعبه را ویران کنند. اما تخریب حبشین اصلاً خلاف روایاتی است که از فرقین رسیده مبنی بر اینکه کعبه مکرمه تا روز قیامت باقیست. البته در احادیث حضرت عیسیٰ و دجال روایاتی هم نقل می‌کنند که حضرت عیسیٰ با احباش درگیر می‌شود و حال آنکه در برخی روایات دیگر نقل کرده اند که بعد از یاجوج و مأجوج حضرت عیسیٰ و مومنین رحلت می‌کنند.

از علمای شیعه حتی کسانی که سعه مشرب دارند، اعتمادی به این روایات نکرده‌اند.

ما عبارت «اول من استحل البيت» را تطبیق بر نفس زکیه نمی دهیم زیرا می دانیم قبل از او هم استحلال بیت بوده است. ما مفصل بحث کردیم که این افرادی که الان در عربستان سر کارند رومی هستند هر چند که مدعی اند، قریشی هستند، پس جزء «من استحل» خود اینها بودند.

روایت دوازدهم:

روایت بعدی مطلبی است که زینب بنت جحش از همسران پیامبر (ص) نقل می کند که: دخل علينا رسول الله ص و هو يقول: ويل للعرب من شر قد اقترب، فتح اليوم من ردم ياجوج و ماجوج؛ امرؤز سد ياجوج و ماجوج درزی پیدا کرده حال این درز یا بواسطه مرور زمان بوده یا بواسطه خود آنها مثل هذا و حلق ابهامه بالتي تليها فقلت: يا رسول الله ص انهلك و فينا الصالحون؟ قال: نعم اذا كثر الخبيث. وقتی انسانهای منحرف و بد زیاد شوند.

این هم روایتی که مفادش وجود این دو قوم است که اگر آن را بپذیریم معنایش آنست که آنها هستند و پشت سدانند، حتی در کتابی ذکر شده بود که اینها ۱۶ بار به مردم زمین حمله کرده‌اند.^۱ این روایت مصادر زیادی دارد اما جالب توجه اینکه از علمای شیعه حتی یک نفر این روایت را نیاورده است. مخصوصاً می‌بینیم روایاتی که رواتش امثال کعب و عبدالله بن عمرو عاص استعلماً ما به آن روایات اعتمنا نمی‌کنند. مثلاً در روایتی که گفته شد: و لو انهم ارسلوا ان الناس ليفسدوا معايشهم و لن يموت منهم احد الا ترك من ذريته الفا فصاعدا... این سنخ روایات را امثال عبدالله بن عمرو عاص نقل می‌کنند. نگاهی به کتابها بیان‌دازید ببینید این شخص کیست؟ و نظر بزرگان ما راجع به ایشان چیست؟

قاموس در ج ۸ ص ۸۸ راجع به عبدالله بن عمرو عاص می‌گوید: نامه ای امام حسین 〔〕 به معاویه می‌نویسد و در آن تمام جنایات این جنایتکار تاریخ را بیان می‌کند. هنگامی که نامه امام 〔〕 به معاویه می‌رسد او با پرسش مشورت می‌کند که به او چه جوابی بدهم. بزید هم می‌گوید: اجبهه تصغر الیه نفسه، جوری جوابش را بده که تحقیر شود و تذکر فيه اباه بشر فعله، و از پدرش یعنی

۱. ياجوج و ماجوج من الوجود حتى الفنا، منصور عبدالحكيم، دارالكتاب العربي، دمشق، القاهرة.

امیرالمؤمنین 〔 به بدی یاد کن.^۱ ناگهان عبدالله بن عمرو عاص داصل شد و یزید به او گفت: اُرایت ما کتب به الحسین؟ عبدالله گفت: ما هو؟ فاقرئه الكتاب، نامه را برایش خواند فقال و ما یمنعک ان تجیب بما تصغر الیه نفسه؟ او همان حرف و تفکر یزید را تکرار کرد زیرا خط یکی است. بعد راوی می‌گوید: انما قال ذلک فی هوی معاویه، یعنی برای خشنودی و در راستای تمایلات معاویه این حرف را زد. فقال یزید کیف رایت رأیی؟ یزید به پدرش گفت: دیدی چه حرف خوبی زدم! فضحک معاویه فقال: اما یزید فقد اشار الی بمثل رأیک؛ سپس عبدالله گفت: اصاب یزید، یزید درست گفت. معاویه گفت: اخطاتما ارایتما لو انى ذهبت لعیب علی محقّ، ما عسیت ان اقول فیه؟ اگر قلم در دست بگیرم در معایب علی چه می‌توانم بگویم. آیا علی عیب داشت که من در نامه ای که می‌خواهم جواب حسین را بدهم، معایب پدرش را بگویم. و مثلی لا یحسن ان یعیب بالباطل و ما لا یعرف و متى ما عیبت رجالا بما لا یعرفه الناس لم یحفل به صاحبه و لا یراه الناس شيئاً و کذبواه و ما عسیت ان اعیب حسینا. مگر می‌توان نسبت به حسین چیزی گفت و الله ما اری للعیب فیه موضعا. این که گفتید راهش نیست و لقد رایت ان اکتب الیه و اتوعده و اتهده؛ از طریق تهدید وارد می‌شوم.

فکر عبدالله بن عمر و عاص ص همان تفکر یزید است. امیرالمؤمنین 〔 در حیات شریفshan موضع خود را در برابر این شخص بیان کرده‌اند.

صاحب قاموس ج ۶ ص ۵۳۵ می‌گوید: خرج عبدالله من عند عثمان (این روایت است نه تاریخ و در صفوه الصاحب و در تفسیر عیاشی البته با بیانی روشن تر آمده است) ظاهرا عثمان و دیگران نشسته بودند که قرآن را جمع آوری کنند، عبدالله بن عمر و عاص از جلسه که بیرون آمد لقی علیاً فقال يا على بيتنا الليلة، نبيت هذه الليلة في امر نرجو ان يثبت الله لهذه الامة؛ این چه جلسه ای است که به مصلحت امت است و على 〔 در آن حضور ندارد؟! حضرت فرمودند: لَنْ يَخْفَى عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ فِيهِ؛

۱. این در حالی است که خود اینها روایت نقل می‌کنند که دو ملکی که بر همه انسانها موکل اند و اعمال آنها را ثبت و ضبط می‌کنند، بقتدران علی سائر الاملاک، چراً چون از علی بن ایطالب ع جز خوبی سر نمی‌زند، آن وقت یزید درباره او این گونه می‌گوید.

هرگز تصمیماتی که به خیالات خود برای امت گرفتید بر من مخفی نمی‌ماند. می‌خواهید بگوییم چکار کردید؟ حرّفتم و غیرتم و بدلتم تسعه ماه حرف، ثلاث ماه حرفتم، ثلاث ماه غیرتم، و ثلاث ماه بدلتم؛ شما برای مصالح کرسی خودتان تصمیماتی گرفتید، بعد هم می‌گویید مصالح امت. فویل للذین يكتبون الكتاب ثم يقولون هذا من عند الله.

کتاب سیر اعلام النبلاء ذهبی در جلد ۳، صفحه ۷۹ نسبت به عبدالله بن عمرو عاص مباحث مفصلی دارد که واقعاً خواندنی است. ذهبی ابتدا از عبدالله تجلیل کرده و یک «عین» جلوی نامش به معنای اینکه همه صحاح از او نقل می‌کند می‌گزارد سپس می‌گوید: لیس ابوه اکبر منه الا باحدی عشر سنّه، پدرش بیش از یازده سال از او بزرگتر نبوده است. ذهبی سپس می‌گوید: له مناقب، مقام راسخ فی العلم و العمل، حمل عن النبی ص علمًا جما يبلغ ما استدھ سبع ماه؛ هفتصد حدیث که بخاری و مسلم متفقاً هفت روایت و بخاری اضافه بر آن ۸ تا که مجموع روایات بخاری از او پانزده روایت می‌شود. و مسلم مجموعاً ۲۷ روایت از عبدالله نقل می‌کنند. عبدالله از این تعداد روایت، از حضرت علیؑ هیچ روایتی نقل نمی‌کند و از خلیفه اول و دوم و معاذ و... نقل می‌کند اما اسمی از علیؑ نیست.

ذهبی به اینجا می‌رسد که عبدالله می‌گوید: شبی در خواب دیدم (زمینه سازی برای جا انداختن تورات) که گویا یک انگشتیم روغن و دیگری عسل است و هر دو را می‌خوردم هنگامی که بیدار شدم برای پیامبر (ص) بازگو گردم و او فرمود: تو دو کتاب می‌خوانی، یکی قرآن و دیگری تورات. لذا او یک شب قرآن و یک شب تورات می‌خواند. (وقتی گفته می‌شود این جریانات و این افراد ریشه یهودی دارند، مراد همین است، حال برای اینکه کم نیاورند می‌گویند: ریشه شیعه عبدالله بن سبا است. یک شخصیت خیالی که خدا رحمت کند مرحوم عسکری را که کتابی نوشت و به مدت یکسال در روزنامه‌های سعودی بر سر اینکه عبدالله بن سبا هست یا خیالی است مناقشه شد و او همه مناقشات را جمع کرده و در یک کتاب به چاپ رساند. ذهبی بعد از اینکه اشکال سندي به این جریان وارد می‌کند می‌گوید: لا یشرع لاحد بعد نزول القرآن ان یقرء التورات؛ اصلاً جایز نیست

خواندن تورات و حفظ آن. و اما در مورد اینکه پیامبر (ص) اجازه داده که او یک شب قرآن و یک شب تورات بخواند، مطلب دروغی است و عبدالله این کار را نمی کرده است.

امثال این مطالب در کتابهای دسته اول اهل سنت آمده و عبدالله بن عمرو با تورات آشنائی داشته و مطالب را بیان می کرده و به خورد مردم می داده است و خواهید دید خیلی از روایات قیام ساعت و علائم را او با آن اموی یزیدی نقل می کند، کسی که در میمنه لشکر معاویه قرار داشته است.

والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته

جلسه ۵۱-۲۸

روايات عامه - شخصیت عبدالله بن عرو عاص

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين، سيمما
امام زماننا روحی و ارواح من سواه لتراب مقدمه الفدا.

بحث ما راجع به یأجوج و مأجوج و نقش آنها در آخر الزمان و سرنوشت و پایان کار آنها بود.

۱۲ روایت را در این زمینه بررسی کردیم. و گفتیم که گاهی به روات این روایات باید دقت کرد
و اینکه مصادر، منابع و مستندات این روات چه بوده است؟ آیا واقعاً از پیامبر اکرم ص گرفته اند؟
چون می‌بینیم متون و محتوای منقوله با روایات اهل بیت ॥ مطابقت ندارد چون متونی است که
لازمه اش و مفادش اهل بیت ॥ زدائی و کم کردن نقش اهل بیت ॥ یا بیرنگ نشان دادن نقش
حضرت مهدی ॥ است. این مطلب ما را به این وا می‌دارد که به خود روات هم یک نیم نگاهی
داشته باشیم. یکی از روات جریانات آخر الزمان عبدالله بن عمرو عاص است که در ارتباط با
آخرالزمان دسته کم ۵۰ روایت نقل می‌کند. دقت کنید! اگر وقت شد من روایتش را عرضه می‌کنم:
ولی خودتان مراجعه کنید و روایتش را در مباحث فتن آخر الزمان و قیام ساعت و مهدویت نگاه
کنید. این تعداد روایت کم نیست. از ائمه طاهرين در کتب عامه به این تعداد نقل نشده است باید
خود این شخص، خط فکریش، منابع علمی اش و عملکردش را در طول حیاتش دید.

شخصیت عبدالله بن عمرو عاص

ذهبی در کتاب سیر اعلام النبلاء در ج ۳ چاپ انتشارات موسسه الرساله از چاپهای ۲۳ جلدی
ص ۸۱ می‌گوید: عبدالله از خلیفه اول از خلیفه دوم از معاذ و از اهل الكتاب روایت نقل کرده است
و ادمون النظر فی کتبهم؛ یعنی اینکه او با کتابهای یهود و نصاری سرو کار داشته و مدت‌ها اینها را
زیرو رو می‌کرده و اعتمتی بذلك؛ وقتی در روایاتی که از امثال او نقل می‌شود هیچ اشاره ای به
محوریت حضرت مهدی ॥ بلکه به خود حضرت نشده است به این دلیل است که منابعشان، کتب
أهل کتاب بوده زیرا او سالها با این کتاب‌ها سرو کار داشته و خیلی به آنها عنایت داشته است.

از طرفی یک چهره خوبی هم برای عبدالله بن عمرو در کتابها درست کرده اند و به پیامبر (ص) نسبت می‌دهند و او را مثبت نشان می‌دهند تا حرفهایش در جامعه مقبول افتاد. مثلاً از پیامبر (ص) در مورد او نقل می‌کنند که حضرت فرمودند: نعم اهل البيت عبدالله و ابو عبدالله و ام عبد الله. اگر این است پس روایاتی که از پیامبر (ص) آمده که اگر دیدید این دو تا (معاویه و عمرو عاص) یک جا جمع شده اند فرقوا بینهما چه می‌شود؟

او از پیامبر اکرم ص تبعیت نداشته است، و به اعتراف خودش نسبت به فرمایشات پیامبر (ص) لجاجت می‌ورزیده و به اصطلاح خودش را مسلمان دو آتشه قلمداد می‌کند. عبدالله بن عمرو عاص می‌گوید: جمعت القرآن و قرات کله فی لیلہ (دقیق کنید! کسانی می‌گویند قرآن در زمان عثمان جمع آوری شده در حالی که او می‌گوید در زمان پیامبر قرآن را جمع آوری کرد) هر شب آن را می‌خواندم فقال رسول الله (ص): اقرئه فی شهر؛ لازم نیست هر شب بخوانی در ماه یک بار ختم کن. قلت: يا رسول الله دعنى استمتع من قوتی و شبابی فقال رسول الله ص: اقرئه فی عشرين قلت: دعنى استمتع قال: اقرئه فی سبعة قلت: دعنى استمتع قال: فأبی. راوی می‌گوید در آخر او از دستور پیامبر (ص) امتناع ورزید و سرانجام کان علی میمنه جیش معاویه یوم صفين؛ فرمانده جناح راست معاویه در جنگ با علی ॥بود. قلت (ذهبی): ورث من ابیه قناطیر المقنطرة من الذهب المصرى فكان من ملوك الصحابة؛ ذهبی می‌گوید: او نه فقط یک قنطره بلکه قناطیری داشت. یک قنطار را گفته اند: ملئ مسک الشور ذهبا؛ مسک یعنی پوست (نه پوست بز و گوسفند، بلکه پوست) گاو میش پر از طلا را گویند قنطار. از طرفی او یک قنطار نداشت بلکه قناطیر داشت.

این وضعیت را کنار مطالبی که مقاتل الطالبین نقل می‌کند بگذارید که می‌گوید: شش تا از زنهای بنی هاشم در یک چادر و پیرهن نماز می‌خوانند. اگر کسی به بنی هاشم کمک می‌کرد استاندار آنقدر او را می‌زد که از بین بود که چرا به اینها کمک می‌کنید؟ برخی هم گفته اند که هر قنطار الف ماتا دینار ذهب هزار و دویست مثقال طلا است. می‌گویند پدر او یعنی خود عمرو عاص وقتی می‌خواست فوت کند صندوقهای پر از طلا در مقابلش بود.

ذهبی بعد از نقل این مطالب می‌گوید: او صوم الدهر داشت و پیامبر به او گفت: من که پیامبر (ص) هستم، اقوم و انام، اصوم و افطر، اتزوج النساء، آكل اللحم، فمن رغب عن سنتی فليس مني؛ سپس ذهبی هم به عبدالله اعتراض می‌کند و می‌گوید: کل من لم یزم نفسه فى تعبده و اوراده بالسنة النبوية؟ کسی که در حرکاتش و اوراد و اذکارش در چهارچوب سنت پیامبر (ص) نباشد یندم و یترهب و یسوء مزاجه و یفوته خیر کثیر من متابعة سنت نبیه الرئوف الرحيم بالمؤمنين، الحريص على نفعهم كان رسول الله ما زال معلما للامه افضل الاعمال، أمرا بہجر التمتع و الرهبانیه؛ تا اینجا می‌رسد ذهبی که: فالاعبد بالامرة لکثیر من ذلك معدور ماجور؛ کسی که عابد بی اطلاع باشد معدور است و خدا به او اجرهم می‌دهد. اما العابد العالم بالآثار النبوية المتجاوز لها منضول مغور؛

خود عبدالله ابن عمرو عاص می‌گوید من در آخر عمر پشیمان شدم ان کنت قبلت رخصه النبی (ص) احب الی من اهلی و مالی؛ شخصی به نام مجاهد می‌گوید: دخلت علی ابن عمرو فتناولت صحیفه تحت راسه، فمنع علی فقلت: تمنعني شيئاً من كتبك؟ قال: إن هذه الصحيفة الصادقة التي سمعتها من رسول الله ص ليس بيّنَ و بيّنَ أحداً إذا سلم لى كتاب الله؛ او می‌گفت: تا زمانی که کتاب خدا و این صحیفه و - الوهظ - را داشته باشم نگرانی ندارم سلمت و لم ابالی مازال الدنيا؛ وهط چیست؟ بستان عظیم بالطائف. او باغ بزرگی در طائف داشته که می‌گویند هزار هزار درهم برای آن خرج کرده است.

عبدالله همفکر یزید بوده است. عبیدالله بن سعید می‌گوید: دخل عبداللہ المسجد الحرام و الكعبة محترقة (یعنی سال ۶۳ هجری) حین ادب جیش حسین ابن نمیر و الكعبه تتناثر حجارتها؛ سنگهای کعبه در حال متلاشی شدن بود.^۱

۱. برخی از اهل سنت به روایات مهدوی اشکال وارد می‌کنند که وقتی امام زمان ع می‌آیند، بهدم المسجد الحرام و یردها علی اساسه؛ اینها برد علی اساسه را کنار گذاشته و می‌گویند: مهدی شیعه کعبه را خراب می‌کند درحالی که امامشان یزید (در ارتباط با الائمه بعدی اثنا عشر ده قول است که در هشت تای آن اهل سنت یزید را به عنوان امام بیان می‌کنند) کعبه را ویران کرده است.

ذهبی در ادامه می‌گوید: فوقف فبکی حتی انی لاظر ان دموعه تسیر فقال: ايها الناس والله لو ان ابا هریره اخباركم قاتلوا ابن بنت نبیکم و محروقا بیت ربکم لقلتم ما احد اکذب عن ابی هریره فانتظروا نقمة الله؛ آقای عبدالله شما این مطلب را گفتید ولی طی این مدت با که بودی؟ و کجا بودی؟ در کدام لشکر بودی؟ آیا با ابن بنت نبیکم بودی؟ سپس ذهبی می‌گوید: عبدالله توفی بمصر ثلاث و ستین یعنی در حادثه کربلا زنده بوده در جنگ صفين حضور داشته ولی در لشکر طرف مقابل. (یعنی با معاویه) در اسد الغابه اینگونه آمده که: روزی امام حسین ۷ از کثار جمعی می‌گذشتند که عبدالله هم در میان آنان بود. هنگامی که حضرت رد شدند، سلام کردند و همه جواب دادند و سپس عبدالله با صدای بلند سلام کرد و رو به دیگران گفت: من از دو لب پیامبر (ص) شنیدم که راجع به حسین ۷ فرمود: هذا احب اهل الارض للسماء؛ سپس رو به ابو سعید خدری کرد و گفت: ایشان - یعنی امام حسین - از زمان جنگ صفين با من حرف نمی‌زند اگر می‌شود تو واسطه شو تا با من آشتبه کند. سپس با ابو سعید به در منزل امام آمدند و اجازه ملاقات خواستند ولی امام تنها به ابو سعید اجازه ملاقات داد. ابو سعید گفت: علت ملاقات ما به خاطر ایشان است. سپس چون ابو سعید حرمتی نزد حضرت داشت حضرت به خاطر او به عبدالله هم اجازه داد که وارد شوند. بعد از آنکه نشستند حضرت از عبدالله پرسید: بعد از اینکه من رفتم چه گفتی؟ او گفت: من گفتم از پیامبر (ص) شنیدم که شما محبوبترین اهل زمین هستید. حضرت فرمودند: آیا تو این مطلب را قبول داری؟ گفت: بله قبول دارم حضرت فرمودند: اگر تو این را قبول داری چرا با پدرم جنگیدی در حالی که ابی افضل منی؟ پدرم افضل از من بود و او عذر بدتر از گناه می‌آورد.

وقتی که عمار شهید شد، عبدالله اشاره ای به روایت پیامبر در هنگام جنگ کرد که پیامبر (ص) فرمودند: تقتله (عمار) الفتة الباغية؛ خبر این جریان به معاویه رسید، معاویه او را احضار کرد و گفت: مواطن خودت باش و گرنه همه چیزت را می‌گیرم. بعد هم روبه پدرسش کرد و گفت: یا عمرو الا

تفنی عنا مجنونک؛ جلوی پسر دیوانه ات را بگیر، چرا به خاطر روایت او از پیامبر (ص) فما بالک معنا مگر تو با ما نیستی؟ که بعد او هم اطاعت می‌کند.^۱

در جای دیگر عبدالله می‌گوید: مالی و الصفین این چه کاری بود که کردم! مالی و قتال المسلمين! لوددت انى مت قبلها بعشرين سنة اما والله على ذلك ما ضربت بسيف و ما رميت بسهم كانت الرايه؛ من تنها پرچمداری میکردم. حال برخی از نواصب و یا جهال همین پشیمانی را به امیرالمؤمنین ॥ نسبت می‌دهند که امام علی ॥ وقتی کشته‌ها را دید گریه کرد و فرمود: خدا یا همه این کشته‌ها را در بهشت محشور کن. و امام حسن ॥ به ایشان فرمودند: مگر من نگفتم جنگ نکنید و حضرت علی ॥ هم جواب داد: نمی‌دانستم کار جنگ به اینجا می‌کشد و ای کاش من در همان باغهای مدینه بودم و کار به اینجا نمی‌کشید.^۲

این شخص با این تفکر و با این عاقبت می‌شود جزء روات روایات مهدوی و روایات ملاحم و فتن. پس ما حق داریم که به روایات این گونه افراد به دید شک و تردید بنگریم آنهم با توجه به متونی که نقل می‌کنند.

روایت سیزدهم:

بخاری در جلد ۴، صفحه ۱۶۷ در جریان قصه یاجوج و ماجوج: قال رجل للنبی ص: رایت سدا مثل البرد المحرر؛ در متن بخاری این آمده که شخصی به پیامبر (ص) عرض کرد: من سد یاجوج و ماجوج را دیدم مثل برد (پارچه های راه راه) بود. پیامبر فرمودند: درست دیدی. اما نقل «كتاب الله العزيز» با کمی تفاوت این است: که شخصی به پیامبر (ص) می‌گوید: قد رایت سد یاجوج و ماجوج و پیامبر (ص) به می‌فرمایند: انعنه لی فقال: هو كالبرد المحرر، طريقة سوداء و طريقة بيضاء؛ بعد از بخاری، جامع البيان سپس کشف البيان و سپس الدرالمنتور این روایت نقل کرده اند و از شیعه حتی یک نفر این متن را نقل نکرده است و حتماً مورد تأیید نبوده است.

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۹۲.

۲. بحار الانوار، ۴۷: ۳۵۴.

روایت چهاردهم:

عکرمه^۱ از پیامبر (ص) نقل می‌کند که: بعثنی الله حين اسرى بى الى يأجوج و مأجوج فدعوتهم

الى دين الله و عبادته فابوا ان يجيبونى، فهم فى النار مع من عصى من ولد آدم و ولد ابليس.^۲

این روایت هر چند بار منفی و معنای خاصی همانند سایر روایات ذکر شده ندارد ولی به بعضی

از روایات معراج باید به دید شک نگریست.

اولین مدرک این روایت فتن ابن حماد است که در مورد میزان اعتبار آن قبلًا صحبت شده

سپس فردوس الاخبار بعد الدرالمتشور بعد جامع الاحادیث، جمع الجوامع سیوطی و بعد هم

کنزالعمال هندی؛ ولی از شیعه باز هم احادی این روایت را نقل نکرده‌اند و توجهی ننموده‌اند.

روایت پانزدهم:

این روایت را ابن ابی شیبہ در مصنف ج ۱۵ ص ۱۶۳ از قتاده^۳ از ابو سعید خدری از پیامبر

(ص) نقل می‌کند: لیحجن البيت و لیعتمرن بعد خروج یاجوج و ماجوج؛^۴ وقتی که فتنه و فساد

ایندو قوم تمام شد و از بین رفتند اوضاع عادی شده و مردم به حج و عمره می‌روند. در نصوصی

که تعدادی از آنها قبل از بیان شد گفته می‌شد: کعبه ویران شده، مومنین از بین می‌روند و تنها عده‌ای

از غیر مومنین باقی می‌مانند.

این روایت را اولین بار ابن ابی شیبہ بعد هم احمد در مسنده نقل می‌کند و از کتب شیعه احادی

به این روایت نپرداخته است.

۱. او از رئوس خوارج بوده و تفکر نصب و دشمنی با اهل بیت (ع) را او در آفریقا منتشر کرد.

۲. معجم احادیث امام مهدی ع ج ۳ ص ۲۹۳

۳. معروف است که او یک رگ نصب داشته است.

۴. معجم احادیث امام مهدی ع ج ۳ ص ۳۰۵

روایت شانزدهم:

این روایت را ابن ماجه از نواس بن سمعان از پیامبر (ص) نقل می‌کند که ایشان فرمودند:
**سیوقد المسلمين من قسى يأجوج و مأجوج و نشّابهم و اترستهم سبع سنين؛ مسلمانان از غنائم
اینها به مدت هفت سال استفاده می‌کنند.** مفاد این روایت هم برقراری امنیت است در حالی که در
برخی روایات هرج و مرج و بی عدالتی و... را خبر می‌داد. بررسی سایر روایات در جلسات بعد
انشاء الله. و السلام عليکم و رحمة الله و برکاته

جلسه ۵۲ - ۹۱/۲/۹

روايات عامه

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيمما
امام زماننا روحی و ارواح من سواه لتراب مقدمه الفدا.

بحث ما راجع به علائم ظهور بود و اینکه آیا خروج يأجوج و مأجوج قبل از ظهور است یا بعد
از ظهور؟ روایات عامه را از نظر محتوا و سند بررسی می کردیم، البته چند روایت دیگر از آنها باقی
مانده است.

روايات عامه به غیر از مشکل سندی مشکل محتوائی نیز دارند زیرا مضامین آنها با مسائل مطرح
شده در روایات ما سازگاری ندارد. لذا ما بعد از بررسی روایات عامه نگاهی مجدداً به روایات
خاصه اندخته تا بینیم در کتب ما از طریق اهل بیت ॥ راجع به يأجوج و مأجوج چند روایت و به
چند مضمون رسیده است و اصولاً در روایات ما چه مقدار به آن پرداخته شده است. البته اصل این
مطلوب قرآنی است و چند آیه در قرآن در مورد آن وجود دارد.

وقتی در کل کتب امالی شیخ مفید، شیخ طوسی و شیخ صدوq (که در ترتیب الامالی هم ذکر
شده) نگاه کنیم، می بینیم راجع به يأجوج و مأجوج تنها یک روایت وجود دارد. لذا بعد از پرداختن
به روایات عامه باید به بررسی روایات خاصه و بیانات مفصلی که علامه طباطبائی در این زمینه
دارند پردازیم. مرحوم علامه از ذوالقرنین شروع کرده و به جریان سد و يأجوج و مأجوج و عاقبت
امر آنها و اشکالات مطرح شده در این رابطه پرداخته که نهایتاً توقف کرده و جواب نداده‌اند و
سپس به دو توجیه بستنده کرده است.

بعد از پرداختن به فرمایشات علامه لازم است به یکی دیگر از مباحث مهمی که از لابلای
روايات عامه راجع به يأجوج و مأجوج استفاده می شود اشاره کنیم و آن مساله هرج و مرج بعد از
رحلت حضرت عیسی ॥ یا بعد از رحلت امام زمان ॥ است. که البته ما این مساله را تحت عنوان
حکومتهای بعد از حضرت مهدی ॥ مطرح خواهیم کرد که آیا بعد از حضرت مهدی ॥ دوباره هرج و
مرج و نامنی می شود یا اینکه حکومت عدل و عدالت هست تا چهل روز به پایان دنیا؟

روایت شانزدهم:

به این روایت اجمالاً در جلسه قبل اشاره کردیم و گفتیم روایتی است که ابن ماجه قزوینی در سنن خودش ج ۲ ص ۱۳۵۹ آن را به سندش از نواس بن سمعان که ظاهراً صحابی بوده از پیامبر (ص) نقل می‌کند که پیامبر گرامی اسلام فرمودند: سیوقد المسلمين من قسى يأجوج و مأجوج و نشّابهم و اترستهم سبع سنین؛^۱

به مدت هفت سال بعد از هلاکت يأجوج و مأجوج مسلمانها از غنائمی که از آنها باقی مانده که عبارت باشد از قوس، نشاب (یعنی تیر سپر) استفاده می‌کنند. سیوقد یعنی آتش می‌زنند به این معنا که مسلمانها از این وسائل به عنوان هیزم استفاده می‌کنند یعنی حتی دیگر جنگی نیست که نیاز به این مهمات و سلاحها داشته باشند. این روایت با قطع نظر از سند که البته به نظر ما اصلاً اعتبار ندارد، مفادش این است که بعد از يأجوج و مأجوج، حاکمیت برای اسلام و مسلمین است و حکومت در دست مسلمین است و دیگران نقشی نخواهند داشت. حال مراد از سبع سنین چیست؟ دو احتمال در این عبارت وجود دارد؛ یا اینکه واقعاً مراد هفت سال است یا اینکه این هفت سال کنایه از کثرت یعنی سالهای متعددی است. به هر حال این روایت با روایاتی که قبل از خود اهل سنت نقل شده منافات دارد.

اما از نظر سند کتابهایش که این روایت را نقل نموده اند به ترتیب عبارتند از:
ابن ماجه، تاریخ بغداد، تاریخ دمشق، جامع الصغیر، القول المختصر، کنز العمال و فیض الغدیر.
اما از مولفین شیعه احدی به این روایت نپرداخته است.

طبق مبانی اهل سنت، عبدالرحمان بن جبیر ابن نفیر را برخی گفته اند مشکل دارد زیرا مطالبی را نقل کرده که قابل قبول نیست، یعنی به اصطلاح شواذ نقل می‌کند.

۱. معجم احادیث امام مهدی ع ج ۳ ص ۳۰۷

روایت هفدهم:

روایتی است که مسنند احمد نقل می‌کند که: خطب رسول الله ص و هو عاصب اصبعه من لدغة عقرب فقال: حضرت در حالی که دستشان را به خاطر نیش عقرب باندپیچی و بسته بودند خطبهای در جمع اصحاب خواندند که: انکم تقولون لا عدو و انکم لاتزالون تقاتلون عدوا حتى ياتي ياجوج و ماجوج؛ همیشه در برابرتان جبهه‌ای است تا دوران يأجوج و مأجوج که ویژگیهای آنها اینگونه است عراض الوجه صغار العيون شهب (صعب) الشعاف؛ صورتهای آنها پهن، چشمانشان کوچک و مویشان زرد است من كل حدب ينسلون؛ از هر مرتفعی سرازیر می‌شوند. كان وجوههم المجان المطرقة^۱؛ مجان جمع مجن به معنای سپر است یعنی سپری که فرو رفتگی دارد.

این روایت اصلا در کتب ما نیامده و علمای ما با اینکه تمرکز فکری و سعه معلومات آنها از ما بیشتر بوده ولی با توجه به اینکه این روایات را دیده اند آنها را نقل نکرده‌اند.

این روایت را احمد در مسنندش ج ۵ ص ۲۷۱ نقل کرده است. راجع به مسنند احمد بحث خواهیم کرد که آیا این کتاب تالیف خود احمد است یا خیر؟ احمد این کتاب را املا می‌کرده و پسرش عبدالله هم می‌نوشته ولی در مورد این کتاب چند بحث است:

اول اینکه بر فرض که خود احمد و پسرش مشکلی نداشته باشند، سلسله سند به عبدالله چه کسانی بوده‌اند. شما اشخاصی همچون قطیعی، شبیانی و بقیه را ببینید همه اینها مشکل دارند، لاقل اینکه آنها به اعتراف خودشان تخصصی در علم حدیث نداشته‌اند.

اشکال دیگر اینکه آیا همه مسنند از احمد بوده یا اینکه عبدالله گاهی از پدر و گاهی هم از دیگران نقل می‌کند؟ ما اگر از همه رجال سند این روایت چشم پوشی کنیم از یک نفر نمی‌توانیم چشم پوشی کنیم و آن خالد بن عمرو ابن حرمله است که این روایت را از خاله اش نقل می‌کند، حال خاله‌ی این شخص کیست؟ معلوم نیست. حتی خود اهل سنت وقتی به این نوع روایات

می‌رسند به سادگی از کنار آن نمی‌گذرند. بعد از احمد کتابهای متعددی مثل فائق زمخشری، اسد الغابه، فتن ابن کثیر و تفسیرش، مجمع الزوائد هیشمی و جامع الاحادیث و...

روایت هجدهم:

روایتی است که ابن حماد نقل می‌کند عن تبع^۱ و لم یسنده الى النبی ص: ینصرف عیسی^۲ و من معه بعد یأجوج و مأجوج الى بیت المقدس؛ دقت کنید که چقدر در این روایات به بیت المقدس نقش کلیدی و محوری داده شده است. فیقولون: الان وضعت الحرب اوزارها؛ بعد از یأجوج و مأجوج می‌گویند جنگ دیگر تمام شد. در روایات ما مدت جنگها را هشت ماه ذکر کرده اند که انتهای آن حتی یرضی الله است. البته در برخی روایات دیگر آمده که: یلقی الله فی قلبہ الرحمة وقتی خدا در قلب امام مهدی^۳ رحمت القا کرد متوجه پایان جنگ می‌شود. باقطع نظر از سند اینگونه روایات حضرت از اینجا می‌فهمند و دیگر بعد از آن جنگی نخواهد بود. ولی در اینجا این مطلب را به حضرت عیسی^۴ متنسب می‌کنند. ثم ان الارض تخرج زکاتها باذن الله تعالى؛ امنیت برقرار می‌شود و زمین و آسمان با مردم صلح کرده و به طور مدام کشتها رشد و نمو می‌کنند علی ما کانت فی اول الدنیا؛ همانگونه که در اول دنیا رشد و ثمر داشت. فیلیث عیسی بن مریم و المؤمنون سنوات فی بیت المقدس ثم یبعث الله ریحا تقبض الارواح^۵؛ از این قضیه استفاده می‌شود که این جریان در دوران حضرت مهدی^۶ است زیرا در روایات ما دارد که حضرت عیسی^۷ بعد از حضرت مهدی^۸ می‌آیند البته جریان حضرت عیسی^۹ و نقش او در انقلاب حضرت باید بررسی شود. بالاخره حضرت عیسی^{۱۰} با مومنین در آنجا خواهند بود تا زمانی که خداوند رایحه ای را فرستاده و ارواح آنان را قبض کند.

تنها کسی که این مطلب را نقل کرده ابن حماد ج ۲ ص ۵۷۹ است که خود اهل سنت هم به آن اعتنا نکرده‌اند.

۱. در مورد تبع بحث کردیم که ناپسری و شاگرد کعب است. خط ایندو در وارد کردن اسرائیلیات به دین یکی است.

۲. مجمع احادیث امام مهدی ع ج ۳ ص ۳۱۳

روایت نوزدهم:

روایتی است که ابن حماد از عبدالله که مشترک بین این چند نفر است نقل می‌کند، عبدالله بن عمرو عاص، عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر، البته از نظر بنده عبدالله بن عباس مقبول است ولی مختلف فیه است لذا اگر سند تا ایشان درست باشد ابن عباس اشکال ندارد. اما با توجه به اینکه عبدالله بن عمرو عاص وضعیتش معلوم است و این سنخ روایات را غالباً بن عمرو عاصی نقل می‌کند که پرونده، خط مشی، اعتقادات و نمونه روایاتش کاملاً مشخص است لذا می‌توان حدس زد که این عبدالله مراد همان ابن عمرو عاص است.

عقد الدرر این روایت را به سند دیگر از وهب ابن منبه و کعب الاخبار نقل می‌کند. ابتدا مضمون روایت را می‌خوانم سپس شخصیت و هب را توضیحی می‌دهم.

اذا قتل عیسیٰ ﷺ الدجال ومن معه؛ مجددًا محوریت بسط عدالت به حضرت عیسیٰ ﷺ داده شد. از این فراز استفاده می‌کنیم که دجال شخص است و نظر بنده هم همین است مکث الناس حتی یکسر سد یاجوج و ماجوج؛ مدت‌ها بعد از پایان فتنه دجال مردم در امنیت و راحتی خواهند بود تا آنکه سد شکسته می‌شود فیموجون فی الارض و یفسدون؛ شروع به فساد می‌کنند. من تعجب می‌کنم در برخی روایات اهل سنت درباره مشخصات سد یاجوج و ماجوج آمده که طول سد، صد فرسخ و عرض آن پنجاه فرسخ است. یعنی طول این سد در حدود ششصد کیلومتر یعنی از قم تا شیراز و تقریباً عرضش هم تا اصفهان است. حال مراد از عبارت فی الارض یعنی اینکه تمام زمین را اشغال می‌کنند یا بخشی از آن؟ لا یمرون بشیء الا افسدوه و اهلكوه و لا یمرون بماء و لا عین ولا نهر الا نزفوه؛

همه آن آب‌ها را تمام می‌کنند و یمرون بدجلة و الفرات فمن کان منهم اسفل دجله او اسفل الفرات قال: قد کان هننا مراء ماء؛ این را نقل کردیم اما طریق دومش را نقل نکردیم که بر می‌گردد به کتاب و هب بن منبه و کعب الاخبار که نقل می‌کنند: فعند ذلك ای قتل عیسیٰ بن مريم ﷺ للدجال؛ وقتی دجال کشته می‌شود حضرت به فکر ازدواج می‌افتد یتزوج بامرئه من العرب فیمکث ماشاء الله؛ مدت‌ها زندگی می‌کند ثم یخرج یاجوج و ماجوج فمتلئ الارض منهم؛ ایندو قوم زمین را پر می‌کنند حتی لا یکون للطیر موضع تقریه؛ اصلاً برای پرنده‌گان مهاجر هم جائی نمی‌ماند ولا ینزلون بلدا الا ابادوا اهله؛ نه شهر را بلکه

اهلش را و نسلش را از بین می‌برند ثم یسیرون الى بيت المقدس لقتال عیسی بن مریم ع؛ باز محوریت را به بيت المقدس و حضرت عیسی ॥ دادند و اذاهم قد اتوا الى بيت المقدس لقتال عیسی بن مریم ॥ و رموا المدینه بالسهام؛ اول شهر را تیرباران می‌کنند حتی تسد السهام عین الشمسم؛ آنقدر تیر به آنجا می‌ریزند که تیرها مانع رویت خورشید می‌شوند و یقتلون خلقاً کثیراً فیدعو عیسی علیهم فیرسل الله تعالیٰ عفاریت الجن فیقتلونهم عن آخرهم؛ به دعای حضرت از آسمان عفریت نازل می‌شود فیفرح المسلمين حتی يتم لعیسی ॥ فی ارض الدنيا اربعون سنّة و امر الله تعالیٰ ملک الموت ان ینزل اليه؛ در اینجا وقت قبض روح عیسی رسیده فیوقفه علی موضع قبره ثم یقپشه و یدفنه؛^۱ پس غسل و کفن حضرت چه شد؟ این آخرین روایتی بود که در ارتباط با یأجوج و مأجوج و عاقبت امرشان و عاقبت حضرت عیسی ॥ نقل شد.

این روایت را عقدالدرر سلمی از قصص الانبیاء کسانی نقل می‌کند. حال اگر ما از همه روات سند اغماض کنیم و جدلاً آنها را بپذیریم، مشکل، مشکل و هب بن منبه است. و هب ابن منبه و روایاتش را قمی‌ها از نوادر الحکمه استثناء کرده‌اند. اگر قمی‌ها شخصی را از کتاب نوادر الحکمه استثناء نکنند به این معناست که او ثقه است ولی اگر استثناء کنند، شخص مستثنی می‌شود غیر ثقه به این معنی که قمی‌ها به روایات او اعتنا نکردند. حال او استثنای شده، مشکل او چه بوده است؟ این مطلب را هم مرحوم نجاشی و هم طوسی گفته‌اند که او استثناء نشده علتش ایست که اخبارش اخبار منکر است، وجه استثنائهم کون اخباره منکرات، روایاتش منکر است روایاتش شاذ است. یعنی مضامینش مضامینی نیست که مطابقت با روایات ما داشته باشد، مرحوم تستری نمونه هائی از روایات او را نقل می‌کند که عبارتند از:

۱. جریان جرجیس؛ که طبری در تاریخ خود قصه جرجیس را از این شخص نقل می‌کند که «إنْ ملک الموصل قتله اربع مرات؛ ما قبلاً شنیده بودیم که جرجیس محکوم به اعدام شده بود اما در اینجا آمده که پادشاه موصل او را چهار بار کشت.

۱. معجم احادیث امام مهدی ع ج ۳ ص ۳۱۲

۲. حلیه الاولیاء از وهب نقل می‌کند: بخت النصر چند بار مسخ شد، مُسخ اسد، فکان ملک السباع
نم مسخ نسراً فکان ملک الطیر ثم مسخ ثورا فکان ملک الدواب و هو فى ذلک يعقل عقل الانسان؛ گاو میش
بود ولی عاقل بود. شیر بود عقاب بود ولی عقل داشت فکان ملکه دائم؛ و در همان حال حکومتش
را اداره می‌کرده اینها چیست؟ کان ملکه قائمایا یدبر ثم دبر الله روحه؛ دوباره روحش برگشت فدعا الى
التوحید فقیل له امومنا مات؛ به وهب گفته شد بالآخره چه شد؟ آیا او مومن از دنیا رفت یا خیر؟ او
گفت: اختلاف اهل الكتاب بعضهم قال: نعم و بعضهم قال: قتل الانبياء دعوت به توحید شد ولی انبیاء را
کشت و توبه اش قبول نشد.

۳. در جای دیگر نقل می‌کند: عمر دنیا شش هزار سال است که پنج هزار و ششصد سال از آن
گذشته و چیز زیادی نمانده که تمام شود. فعلی ما قاله فی سنة کذا منقضیا؛ با توجه به کلام ایشان باید
تا الان عمر تمام شده باشد و ما در وقت اضافه باشیم.

والسلام عليکم و رحمۃ الله و برکاته

جلسه ۵۳ - ۹۱/۲/۱۰

راویان عامه روایات یاجوج و مأجوج (ابوهریره)

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيمما الحجۃ بن الحسن المهدی روحی وارواح من سواه لتراب مقدمه الفدا.

روایات و نصوصی که در کتب عامه نسبت به جریان و سرنوشت یاجوج و مأجوج آمده بود تقریبا استقصاء کردیم. قبل از اینکه پردازیم به روایات خاصه و بینیم جایگاه این جریان در کتابهای ما چقدر است و چه میزان به آن بهاء داده شده، به بررسی اجمالی راویان روایات یاجوج و مأجوج می پردازیم که بعضا مساله دار هستند. لیست کسانی که این روایات را نقل کرده اند عبارتند از:

کعب الاخبار

این شخص در ارتباط با ملاحم و آخر الزمان و قضایای مهدویت نود روایت دارد. البته این تعداد دقیق نیست و ممکن است کمتر یا بیشتر باشد. به هر حال او یکی از روات این نصوص است. و ما به طور مفصل راجع به او بحث کردیم که ریشه تفکرش به کتب اسرائیلیات بر می گردد.

تابع

که ما مفصل راجع به او بحث کردیم که بیش از ده روایت راجع به ملاحم و قضایای آخر الزمان و مرتبط با حضرت مهدی ۲ دارد. و گفتیم که خط فکری او و کعب در نقل اسرائیلیات یکی است.

وهب بن منبه

که اشاره ای به ایشان کردیم که از نظر علمای شیعه او از رجال نوادر الحکمة استثناء شده و هر کس که از این کتاب استثناء شود مساله دار بوده و روایاتش مقبول نیست. مرحوم شوستری علت استثناء را نقل روایات مناکیر از جانب ایشان می داند که البته خود متونی که او نقل می کند گویای عدم صدور آن از معصوم دارد. سپس ایشان به برخی از روایات او اشاره

می‌کند و می‌گوید: از اخبار منقوله از وهب اینکه پیامبر (ص) فرمودند: عمر و ابوکر بنزلة السمع و البصر؛ این دو به منزله سمع و بصر اند نسبت به انسان، لذا پیامبر (ص) از اینها نخواست که به جهاد و جنگ بروند. یا روایتی که می‌گوید: پیامبر در مرض موت بوده و به فلانی دستور می‌دهد که به جای پیامبر (ص) نماز بخواند و اینکه اولین کسی که قرآن را جمع کرده عطاء ابن مرکبود بوده که جمع القرآن بصنوعه؛

سپس مرحوم شوشتاری می‌فرماید: او کسی است که طبق نقل ابن قتیبه جزء فارس بوده و کسری او را به یمن فرستاده است. وهب می‌گوید: قرات من کتب الله اثنین و سبعین کتاب الله من این تعداد کتب از کتب خداوند را مطالعه نمودم.

حموی در باره او می‌گوید: کان کثیر النقل من الكتب المعروفة القديمة المعروف بالاسرائيليات. او کلامش و ریشه تفکرش و نقل روایاتش همه از کتب اسرائیلیات بوده و در این زمینه معروف بوده است و شما دیدید که او اصلاً نقشی به حضرت مهدی ॥ و کعبه مکرمه در آخر الزمان نمی‌دهد. و نقش را تنها و تنها به حضرت عیسی و مربوط به طور و جاهای دیگر می‌داند.

عبدالله بن عمرو عاص

با آن سوابق که قریب ۵۰ روایت به نام او در ملاحم، فتن و حوادث آخر الزمان از او نقل شده است و معلوم شد که ریشه تفکرات او که معروف به صاحب الزاملتین است کتب اسرائیلیات است.

عکرمه

که در ارتباط با او مفصلأً صحبت شد که او منحرف است از نظر اعتقادی جزء خوارج بود و این تفکر را تبلیغ می‌کرده است.

عروة بن زبیر

که درباره او گفته شده: کان ياخذه الزمع اذا كان يسمع؛ هنگامی که نام حضرت را می‌شنید عصبانی می‌شد و به حضرتش دشنام می‌داد که قضایایش معروف است.

ابن عائش

که اصلاً ضبط او معلوم نیست، ابن عائش حضرمی است یا ابن عباس حضرمی یا ابن هالیس حضرمی؟ وقتی می‌خواهیم به یک روایت اعتقادی اعتماد کنیم باید سند آن و روات آن معلوم باشند. علاوه بر این او از خاله اش - که معلوم نیست او کیست - نقل می‌کند.

ابو هریره

شما روایات قیام الساعه و روایات مهدوی را نگاه کنید او تقریباً سیصد روایات دارد. آیا جناب ابو هریره که راوی این احادیث است از نظر فریقین مقبول است؟

قبل از آن این نکته را عرض می‌کنم که کرارا گفته شد ما نمی‌خواهیم با قدح کردن در برخی روایات اصل مهدویت را زیر سوال ببریم زیرا اصل آن از ضروریات و اعتقادات کل مسلمین است و هیچ جای بحثی نیست، اما یکسری مطالب و قضایا محتتملاً دست برده شده است و زیاد و کم شده است که حال یا به هدف تاریک نشان دادن و مشوش نشان دادن چهره حضرت است یا دیگران را بزرگ کردن؟ همین الان شما از ماهواره‌های وهابیون می‌شنوید این مطلب را که مهدی شیعه چنین است و چنان یکسری مطالبی که وهابیون نقل می‌کنند از امثال ابوهریره است. البته یکسری مطالب هم ممکن است در روایات ما آمده باشد که همه آنها مورد قبول نیست. بینید مرحوم طبرسی در اعلام الوری چه می‌گوید: ایشان می‌گوید مسائلی همچون مساله تخریب مساجد و منابر و مواردی از این قبیل مثل یحکم بحکم داود اینها قطعی نیست البته بعداً ایشان توجیه می‌کنند. یعنی همان اول بررسی سندی می‌کند ولی بعد همه را توجیه می‌کند.

روایاتی که راویانش امثال ابوهریره هستند باید نقادانه و با تأمل وارد شد. مثلاً روایت اگر خبر واحد است باید محفوف به قرائی قطعیه باشد یا لا اقل مستفیض باشد (طبق مبنای برخی از معاصرین) یا متواتر باشد و یا بالآخره روایاتی باشد که جزء اقاریر است، همانند روایت المهدی من نسل فاطمه س یا روایت المهدی من نسل الحسین و یا روایت المهدی طاوس اهل الجنة اینها اقاریر است و ما می‌پذیریم اما برخی روایات که با معتقدات شیعه نمی‌سازد باید توجیه شود.

سوال شد که وقتی حضرت تشریف بیاورند اول درباره اعتقادات انسانها می‌پرسند حتی کسی که زیر آوار است حضرت ابتدا از اعتقاداتش سوال می‌کند. کجا این مطالب ذکر شده است. البته حضرت مهدی ۲۰ تمام دنیا را به اسلام محمدی ص دعوت می‌کند ولی اینکه همان اول این کار را انجام می‌دهد و توبه را نمی‌پذیرد خیر. البته این مطلب که حضرت در ابتدا چنین می‌کند دو سه روایت دارد ولی در مقابلش دهها روایت معارض دارد که باید سندا و دلالتا بررسی شود و سپس بر فرض حجیت و تعارض بین آنها جمع کرد. که نتیجه آن این می‌شود که حضرت توبه کسانی که یعرفونه کما یعرفون ابنانهم هستند امثال ناصبیها که مثل خورشید می‌دانند حق با چه کسانی است ولی انکار می‌کنند و در طول زندگیشان نیز همین گونه بوده اند، قبول نمی‌کند پس باید بحث شود و اینگونه نیست که هر روایتی را از هر کجا که دیدیم بگوئیم همان است و تمام. برمی گردیم به بررسی ابوهریره که روایات متعددی از او نقل شده است. به کتب خود اهل سنت مراجعه کنیم ببینیم راجع به او چه گفته‌اند.

سیر اعلام النباء راجع به او می‌گوید: در اسم او اختلاف است و سی و نه اسم برایش بیان کرده‌اند. نسبت به ایشان گفته اند: از پیامبر (ص)، از تبعی، از اولی و دومی و عایشه، از فضل و بصرة ابن ابی بصرة و از کعب الاخبار روایت نقل کرده است. ولی از امیرالمؤمنین ۲۰ یک روایت نقل نمی‌کند. آیا او معاصر حضرت نبوده است؟ او معاصر بعد از حضرت بوده است، زیرا حضرت علی ۴۰ سال به شهادت رسیده ولی او در سال ۵۹ فوت شد، یعنی او بعد از حضرت هم بوده است، اما روایتی نقل نمی‌کند. سپس ذهی ادامه می‌دهد تا اینجا که او: کان مقدمه و اسلامه فی اول سنّة سبع عام خیر؛ در جای دیگر ذهبی می‌گوید: جاء خیر بعد ان فرغوا من القتال؛ بعد از پیروزی مسلمان او وارد خیر شد.

از خیر تا رحلت پیامبر (ص) سه سال فاصله بوده و او با اینکه خیلی هم نزد پیامبر (ص) نبوده، چون خودش می‌گوید: سمعت رسول الله ثلاث سنین او می‌گوید: رایتنی اصرع بین القبر و المنبر من الجوع وقتی می‌خواستم از خانه به مسجد بیایم همانجا همانند انسان دیوانه می‌افتدام حتی یقول مجنون.

اما ذهبي از شخصي نقل می کند که: کنا عند ابی هریرة فتاخت فمسح برائے؛ آب بینی اش را با عبايش پاک نمود فقال الحمد لله الذي تمخط ابو هریرة في الكتان؛ ما اينقدر وضعمان خوب شده که دستمال بینیمان کتان است و لقد رایتنی و انى لآخر بين منزل عایشه والمنبر؛ حال ما سوال می کنیم که این وضع مالی را از کجا آورده است؟ خود اهل سنت می گویند که او شهریه فوق العاده ای از معاویه داشته است. کان ابو هریرة اذا اعطاه معاویه سكت و فاذا امسك عنه تكلم؛ اگر معاویه به موقع به مزدش را نمی داد، به سخن در می آمد و عليه معاویه سخن می گفت و به محض اینکه به او پول می دادند، ساكت می شد. حال بینیم خلیفه نسبت به او چه نظری دارد سپس راجع به احادیش نیز بحث خواهیم کرد.

سپس ذهبي می گوید: او مدته استاندار بحرین بود و پولهای هنگفتی به دست آورد. ان عمر استعمل ابا هریره علی بحرین فقدم بعشرة آلاف فقال له استأثرت بهذه الاموال يا عدو الله و عدو كتاب الله؛ عمر به او گفت ای دشمن خدا و قرآن تو این اموال را از کجا آورده ای؟ او در جواب می گوید: من دشمن پیامبر (ص) و خدا نیستم و سپس گفت: خیل نتیجه غله رقيق لی، اعطيه تابعت؛ کارهای اقتصادی انجام می دادم و پولی به دست آوردم.

اما در ارتباط با روایات ابو هریره خود اهل سنت می گویند: روایاتش مشکل دارد و نمی توان به آنها اعتماد کرد. کان ابو هریره يقول ربّ کیس عند ابو هریرة لم یفتحه؛ هنوز کیسه هایی از روایت نزد ابو هریره هست که باز نشده است. خلیفه دوم به می گوید: آیا نقل روایت را از پیامبر (ص) بس می کنی یا اینکه تو را به سرزمین دوس تبعید کنم؟ حتى خود عایشه از او شکایت می کند که من که همسر پیامبر (ص) هستم این مقدار از او روایت نقل نکردم. دخل ابا هریره علی عائشة فقالت له اکثرت يا ابا هریرة عن رسول الله قال اى والله يا اماه ما كانت تشغلى عنه المرأة ولا المكحلة ولا الدهن؛ من سرو کارم با آینه و سرمه و این چیزها نبوده و فقط روایات پیامبر را تقریر می کردم. بینید خلیفه، عایشه و حتی مروان به او اشکال می کنند. مروان می گوید: ای ابو هریره اجازه می دهی حرف مردم را در رابطه با تو بیان کنم؟ سپس می گوید: ان الناس قالوا اکثر الحديث عن رسول الله و انما قدم قبل

رسول الله بیسیر؛ این مطالب نشان می‌دهد که زیر سوال بردن احادیث ابا هریره تازگی نداشته و چیزی بوده که از قبل به او نسبت می‌دادند.

باز در جمعی به او ایراد گرفته شد که این احادیث را مردم می‌گویند از خودت نقل کردی. زیرا آنقدری که نقل می‌کنی نه مهاجرین نقل می‌کنند و نه انصار، اینها را از کجا آورده ای؟ او می‌گوید: آنها بازاری بودند و دنبال تجارت خویش بودند ولی تنها من بودم که دنبال نوشتن روایات پیامبر (ص) بودم. این از وضعیت ابوهریره حال بگذریم از تدلیسی که ایشان داشته است. ذهبي تدلیسش را توجیه کرده و می‌گوید: تدلیس بین صحابه خیلی است. بیینید شعبه بن حجاج در ارتباط با تدلیس می‌گوید: التدلیس اخو الكذب و در جای دیگر می‌گوید: التدلیس اشد من الزنا؛ ولی ذهبي برای توجیهش می‌گوید: صحابی خیلی از این تدلیسها دارند. روی این جهت که بحث از تدلیس ابوهریره بوده اهل سنت حرفهایش را نقل نمی‌کنند. گفته اند کسی از بزرگان اهل سنت گفته است: ابو هریره غیر مقبول الحديث؛ مگر روایاتی که در ارتباط با جنت و نار باشد که مثلا در بهشت چه نوع میوه وجود دارد، اما به بیش از این نمی‌توان اعتماد کرد. وقتی گفته می‌شود سمعت شعبه یقول کان ابو هریره مدلس، ذهبي فوراً می‌گوید: تدلیس الصحابة کثیر و لا عیب فيه فان تدلیسهم عن صاحب اکثر منهم یعنی روایتی از پیامبر (ص) نشنیده ولی می‌گوید از پیامبر شنیدم والصحابه کلهم عدول؛

ابراهیم نخعی در رابطه با او می‌گوید: کان اصحابنا یدعون من حدیث ابو هریره رها می‌کردند ما کان یاخذونه الا ما کان من جنة او نار؛ اما احکام را ابداً از ایشان نمی‌گرفتند. این مطالبی است که در کتب خودشان آمده است.

از کتب ما قاموس الرجال در دو جا یعنی در ج ۱۱ و ج ۶ مرحوم شوستری راجع به ایشان صحبت کرده که من مقداری از آن را بازگو می‌کنم بعد بیینید آیا ما می‌توانیم به روایات او اعتماد کنیم یا خیر؟ البته به غیر از چیزهایی که گفتیم مثل فضائل اهل بیت ۲ و محفوف بودن به قرائناً و ...

مرحوم شوشتاری در ج ۶ ص ۲۳۶ از شخصی به نام عجلی از امام صادق 〔نقل می‌کند که: ثلث کانوا یکذبون علی النبی ص ابو هریره، انس و امرئه؛ این مطلب در خصال نیز آمده است.

مطلوب بعدی را ابن ابی الحدید نقل می‌کند که: کان ابو حنیفه لا یحمل باحدیشه؛ اصلاً احناف کلا طرف مقابل ابوهریره بودند به تبع خود ابو حنیفه.

ابو جعفر اسکافی می‌گوید: انه مدخول عند شیوخنا غیر مرضی الروایة ضریبه عمر بالدرة؛ عمر او را شلاق زد فقال قد اکثرت الروایة و احرای بک ان تكون کاذبا على رسول الله ص؛ تو به پیامبر دروغ نسبت می‌دهی.

آنچه او نقل می‌کند که عمر او را به خاطر نقل روایات دروغ از پیامبر (ص) کتک می‌زده از دو حال خارج نیست یا این جریان راست است و یا دروغ؟ اگر راست باشد نتیجه می‌گیریم که مشکل در خود خلیفه بوده و اگر دروغ بوده، پس نگوئید صحابه همگی عادلند. وارد این بحث نمی‌شوم، فعلاً این مطلب اینجا آمده که عمر به او گفت تو در نقل حدیث به پیامبر (ص) دروغ نسبت می‌دهی.

ابراهیم تیمی نیز می‌گوید: کان الناس لا يأخذون من حديث ابی هریرة الا ما کان من نار او جنة اعمش درباره او می‌گوید: کان ابراهیم صحیح الحديث فکنت اذا سمعت الحديث لتیت فاردته؛ اعمش می‌گوید اصلاً فیلتر من برای نقل روایات ابراهیم بوده با این وجود درباره او می‌گوید: فاتیته یوماً باحدیث صادره من ابو هریره فقال دعني من حديث ابی هریرة انهم کانوا یترکون کثیراً من حدیشه؛ عامه بسیاری از احادیث او را رها می‌کردند.

سلیمان بن مهران که بر فرض هم نزد ما و هم نزد آنها مقبول است می‌گوید: قال على ع: ان اکذب الناس او اکذب الاحیاء علی رسول الله ص ابا هریره؛ این مطلب را... نقل می‌کند او از همه ناقلين، پیشتر نقل روایت کرده است.

ابو حنیفه نیز در رابطه با او می‌گوید: الصحابه کلهم عدول؛ (ریشه تفکر عدالت صحابه شاید به او برگردد) ماعدا رجال منهم ابا هریره؛ سپس او مطالبی را همانند کان علی یرید آن یتروج ابنة ابو جهل

فقال رسول الله ص: لا تجتمع ابنة ولی الله مع ابنة عدو الله؛ سپس پیامبر (ص) ناراحت شد و فرمود: من اصلا اجازه نمی دهم و تو یا علیؑ یا فاطمه را طلاق بده یا دختر ابو جهل را. زیرا فاطمه س بضعة منی فمن آذها آذانی... از ابو هریره نقل می کند یا جریانی که معاویه وارد عراق و کوفه شد و گفت: من از پیامبر (ص) شنیدم که فرمود: لکل نبی حرم و حرمی المدینه فمن احدث فيها حدث فعلىه لعنة الله اجمعین؛ هر کس در حرم من مشکلی ایجاد کند ملعون است. و اشهد ان عليا قد احدث فيها (استغفرالله) حال حضرت مگر در حرم پیامبر (ص) چه کرده که باید دید. از این قبیل سخنان ابو هریره زیاد دارد.

جاحظ نیز درباره او می گوید: ان ابا هریره ليس بثقة في الرواية عن النبي ص؛ اصلاً مورد ثقہ نیست البته مطالب دیگری نیز هست که باید مطالعه کنید. پس راویان روایات یأجوج و مأجوج که اصلاً اسمی از حضرت مهدیؑ در آنها نیست عمدتاً رواتش این قبیل افراد هستند، لذا باید با دقت و کارشناسانه با روایات آنها برخورد کرد.

والسلام عليکم و رحمة الله و برکاته

جلسه ۵۴ - ۱۱/۲/۹۱

روايات خاصة

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيماما امام زماننا روحی و ارواح من سواه لتراب مقدمه الفدا.

همه روایات عامه را که در کتب اهل سنت راجع به یاجوج و ماجوج، ریشه آنها و سرنوشت آنها بود، بررسی شد. و روایتی نیست که ما آن را نیاورده باشیم. حال بینیم خاصه نسبت به این جریان چه نقل می‌کنند. شاید مفصل ترین و جامع ترین کتابی که روایات یاجوج و ماجوج را جمع کرده کتاب نور الثقلین باشد که ما قبلاً اشاره ای به آن کردیم.

نورالثقلین چاپ دارالکتب العلمیه ج ۳ ص ۳۰۷ در سوره کهف ذیل آیه قالوا یا ذالقرنین ان یاجوج و ماجوج... ده روایت می‌آورند که ما آنها را بررسی می‌کنیم:

روایت اول:

از علل الشرایع مرحوم صدوq به سند ایشان از سهل بن زیاد^۱ از حضرت عبدالعظیم حسنی و او هم از امام هادی(ع) حدیثی طولانی نقل می‌کند که مورد بحث ما چند سطر است که حاصلش این است که حام و یافت از اولاد حضرت نوح ॥ تخلفی انجام دادند که حضرت نفرینشان کرد و این نفرین در نسل اینها اثر گذاشته موجب بوجو آمدن یاجوج و ماجوج از نسل اینها شد.

از این روایت این مقدار استفاده می‌شود که ریشه و اصل و نسب اینها به یافت و حام بر می‌گردد. در این حدیث امام هادی ॥ نقل می‌کند که فرزندان حضرت نوح ॥ حین صارت بهم السفينة دعی نوحا یغیرالله صلب حام و یافت؛ او دعا کرد که نسل و صلب اینها تغییر کند، سپس ایشان مطلب را نیاورده و می‌گوید روایت را در ذیل آیه و هی تجری بهم موج كالجبال؛ بيان نموده ام، که شاهد

۱. برخلاف برخی که او را تضعیف می‌کنند بندۀ نسبت به سهل نظر منفی ندارم زیرا وقتی شخصی بیش از ۲۰۰۰ روایت در کتب اربعه دارد نمی‌تواند ضعیف باشد.

کلام در آنجا اینکه یأجوج و مأجوج ریشه شان به فرزندان حضرت آدم ﷺ می‌رسد. و فيه يقول جمیع
الترک^۱ و الصغالب و یأجوج و مأجوج و الصين من یافت حيث كانوا؛

روایت دوم:

روایتی است که روپرده کافی از مجاهد از ابن عباس نقل می‌کند که: سئل (حال یا از حضرت
سوال شد یا اینکه خود ابن عباس سوال کرد از) امیر المؤمنین ﷺ عن الخلق از خلق خدا سوال شد و
حضرت فرمودند: خلق الله الفا و ماتين في البر و الفا و ماتين في البحر؛ مراد از خلق نوع و صنف
مخلوقات است. و اجناس بني آدم سبعون جنسا و الناس من ولد آدم؛ یعنی همه انسانها فرزندان آدم
هستند ما خلا یأجوج و مأجوج؛ منظور این روایت چیست آیا اینها از جنس بشر نیستند؟ ظاهرا مراد
همین است. حد دلالت این روایت همین مقدار است که در ارتباط با اصل و نسب و ریشه اینها
بحث می‌کند. اما تفاصیلی که در کتب عامه بود در کتابهای ما نیست و معرض عنه است. ما کلام
علامه را بیان می‌کنیم که علمای ما واقعاً قصدی داشتند در بی اعتمانی به این سخن روایات کما
اینکه خود اهل سنت هم این سخن روایات را اعتنا نکرده اند مثلاً گاهی روایتی را فقط ابن حماد یا
تنها دو یا سه نفر نقل می‌کنند. از طرفی در سند این روایت مجاهد وجود دارد که از نظر رجالی
مشکل دارد.

روایت سوم:

مرحوم ابن بابویه در تفسیرش از امام صادق ﷺ راجع به زاد و ولد اینها روایتی را از حضرت نقل
می‌کند که ایشان فرمودند: لیس منهم رجل یموت حتی یولد له من صلبه الف ولد مذکور؛ نسل اینها به
گونه ای زیاد است که یکی از اینها نمی‌میرد مگر اینکه هزار فرزند مذکور از نسلش ببینید. هم اکثر
خلق خلقوا بعد الملائكة؛ این روایت تنها در همین حد بیان می‌کند.
دو روایت قبلی ریشه و نسب اینها را بیان می‌کرد و این روایت تعدادشان را.

۱. مراد از ترک در روایات اشاره به قوم مغول است.

روایت چهارم:

نورالثقلین این روایت را که در ارتباط با محل سکونت یأجوج و مأجوج است به نقل از خصال صدوق از امام صادق ॥ بیان می‌کند که: الدنيا سبعه اقالیم، یاجوج و ماجوج، روم، صین، زنج، قوم موسی، و اقلیم بابل؛ دنیا هفت منطقه است که دو منطقه از آن در دست یأجوج و مأجوج است.

ما می‌بینیم این قبیل روایات را مرحوم صدوق در کتابهای مثل علل الشرایع و خصال نقل می‌کند اما در کتبی مثل من لا یحضره الفقيه نقل نمی‌کند. این کتب از نظر اعتبار با هم فرق دارند، آنهم با توجه به مطلبی که ایشان در مقدمه من لا یحضر می‌گویند که این مطالبی که من در این کتاب نقل می‌کنم حجت است بین من و بین خداوند متعال. این شهادت تنها اختصاص به من لا یحضر دارد و در کتابهای دیگر ایشان چنین مطلبی را بیان نمی‌کنند و نمی‌فرمایند: حجت بینی و بین الله. پس اگر ایشان اینگونه روایات را در امثال علل و خصال نقل می‌کند و چنین شهادتی نمی‌دهد، حتماً یک هدفی را دنبال می‌کرده است. مثلاً مرحوم صدوق در کتاب علل الشرایع به دنبال روایاتی است که در آن علت آمده مثلاً خلق الله السماء لان السماء... چرا نماز صبح جهر؟ لان... یعنی ایشان به دنبال روایاتی بوده که بر این اساس است. یا خصال که حساب دیگری دارد و آن بیان عدد است و ایشان در آن از یکی دو تا شروع می‌کند تا چند هزار. بنابراین در هر کتابی ایشان یک مبنای را انتخاب کرده و بر اساس آن روایات را آورده است.

عمده روایاتی که از اهل بیت ॥ رسیده یا طریقش عامی است مثل روایت مجاهد یا طریقش خاصه است که به هر حال بیش از این چهار روایت نیست. یعنی بیان مسکن، ریشه، نسب و تعداد آنها نه بیشتر.

شش روایت دیگر هم صاحب تفسیر نورالثقلین مرحوم عبد علی ابن جمعه هویزی که تقریباً معاصر مرحوم حر عاملی بوده آورده است که برخی از آنها از عامه و برخی دیگر بیان برخی از مفسرین است. حال همه آنها را ما به عنوان روایت تلقی کرده و بیان می‌کنیم.

روایت پنجم:

مجمع البيان که مبنایش نقل روایات عامه سپس نقل روایات خاصه است و گاهی هم در آخر ترجیح می دهند. در اینجا از حویزی نقل می کنند که خواندیم، که از پیامبر (ص) راجع به یأجوج و مأجوج پرسیدند که پیامبر فرمودند: یأجوج امة و مأجوج امة؛ هر کدام برای خودشان یک امتی هستند. کل امة اربع ماء امة؛ تقریباً شکل هرم که هر امتی از اینها چهار صد امت است لا یموت رجل منهم حتی ینظر الى الف مذکر من صلبی؛ نه اینکه هزار نفر شخص عادی بلکه کل قد حمل السلاح؛ همه باید مفسد و جنگجو باشند قلت يا رسول صفه لنا قال هم ثلاثة اصناف منهم امثال الارز؛ گفتیم چیستند اینها حضرت فرمودند: شجر طویل بالشام و منهم طویل القامة و صنف منهم طولهم و عرضهم سواء و هولاء الذين لا یقوم لهم جبل ولا حديد؛ نه کوه می تواند در برابر اینها سد شود و نه آن سلاحهای آهنی و صنف منهم بفترش احدهم احدی اذنیه و یلتحق بالآخری؛ برخی از اینها گوشهاشان خیلی بلند است و همانند کیسه خواب همراهشان است و هنگام خواب یک گوش آنها تشک و دیگری روانداز می شود. ولا یمرون بعين ولا وحش ولا جمل ولا خنزیر الا اكلوه صالح؛ به هیچ چیز، نه آب، نه درنده، نه حلال گوشت و نه حرام گوشت رحم نمی کنند. فان مات منهم احد فکلوه، مقدمتهم بالشام و ساقتهم بخرسان؛ از خراسان حرکت می کنند در حالی که پیش قراولان آنها به شام رسیده‌اند. یشربون انهار المشرق و بغير الطيرية؛ در مسیرشان تمام آبها را می خورند. الذى یهون الخطب اینکه این روایت عامی است.

روایت ششم:

مطلوبی است که مرحوم قمی ذیل آیه و اذا جاء وعد ربی جعله دکاً راجع به جریان و حرکت اینها بیان می کنند که هنگامی که آخر الزمان شد انهم ذلک السد؛ سدی که یأجوج و مأجوج در پشت آن محصورند و محبوسند شکسته می شود و خرج یأجوج و مأجوج الى الدنيا و اكلوا الناس؛ مردم را می خورند. در روایت قبلی عبارت لا یمرون بوحش ولا جمل ولا خنزیر بود در حالی که ایشان

در اینجا می فرمایند: اینها مردم را می خورند. به هر حال در همین حد که اینها مفسدند و به جان مردم حمله می کنند، بیشتر استفاده نمی شود.

روایت هفتم:

مرحوم طبرسی در مجمع البيان حديثی را بدون اشاره به سند و اینکه گوینده آن کیست؟ ذکر می کند که: انهم يَدْأُبُونَ فِي حَفْرِ نَهَارِهِمْ؛ این روایت عامی بوده و در کتب ما نیست. در این روایت این مطلب امده که يَأْجُوجُ و مَأْجُوجٌ هر روز تلاش می کنند که ضخامت دیواره سد را که عرضش ۵۰ فرسخ (تقریباً ۳۰۰ کیلومتر) است تراشیده و کم کنند. کسانی که لا یقوم لهم جبل و لا حديد؛ هر روز کارشان کم کردن ضخامت دیواره سد است. يَدْأُبُونَ فِي حَفْرِ نَهَارِهِمْ؛ هر روز اول وقت تا غروب آفتاب مشغول این کارند و کادوا یصررون شعاع الشمس، و این کار را تا جائی ادامه می دهند که حتی شعاع خورشید را از طرف سد می بینند قالوا نرجع غدا و نفتحه ولا یستثنون می گویند فردا بر می گردیم و ادامه می دهیم و انشاء الله نمی گویند فيعودون من الغد؛ وقتی بر می گردند دوباره می بینند همه آنچه را که از سد کنده بودند سر جایش برگشته حتی اذا جاء وعد الله قالوا غدا نفتح و نخرج انشاء الله فيعودون اليه و هو كهیئته بالامس؛ می بینند خاکهای که کنده اند برنگشته فيحفرونه و يخرجون على الناس؛ به مردم حمله می کنند فينشفون المياه؛ آب را هر جا که هست خشک می کنند. و يتحصن الناس في حصونهم؛ در آن هنگام مردم مهمترین کاری که می توانند انجام دهند اینست که خودشان را در لانهای محافظت کنند و پناه می گیرند فيرمون سهامهم... که نقل شد سپس این روایت در ادامه سرنوشت آنها را بیان می کند که با خدا اعلان جنگ می کنند و خدا آنها را نابود می کند سپس پیامبر (ص) قسم می خورد که والذی نفس محمد ص بیده دواب الارض لتسمن وتسکر من لحومهم؛ حشرات از گوشت اینها آنقدر می خورند که سمین شوند.

روایت هشتم:

این روایت را مرحوم شیخ طوسی در امالی نقل می کند. قبل اگفتیم که کتابی تحت عنوان ترتیب الامالی، چند امالی را (اماالی شیخ مفید، شیخ صدق و شیخ طوسی) را با هم منضم کرده که با

تبغی که بنده در تمام ده جلد آن داشتم تنها همین یک روایت راجع به یاجوج و ماجوج آمده بود که آن هم از حذیفه بن الیمان به سند عامه است. پس مرحوم شیخ الطائفه که خود کتاب الغیب نوشته و از کتابهای محوری در باب مهدویت و علائم ظهور است، بنده روایتی راجع به یاجوج و ماجوج ندیدم.

این روایت تقریباً همان روایت مجمع البیان است که از پیامبر (ص) از زمان این اتفاق (خروج یاجوج و ماجوج) سوال می‌شود که ایشان می‌فرمایند: حین لا یقی من الدنیا الا مثل صبابۃ الاناء؛ یعنی هنگامی که از دنیا به مقدار قطره‌ای که از ظرف آب باقی مانده باشد. حال آیا این اتفاق قبل از ظهور حضرت است یا بعد از آن؟ که باید مطرح و بحث شود. و اینکه آیا این مطلب با روایات ما و اعتقادات ما سازگاری دارد یا خیر؟

روایت نهم:

این روایت از خصال صدق از ابو الطفیل عامر بن واثله است که اجمالاً بگوییم که شخصیت او را مطالعه کنید بسیار با ارزش است. او آخرین صحابی از صحابه رسول الله ص است که در سال صد هجری به بعد فوت شده است او از نظر اعتقادی اعتقادات ما شیعیان را دارد و کان یقول بالرجوع^۱ مخالفین نسبت به مختار (که نظر بندе بر شهادت اوست؛ یعنی جزء شهدا است) و طرفداران او خیلی هجمه می‌برند، این شخص طرفدار مختار بوده و پرچم دار او بوده است. کسانی که می‌گویند باید برای صحابه حریم قائل شد و نباید به آنها توهین کرد خود به آنها توهین می‌کنند. او مناظرات و مباحثاتی با رئیس شجره ملعونه دارد که خیلی جالب است و در بردارند مباحث مهمی است.

نسبت به عامر ظاهرا مشکلی نیست اما مشکل در اشخاص قبل و بعد از اوست. اولاً اینکه معلوم نیست این روایت از حذیفه بن یمان معروف باشد که اگر باشد شکی در اعتبارش نیست.

۱. مخالفین به راویانی که قائل به رجعت باشند، اشکال می‌کنند و از آنها روایت نقل نمی‌کنند، و بدترین جسارت را نسبت به آنها روا می‌دارند.

درباره این شخص نیز باید مطالعه نمود و همه بالاتفاق می‌گویند که لیستی از منافقین از طرف پیامبر اکرم ص در دستش بوده و حتی خود اهل سنت می‌گویند: هر کسی فوت می‌کرد اگر حذیفه در تشییع جنازه اش شرکت می‌کرد، خلفاً نیز شرکت می‌کردند و اگر او شرکت نمی‌کرد بقیه نیز شرکت نمی‌کردند، زیرا ملاک شناخت مومن و منافق در آن زمان ایشان بوده است. این مطلبی است که امثال ابن عبدالبر می‌گویند که: اوصی الی ولدیه که من شاید درک نکنم حکومت مولی امیر المؤمنین ۲ را (ظاهراً او در همان ابتدای خلافت مولی علی ۱ فوت شد، او سخنرانی بسیار مهم و غرائی در مدائین در دفاع از ولایت داشته که حتماً ببینید) اما به شما سفارش می‌کنم که با او بیعت کنید، لذا فرزندان او با حضرت بیعت کردند و هردو آنها در جنگ صفين شهید شدند. و این نکته ایست که شخصی که لیست منافقین را در دست داشته، نسبت به غیر از حکومت و امامت حضرت علی ۲ هیچ گاه چنین سفارشی را نسبت به هیچ یک از حکام نداشته است. حال اگر حذیفه همین ایشان باشد مشکلی نیست.

حذیفه می‌گوید: نشسته بودیم که پیامبر (ص) وارد شد و از ما پرسید راجع به چه چیزی بحث می‌کنید؟ گفتیم: راجع به قیامت بحث می‌کنیم، سپس حضرت فرمودند: انکم لا ترون الساعة حتى تروا قبليها عشر آيات طلوع الشمس من مغربها، الدجال^۲ دابة الأرض^۳ و ثلاثة خسوف يكون في الأرض خسف بالمشرق و خسف بالمغارب و خسف بجزيرة العرب و خروج عيسى بن مریم^۴ و خروج يأجوج و مأجوج ويكون في آخر الزمان نار تخرج من يمن؛ آیا حمل بر ظاهر کنیم یعنی واقعاً آتشی از یمن بر پا می‌شود یا اینکه مراد شروع جریانی است از یمن که ریشه و هایات را از بین می‌برد؟ من قعر الأرض لا تدع خلفها احداً الا تسوق الناس المحشر كلما قاموا قامت ثم تسوقهم الى المحشر.

۱. بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۸۹

۲. که ما مفصل بحث کردیم و به این نتیجه رسیدیم که این علامت با توجه به بیانات علامه، قبل از ظهور حضرت و به فاصله ده روز قبل از آن پدیدار می‌شود و به هر حال در زمان حضرت وجود دارد و به دست حضرت کشته می‌شود.
۳. که مفصل بحث شد.

۴. که قطعاً خروج او بعد از ظهور حضرت است که اگر توفیق شد باید از آن بحث کنیم

روایت دهم:

از پیامبر (ص) و به همین مضمون است که: عشر علامات بین یدی الساعه خمس بالشرق و خمس بالمغرب فذکر الدابة و الدجال و طلوع الشمس من مغربها و عیسی بن مریم ^۲ و یاجوج و ماجوج؛ اینها از مشرق و یغلبهم و یغرهن فی البحر ولم یذكر تمام الآیات؛ و از این ده علامت تنها این پنج تا را بیان می‌کند.^۱

نتیجه بحث:

به این ترتیب از مجموع روایات ما در کتب شیعه، ده روایت است که چهار روایت از اهل بیت ^۳ (یا از طریق اهل سنت یا از طریق خاصه) بود که هیچ کدامشان آن تفاصیل اهل سنت را نداشت و شش روایت هم از اهل سنت.

در ادامه قبل از اینکه این بحث را به پایان ببریم باید بحث مختصری راجع به سد و ذی القرنین از کتاب تفسیر علامه طباطبائی خواهیم داشته باشیم و بعد از آن وارد بحث دیگری می‌شویم که این روایات متعددی که می‌گویند: در آخر الزمان هرج و مرج و نامنی می‌شود آیا با روایات ما مطابقت دارد یا خیر؟ و بطور کلی آیا بعد از حضرت مهدی ^۴ هرج و مرج می‌شود یا بالاخره حکومت عدل و عدالت تا قیام قیامت هست؟ که باید مطرح کنیم.

والسلام عليکم و رحمة الله و برکاته

۱. نورالقلیین، ج ۳، ص ۳۰۸.

جلسه ۵۵ - ۱۲/۹۱

نظر علامه طباطبائی

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيمما امام زماننا روحی و ارواح من سواه لتراب مقدمه الفدا.

در جلسه قبل اشاره شد که قبل از بسته شدن پرونده یأجوج و مأجوج باید نگاهی به کتاب شریف المیزان انداخته و ببینیم نظر علامه نسبت به این موضوع چیست؟ علامه در ج ۱۴ ص ۳۵۷ ذیل آیه ۹۶ سوره انبیاء «حتی اذا فتحت یأجوج و مأجوج وهم من کل حدب ينسلون» چند سطری در این باره صحبت کرده و سپس تفصیل بحث را به سوره کهف ارجاع می‌دهد.

مرحوم علامه در ج ۱۴ ذیل آیه مذکور از سوره انبیاء، توضیح مختصری پیرامون موضوع مذکور داده و می‌فرمایند: **الحدب بفتحتین الارتفاع من الأرض بين الانخفاض**، یعنی بلندی که در کنارش دره و پرتگاه باشد. **والنسول الخروج باسراع خروج** با سرعت رانسَل و انسلاں گویند. سپس می‌گویند: سیاق آیات قبل از آیه مورد بحث اقتضاء دارد که آیه «**حتی اذا فتحت...**» غایت تفصیل مذکور در آیه «**فمن يعمل من الصالحات...**» و آیه بعد از آن باشد. یعنی آمدن یأجوج و مأجوج پایان و غایت آن، آیه شریفه **فمن يعمل** است، یعنی این مسائل هست تا زمانی که یأجوج و مأجوج بررسند. و ان یکون ضمیر الجمع راجعا الى یأجوج و مأجوج؛ مراد از ضمیر جمع ضمیر در آیه «**...و هم من کل حدب...**» است که به یأجوج و مأجوج بر می‌گردد.

والمعنى: لا يزال الامر يجري هذا المجرى، نكتب الاعمال الصالحة للمؤمنين و نشكر سعيهم و نهلك القرى الظالمة؛ روال این است که تا مادامی که مردم اعمال صالحه انجام می‌دهند آنها را می‌نویسیم و آبادی هائی که تعدی می‌کنند، هلاک می‌کنیم. و نحرم رجوعهم بعد الهلاک الى الزمان الذي يفتح فيه یأجوج و مأجوج؛ یعنی این روال تا دوران یأجوج و مأجوج هست. و يفتح يعني سدهم او طريقهم المسدود وهم اى یأجوج و مأجوج يخرجون الى سائر الناس من اارتفاعات الأرض مسرعين نحوهم و هو من اشرط الساعة و امارات القيامة؛ جريان اینها از علامات و امارات قیامت است. كما یشير اليه قوله: «فإذا جاء وعد ربى جعله دكاء و كان وعد ربى حقا...» علامه در اینجا نیم صفحه بیشتر بحث نکرده و به بحثی

که قبل از ج ۱۳ ص ۳۶۹ ذیل آیات ۹۹ سوره کهف داشته اند ارجاع می دهند که در آنجا مفصل و مشروح این بحث را هم راجع به خود ذی القرنین و هم راجع به یأجوج و مأجوج متعرض شده‌اند.

ظاهر روايات دیگری به غیر از آنکه ما بیان کردیم نباشد و دیدید که برخی از آنها اصلاً قابل قبول نبوده و برخی دیگر مبتلا به معارض و مخالف بود. مرحوم علامه نیز به همان مطالب در ج ۱۳ اشاره می‌کنند و می‌فرمایند: واعلم ان الروايات المروية من طرق الشيعة؛ که دیدید تنها چهار یا پنج روایت بیشتر نبود که مجموع آنها در کتب ما به ده روایت نرسید که بیشترشان از طرق عامه به اهل بیت ۲ بود. سپس ایشان همه روایات را جمع بندی کرده می‌فرماید: و اهل السنة عن النبی ص و من طرق الشيعة عن ائمۃ اهل البیت ۲ و کذا الاقوال المنسولة عن الصحابة و التابعين و یعامل معها اهل السنة معاملة الاحادیث؛ جریان، جریان زهری است زیرا او این جریان را راه انداخت که شما کلمات صحابه را مثل سنت رسول الله ص بیندارید. او به همراه شخصی به نام ابو صالح در زمان عمر بن عبدالعزیز مسئول جمع آوری احادیث شدند یعنی تقریباً صد سال بعد از پیامبر اکرم ص. ابو صالح می‌گوید: من و زهری احادیث را جمع کردیم سپس زهری گفت بیا رفتار و منش صحابه را نیز جمع کنیم گفتم: قرار چیز دیگری بود. نهایتاً من زیر بار نرفتم ولی او این کار را انجام داد و در اثر آن دنیا به او روی آورد. او عمل صحابه را در کنار عمل پیامبر (ص) قرار داد. همین عدم پذیرش عمل صحابه بود که باعث شد حضرت علی ۲ دوباره چندین سال خانه نشینی را پذیرد ولی این جمله را، کتاب الله و سنته رسول الله و سیره شیخین؛ نپذیرد. با این وجود صد سال بعد در دوران امویین زهری این کار را انجام داد و امویین در اثر کار زهری توانستند مقداری به کارهای خود صبغه و رنگ دینی بدهنند، این مطلب در طبقات ابن سعد از قدیمی ترین کتب رجالی اهل سنت آمده است.^۱

۱. الطبقات الكبرى.

به هر حال علامه می گوید: این مقدار روایات که از ائمه و اهل سنت و گفته های صحابه و تابعین که اهل سنت با آنها معامله احادیث می کنند، الموقوفة في قصة ذى القرنين مختلفة اختلافاً عجيباً؛ می فرماید این روایات خیلی اختلاف با هم دارند متعارضه متهافتة في جميع خصوصيات القصة؛ البته بنده دیگر روایات ذى القرنين را بررسی نکردم. «و كافه اطرافها و هي مع ذلك مشتملة على غرائب يستوحش منها الذوق السليم؛ ذوق سليم اين مضامين را نمى پذيرد او يحيلها العقل؛ يا به طور اكيد عقل آن را نمى پذيرد و ينكرها الوجود لا يرتاب الباحث الناقد اذا قاس بعضها الى بعض؛ اگر يك محقق و ناقد به اين روایات نگاه کند اينها را سليم نمى داند از تحریف. انها غير سلیمه عن الدس و الوضع؛ اينها از وضع و جعل و ... در امان نیستند. و مبالغات عجيبة في وصف القصة و اغربها ما روى عن علماء اليهود؛ که ما نيز در بحث خود به اين نتیجه رسيدیم که يکسری از روایات به کعب و تبیع و وهب و امثال آنها می رسد. الذين اسلموا کوهب بن منبه و کعب الاخبار او ما يشعر القرائن انه ماخوذ منهم؛ يا اينکه روایت از کعب نیست اما کسی که شم الحديث داشته باشد و اهل نقد باشد از این سخن روایات بوي جعل استشمام می کند فلا يجدنا؛ روایاتی که راویانش اينها هستند نقل آنها فایده ندارد والحال هذه نقلها بالاستقصاء على كثرتها و طولها و انما نشير بعض الاشاره؛ تنها يك اشاره اي می کنم الى وجوه اختلافها و نقتصر على نقل ما يسلم عن الاختلاف في الجمله؛ سپس ایشان شروع به بیان موارد اختلاف می کند.

فرمایشی که ایشان به طور مجمل فرمودند که این روایات ریشه اش اسرائیلیات است ما طی این چند جلسه، خود روایات، مصادر و روات آنها را برایتان نقل کردیم و کاملا روشن شد. ولی این بزرگوار از نقل آنها اصلاً اعراض می کند و شاید حق هم این باشد که اعراض شود از نقل این روایات ولی ما به اقتضای بحثمان ناچار از بررسی بودیم. علامه طباطبائی در ادامه چندین مورد از اختلافات موجود در بحث ذى القرنين را بیان می کند:

اختلاف اول: در مورد خود ذى القرنين که او کیست که با یاجوج و ماجوج درگیر می شود و سدی ساخته که مانع از حرکت اینهاست تا زمانی که خدا اراده کند. معظم الروایات على انه کان بشر

و قد ورد فی بعضها انه کان ملکا سماویا انزله الله الى الارض؛ طبق ماموریتی از جانب خدا به زمین آمد.
مقریزی در خطط از جاحظ^۱ در كتاب الحیوان نقل می‌کند که: ان ذی القرنین کانت امه آدمیه و ابوه من الملائكة؛ پس درباره ذی القرنین سه قول شد، یک قول او را ملک دانست دیگری او را بشر و قول سوم او را دو رگه دانست.

اختلاف دوم: ومن ذلك الاختلاف في سنته؛ اصلا او صاف ایشان چیست؟ ففي اكثر الروايات انه کان عبدا صالحبا احبا الله فاحبه، وناصح الله فناصحه، ففي بعضها انه کان محدثا؛ ملائكة با او سخن می‌گفتند و في بعضها انه کان نبیا؛ این هم قول سوم که می‌گوید: او پیامبر (ص) بوده. پس او یا بشر است یا محدث است و یا پیامبر ص.

اختلاف سوم: اختلاف دیگر در ارتباط با نام اوست برخی گفته اند نامش عیاش، برخی گفته اند: اسکندر، برخی گفته اند: مرزیا بن مرزیه، برخی گفته اند: مصعب بن عبدالله، برخی دیگر گفته اند: صعب بن ذی المرائد و برخی دیگر گفته اند: عبدالله بن ضحاک.

اختلاف چهارم: في وجه تسمیته بذی القرنین ففي بعضها انه دعى قومه الى الله فضربوه على قرنه الایمن؛ برای دعوت قومش به دین خدا رفت ولی آنها به طرف راست سرش ضربه زدند. فغاب عنهم زمانا؛ مدتی نرفت ثم جاءهم و دعاهم الى الله ثانيا فضربوه على قرنه الایسر فغاب عنهم زمانا ثم آتاه الله الاسباب؛ خداوند درها را به رویش باز کرد. فطاف شرق الارض و غربها فسمی بذلك ذا القرنین؛ برخی دیگر گفته اند: او را به همان ضربه اول کشتند و خدا دوباره او را زنده کرد و او دوباره به تبلیغ رفت ولی دوباره او را کشتند. احیاه الله و رفعه الى سماء الدنيا ثم انزله الى الارض و آتاه من كل شيء سببا.

برخی دیگر می‌گویند: انه نبت له بعد الاحیاء الثاني قرنان؛ بار دوم که زنده شد دو تا قرن یعنی شاخ برایش ظاهر شد. و سخر الله له النور والظلمة ثم لما نزل الى الارض سار فيها و دعى الله؛ شروع به

۱. راجع به ایشان صحبت کردم که او اموی صرف و از طرفداران شجره ملعونه بوده ولی به خاطر برخی مسائل علیه آنها کتاب نوشته.

تبليغ کرد و کان يزار كالاسد و بيرق و يرعد قرناء؛ مثل شير عرش مى کرد و از دو شاخش رعد و برق زده مى شد. اگر قومش از او اطاعت نمی کردند نور را از آنها مى گرفت و آنها در تاریکی مطلق فرو می رفتند، آنچنانکه خسته می شدند و ناچار به اطاعت از او می شدند.

اینها مطالبی است که اگر دقت کنید اکثر آنها از درالمتشور و گاهی هم از تفسیر عیاشی که مراسیل است و گاهی هم از تفسیر نور الثقلین به نقل از خرائج که آن هم مراسیل است نقل شده است. اینها مطالبی است که نقل شده و ایشان حق داشته که متن روایات را نقل نکند.

و فى بعضها كان له قرنان فى راسه و كان يتعمم عليهم ياوريهما بذلك و هو اول من تعمم وقد كان يخفيهما عن الناس و لم يكن يطلع على ذلك احد الا كاتبه و قد نهاد ان يخبر به احد فضاق صدر الكاتب بذلك فاتى الصحراء فوضع فمه بالارض؛ فرياد زد که ذو القرنين دو تا شاخ دارد. فابتلا الله من كلمته قصبيين فمر بهما راع؛ چوپانی رد شد دید «نى» خوبی است فقطعهما واتخذهما مزمارا فكان اذا زمر خرج من قصبيين؛ هر وقت مى دميد در نى، نى مى گفت: اي مردم ذى القرنين دو تا شاخ دارد. فانتشر ذلك فى المدينة فارسل الى الكاتب واستنطقه و هدد بالقتل... فقص عليه القصة فقال ذو القرنين: هذا امر اراد الله ان يبديه.

ببینید این مطالب را ایشان از درالمتشور از ابوالشيخ از مفسرین معروف اهل سنت از وہب ابن منبه نقل می کند که یهودی بوده و اسرائیلیات نقل می کرده است و عجیب است که تفاسیر اهل سنت پر است از این مطالب. با این حال عامه به تفاسیر ما که غالبا از اهل بیت ॥ نقل شده نگاه نمی کنند. و حتی صدای امثال ابن کثیر هم در کتاب تفسیرش درآمده او ذیل آیه «کشفت عن ساقیها...» در سوره نمل این مطلب را بیان می کند که امثال وہب و کعب تفاسیر ما و روایات ما را از بین برده‌اند.

مرحوم علامه در ادامه می گوید: قيل سمي ذاتالقرنين لانه ملك قرنى الارض و هما المشرق والمغرب؛ سپس خوابی را نقل می کند که لانه رای فی المنام انه بقرنی الشمس نزدیک خورشید قرار گرفته فعبر

له بملک الشرق و المغرب وسمی بذلك؛ لذا به او ذی القرینین گفته‌اند. اینهم یکی دیگر از اختلافات در مورد ذی القرینین.

اختلاف پنجم: فی موضع السد؛ جای سد کجاست که یأجوج و مأجوج در پشت آن قرار دارند؟
الذی بنها، ففی بعضها انه فی المشرق و فی بعضها انه فی الشمال... و قد بلغ من مبالغة بعض الروایات انه ذکرت ان طول السد مسافة ما بین جبلین ماء فرسخ و عرضه خمسون فرسخاً و ارتفاعه ارتفاع الجبلین و قد حفر له اساساً حتی بلغ الماء و جعل حشوة النحاس الصخور؛ به اصطلاح پی ریزی کرد و طینه النحاس؛ نه با سیمان. ثم علاه بزیر الحديد و النحاس المذاب و جعل خلاله عرقاً من نحاس اصفر فصار کانه برد محبر. یک چنین سد محکمی ساخته است. سپس ایشان می‌فرمایند: این مطالبی است که از اهل سنت در کتبشان آمده است.

والسلام عليکم و رحمة الله و برکاته

جلسه ۵۶ - ۹۱/۲/۱۶

نظر علامه طباطبائی

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيمما امام زماننا روحی و ارواح من سواه لتراب مقدمه الفدا.

بحث ما راجع به يأجوج و مأجوج بود و اینکه آیا جزء علائم هستند یا خیر؟ و اینکه این ویژگیهای که در روایات عامه نقل شده چقدر به واقعیت نزدیک است؟ در این میان مطالبی از علامه طباطبائی رحمة الله عليه نقل کردیم که ایشان خیلی مفصل و مشروح وارد بحث شدند، در ادامه ایشان راجع به ذی القرنین، يأجوج و مأجوج و سد بحث کرده و در آخر نظر نهائی خودشان را ضمن دو نظر و احتمال بیان می‌فرمایند.

علامه در جلد ۱۳، صفحه ۳۷۸ بعد از اینکه روایات را در این باره استقصاء کرده و مصادر آنها را بیان می‌کند، می‌فرمایند: بحث ذی القرنین بحث^۱، تاریخی^۲، قرآنی^۳؛ این بحث ریشه تاریخی و قرآنی دارد اما قرآن متعرض اسم او، زمان ولادت، حیاتش، نسبش و سائر مشخصاتش نشده است. علی ما هو دأبه على ذكر قصص الماضين بل اكتفى على ذكر ثلاث رحلات؛ در قرآن تنها به سه سفر از سفرهای ذی القرنین اشاره شده است. رحلة اولى الى المغرب حتى اذا بلغ مغرب الشمس...؛ و رحلة ثانية الى المشرق حتى اذا بلغ مطلع الشمس وجدها تطلع على قوم... و رحلة ثالثة حتى اذا بلغ بين السدين وجد من دونهما قوما لا يكادون يفهون قوله؛ به عده ای افراد بسيط و ساده و مظلوم برخورد کرد. برخی این بخش از آیه را اینگونه تفسیر کرده‌اند. اما برخی دیگر گفته اند مراد آیه اینست که آنها مردمی بودند که به زبان دیگر سخن می‌گفتند. فشكوا اليه افساد يأجوج و مأجوج فى الأرض؛ به هر حال در این سفر شکایاتی راجع به افساد يأجوج و مأجوج به ذی القرنین شد و گفتند که ما حاضریم مبلغی کمک کنیم تا سدی ساخته شود که مانع پیشرفت آنها شود. و عرضوا عليه ان يجعلوا خرجا على ان يجعل بيننا و بين يأجوج و مأجوج سدا فاجاب الى بناء السد و وعدهم ان يبنى لهم فوق ما ياملون؛ بیش از آنچه که توقع داشتند به آنها وعده ساخت داد و چیزی هم از آنها نگرفت. و أبى أن يقبل خرجا و إنما طلب ان يعيشه بقوه؛ سپس ایشان می‌فرماید: به این موارد در قرآن اشاره شده است. و

الخصوصیات و الجهات الجوهریة التي تستفاد من القصہ هی اولاً ان صاحب القصہ کان یسمی من قبل؛ از

خصوصیات مذکور در آیات استفاده می شود که:

نکته اول: این شخص قبل از اینکه آیات راجع به او نازل شود، از دیر باز به ذوالقرنین معروف بوده است. کما یظهر من سیاقه یسئلونک عن ذی القرنین؛ پس اگر در قرآن اسمش اینگونه آمده به این دلیل است که اسمش همین بوده است، نه اینکه اسم دیگری داشته است.

نکته دوم: انه کان مومنا بالله و اليوم الآخر و متديننا بدین الحق؛ از این عبارت استفاده می شود که او پاییند به شریعت بوده است. هذا رحمة من ربی فاذا جاء وعد ربی جعله دکا... و آیه من ظلم فسوف نعذبه عذابا ثم یرد الى ربھ... و آیه قلنا يا ذالقرنین اما ان تعذب...

نکته سوم: کان ممن جمع الله له خیر الدنيا والآخرة؛ این شخص جزء کسانی است که مصدق آیه، ربنا آتنا فی الدنيا حسنة و فی الآخرة حسنة است. اما خیر الدنيا فالملک العظیم الذي بلغ به مغرب الشمس و مطلعها؛ شرق و غرب در دستش بود. فلم یقم له شئ و قد ذلت له الارض؛ همه چیز در مقابلش خاضع بود. فاما خیر الآخرة فبسط العدل و اقامۃ الحق و الصفح و الغفو و الرفق و كرامۃ النفس و بسط الخیر و دفع الشر؛ خیر را منتشر کرد و شر را دفع کرد. و هذا کله مما یدل عليه انا مکنا له فی الارض...؛ نکته چهارم: که از قرآن استفاده می شود اینکه او با ظالمین درگیر شده و آنها را عذاب کرد و شکنجه داد.

نکته پنجم: راجع به سد است. ردم یعنی سد قوی. ان الردم الذي بناء هو في غير مغرب الشمس و مطلعها؛ این سد را او در مغرب یا مشرق نساخت. فانه بعد ما بلغ مطلع الشمس...؛ او بعد از اینکه سفر شرق و غرب رفت، این سد را ساخت. اتبع سببا حتى اذا بلغ السدين؛ از مشخصات این سد اضافه بر اینکه در غیر شرق و غرب است اینکه بین دو کوه است. انه واقع بين الجبلين كالحائطين و انه ساوي بین صدیقهما و انه استعمل...؛ همان مطالبی که قبلًا گفته شد که او از آهن مذاب استفاده کرد و... سپس ایشان وارد خود بحث یأجوج و مأجوج شده که اینها چه کسانی هستند و سرنوشت آنان چیست و این سد کجاست؟

چون می خواهیم این موضوع را به اتمام برسانیم، بیان تفاصیل دیگر را به خود شما واگذار می کنم.

فی اخبار الماضین لم يذكر القدماء من المورخين فی اخبارهم ملکا یسمی فی عهده بذی القرنین؛ در کتب قدما اشاره ای به این قصه به این صورت نشده است. او ما يؤدی معناه من غير اللفظ العربي و لا يأجوج و مأجوج بهذین اللفظين و لا سدا ینسب الیه؛ نه اسم ایندو به این لفظ و نه سدی هیچکدام به او نسبت داده نشده است. نعم ینسب الی بعض ملوک حمیر؛ اشعاری از ملوک یمینیین اشعاری باقی مانده که در آن، سخن از ذی القرنین به میان آمده است. وانه من اسلافه التابعه؛ که از اسلاف و نیاکان قوم تبع است و در آنجا آمده است که او سفر شرق و غرب رفته و سخن از يأجوج و مأجوج و سد آمده است.

اما در مورد کلمه يأجوج و مأجوج می فرمایند: در کتابهای عهد قدیم نام ایندو قوم آمده است. سپس ایشان چند مورد را بیان می کنند.

حال این سد کجاست؟ ایشان مطلب مفصلی را از سید هبة الدین شهرستانی نقل می کنند: و ذکر بعض اجله المحققین که منظور سید هبة الدین است و بنده به آن اشاره خواهم کرد. ینسب الی بعضهم ان سد المذکور فی القرآن هو حائط الصين و هو حائط طویل یحول بین الصين و بین منغولیا بناء شین هوانگتییکی از پادشاهان چین ساخته لصد هجمات المغول؛ به خاطر اینکه جلوی حمله مغول را بگیرد. طوله ثلاثةآلاف کیلومتر فی ارض تسعة امتار؛ عرضش نه متر و ارتفاعش ۱۵ متر است. وقد بُنى بالاحجار؛ شروع بنائش ۲۶۴ قبل از میلاد بوده است. و قد تم بنائه فی عشر او عشرين؛ بیست سال هم ساخت آن طول کشید. و علی هذا فذو القرنین هو الملك المذکور؛ شین هوانگ همان ذوالقرنین است. برخی اینگونه گفته اند ولی ایشان می فرماید: یدفعه ان الاوصاف و المشخصات المذکورة فی القرآن بذی القرنین و سده لا تنطبق علی هذا الملك و حائط الصين فلم يذكر؛ آن اوصاف و مشخصاتی که در قرآن راجع به ذی القرنین و سد آمده اصلا بر این شخص منطبق نیست. وقد استعمل فيه زبر الحديد و القطر و النحاس؛ قطر همان مس ذوب شده است. راجع به پادشاه چین که چنین سدی را

ساخته باشد در تاریخ مطلبی نیامده است. و الحائط الكبير ثلاثة آلاف کیلومتر يمتد فی طریقه علی السهول و الجبال و لیس بین جبلین؛ اصلاً اوصاف گفته شده با این سد مطابقت ندارد. برخی گفته اند که این سد، ان الذى بنی السد هو احد ملوک آشور و قد کان یهجم فی حوالی القرن السابع قبل المیاد اقوام سیت من مضيق جبال الفقاز الى ارمنستان ثم غربی ایران و ربما بلغوا آشور و عاصمتها فأحاطوا بهم قتلا و سبیا و نهباً فبنی ملک آشور این سد را ساخت تا جلوی این قبیل حملات قوم سیت را بگیرد. و کانَ المراد به سد باب الابواب المنسوب تعمیره او ترمیمه الى کسری...؛ در واقع آنکه منسوب به کسرای انشیروان بوده آن را تعمیر و ترمیم کرده است.

به نقل از روح المعانی در این زمینه تفاصیل دیگری را بیان کرده تا اینکه به فرمایشات هبة الدین شهرستانی می‌رسد و می‌فرماید: ذکر بعض أجلة المحققین من معاصرینا فی تایید هذا القول ما محصله، ان ذالقرنین المذکور فی القرآن قبل الاسکندر المقدونی بیان السنین فلیس هو هو بل هو احد الملوك الصالحین؛ ذو القرنین از صلحاء و ملوک یمن است. و کان من شیمه طائفه منهم التسمی بذی کذی همدان و ذی غدان و ذی المنار و ذی القرنین و... اینها همه از یمن بوده‌اند. و کان مسلماً موحداً عادلاً؛ که قبلًا گفته شد. به هر حال این شخص کسی است که ارتضی مسلح و مجهزی داشت و رفت به سمت مغرب. فاستولی علی مصر و ما ورائها؛ تمام آن نقاط را اشغال کرد. ثم لم یزل یسیر علی سواحل البحر الایض؛ دریای مدیترانه. حتی بلغ ساحل المحيط الغربی و وجد الشمس تغیب فی عین حمئه؛ بعد رفت به سمت مشرق و آفریقا. و کان شدید الولع و ذا خبره فی البناء؛ به ساخت و ساز علاقه فراوانی داشت. و لم یزل یسیر حتی مر بشبه جزیره و براری؛ آسیا. الوسطی بلغ الترکستان حائط الصين قوماً لم يجعل داشت. الله من الشمس سترا و مال الى جانب الشمال حتى بلغ مدار السرطان؛ اینجا که رسید. فان کان هذا الذي شاع فی الالسن انه دخل الظلمات فسئلہ اهلہ ان یبینی لهم سداً یصد عنهم یأجوج و ماجوج؛ چرا از ایشان خواستند که سد بسازد؟ چون او یمنی بود و یمنیها در ساخت و ساز معروف بودند. فان کان هذا السد هو الحائط الكبير بين الصين و منغوليا؛ اگر این دیوار همان سد ذوالقرنین بوده فقد کان ذلك ترمیما

منه؛ پس او آن را ترمیم کرده نه اینکه ساخته باشد. مواضع تهدمت من بالحائط بمرور الايام والذى يبقى عليه ان كون حائط الصين هو سد ذى القرنين لا سبيل اليه؛ اين مطلب را نمى توان پذيرفت.

ايشان در ادامه مطلب ديگري را انتخاب کرده و مى فرماید: اما يأجوج و مأجوج فالبحث عن التطورات الحاكمة؛ مرحوم طباطبائی بعد از نقل کلام ايشان می فرماید: امعن اهل التفسير و المورخون فى البحث حول القصة؛ راجع به اين جريان خيلي دقت نظر کردهاند. و اشبعوا الكلام فى اطرافها و اكثراهم على ان يأجوج و مأجوج؛ اكثرا أنها به اين نتيجة رسیده اند که ايندو امت بزرگ و پر جمعیتی هستند. فى شمال آسيا و قد اطبق جمع منهم ما اخبر به القرآن من خروجهم فى آخر الزمان و افسادهم فى الارض؛ و اين را بر قوم تاتار تطبق دادهاند. على هجوم التتار فى النصف الاول من القرن السابع على غرب الآسيا و افراطهم فى اهلاک الحرث و النسل؛ نسل کشی راه انداختند.^۱ و إبادة النفوس و نهب الاموال و فحائج لم يسبقهم إليها سابق؛ کاري کردند که واقعا در تاريخ نمونه نداشت. و قد اخضعوا اولا الصين؛ قوم تاتار ابتدائا حکومت چين را شکست داده و تحت تابعیت خود قرار دادند. ثم...الى تركستان و ایران؛ سپس به تركستان و ایران عراق و قفقاز و حمله کردند و افروا كل من قاومهم من المدن و البلاد؛ همه مقاومتها را در هم شکستند. و فيها ماء الالوف؛ شهرهائی که صدھا هزار جمعیت داشت همه را از میان برند. صبح وارد شهری می شدی که هزاران جمعیت داشت. و تمی و لم يبق من عامة اهلها

۱. ما می دانیم هم در بغداد و هم در نقاط ديگر کشтар و نسل کشی براه افتاد، اما برخی نسبت به بغداد بیش از حد افراط می کنند و از جاهای ديگري بحثی مطرح نمی کنند، و در اين جريان مرحوم خواجه نصیرالدين طوسی و برخی ديگر را مقصرا می دانند. در حالی که نقش اينها نقش بازدارنده بوده است. حال چرا وهابیت اينطور به اين بزرگواران حمله می کنند؟ جهاتی دارد. از طرفی کار اين بزرگواران موجب شد بساط عباسیان بر چيده شود و تا مدتی شيعيان حاكم شوند. شيعيان روش صحيح حکومتی و اداره حکومت را نشان دادند و پیشرفتھای زيادي همچون رصد خانه و غيره بعد از آن حاصل شد. لذا اينها می خواهند با جعل و بزرگ جلوه دادن برخی اتفاقات، اين خدمات را تحت شعاع قرار دهند. البته جنایت و کشتار بود ولی اينگونه نبود که اين تیمیه می گويد. حادثه هجوم تاتار در سال ۶۵۶ اتفاق افتاد در حالی که اين تیمیه در سال ۶۶۱ یعنی چند سال بعد از آن واقعه به دنيا آمد. پس ايشان از کجا اين مطلب را نقل می کند. او معروف است به نصب و عداوت با اهل بيت ع. مجددا تکرار می کنم، اگر يک مسلمان هم کشته شود برای ما سنگين و غير قابل قبول است ولی اينگونه که اينها از حوادث بغداد نقل می کنند، نیست.

نافس؛ شب هیچ نفس کشی را در آنجا نمی دیدی. و لا من هامه ابنتها؛ هیچ ساختمانی را نمی دیدی الا اینکه ویران و خراب شده و از بین رفته بود. ثم رجعوا الى بلادهم؛ اینها بعد از افساد به بلاد خودشان برگشتند. و حملوا على الروس...؛ در بازگشت هم به روسیه حمله کردند. و حملوا على الروم و الجاؤهم على الجزية؛ از آنها مالیات گرفتند و بخشی از اروپا همانند اتریش و مجارستان را نیز ویران کردند.

جريان يأجوج و مأجوج را بر تاتار تطبيق داده ولی یکجا گیر کردند و آن جریان سد است که چگونه می خواهند آن را تفسیر کنند. مرحوم علامه در ارتباط با این مشکل می گوید: لکنهم اهملوا البحث عن امر السد من جهة خروجهم منه؛ اینها از پشت سد بیرون می آیند در حالی که در جریان حمله قوم تاتار صحبت از سد نبود. فان قوله تعالى: فما سطاعوا ان يظهو و ما استطاعوا له نقبا قال هذا رحمة ربی و فاذا جاء وعد ربی جعله دکاء و کان وعد ربی حقا و جعلنا بعضهم يومئذ يموج في بعض؛ ایشان می فرمایند: ظاهر این آیات است که، ان هذه الامة المفسدة محبوسون؛ اینها پشت سد زندانی اند. و لا مخرج لهم؛ هیچ راه خروج ندارند. الى سائر الارض ما دام معمورا و قام على الارض حتى اذا جاء وعد الله جعله دکا او منهدا؛ تا اینکه وعده الهی برسد و این سد فرو بریزد و منهدم شود. باید این مشکل را حل کنند. صرف تطبيق بر قوم تاتار نقطه غامض مسئله را حل نمی کند. فکان عليهم ان يقرروا للسد وصفه هذا و ان كانت هذه الامة المذكورة؛ اگر مرادتان از این امت، خود تاتار باشد. و قد صارو من شمال الصين؛ از چین آمدند به قفقاز و عراق و ایران و... فاین هذا السد الموصوف في القرآن؛ پس سدی که در قرآن توصیف شده کجاست؟ الذي وطئوه؛ سدی که پشت سر گذاشتند و از آن عبور کردند، ثم طلعوا منه؛ که از آن خارج شدند و به این شهرها آمدند. و جعلوا عاليها سافلها؛ این مشکل برای ما حل نشد. و ان لم تكن هي تatar او غيرها من القوم المهاجمة في طول التاريخ؛ اگر مرادتان از يأجوج و مأجوج قوم تاتار و امتهایی که در طول تاريخ کشورها را مورد هجوم قرار داده اند، نیست، پس این سد کجاست؟ «المشيد بالحديد»؛ سدی که از آهن ساخته شده است. و من صفتہ ان يحبس امة كبيرة منذ الوف من السنين؛

منظور ایشان تا اینجا اینست که اگر مرادتان از یاجوج و ماجوج قوم تاتار است، پس سد کجاست؟ و باز اگر مرادتان اقوام دیگر است، مجدداً می‌پرسیم پس سد کجاست؟ سدی که از ویژگی آن است که در پشت آن یک امت فاسد به عنوان زندانی قرار دارد و هر نفر از آنها نمی‌میرد مگر اینکه هزار نفر از نسل خود را بیند؟ من ان تهجم علی سائر اقطار الارض؛ سدی که جلوی حملات آنها را بر سایر سرزمینها گرفته. و لا مخرج لهم الى سائر الدنيا دون السد؛ عجیب است! هزاران سال پشت سد مانده اند و هیچ راهی برای نفوذ به سایر کشورها ندارند جز از طریق سد که آنهم بر آنها بسته شده است. وقد ارتبط اليوم بقاع الارض بعض الخطوط البرية والبحرية والجوية؛ منظورشان ارتباطات دریائی، زمینی و هوائی است.

ایشان می‌فرمایند: الان جهان با هم مرتبط است یا از طریق دریا یا از طریق آسمان و یا از طریق زمین. و دستگاههای هست مثل اینترنت که دقیقاً مشخص می‌کند که مثلاً شهر مقدس قم، محله‌های قم که دقیقاً کجاست؟ این فرمایشات تازه مربوط به چند سال قبل است. جهان الان مرتبط است پس سد کجاست؟ و لیس یحجز حاجر طبیعی کجبل او بحر او صناعی کسد او سور او خندق؛ هیچ مانعی، نه موائع طبیعی و نه موائع مصنوعی، هیچکدام از آنها نمی‌تواند جلوی حرکت کسی را بگیرد. فای معنی لانصداد قوم عن الدنيا بسد بین جبلین؛ اشتباه نشود، ایشان به بیانات و تطبیقاتی که برخی در این زمینه دارند، اشکال وارد می‌کند نه به قرآن، لذا می‌فرماید: این سدی که توانسته است یک چنین قومی را در همین دنیا در پشت دو کوه نگه دارد، کجاست؟ ایشان در مقام جواب از این اشکال می‌فرمایند:

توجیه و احتمال اول علامه:

و الذى ارى فى دفع هذا الاشكال والله اعلم، ان قوله دكا من الدك بمعنى الذلة؛ در لسان العرب گفته است جبل دك، يعني جبل ذليل، المراد بجعل السد دكا جعله ذليلاً لا يعبأ به وهو لا ينتفع به من جهة اتساع طرق الارتباط و تنوع وسائل الحركة والانتقال؛ ایشان می‌خواهند بفرمایند که: وضعیتی پیش می‌آید که هیچ چیزی نمی‌تواند جلوی پیشرفت و حرکت را بگیرد و کوه و بلندی‌ها ذليل می‌شود

و این در واقع اشاره به پیشرفتهاست. حقیقت هذا ال وعد هو ال وعد بِرَقْى الْجَمَعِ الْبَشَرِيِّ فی مَدْنِيَّتِهِ؛ بالآخره بشریت به سوی مدنیت حرکت و پیشرفت و آینده ای دارد که هیچ چیز حتی کوه نمی تواند در برابر شر مقاومت کند و همه چیز در برابر شر ذلیل و خاضع می شود. پس در حقیقت این کلام قرآن اشاره به این وعد است. و اقتراب شتی امم، یعنی همین حرف که الان می گویند که جهان دهکده جهانی است امتها به هم نزدیک می شوند. لا يسده سد و لا يحوطه حائط عن الانتقال من ای صقع من اصقاع الارض؛ جریان سد و... کنایه و اشاره به این قضایاست. که هیچ دیوار و سدی نمی تواند مانع از جابجائی امتها شود. الی ای قوم؛ حال به ایشان عرض می کنیم که شما معنای دیگری بیان کردید مؤید شما بر این مطلب چیست؟

و یوید هذا المعنى سياق قوله...؛ می فرماید موید قول ما سياق آیات دیگری است که در ارتباط با يأجوج و مأجوج آمده است. حتی اذا فتحت يأجوج و مأجوج حيث عبر بفتح يأجوج و مأجوج و لم يذكر السد؛ قرآن سخن از پیش روی اینها می کند ولی صحبت از سد نمی کند. پس معلوم می شود که قرآن سد را کنایه از این گرفته اند که هیچ چیز نمی تواند جلوی پیشرفت انسانها را بگیرد.

توجیه و احتمال دوم علامه:

و للذك معنا آخر الدفن دككت الركي يعني البئر دفنته؛ منظور این است که آن جبل صيرورة الجبل را بآيا من طين؛ یعنی همان کوه سر به فلك کشیده تاثيرش را از دست می دهد و زیر خاک می رود. تدکدک الجبال ای صارت روابی من طین یعنی کوهها تبدیل به خاک و گل شده. فمن الممكن ان يحتمل ان السد من جملة ابنيه القديمة التي ذهبت مدفونة؛ یعنی سدی بوده و از بین رفته است. البته علامه احتمال اول را تقویت می کند نه این احتمال و توجیه را.

رواياتی که راجع به آینده جهان مطرح است و اینکه بعد از ظهور حضرت عدل، عدالت و امنیت وجود دارد تا قیام قیامت، این احتمال را تایید می کند. در نتیجه بیان علامه رواياتی را که از عame راجع به آینده جهان نقل کردیم، را رد می کند.

//

جلسه ۵۷ - ۱۷/۹۱

نظرات علماء - روایات نامنی

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيمما امام زماننا روحی و ارواح من سواه لتراب مقدمه الفدا.

محور بحث ما اوضاع جهان بعد از حضرت مهدی ॥ است که از یک نگاه خود بحث مستقلی است و از نگاهی دیگر، ادامه بحث سابق است. بحث سابق جریان یاجوج و ماجوج و اینکه اینها فساد در جهان به راه می‌اندازند و اینکه این واقعه در چه زمانی است؟ آیا بعد از ظهور حضرت مهدی ॥ است یا قبل از آن؟ اگر این واقعه قبل از ظهور حضرت باشد از علائم ظهور است ولی اگر بعد از ظهور باشد، معنایش این است که جهان را دوباره فساد پر می‌کند و این خلاف روایات متواتر و خلاف مسلماتی همچون؛ **یملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً**، است.

اکنون ببینیم از روایات عامه مخصوصاً روایاتی که امثال کعب، تبع و... نقل می‌کنند، و نیز از روایات اهل بیت ॥ چه استفاده می‌شود؟

مرحوم مجلسی در کتاب شریف بحار الانوار، ج ۱۴۵ ص ۵۳ باب ۳۰ بحثی را تحت عنوان؛ **خلفاء المهدی صلوات الله عليه و أولاده و ما يكون بعده عليه و على آباء السلام**، بیان می‌کنند. ایشان بعد از نقل چند روایت، مطالبی را بیان می‌کنند. در پاورقی بیاناتی از مرحوم مفید، مرحوم مرتضی و مرحوم حر عاملی ذیل این روایات نقل شده که بیان می‌کنیم. پس روال بحث این است که ابتدائی روایات فریقین سندا و دلالة ارزیابی شود و در انتها به جمع بندي مطالب گفته شده پرداخته شود. قبل از ورود در بحث ابتدا برخی نظرات علماء را نقل می‌کنم، و بعد از آن نگاهی به روایات عامه می‌اندازیم.

نظارات علماء:

مرحوم سید مرتضی در باب این موضوع می‌فرمایند: **انا لا نقطع بزوال عاممة التكليف عند موت المهدی ع؛ ما بعد از رحلت حضرت قطع نداریم به اینکه تکالیف برداشته می‌شود. بل یجوز ان یبقی**

بعده ائمه، امامان و پیشوایانی بعد از حضرت خواهند بود که زمام امور جهان را به دست می‌گیرند و اداره می‌کنند. یقونون بحفظ الدین و مصالح اهله؛ از دین و مصالح دینداران محافظت می‌کنند.

آیا لازمه این کلام اینست که بگوئیم تعداد ائمه ما بیش از ۱۲ تاست؟^۱ و لا یخرجننا ذلک عن التسمیة بالاشنی عشریة؛ حال این امامان بعد از حضرت مهدی ﷺ چه کسانی هستند؟ باید تفسیر شود که یا رجعت است یا اینکه اولاد حضرتند و یا افراد صالح هستند که از عهده این مسئولیت بر می‌آیند. این عقیده، ما را از اعتقاد به ۱۲ امام خارج نساخته زیرا آنچه که خواسته از ما اینست که، علم و یقین به امامت این ۱۲ امام داشته باشیم. و لا یخرجننا هذا القول عن التسمیة بالاشنی عشریة لأنّا کلفنا بأنّ نعلم إمامتهم إذ هو موضع الخلاف وقد بینا ذلك بياناً شافياً فيهم؛ از این بیان استفاده می‌شود که پایان عمر شریف حضرت مصادف با اول هرج و مرج نیست و این خلاف فرمایشاتی است که از پیامبر اکرم ص به طور قطع رسیده است. پس روایاتی که اوضاع جهان بعد از حضرت را آشفته بیان می‌کنند جای تأمل است و باید ببینیم که از کجا آمده است؟

مرحوم حر عاملی نیز در کتاب الایقاظ بابی را تحت عنوان: فی انه هل بعد دولة المهدی ﷺ دولة ام ل؟^۲ مطرح می‌کند.

مرحوم شیخ مفید رضوان الله تعالى علیه می‌فرمایند: لیس بعد دولة القائم ﷺ لأحد دولة؛ دیگر حکومت و حاکمیت بعد از حضرت نیست الا ما جائت به الروایة من قیام ولده؛ مگر روایاتی که حاکمیت را بعد از حضرت از آن فرزندان حضرت می‌داند. و لم يرد على القطع و الشبات؛ که این هم به طور قطعی نیست. و اکثر الروایات؛ مضمون بیشتر روایات این است که، انه لم يمض مهدی الامّة الا قبل القيامه بأربعين يوماً؛ يعني رحلت مهدی ﷺ تقریباً مقارن است با قیام قیامت. یکون فيه الهرج و علامه خروج الاموات؛ دیگر عالم، عالم تکلیف نیست، بلکه شروع عالم مكافات است. و قیام الساعه للحساب و الجزاء؛ اینکه در متن از ارشاد نقل می‌کنند در؟^۳

۱. رجعت با قیام حضرت مهدی ع دو مقوله است برخی رجعت را مقارن با ظهور حضرت می‌دانند و می‌گویند برخی ائمه مقارن با آن رجعت خواهند داشت مثلاً امیر المؤمنین ع له کرات به کرات رجعت می‌کند. و یا پیامبر اکرم ص و امام

مرحوم طبرسی در اعلام الوری می فرمایند:

جائت الروایة الصریحة انه ليس بعد دولة المهدی 〔〕 دولة؛ بعد از حکومت حضرت دیگر حکومتی نیست. الا ما ورد من قیام ولده و لم ترد به الروایة على القطع والثبات و اكثر الروایات ۱ أنه لن يمضى من الدنيا إلا قبل

حسین ع که در ظهر حضرت مهدی ع رجعت می کنند. به هر حال در ارتباط با رجعت روایات مفصل است و بنده در گذشته در حدود ۲۰ جلسه در ارتباط با رجعت بحث کردم آنهم نه اینگونه که همه مباحث سندی و دلالتی بحث شود زیرا بحث رجعت بحث گسترده ایست که زمان زیادی می برد ولی به هر حال اصل آن از اعتقادات شیعه است و تفصیلات آن بحث دیگری است.

مرحوم مجلسی در همین جلد ۵۳ از کتاب بحار در بحث رجعت می فرمایند: دویست روایت صریح در ارتباط با رجعت داریم. اعلم یا اخی انى لاظنك ترتاب بعد ما مهدت و اوضحت لك فى القول بالرجعة التي اجمعـت الشيعة عليها فى جميع الاعصار و اشتهرت بينهم كالشمس فى رابعـة النهار حتى نظموها فى أشعارهم و احتجوا بها على المخالفين فى جميع أمصارهم و شنع المخالفون عليهم فى ذلك و أثبتوه فى كتبهم و أسفارهم منهم الرازى و النيسابورى و غيرهما و قد مر کلام ابن أبي الحديد حيث أوضح مذهب الإمامية فى ذلك و لو لا مخافة التطويل من غير طائل لأوردت كثيرا من کلماتهم فى ذلك. و كيف يشك مؤمن بحقيقة الأئمة الأطهار؟؛ کسی که اعتقاد به دوازده امام دارد چطور شک کند در روایاتی از آنها به تواتر رسیده است. فيما تواتر عنهم فى قریب من مائتی حديث صريح رواها نيف و أربعون من الثقات العظام؛ بیش از ۵۰ نفر از علمای موثق احادیث رجعت را در بیش از ۵۰ کتاب نقل کرده‌اند. و العلماء الأعلام فى أزيد من خمسين من مؤلفاتهم کتفه الإسلام الكليني و الصدوقي محمد بن بابويه و الشیخ أبي جعفر الطوسي و السيد المرتضى و التجاشی و الكشی و العیاشی و علی بن إبراهیم و سلیم الھلائی و الشیخ المفید و الکراجکی و النعمانی و الصفار و... اگر نقل این ۵۰ نفر از علماء در ۵۰ کتاب مختلف تواتر نیست، پس تواتر چیست؟ و إذا لم يكن مثل هذا متواترا ففي اى شيء يمكن دعوى التواتر مع ما روتہ کافۃ الشیعہ خلفا عن سلف؛ سپس جمله جالبی را ایشان بیان می کند. و ظنی أن من يشك في أمثالها فهو شاك في أئمه الدين؛ کسی که در این قبیل روایات با این پشتوانه شک کند، او شک در ائمه اطهار دارد. و لا يمكنه إظهار ذلك من بين المؤمنين؛ حال کسی که در ائمه اطهار شک دارد، چه کار می کند؟ فیحال فی تخریب الملة القویمة بالقاء ما یتسارع إلیه عقول المستضعفین و تشکیکات الملحدین؛ اینها شبہاتی را مطرح می کنند که مستضعفین باور کنند. يُرِيدُونَ لِيُطْفُؤُ نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتُمِّنُ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ. پس وقتی شیخ مفید می فرمایند: بعد از حکومت حضرت دیگر حکومتی نیست، لازمه اش انکار اصل رجعت نیست، چون ممکن است که رجعت مقارن ظهور باشد. و می دانیم که مساله مقارت رجعت با ظهور از خصوصیات رجعت است نه اصل رجعت که از ضروریات است. بحار الانوار ج ۵۳ ص ۱۲۲

۱. اشاره به کلام سید مرتضی

القيامة بأربعين يوما؛ يكون فيها الهرج و علامه خروج الأسموات و قيام الساعة و الله أعلم. رفت حضرت مصادف با آخر دنيا و أول قيامت است.

متاسفانه این مساله مورد بحث که «اوپایع جهان بعد از ظهور» است، در کتب مخالفین به گونه دیگری ترسیم شده است و به قول برخی از نویسنندگان معاصر جرم و گناهی است که کعب در ترسیم آینده جهان مرتكب شده است. و عجیب است که همین روایات را که خود کعب می‌گوید از اسرائیلیات و از کتب آسمانی یعنی تورات محرّف است، کلامش را امثال بخاری، مسلم و دیگران به عنوان روایت در کتابشان نقل کرده اند.

روايات:

اکنون به چند روایت که در جلسات قبل درباره یاجوج و ماجوج از جلد سوم کتاب معجم احادیث امام مهدی ॥ اشاره شده بود، مجددا اشاره می‌کنیم:

اولین روایت: در صفحه ۲۷۹ مضمونش این بود: *بینا الناس كذلك؛ بعد از اینکه به برکت حضرت عیسی ॥ نه حضرت مهدی !! وضعیت همه مردم خوب شد، در چنین حالتی که بهترین حالات است، اذ اتاهم الصریخ ان ذوالسویقتین قد غزی الیت یریده؛ ندائی سر داده می‌شود که بیت الله الحرام را هدف گرفتند.* در این میان حضرت عیسی ॥ با عده ای از نیروها به طرف بیت الحرام حرکت کرده اما در میان راه فوت می‌شوند سپس، *یقی عجاج من الناس یتسافدون کما تتساند البهائم؛* دیگر حاکمیت و قانون، حاکمیت و قانون بهائیم می‌شود.

اینرا کعب نقل میکند و متاسفانه این مطلب در کتابهای دسته اول عامه مثل احمد و ترمذی، ابن ماجه و حتی عبدالرزاق هم نقل می‌شود. یعنی همان حرفهایی که کعب از تورات نقل می‌کند. البته از شیعه حتی یک نفر آن را نقل نمی‌کند. خلاصه این روایت اینکه بعد از حضرت عیسی ॥ دوباره هرج و مرج می‌شود.

روایت دوم: مجددا از کعب در صفحه ۲۷۵: *یقی الناس بعدهم؛ بعد از قبض روح شدن حضرت عیسی ॥ ماء عام لا یعرفون دینا و لا سنه؛ به مدت صد سال بعد از حضرت عیسی ॥ زمام حکومت به*

دست مردم غیر متدين است. بتهارجون تهارج الحمير؛ وضعیت، وضعیت حیوانات است؛ علیهم تقویم

الساعه؟

این مطلب با روایات متعددی که از اهل بیت ॥ رسیده و همچنین روایاتی که به توادر از جانب حضرت رسول ص رسیده که: یملئ الارض قسطا و عدلا، که در زمین حاکمیت قسط و عدل است، چگونه قابل جمع است که شما آن را نقل می‌کنید؟ این به نوعی تکذیب رسول الله ص است. اگر این قبیل روایات از پیامبر (ص) و اهل بیت ॥ درست است پس روایات کعب جعلی است، آنها را رد کنید. مگر اینکه امثال روایت اول را بتوانیم توجیه کنیم و بگوئیم مربوط به دوران قیامت است. اما به هر حال روایت دوم را نمی‌توان توجیه کرد. آیا صد سال مردم بدون دین و آئین و شریعت می‌مانند؟!

روایت سوم: در صفحه ۲۹۶ نیز شبیه همان مساله را نقل می‌کند که: فاذا رفعت هذه الاشياء من الارض؛ وقتی هجر اسماعیل، مقام ابراهیم، تابوت موسی و... از زمین برداشته شد، فقد اهلها خیر الدين والدنيا؛ در آن هنگام مردم هستند در حالی که خیری در دنیا و امور دینی آنها نیست، یعنی اوضاع همان اوضاع قبل خواهد بود. راوی این روایت عکرمه است. او کسی است که تفکر نصب و خوارج^۱ را به آفریقا برداشت. و با تبلیغات خود مردم را منحرف می‌کرد. او همان کسی است که می‌گوید: آیه انما يريد الله... فقط راجع به نساء النبي ص است.

روایت چهارم: در صفحه ۳۱۸ باز به همین مضمون است، و يتحصن ابن مریم ॥ و اصحابه حتی یکون راس الثور و راس الجمل خیر من مائة دینار الیوم؛ دوباره نا امنی بر می‌گردد و حتی خود حضرت عیسی ॥ هم دچار ناامنی می‌شود و جای امنی پیدا نمی‌کند. جالب اینکه در کتب اهل سنت روایات نقطه مقابل اینها نیز نقل شده است، روایاتی که غالبا از پیامبر (ص) نقل شده است بر خلاف این روایات است که به پیامبر (ص) هم نسبت داده نشده است.

۱. میزان الاعدال.

روایت پنجم: را در صفحه ۳۰۱ معجم را نگاه کنید. این روایت را زید بن اسلم از کسانی که به خانه وحی حمله کرد نقل می‌کند که ما فعلاً وارد این بحث نمی‌شویم. او در اینجا روایت می‌کند که بعد از بین رفتن یاجوج و ماجوج، یا *معشر المسلمين الا ابشروا فان الله قد كفاكم و عدوكم؛ از دژها و مخفیگاهها بیرون می‌آیند یسرحون مواشیهم؛ احساس امنیت می‌کنند.* *فما يكون لها رعى الا لحومهم... از این روایت استفاده می‌شود که امنیت بعد از رحلت حضرت مسیح برقرار است.*

روایت ششم: نیز در صفحه ۳۰۶ هم به همین معناست: *ليحجن البيت و ليعتمرن بعد ياجوج و ماجوج؛ راهها امن می‌شود، برنامه حج و عمره شروع می‌شود.* و مسلمانها از باقی مانده غنائم باقیمانده از یاجوج و ماجوج سالها به عنوان هیزم یا چیز دیگر استفاده می‌کنند. و این به معنای وجود امنیت هست.

روایت هفتم: مناقض با روایات قبل است: *يبعث الله و يبقى شرار الناس تقوم عليهم الساعة؛ و به همین منوال است سایر روایات.*

به هر حال روایاتی که نقل می‌کنند متعارض است. و کعب که در نقل این روایات عمدۀ و اساس است، انصافاً ظلم بینی و آشکار از او صادر شده و باید چنین شخصی و روایاتش را کنار گذاشت. در بحث دجال یکسری روایات تخریبی از او و شاگردانش شنیده شد که آنها را در بین مسلمانان منتشر کردند. جالب اینکه او قبل از خطبه نماز جمعه یک ساعت اجازه داشت صحبت کند، در دورانی که ابوذر را ساكت کرده بودند و حق صحبت نداشت. ابوذری که از پیامبر اکرم ص پشتونه تصدیق دارد، *ما أَظْلَّتِ الْخَضْرَاءُ وَ لَا أُقْلَّتِ الْغَبْرَاءُ ذَا لَهْجَةً أَصْدَقَ مِنْ أَبِي ذَرٍ؛* شمشیر بر گردنش می‌گذشتند که اگر حرف بزنی گردنت را می‌زنیم و او ۲۱ سال مجبور بود که روایتی نقل نکند. در همین اوضاع کعب الاخبار با مجوز رسمي در خطبه نماز جمعه که همه باید حاضر باشند چنین فرهنگ را اشاعه می‌داد. او حتی در دوران بعد، که خلافت سومی بود، دو ساعت این سخن اکاذیب را در نماز جمعه نقل می‌کرد که: بعد از حضرت مهدی *مردم می‌مانند بغیر علم و لا كتاب منیر و*

حجر الاسود برداشته می شود و مردم بدون کتاب و روشنگر باقی می مانند. خلاصه او تصوراتی که در اسرائیلیات بود آنها را با بشارات نبوی مخلوط کرد، که به بخشی از اینها قبل اشاره کردیم.

راجع به جریان دایه الارض و اشرط الساعه ببینید چه می گویند! ابن حماد هم که ظاهرا پشتونه این پروژه است هرچه از این اکاذیب نقل شده در همان مرحله اول در کتاب او ثبت شده است. ابن حماد از کعب و کعب هم از پیامبر ص، کعبی که پیامبر (ص) را ندیده و در زمان خلیفه دوم اظهار اسلام کرده ولی با این حال بعض صحابه از او از پیامبر (ص) حدیث نقل می کنند. عجیب است کسانی که خود شاگرد پیامبر (ص) بودند روایات را از کسی که اصلا پیامبر (ص) را ندیده نقل می کنند و بعد هم توجیه می کنند که روایت اکابر عن اصغر است.

روایت هشتم:

المنصور مهدی ﷺ یصلی علیه اهل السماء والارض و طیر السماء؛ همه بر او درود می فرستند. بیتلی بقتل الروم؛ امتحان و آزمایش سختی در پیش دارد. والملاحم عشرين سنّة؛ بیست سال جنگ حضرت مهدی ﷺ با روم طول می کشد در حالی که کل جنگ های حضرت ۸ ماه ذکر شده است. یعنی کسی که موید بالملائكة است و از هر طرف مورد عنایت خداوند است در یک جبهه بیست سال از عهده یک جنگ بر نمی آید، ثم یقتل شهیدا و در آخر هم شهید می شود. فی ملحمة العظمی هو و الفان معه کلهم امیر؛ ۲ هزار نفر از سرداران و از امرای ارتش همه در رکاب حضرت در جبهه اروپا کشته می شوند. فلم یصب المسلمين بمصيبة بعد رسول الله اعظم منها؛ بله مصیبی بالاتر از شهید شدن حضرت و یارانش نیست ولی نه در این جبهه. و ما می دانیم اصل این قضیه تماما جعلیات کعب است.

نکته دیگر که مربوط به بحث نیست، مساله فوت یا شهادت امام ﷺ است. اینجا می گوید که حضرت یقتل شهیدا؛ ولی ظاهرا در هیچ روایتی از روایات ما این معنا نیامده است، نمی خواهیم مقام شهادت حضرت ﷺ را انکار کنیم چون کسی که در محبت به حضرت مهدی حتی اگر در رختخواب و بستر خود بمیرد، مات شهیدا، چه رسد به رحلت خود حضرت؛ لکن بحث در این

است که آیا در جریان ترور و عملیات نظامی و جنگ حضرت به شهادت می‌رسند یا اینکه یموموت موتا، که روایات ما یموموت موتا دارد. اما بحث شهادت و... از کعب الاخبار است غالبا.

والسلام عليکم و رحمة الله و برکاته

جلسه ۵۸ - ۱۸/۹۱

روایات نامنی

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيمما امام زماننا روحی و ارواح من سواه لتراب مقدمه الفدا.

بحث ما در ارتباط با اوضاع بعد از رحلت یا شهادت حضرت مهدی ॥ است. ضرورت بحث پیرامون این موضوع به این دلیل است که در پاره ای از روایات عامه آمده بود که بعد از رحلت حضرت عیسی ॥ دوباره ظلم و نامنی همه جا را فرامیگیرد تا اینکه قیامت بر پا شود.

ما به طور مفصل اشاره کردیم که جریان یاجوج و ماجوج به این شکلی که در کتب عامه آمده در کتب ما نبوده و این تفصیلات به این نحو اسرائیلیات است. البته گفتیم که اصل یاجوج و ماجوج، قرآنی است.

در جلسات قبل اشاره شد که مرحوم طباطبائی موضوع سد را اشاره‌ای دانستند به آینده جهان و پیشرفت آن و اینکه هیچ چیز در برابر این پیشرفت نمی‌تواند ایستادگی نماید حتی همان سد. جریان یاجوج و ماجوج را هم برخی نظیر مرحوم شهرستانی بر قوم تاتار تطبیق دادند. اگر ما این نظر را انتخاب کنیم یعنی یک جریانی بوده و گذشته همانند سایر جریانات و اتفاقات، و در اینصورت زمینه فراهم می‌شود برای بحثهای آتی که با ظهور امام زمان ॥ عدالت گسترش پیدا می‌کند و این عدالت هست تا دورانی که مرز قیامت است. آن دوران دیگر دوران تکلیف نیست بلکه دوران نشر اموات و رسیدگی به حساب است.

علاوه بر کلیات روایات متعددی که در این زمینه داریم که البته چند روایت نیز بر خلاف آن وجود دارد، اما اصل این مطلب و تبلیغ اینکه بعد از حضرت مهدی ॥ دوباره بلیات و فساد جهان را می‌گیرد ریشه اش به کعب بر می‌گردد و خیلی از روایات آنها به همین مضمون است که واقعاً ظلم بینی به روایاتی که از رسول الله ص و اهل بیت ॥ نسبت به آینده روشن برای جهان قبل از قیامت آمده شده است.

چند روایت را از کتب عامه نقل کردیم در ادامه چند روایت دیگر از آنها را بازگو کرده و سپس نگاهی به کتب شیعه می‌اندازیم. البته ظاهرا در برخی از کتب ما هم مضامینی شیوه آن مضامین آمده و برخی نسبت به آن ادعای یقین و قطع کرده اند که اینها را باید به گونه‌ای حل کنیم.

مرحوم نعمانی بخشی از این روایات را می‌آورد و نقل می‌کند:

روایت نهم:

جابر بن سمرة يقول سمعت رسول الله يقول يكون بعدى اثنا عشر خليفه كلهم من قريش فلما رجع الى منزله اتته قريش ثم يكون ماذا؛ گفتند بعد از اين ۱۲ خليفه چه می شود؟ قال: ثم يكون الهرج؛ در مورد هرج کتب لغت را نگاه کنید.

ابن اثیر در نهاية می‌گوید: الهرج اى القتال و اختلاط و قد هرج الناس يهربون هرجا اذا اختلطوا؛ وقتی که مردم به جان هم بیافتدند به آن هرج می‌گویند. وقد تکرر في الحديث و اصل الهرج الكثرة في الشيء و الاتساع؛ دامنه و گسترش پیدا کردن را هرج می‌گویند. هرج البعير، هرج الفرس يهرب اذا كثر جريه، وقتی که خيلي حرکت کندو بدو. اذا صدر من شدة الحر و ثقل الحمل؛ يعني در اثر گرمای زیاد و بار سنگین متغير و سرگردان است. الذي لا يهتم ولا يبالى؛

مجددًا ابن اثیر در صفت اهل جنت می‌گوید: انما هم هرجا مرجا يعني كثرة النكاح؛ و في الرواية، يتھارجون تھارج البھائم اى يتھادون؛ يعني انسانها همانند حیوانات نر و ماده مدام به یکدیگر می‌پرند.

يعنى زندگی، زندگی جنگلی است و قانونی حاکم نیست.

آیا اینگونه است که بعد از رحلت حضرت مهدی ؑ یا شهادت ایشان انسانها دوباره به عقب بر می‌گردند؟

مرحوم طریحی در بیان معنای هرج می‌گوید: في حدیث العث على كتابة الحديث یاتی على الناس زمان الهرج الفتنة و الاختلاف؛

مرحوم نعمانی در کتاب الغيبة ص ۱۰۷ بعد از بیان این حدیث از طرق عامه می‌فرمایند: ما این حدیث را می‌پذیریم زیرا شواهد زیادی بر صحبت وجود دارد. مثلا اشاره به ائمه اثنا عشر که مورد

اتفاق فریقین است، البته تتمه روایت را نمی توان پذیرفت. شاهد کلام: و الروایات بهذا المعنا المعنی من طرق العامة کثیره؛ مراد از بهذا المعنا روایات هرج و مرج نیست، زیرا روایات هرج و مرج همین یک مورد بیشتر نیست، بلکه مراد ایشان از کثرت روایات، روایاتی است که اشاره به ۱۲ نفر امام دارد. تدل علی ان مراد رسول الله ص بذکر ائمه الاثنی عشر و فی قوله فی آخر حدیث الاول ادل الدلیل علی ما جائت به الروایات؛ روایت اول که در ذیلش تعبیر به هرج و مرج آمده بود، دلیل است بر آنچه که در روایات متصله و مسنده آمده بود که عبارت بود از: من وقوع الهرج بعد مضى المهدی ۴۵ سنه؛ بعد از رحلت حضرت تا ۵۰ سال یعنی تا قیامت اوضاع بهم می‌ریزد.

ما اشکال می‌کنیم که مرادتان کدام روایات است؟ مگر چند روایت متصله است که هرج و مرج را بیان کرده باشد. شاید بیش از یک روایت هم نباشد و حتی احتمال می‌دهیم همین یک روایت هم متأثر از روایات عامه باشد.

روایت دهم:

روایت دیگر از ابن حماد است – که عجیب است و این سنخ روایات را معمولاً ایشان نقل می‌کند. سمع عبدالله بن عمرو عاص يقول الجابر: ثم المهدی ۴۵ ثم المنصور ثم السلام ثم امير العصب فمن استطاع ان یموت بعد ذلك فالیمت: بعد از این سه حکومت اگر کسی توانست خود کشی کند، این کار را بکند چون اوضاع بهم می‌ریزد.^۱

روایت یازدهم:

خود عبد الله بن عمرو عاص روایت می‌کند که: ثلاثة امراء يتوالون؛ سه امیر پی در پی می‌آیند. تفتح الارضون كلها عليهم؛ تمام سرزمنیها به روی آنها باز می‌شود. كلهم صالح الجابر ثم المفرح ثم ذو العصب يمكثون اربعين سنة ثم لاخير في الدنيا بعدهم ...^۲

۱. الفتن ج ۱ ص ۴۶۱

۲. الفتن، ج ۱، ص ۳۸۷

روایت سوم از زهری است: **يَمُوتُ الْمَهْدِيُّ مُوتًا ثُمَّ يَصِيرُ النَّاسَ بَعْدَهُ فِي فَتْنَةٍ وَّ يَقْبَلُ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِّنْ بَنِي مُخْزُومٍ؛ وَقَتْيٌ أَوْضَاعٌ بِهِ هُمْ مَرِيزُدُ شَخْصٍ اَزْ بَنِي مُخْزُومٍ مَّا آتَيْدُ.** فيبایع له فیمکث زمانا؛ مردم با او بیعت می کنند و لی آن شخص بعد از مدتها حکومت، یمنع الرزق فلا یجد من یغیر عليه کسی پیدا نمی شود که بر او اعتراض کند. ثم یمنع العطاء ثم لا یجد احد یغیر عليه و یعنی مستمری مردم را نیز قطع می کند، ولی کسی جرأة اعتراض ندارد و هو ینزل بیت المقدس؛ پایتخت حکومت او بیت المقدس است. فیكون هو و اصحابه مثل العجاجيل المريبة تمسي نسائهم ببطیطات الذهب؛ عبارات، عبارات نامأنوس و غریب است! لباسهای زنان لباسهای نیمه عریان است. ثیاب لا تواریهن فلا یجد من یغیر عليه فیأمر باخراج اهل اليمن و قضاعة و مذحج و همدان و حمیر و الازاد.

طبق این مطالب که ابن حماد نقل می کند اوضاع جهان بهم می ریزد، مسائل امنیتی و رزق و روزی بهم می ریزد. باید معلوم شود که اینها چگونه به عقاید صحیح ما یورش بردنده و هجمه فرهنگی راه انداختند و اینها را در کتابهای دسته اولشان نقل کرده اند. پس اگر هم در برخی از کتب ما این سنخ روایات آمده باشد، ریشه اش مشخص است.

روایت دوازدهم:

ما یکون بعد المهدی ॥ راوی این روایت دینار بن دینار است.^۱ بلغنى إن المهدى ॥ إذا مات صار الامر هرجا بين الناس؛ بعد از رحلت حضرت طبق نقل دینار بن دینار که معلوم نیست کیست؟ و از کجا نقل می کند؟ چون او می گوید: بلغنى؛ مردم به جان هم می افتدند و دچار حیرت می شوند. یقتل بعضهم بعضا و ظهرت الاعاجم؛ پس تکلیف امثال روایات اذا قام القائم ॥ وضع یده على روس العباد و جمع عقولهم و کمل اخلاقهم یا احلامهم؛ مردم تغییر می کنند، اوضاع تغییر می کند. یفتح الله به قلوبا غلفا؛ فرهنگ عوض می شود، تکلیف اینها چه می شود؟

ما قبل از اینکه به بیان مسائل رفاهی دوران حضرت پردازیم باید به مسائل اساسی تراز آن مثل اخلاقیات در آن دوران پردازیم. در روایات دارد که در آن زمان شخص از کنار شمش طلا می گذرد

۱. چند شخص به نام دینار هستند که برخی از آنها به قول خودشان تقه و برخی دیگر مجھولند.

و خودش را ملامت می‌کند که ما به خاطر این همدیگر را می‌کشیم؟! دیگری رد می‌شود و می‌گوید: به خاطر همین دست ما قطع می‌شد؟! و دیگری می‌گوید به خاطر همین صله رحم را قطع می‌کردیم؟! يجعل الله الغنى في قلوب الناس؛ حضرت قبل از فتح کشورها قلوب را فتح می‌کند.

این روایات را عامه و خاصه نقل می‌کنند. حضرت اعلام می‌کنده صورت عمومی و جهانی که هر که نیازمند است باید و بر گیرد. نقل است که فقط یکنفر بر می خیزد و اظهار نیاز می‌کند و از آن طلاها بر می دارد ولی پس از آنکه از محل فاصله می‌گیرد خودش را ملامت می‌کند که آیا به غیر از تو کس دیگری نبود که اظهار نیاز کند؟ تو انسان حریصی هستی؟ سپس بر می‌گردد که آنرا پس دهد ولی در جواب به او می‌گویند: ما چیزی را که دادیم، پس نمی‌گیریم. قضیه امنیت فراتر از انسانهاست حتی، یصطلح السیاع و البهائم؛ هجمه و خوردن بهائم توسط سیاع یک امر غریزی است که حتی این هم تغییر می‌کند. ولی متأسفانه می‌گویند با رحلت حضرت مهدی [۱] یک دفعه اوضاع بهم می‌ریزد و دوباره همان یتسافدون و یتهاجون و امثال آن می‌شود. این مسائل که قبل اهم بود. این اوضاع به عنوان زمینه ساز پذیرش حاکمیت حضرت بود. لذا این روایات را باید کنار بگذاریم.

برخی از حرفها تعریض و توهین است. مثلاً می‌گویند: حضرت مردم را به زور سرنیزه به دین وارد می‌کند! در حالی که در روایات دارد که: یرضی له ساکن الارض و السماء؛ حاکمیت بر دلهاست. حتی برای مردگان و عالم بزرخ هم فرج و گشايش می‌شود. فرجه یا فرجه هردو در روایات آمده است. اصلاً وضعیت دیگری خواهد بود. لا عین رات و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر؛ حال همه این روایات را با حرفهای کعب و تبیع و دینار و... زیر سوال ببریم؟ لذا این روایات اگر در کتب ما هم باشد باید مورد بحث و تأمل قرار داد.

اما ادامه روایت: یقتل بعضهم بعضاً و ظهرت الاعاجم و اتصلت البهائم؛ کشتارها و... فلا نظام ولا جماعة حتى یخرج الدجال؛ پس طبق این بیان دجال بعد از رحلت حضرت می‌آید، در حالی که ما گفتیم که دجال قبل از ظهور حضرت در حدود ۱۰ روز و یا در دوران ظهور خواهد بود. پس این یک قول جدید است که اصلاً بعد از رحلت حضرت دجال می‌آید.

کلام مجددا به کعب برمنی گردد: ...یموت المهدی ﷺ موتا ثم يلی الناس بعده رجل من اهل بيته فيه خیر و شر و شره اکثر؛ مردی از اهل بیت حضرت متولی امور می‌شود که هم کار خوب دارد و هم کار بد ولی کارهای بدش بیشتر است. یغضب الناس و یدعوهم الى الفرقه بعد الجماعة بقائه قلیل یشور الرجل به من اهل بيته یقتله فیقتتل الناس قتالا شدیدا و بقاء الذی قتل بعده قلیل؛ حکومت همان شخص هم محدود است. ثم یموت موتا ثم يلیه رجل من مضر من الشرق یکفر الناس و یخرجهم من الدين یقاتل اهل الیمن^۱ یقاتل اهل الیمن قتالا شدیدا فیهزم الله؛ ببینید او چگونه بشارات پیامبر (ص) را از بین می‌برد که دولت دولت عدل خواهد بود و ظلم پایان می‌پذیرد. اما او با این حرفها اوضاع را بدتر از قبل نشان می‌دهد. تا جلسه بعد که انشاء الله برسیم به روایات اهل بیت ﷺ در این زمینه.

والسلام عليکم و رحمة الله و برکاته

۱. کعب به اعتبار دیانتش که یهودی است بیشتر به بیت المقدس و به اعتبار اصالتش که یعنی است بیشتر روایات را به یعن باز می‌گرداند و اعتبار خاصی می‌دهد.

جلسه ۵۹ - ۲۳/۹۱

روايات نامنی

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيمما
امام زماننا الحجة بن الحسن المهدى عليه السلام روحى و ارواح من سواه لتراب مقدمه الفدا.

بحث ما راجع به اوضاع جهان بعد از ظهور حضرت مهدى ॥ بود. آیا حکومتهای عدل و عدالت
بعد از حکومت حضرت مهدى ॥ برقرار است یا طبق نقلی که در کتب عامه (که بعضاً به اعتراف
خودشان از اسرائیلیات بود) بود که قبل از قیامت اوضاع بهم می‌ریزد و ناامنی همه جهان را تا صد
سال فرا می‌گیرد و بعد قیامت پیا می‌شود. چقدر این مطالب به واقعیت نزدیک است؟ و اصولاً بعد از
امام زمان ॥ آیا حاکمیت عدل و عدالتی هست یا اینکه اینگونه است که عامه نقل می‌کنند؟

روایاتی را که عامه نقل کردند سندا و دلالتا بررسی کردیم ولی به نکته ای از مرحوم نعمانی در
جلسه قبل برخورد کردیم که می‌خواهیم قدری بیشتر راجع به آن بحث کنیم.

ایشان مدعی شدند که بعد از رحلت حضرت مهدی ॥ به مدت پنجاه سال عالم را هرج و مرج
فرا می‌گیرد. ایشان این کلام را ذیل «فصل فی ما روی ان الائمه اثنا عشر من طریق العامة»، نقل کرده و
بحثی راجع به اثبات ائمه اثنا عشر از طریق روایات عامه دارند و بعد می‌فرمایند بر این معنا سوای
روایات عامه دلائل قرآنی نیز وجود دارد. و از کتب آسمانی هم این مطلب (یعنی اثنا عشر بودن
ائمه) تایید شده است.

سپس ایشان بعد از نقل چند روایت از طرق عامه می‌گویند: و الروایات فی هذا المعنی من طرق
العامة كثيرة تدل على أن مراد رسول الله ص ذكر الائمه اثنا عشر وأنهم خلفاؤه؛ این روایات کثیره از طرق
عامه دلالت دارد بر اینکه مراد رسول الله ص از اثنا عشر همان جانشینان حضرت رسول ص است.
و فی قوله فی آخر الحديث الأول^۱ ثم الهرج، أدل دلیل على ما جاءت به الروایات متصلة من وقوع الهرج بعد

۱. و من ذلك ما رواه محمد بن عثمان بن علان الذهني البغدادي بدمشق قال حدثنا أبو بكر بن أبي خيشه قال حدثنا
علي بن الجعد قال حدثنا زهير بن معاویة عن زياد بن خيشه عن الأسود بن سعيد الهمданی قال سمعت جابر بن سمرة

مضي القائم [ا] خمسین سنه...^۱ بعد از اینکه حضرت از دنیا رفتند به مدت پنجاه سال هرج و مر ج واقع می‌شود. با توجه به این مطالب ظاهرا ایشان این قضیه را مسلم گرفته اند که بعد از حضرت مهدی [ب] به مدت ۵۰ سال هرج و مر ج واقع می‌شود. البته راجع به مطالب بعدی ایشان بحثی نیست که ائمه اثنا عشر همان امامان معصوم [ه] هستند، اما اینکه ایشان فرمودند ما روایات متصله و مسند داریم که پنجاه سال بعد از حضرت جهان به هم می‌ریزد کلام درستی نیست. اکنون باید ببینیم ایشان به کدام روایات استناد می‌کنند. چون ما روایات متعددی در این زمینه نیافتیم. و گویا اصلاً روایات نیست بلکه تنها یک روایت است که آن را مرحوم عیاشی در تفسیر و مرحوم شیخ مفید نیز همان را در اختصاص مرسلاً نقل می‌کنند. این روایت علاوه بر سند از نظر معنا هم مشکل دارد. که البته ما توجیهات موجود در ارتباط با این روایت را بیان خواهیم کرد. البته ممکن است مراد ایشان از روایات متصله، روایاتی است که ایشان در جای دیگری آورده اند.

حال اگر ما استناد کتاب اختصاص به شیخ مفید را قطعی بگیریم و در استناد آن بحثی نکنیم در استناد تفسیر عیاشی به ایشان بحثی نیست، اگر هم باشد در مرسلاً بودن روایات ایشان است. که البته برخی این مشکل را اینگونه جواب داده اند که این ارسال از ناحیه ایشان نبوده بلکه از ناحیه کسانی بوده که اقدام به استنساخ این کتاب کرده اند. زیرا آنها برای سرعت بیشتر در استنساخ، اسناد موجود در این کتاب را حذف کرده اند.

اما روایت مرسلي که مرحوم نعمانی «و در تفسیر عیاشی آمده» به آن استناد کرده به این

ترتیب است:

يقول سمعت رسول الله ص يقول يكون بعدى اثنا عشر خليفة كلهم من قريش قال فلما رجع إلى منزله أتته قريش فقالوا له ثم يكون ما ذا قال ثم يكون الهرج. الغيبة للنعمانى، ص ۱۰۳
۱. تفسير العياشى، ج ۲، ص ۳۲۶

روایت سیزدهم:

عن جابر قال سمعت أبا جعفر ـ يقول: و الله ليملکن رجل منا أهل البيت الأرض؛ يکی از ما اهل بیت ـ زمین و حاکمیت بر آن را خواهد داشت. بعد موته؛ این بزنگاه بحث است که ضمیر کلمه موته به چه کسی بر می گردد؟ آیا بعد موته یعنی اینکه خود حضرت بعد از رحلتشان دوباره رجعت می کنند و سیصد و نه سال حکومت می کنند؟ ثلثائة سنّة و يزداد تسعا قال: قلت فمی ذلک؟ این حکومت سیصد و نه سال چه زمانی است؟ قال بعد موت القائم قال: قلت و کم یقوم القائم فی عالمه حتى یموت؟ حضرت مهدی تا زمان رحلت چقدر حکومت می کند؟ قال تسع عشرة سنّة من یوم قیامه إلى یوم موته؛ از روز قیام تا روز رحلت نوزده روز حکومت می کنند. (دقیق کنید روایات ما همه تعییر به موت دارند نه شهادت) قال قلت فیکون بعد موته هرج؟ بعد از حکومت حضرت آیا هرج و مرج می شود؟ قال نعم خمسین سنّة، قال ثم یخرج المنصور إلى الدنيا؛ منصور به دنیا رجعت می کند. فیطلب دمه و دم أصحابه؛ این دو ضمیر به کی بر می گردد؟ حال اگر مراد از آن را منصور بگیریم، او به خونخواهی خودش و اصحاب خودش بر می خیزد. فیقتل و یسبی؛ شروع به کشتار و اسیر گرفتن می کند. حتی یقال لو کان هذا من ذریة الأنبياء ما قتل الناس کل هذا القتل، آنقدر کشتار برای اندازد که گفته می شود او اگر از ذریه پیامبر (ص) بود اینگونه رفتار نمی کرد. فیجتمع الناس عليه أیضهم و أسودهم؛ مردم عليه او شورش می کنند. فیکثرون عليه حتى یلجهونه إلى حرم الله فإذا اشتد البلاء عليه مات المتصر و خرج السفاح إلى الدنيا غضا للمنتصر؛ به انتقام متصر، فیقتل کل عدو لنا جائرا؛ گویا باز بعد از امام زمان ـ دشمنانی وجود دارند. و یملک الأرض کلها، و یصلح الله له أمره و یعيش ثلثائة سنّة و يزداد تسعا، ثم قال أبو جعفر يا جابر و هل تدری من المتصر و

السفاح؟ یا جابر المتصر الحسين و السفاح أمير المؤمنین صلوات الله عليهم أجمعین.

تطبیق داده شد بر امام حسینؑ و امام علیؑ.

اگر این روایت از امام باقرؑ باشد حضرت قبل از حکومت منصور و عباسین بوده و در حقیقت این روایت یک نوع پیشگوئی است که امام نسبت به حکومت عباسین داشته است.

ما می‌گوئیم ممکن است تحقیقات ما ایراد داشته باشد ولی شما که می‌فرمایید بعد از حضرت به مدت زیادی اوضاع بهم می‌ریزد اگر مستندتان این روایت است که مبتلا به اشکلاتی است. اولاً اینکه این روایت متصل نیست بلکه مرسل است. ثانیاً از نظر متن نیز مضطرب است که بالاخره بعد از حکومت حضرت کی بر می‌گردد و حکومت می‌کند و چه کسی مردم را به قتل می‌رساند؟ اگر مراد از متصر امام حسینؑ باشد، آیا مردم علیه امام حسینؑ بر می‌خیزند؟ آیا دوباره کربلا به پا می‌شود؟ به هر حال روایات باید روشن باشد تا بتوان به آنها اعتقاد کرد.

همین روایت را نیز مرحوم مفید با همان سند در اختصاص آورده است. ایشان می‌فرمایند: و الله ليملکن رجل منا أهل البيت... قال قلت له فيكون بعد موته الهرج قال نعم خمسین سنة ثم يخرج المتصر إلى الدنيا...؛ در اینجا این روایت روشن تر از روایت قبل است، زیرا در روایت عیاشی اول صحبت از منصور بود بعد متصر ولی در اینجا از اول همان متصر مطرح است.

پس اینکه گفته شد روایات متصله است، خیر چنین نیست؛ بلکه تنها یک روایت بود که آنهم تقریباً از نظر معنا موافق با روایات جعلی عامه بود، روایاتی که می‌گفتند بعد از حضرت عیسیؑ به مدت صد سال تا قیام هرج و مرج خواهد بود. البته ما در مقابل این ۵۰ سال روایات دیگری داریم که اساساً رحلت امام زمانؑ را از این دنیا قبل از قیام قیامت به روز می‌دانند.

بيان حر عاملی:

مرحوم حر عاملی در کتاب *الایقاظ من الهجعه*، ص ۳۹۸، بحث مشروحي در این رابطه دارد.

البته ایشان به حسب ظاهر مطالبی را هم بیان می‌کنند که شاید بعضًا شاذ باشد و یا اینکه ما به آنها نرسیده باشیم. ایشان می‌فرمایند: اما حدیث *وفاة المهدی قبل القيامة* باربعین یوماً فقد ورد بطريق متعدد لا تحضرني الان و الاحاديث في ان الارض لا تخلو من حجه كثيرة؛ گویا ایشان می‌خواهد تعارض بین این دو دسته روایات ایجاد کند. و الادلة العقلية على ذلك قائمة؛ ادله عقلی هم بر خالی نبودن زمین از حجت داریم. و احادیث حصر الائمه في ائمه الاثنى عشر كثيرة جدا؛ پس از طرفی روایاتی داریم که می‌گویند: زمین از حجت خدا خالی نیست و از طرفی تعداد ائمه بیشتر از ۱۲ تا نیست. و از طرفی قیام قیامت را بعد از حضرت تا چهل روز می‌دانند. به هر صورت روایات کثیری به عنوان معارض روحانی داریم. حال وجه جمع این روایات چگونه است؟ ایشان وجوهی را بیان می‌کنند. يتحمل هنا وجوه؛

احتمال اول: ان يكون خلو الارض من امام على ظاهره في هذه الأربعين و يكون موت الناس و جميع المكلفين قبل الامام؛ احتمال اول اینست که بگوئیم زمین از امام - در ظاهر - خالی است ولی چون مردم قبل از امام رحلت می‌کنند مشکلی به وجود نمی‌آید چون، و الحجه قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق تكون في تلك المدة اليسيرة خالية من المكلفين و الامام؛ در فاصله ۴۰ روزه نه مکلفی است و نه امامی.

این توجیه با یک مشکل رویه رو است و آن مشکل شهادت امام است که چه کسی ایشان را شهید می‌کند اگر همه مردم از دنیا رفته اند پس چه کسی پیدا می‌شود که ایشان را شهید کند؟ ولا ينافي ذلك ماورد من خروج المهدی من الدنيا شهیدا؛^۱ توجیه ایشان اینست: لإمكان ان يسوقه احد السم او يضربه بالسيف و نحوه ثم يموت القاتل و سائر المكلفين قبل الامام؛ چون ممکن است

۱. ایشان گویا می‌پذیرند که رحلت حضرت از طریق شهادت است.

شخصی زهر داده یا شمشیر زده و لی اثر آن زهر یا شمشیر فوری نبوده بلکه بعد از مرگ خلاائق بوده باشد.

جواب: العرش ثم النقش. شما ابتدا یک روایت در باره شهادت حضرت بیاورید! شما همان اول فرمودید: لا تحضرنی الان یعنی این بیاناتی که الان دارید طبق محفوظات شمامست. وقتی که می فرمائید: لا ینافی ذلک ما روی من خروج المهدی شهیدا یا نظرتان به روایتی است که می فرماید: ما منا الّا مسموم او شهید که این روایت^۱ از نظر سند مشکل دارد و یا مرادتان روایات دیگری است که از جانب شما ارائه نشده است.

به هر حال توجیه اول ایشان خوب به نظر می رسد ولی این مطلبی که بیان کردند نمی تواند معارضی برای آن باشد چون این مطلبی که در مورد شهادت حضرت گفتند، روایت نداشته و ثابت نیست. و یکون الرجعة بعد المدة المذكورة او قبلها؛ ایشان می گوید: در این ۴۰ روز که امام و مکلفین رفته اند رجعت اتفاق می افتد، در حالی که روایت می فرماید بعد از این ۴۰ روز قیامت اتفاق می افتد. پس آیا رجعت امام در این چهل روز است که عالم تکلیف هم نیست؟ یا خیر. آنچه که جزء اعتقادات ماست اعتقاد به اصل رجعت است اما تفصیلات رجعت و اینکه چه وقت است و چه کسانی از ائمه ॥ بر می گردند؟ نیاز به ادله بیشتری دارد. ولا یبعد ان یکون اهل الرجعة غیر المکلفین؛ ایشان می گویند: بعید نیست اینهائی که رجوع می کنند اهل تکلیف نباشند. یعنی آیا دوباره عالم بلا تکلیف می شود؟ اگر اینگونه است پس رجعت برای کیست؟ پس روایاتی که دارد محض الايمان و محض الكفر بر می گردند چه می شود؟ حال شما می گوئید محتمل است که تکلیف نباشد! و یکون اغلاق باب التوبه؛ و نیز محتمل است که در این ۴۰ روز توبه ای هم پذیرفته نباشد. وقتی گفته شد اصلاً مکلفی نیستند و عالم تکلیف نیست، دیگر اغلاق باب توبه چه معنای خواهد داشت؟ این

۱ . کفاية الاثر، ۲۲۹ – بحار الانوار، ۲۷، ص ۲۱۷.

خود قابل بحث است که آیا همین گونه است که در این دنیا واقعاً توبه برداشته می‌شود؟ اگر عالم تکلیف است باید توبه نیز باشد و اگر توبه پذیرفته نیست معلوم می‌شود که عالم تکلیف هم نیست. پس روایاتی که می‌گوید لا یستتب اگر چنین بخوانیم و نخوانیم لا یستتب که فرق می‌کند. به هر حال باید بحث شود.

بعد می‌فرماید: لانقطاع التکلیف و موت المکلفین فلا ینفع نفس ایمانها لانتقال النفس من الدنيا التي دار التکلیف الى البرزخ و القيامة؛ پس رجعت در برزخ و قیامت است؟ هم الذين لم يؤمنوا او لم يکسبوا فی ایمانهم خیرا؛ آنهائی که توبه شان قبول نیست اینها هستند. و ذلك غير بعيد.

پس احتمال اول اینکه بگوئیم قبل از رحلت حضرت خود مکلفین از دنیا رفته باشند تا منافات با روایات لا تخلو الارض نداشته باشد.

احتمال دوم: ان يكون اشاره الى قوم لا يموتون عند موت صاحب الزمان بل يصيرون في حكم الاموات؛ يعني اینکه اینها به گونه‌ای دلشان مرده است که گویا بعد از رحلت امام خودشان هم مرده اند. و بمنزلة المعدومين؛ چون بالآخره تکلیف برداشته می‌شود. چرا؟ لفقدهم العقل؛ يعني بعد از حضرت تکلیف برداشته می‌شود چون مردم عاقل نیستند. یا اینکه بگوئیم حکمت خداست که اقتضا کرده که تکلیف برداشته شود. کاقتضاء الحکمة الھیة انقضا مدة التکلیف و قیام الساعۃ و لعل هولاء الجماعة المشار اليه بقوله و نفح في الصور فصعب من في السماوات و من في الأرض؛ اینها مشار اليه باشند و حینئذ تخصیص احادیث معارضه المشار اليه بزمان التکلیف او یهمل الحجة فيها على ما هو اعم من الامام؛ این توجیه خوب است که بگوئیم حجت اختصاص ندارد به خود امام معصوم ع. پس به صورت کلی بگوئیم حجت برداشته می‌شود. ولی یک اشکال اساسی در بیان است که بعدها به آن اشاره می‌کنیم.

و السلام عليکم و رحمة الله و برکاته

روايات وجود ۱۲ مهدی بعد از حضرت قائم ॥

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيمما امام زماننا روحی و ارواح من سواه لتراب مقدمه الفدا.

بحث ما راجع به جهان بعد از حضرت مهدی ॥ بود که روایات عامه بعضاً یک تصویر تاریک، مبهم و پر از هرج و مرج و ظلم و خونریزی از آن ترسیم کرده بودند. لذا در صدد برآمدهم تا بینیم در روایات ما واقعیت امر چیست؟ آیا اینگونه است که صد سال یا پنجاه سال یا چهل روز به قیامت مانده اوضاع بهم می‌ریزد؟ و آیا اساساً بعد از حضرت اصلاح جهانی می‌ماند یا دیگر رحلت ایشان تقریباً متصل به قیامت است. که اگر اینگونه باشد، نقش رجعت چه می‌شود؟

با توجه به این مسائل و روایاتی که از طرق اهل بیت ॥ آمده به اینکه بعد از حضرت مهدی ॥ دوازده مهدی حکومت خواهند کرد، قدری مشکل ایجاد شده است. مشکل از این جهت است که از طرفی بعد از دوازده امام دیگر امام معصومی نداریم و روایاتی که می‌فرماید: اثنا عشر مهدی مشکل قبل را که وجود هرج و مرج بود، چون مفاد آن ادامه امنیت و عدالت است حل می‌کند، لکن خود این روایات با روایات متواتر دیگر که تعداد ائمه را دوازده تا می‌داند تعارض دارد که باید بالاخره مشکلش را حل کرد.

مرحوم نعمانی در کتاب غیبت چهل روایت می‌آورد که واقعاً شایسته مطالعه‌اند. سی و اندی از آنها از طرق خاصه و باقی از طرق عامه است که متواترهم هستند. بنابراین بعد از ائمه اثنا عشر دیگر امامی نداریم. پس این روایاتی که می‌گویند بعد از حضرت دوازده مهدی خواهند بود، به چه معناست؟ مرحوم مجلسی در ج ۵۳ از کتاب بحار ص ۱۴۵ باب ۳۰ تحت عنوان؛ باب خلفاء المهدی ॥ و اولاده و ما یکون بعده؛ چند روایت نقل می‌کند:

نکته: به دلیل توادر این دسته روایات نیاز به بررسی سندي نداریم.

روایات وجود ۱۲ مهدی بعد از حضرت قائم [ؑ]

روایت اول: از کتاب کمال الدین از ابو بصیر است: **قَالَ فُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ** یا این رَسُولِ اللَّهِ صَ سَمِعْتُ مِنْ أَيِّكَ ۝ أَنَّهُ قَالَ يَكُونُ بَعْدَ الْقَائِمِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا فَقَالَ إِنَّمَا قَالَ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا وَلَمْ يَقُلْ اثْنَا عَشَرَ إِمامًا

که با روایات متواتر تعارض داشته باشد. وَكَيْنُهُمْ قَوْمٌ مِنْ شِبَاعَتَنَا يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى مُوَالَاتِنَا وَمَعْرِفَةِ حَقَّنَا؛ اینها از پیروان ما هستند و مردم را به سوی ما هدایت می‌کنند اینها افراد پاکی هستند که جهان را بعد از حضرت اداره می‌کنند.

با بیانی که این روایت داشت، تعارض حل می‌شود به اینکه بگوئیم ۱۲ شخص عادل نه امام بعد از حضرت خواهد آمد.

روایت دوم: این روایت را غیبت طوسی نقل می‌کند: **عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ** [ؑ] فِي حَدِيثِ طَوِيلٍ أَنَّهُ قَالَ يَا أَبَا حَمْزَةَ إِنَّ مِنَّا بَعْدَ الْقَائِمِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيًّا مِنْ وُلْدِ الْحُسَينِ عَ؛ بعد از حضرت یازده مهدی داریم که همه از ولد امام حسین [ؑ] هستند. این روایت با روایت قبل کمی فرق دارد چون در آن آمده یازده مهدی در حالیکه در روایت قبل آمده بود دوازده مهدی.

روایت سوم: را غیبت طوسی از امام صادق [ؑ] از امیر المؤمنین [ؑ] نقل می‌کند که در شب رحلت پیامبر اکرم ص، پیامبر (ص) به امیر المؤمنین [ؑ] این مطلب را فرمودند که: **يَا أَبَا الْحَسْنَ احْضِرْ صَحِيفَةً وَ دَوَاءً**؛ این روایت مفصلی است که در آخر بحث به آن اشاره می‌کنم.

روایت چهارم: را شیخ مفید در اختصاص نقل می‌کند که: **أَنْ مَنَا بَعْدَ الْقَائِمِ** [ؑ] اثنا عشر مهدیا من ولد الحسین ع.

روایت پنجم: این روایت را کامل الزیارات از حضرمی از دو امام باقر [ؑ] و صادق [ؑ] در بیان ویژگیهای مسجد کوفه نقل می‌کند. **عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ** [ؑ] قَالَا فِي ذِكْرِ الْكُوفَةِ فِيهَا مَسْجِدٌ سُهْلِ الَّذِي لَمْ يَبْعَثِ اللَّهُ نِيَّبًا إِلَّا وَ قَدْ صَلَّى فِيهِ؛ پیامبری را خدا مبعوث نکرده الا اینکه در اینجا

۱. مراد ابو حمزه ثمالي است که شکی در وثاقتش نیست.

۲. از اولاد امام حسین ع بودن لازمه اش این نیست که از اولاد مهدی ع نیز باشند.

نماز خوانده است. وَمِنْهَا يَظْهُرُ عَدْلُ اللَّهِ وَفِيهَا يَكُونُ قَائِمٌ وَالْقُوَّامُ مِنْ بَعْدِهِ؛ امام دوازدهم و کسانی که قائمین به حق بعد از حضرت هستند از آنجا هستند. وَهِيَ مَنَازِلُ النَّبِيِّنَ وَالْأُوْصِيَاءِ وَالصَّالِحِينَ.

مرحوم مجلسی بعد از نقل این روایات می‌فرماید: هذه الأخبار مخالفة للمشهور؛ این روایات با روایات مشهور مخالفند. یعنی اینکه بعد از حضرت مهدی ع، مهدیین از ولد حسین ॥ باشند در حالی که معصوم نباشند خلاف روایات ماست. این تعداد روایت دست آویز برخی قرار گرفته که ما فرزند امام زمان ॥ هستیم. عجیب است که خود حضرت هنوز ظهور نکرده فرزند ایشان امام دوازدهم شده است!!

این روایت را شیخ طوسی نقل می‌کنند و برخی از علماء آن را تلقی به قبول کرده و هیچ بررسی سندی در آن انجام نداده اند. البته بخشی از آن جزء معتقدات ماست که ما آن را قبول داریم اما بخشی دیگر مخالف اعتقادات ماست که از اینرو باید مورد کنکاش قرار گیرد.

توضیح روایت سوم:

اما روایت سومی که قرار بود در پایان بحث مورد بررسی قرار گیرد، روایتی بود که مرحوم شیخ طوسی در کتاب غیبت نقل کرده است: أخبرنا جماعة عن أبي عبد الله الحسين بن علي بن سفيان البزوفری عن علي بن سنان الموصلى العدل عن علي بن الحسين عن أحمد بن محمد بن الخليل عن جعفر بن أحمد المصرى عن عممه الحسن بن علي عن أبيه عن أبي عبد الله جعفر بن محمد عن أبيه الباقي عن أبيه ذى الثفنات سيد العابدين عن أبيه الحسين الزكي الشهيد عن أبيه أمير المؤمنين ॥ قال قال رسول الله ص فى الليلة التى كانت فيها وفاته لعلى ع: يا أبا الحسن أحضر صحيفه و دواه فأملاً رسول الله ص وصيته حتى انتهى إلى هذا الموضع فقال يا على إنه سيكون بعدى اثنا عشر إماماً و من بعدهم اثنا عشر مهدياً؛ شاهد كلام اینجاست. فأنت يا على أول الاثنى عشر إماماً سماك الله تعالى في سمائه عليا المرتضى و أمير المؤمنين و الصديق الأكبر و الفاروق الأعظم و المأمون و المهدي فلا تصح هذه الأسماء لأحد غيرك يا على أنت وصيي على أهل بيته حيهم

و میتهم و علی نسائی؛ دقت کنید حضرت علی ॥ حتی بر زنان پیامبر هم وصی است. فمن ثبتها لقینی غدا؛ یا علی کسی که تو او را تأیید کردی، او مرا ملاقات خواهد کرد. و من طلقتها فأنا برعء منها؛ کسی را که تو از مقام ام المؤمنین بودن طلاق دادی مرا نخواهد دید. البته مساله طلاق دادن ظاهری نیست بلکه مراد مقام و رتبه ام المؤمنین بودن را از کسی سلب کردن است.^۱ لم ترنی ولم أرها في عرصه القيمة وأنت خليفتي على أمتي من بعدى فإذا حضرتك الوفاة فسلمها إلى ابني الحسن البر الوَصْول فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني الحسين الشهيد الزكي المقتول فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنته سيد العابدين ذي الثفنات على فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه محمد الباقر فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه جعفر الصادق فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه موسى الكاظم فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه علي الرضا فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنته محمد الثقة التي فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنته علي الناصح فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنته الحسن الفاضل فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنته محمد^۲ المستحفظ من آل محمد ॥ فذلک اثنا عشر إماما ثم يكون من بعده اثنا عشر مهديا؛ شاهد کلام، فإذا حضرته الوفاة؛ يعني امام دوازدهم. فليسلمها إلى ابنته أول المقربين؛ تا اینجا امامان سیزده تا شدند، و همان سلسله امامت امامان دوازدهگانه بعد از حضرت مهدی ॥ از طریق امامت فرزندان حضرت بر میگردد که اولی از آنها سه اسم دارد: له ثلاثة أسماء اسم كاسمي و اسم أبي و هو

۱. چون ممکن است برای برخی تازگی داشته باشد باید بگوئیم که این طلاق دادن در زمان خلیفه دوم هم وجود داشته است آنگاه که خلیفه دوم نسبت به یکی از زنان پیغمبر ص که معقوده پیامبر ص بوده به نام قتیله و وقتی خبر رحلت پیامبر را شنید مرتد شد و بعد هم عکمه با او ازدواج کرد. خلیفه دوم با اینکه هنوز به خلافت هم نرسیده بود او را از منصب ام المؤمنین بودن انداخت و حقوقی را هم که داشت همه را قطع کرد. پس جای تعجب نیست اگر در برخی روایات دیدیم که امیر المؤمنین ع برخی از همسران پیامبر را تهدید به طلاق کرد و حتی برخی از نصوص هم طلاق داده باشد تعجب نکنید.

۲. دیدگاه بندۀ در باره تسمیه حضرت، بر عدم ذکر آنست.

عبد الله و أحمد و الاسم الثالث المهدى هو أول المؤمنين.^۱ کسانی که با عقاید مردم بازی می‌کنند و هدف گرفته اند این اعتقادات آنها را، این روایات را مورد استفاده و استناد قرار می‌دهند که فلان شخص اول المقربین و حجت خداست. بخشی از متن این روایت نیاز به بحث ندارد که ما دوازده امام داریم. زیرا ما روایات متعددی داریم که دوازده امام را به اسم، مشخص کرده و به عبارتی شاهد صدق دارد، اما بخشی دیگر از متن جزء همان مطالبی است که مرحوم مجلسی فرمودند، خلاف مشهور است. این قبیل مسائل ما را بر آن وا می‌دارد که هم در سند روایت تامل کنیم و هم در مضمون و هم در محتوای آن.

بررسی سندي روایت سوم:

کسانی که جوسازی می‌کنند: تنها به همین روایت بسنده کرده اند. حال ما می‌گوئیم اگر نظر شما به این است، این روایت ضعیف است چون مشتمل است بر مجاهيل و ضعاف است. اولاً على بن سنان موصلی عدل، اصلاً در کتب رجالی اسمی از آن نیامده لذا مرحوم ماقانی در تقدیح المقال ج ۲۹۱ از چاپ قدیم راجع به او می‌گوید: ليس له ذكر في كتب الرجال. مرحوم خوئی درباره او می‌گوید: از کلمه «عدل» که به عنوان پسوند ایشان آمده استفاده می‌شود که این شخص جزء عامه است؛ چون این تعبیر، اصطلاح بعض علمای عامه بوده است. ان کلمة العدل على ما يظهر من ذكرها في مشايخ الصدوق كان يوصف بها بعض علماء العامة فلا يبعد ان يكون الرجل من العامة. بیش از این مقدار چیزی راجع به این شخص نرسیده است.

مرحوم تستری نیز در ارتباط با او می‌گوید: يستشم من وصفه بالعدل عاميته؛ ببینید بزرگانی از علم رجال همچون مرحوم ماقانی، تستری و خوئی راجع به او بیش از این مقدار مطالبی نمی‌گویند.^۲ البته صرف عامی بودن فرد موجب کنار گذاشتن او نمی‌شود و اگر ثقه در نقل باشد حرفش را می‌پذیریم ولی این شخص هیچ نامی از او در کتب رجال برده نشده است.

۱. الغيبة للطوسی، ص ۱۵۰

۲ . معجم رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۴۶ – قاموس الرجال، ج ۷، ص ۴۸۷.

دومین شخص که باید بررسی شود، جعفر بن احمد مصری است که مهمل بوده و اصلاً نامی از او در کتب رجال ما نیامده است. اما در کتب رجالی عامه او را تضعیف کرده‌اند. ما به تضعیفات عامه توجهی نداریم بلکه حتی کسانی را که آنها بیشتر تضعیف کرده باشند، تامل بیشتری درباره آنها می‌کنیم. زیرا عامه کسانی را نوعاً تضعیف می‌کنند که به شیعه نزدیک ترند. مثلاً می‌گویند کمیل بن زیاد ضعیف است. در حالی که او شهید شده است. اصیغ بن نباته، حجر بن عدی و... را به خاطر ارتباطی که با ائمه ؑ داشته اند تضعیف کرده‌اند. لذا تضعیفات ایشان برای ما ملاک نیست. عسقلانی در باره شخص مذکور می‌گوید: حدث بحادیث موضوعة کنا نتهمه بوضعها قبل ان نتیقن ذلک فکان راضیا.^۱ پس ما اگر مصری را رد می‌کنیم نه به این خاطر که عسقلانی او را رد کرده بلکه به این خاطر که در کتب ما مهمل است. اکنون کسانی که این روایت را مستند خود قرار می‌دهند باید ابتدا سند این روایت را اثبات کنند.

بررسی دلالی روایت سوم:

اما از نظر دلالت این روایت چه ربطی دارد به آن شخصی که امروز در عراق ظاهر شده و مردم را به خود دعوت می‌کند و... آیا این شخصی که ادعا کرده، فرزند حضرت است به این روایت استناد می‌کند؟ این روایت می‌گوید: مأموریت فرزندان حضرت بعد از امام زمان ؑ است نه قبل از ایشان. ولی این شخص ظاهراً خیلی عجله دارد که از الان و قبل از آمدن حضرت مهدی ؑ آمده و احساس تکلیف می‌کند.

معلوم نیست ظهور حضرت چه موقع است، تا برسد به رحلت و یا شهادت حضرت و سایر مسائل آن. سپس به فرزندان او برسد. ظهوری که علمش نزد خداست و بعد هم که حضرت ظهور کردند معلوم نیست چقدر بمانند، آیا نوزده سال؟ بیست سال؟ چهل سال یا هفتاد سال؟ تازه بعد از آن است که اول المقربین مسئولیت جامعه را به عهده می‌گیرد نه الان، الان جامعه نسبت به او

۱. لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۰۸.

تكلیفی ندارد، علی فرض اینکه این شخص فرزند حضرت هم باشد و ما این روایت را از حیث
سنده بپذیریم.

والحمد لله رب العالمين

جلسه ۶۱ - ۲۵/۹۱

توجیه علماء درباره روایات ۱۲ مهدی

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيمما الحجۃ الروحی و ارواح من سواه لتراب مقدمه الفدا.

بحث راجع به بررسی روایاتی بود که مفادش وجود حاکمیتهائی بعد از حکومت امام زمان ॥ بود که در مقابلش روایاتی بود که می‌گفتند بعد از حضرت علیه السلام دوباره هرج و مرچ به مدت چهل روز اتفاق خواهد افتاد. و در روایاتی از عامه نیز به مدت صد سال هرج و مرچ اشاره شده بود. البته همهی روایات عامه را که رد کردیم ولی یک روایت در کتب ما بود که می‌گفت: پنجاه سال قبل از قیامت نامنی هست، که ما گفتیم یک روایت بیشتر نیست و معارض است با بشارات نبی مکرم و روایات متظاهر. حال این دو دسته روایت وجود دارند: روایات ائمه اثنا عشر که آخرشان حضرت مهدی ॥ است و دیگر هیچ امامی بعد از او نیست و روایاتی که می‌گوید بعد از حضرت دوازده مهدی داریم. حال جمع بین این دو دسته روایات چگونه است؟

این سنخ روایات خلاف مشهور است لذا باید این روایات را توجیه کرد و اگر بررسی سندی هم لازم باشد در مرحله بعد خواهد بود ولی شاید نیاز نباشد چون متضایر و بیش از سه تا هستند. البته یک روایت را چون نیاز بود بررسی سندی کردیم چون مورد دست آویز و سوء استفاده و سوء فهم عده ای قرار گرفته است. این روایت مفصلی بود که پیامبر (ص) در شب رحلت وصیت کردنده که بعد از امام زمان ॥ مهدیونی خواهد بود که اولشان فرزند امام زمان ॥ است که حضرت مهدی ॥ وصیت را باید به ایشان بسپارد. این روایت را بررسی کردیم که مشکل سندی داشت، زیرا یشتمل علی المجاهیل و علی الضعاف و یا علی المهمل و جالب این است که خود شیخ طوسی هم وقتی این روایت را نقل می‌کند، می‌فرمایند: من طرق العامة؛ یعنی این روایت در طرق ما نیست. البته ما صدر روایت را قبول داریم و تنها ذیل آن را قبول نداریم. و البته اگر ما صدر روایت را هم اخذ می‌کیم به خاطر این روایت نیست بلکه به خاطر مطابقت آن با سایر روایات متواتر است. و مرحوم حر عاملی هم به این نکته اشاره کردنده که شیخ طوسی این مطلب را در کتابشان بیان فرموده اند.

اما در ارتباط با روایاتی که می‌گفتند: بعد از حضرت مهدی ॥ دوازده مهدی هستند بیاناتی را از اعلام الوری سپس از مرحوم بیاضی و سپس از مرحوم حر عاملی بیان می‌کنیم تا بررسیم به معاصرین. این نکته را هم عرض کنم که اگر رسیدیم بحث می‌کنیم که این روایاتی که خلاف مشهور است و بعد از حضرت ع، مهدیین هستند، یکسری از روایات عامه هم وجود دارند که با این روایات مطابقند، یعنی آنها هم چنین مضمونی را نقل می‌کنند. حال بینیم توجیهات و بیانات بزرگان در ارتباط با این روایات خلاف مشهور چیست؟ هر چند برخی از آنها ممکن است تکراری باشند.

توجیه علماء پیرامون روایات دوازده مهدی:

مرحوم طبرسی می‌فرماید: جائیت الروایات الصحیحة بانه لیس بعد دولة القائم دولة لاحق. ما روایات صحیح در این زمینه داریم که بعد از دولت حضرت، دیگر دولتی نیست. چندین روایت به این مضمون داریم که، ان دولتنا آخر الدول؛ الا ما روی من قیام ولده و لم ترد به الروایة على القطع والثبات. یعنی این روایاتی که خلاف مشهور است قطعی نیست. ما طرف مقابل را که وجود ائمه اثنا عشر باشد می‌گوئیم روایت صحیح داریم اما روایاتی که وجود حکومت را بعد از حضرت مهدی ॥ بیان می‌کنند روایت صحیح نداریم. و اکثر الروایات؛ مفادشان اینست که، لَنْ يَمْضِيَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا قَبْلَ الْقِيَامَةِ؛ اصلاً خود امام زمان ॥ از این دنیا رخت نمی‌بنند مگر قبل انقضای الدنیا باربعین. دیگر برای دنیا زمانی نمی‌ماند که حکومت فرزندان حضرت شروع شود. یکون فيها الهرج و علامه خروج الاموات و قیام الساعه.^۱ اساساً طی این مدت مقدمات بعث و نشور و علامات قیامت خواهد بود. پس این روایات را ایشان کنار گذاشتند زیرا مشکل سندی دارند که خواهید دید.

مرحوم بیاضی:^۲ در الصراط المستقیم ج ۲ ص ۱۵۳ می‌فرمایند: تذنیب؛ ایشان بعد از نقل یکسری روایات می‌فرماید: استد الشیخ الطوسی ابو جعفر برجاله الى ع؛ این مطلب اشاره به روایتی

۱. اعلام الوری ص ۴۶۶

۲. که در جلسه قبل باید این مطلب را از ایشان نقل می‌کردم نه مطلبی را که از مرحوم حر به ایشان نسبت دادیم.

است که بحث کردیم که امام زمان 〔〕 حکومت را به فرزندشان اول المقربین تحويل میدهند همان روایتی که پیامبر (ص) در شب رحلت، از حضرت قلم و دوات خواستند تا اسم خلفای معصوم را بیان کنند که اولهم امیر المؤمنین 〔〕 الفاروق الاعظم... تا به امام زمان 〔〕 برسد. بعد فرموند دوازده مهدی 〔〕 هستند که اولشان فرزند حضرت مهدی است. این روایت مورد اشکال سندي و دلالی واقع شد. مرحوم نباطی به این روایت اشاره دارد که، و فی بعضها سیکون بعدی اثنا عشر اماما اولهم انت ثم عد اولاده؛ نام یک ائمه را از نسل مولی بیان کردند. و امر ان یسالمها کل الى ابنه؛ و پیامبر (ص) وصیت کردند که هر کدام از ائمه وصیت را باید به فرزندش تحويل دهد و من بعدهم اثنا عشر مهدیا؛ مرحوم نباطی می فرماید: الروایة بالاثنی عشر بعد الاثنی عشر شاده؛ روایتی که ۱۲ مهدی را بعد از ۱۲ امام بیان می کند شاذ است. و مخالفة للرواية الصحيحة المتواترة و این روایات هم شاذ است و هم مخالف است با روایات صحیح و متواتر و مشهور که، انه ليس بعد القائم دوله؛ این روایات نمی تواند با سایر روایات تعارض کند. و انه لم يمض من الدنيا الا اربعين يوما فيها الهرج؛ فقط چهل روز از دنیا می ماند که در آن هرج است.

مرحوم حر عاملی: در کتاب الايقاظ من الهجعة در ص ۳۹۳ نقل می کند: فی اللیلۃ التی کان فيها وفاته... فإذا حضرته الوفاة؛ یعنی امام دوازدهم. ثم یکون بعده اثنا عشر مهدیا فیسالمها الى ابنه اول المقربین... مرحوم نباطی به این روایت اشاره دارد که می فرماید ثم یکون بعده؛ این بعدیت اقتضای بعدیت زمانی ندارد زیرا هیچ منافاتی با این ندارد که ایندو همزمان باشند یعنی فرزندان حضرت مهدی 〔〕 یا این دوازده مهدی همزمان با امام زمان 〔〕 باشند زیرا این کلمه بعده ملازمه با بعدیت زمانی ندارد. شاهد ایشان این است، فمن يهديه من بعد الله؛ که مراد بعدیت زمانی نیست. فجاز کونه فی زمان الامام؛ این دوازده تائی که پیامبر (ص) اشاره دارد که بعد از حضرت مهدی 〔〕 هستند در زمان حضرت به عنوان نائبان حضرت خواهند بود. زیرا مگر در روایات نداریم که عده ای امثال سلمان و... رجعت می کنند که به عنوان قاضی و حکام زمین در مکانهای دور هستند؟ پس این روایت هم که می گوید دوازده مهدی یعنی اینها همزمان با حضرت در نقاط دور و نزدیک

کشور خواهند بود. سپس ایشان اشکال می‌کنند. ان قلت؛ در روایت اینگونه نیامده و این توجیه با متن نمی‌سازد زیرا در متن آمده، فاذا حضرته المهدی الوفات فلیسلمها الى ابنه؛ هنگامی که رحلت حضرت فرا رسید وصیت را تحويل فرزندانش دهد. پس معلوم می‌شود مراد بعدیت زمانی است. فلا یدل علی البقاء بعده قلت لا یدل هذا علی البقاء بعده؛ گویا ایشان اشکال را می‌پذیرند. یعنی مراد از بعدیت بعدیت زمانی است لکن از کجای روایت استفاده می‌کنید که این فرزندان بعد از امام زمان ۲۰ بقاء دارند؟ لا یدل علی البقاء بعده یجوز ان یکون لوظيفة الوصیة؛ مقام فقط مقام اجرای وصیت است که موت جاهلی نشود.

پس توجیه اول اینکه مراد از بعدیت، زمانی نیست. توجیه دوم اینکه اگر زمانی هم باشد دلالت بر طول زمانی ندارد، و ولد امام فقط وصیت را تحويل می‌گیرد چون امام زمان تکلیف دارد وصیت را به او برساند، ولی خود نیز فوت می‌شود.

توجیه سوم: یجوز ان یقینی بعده من یدعو الى امامته و لا یضر ذلك في حصر الاثنتي عشر في آبائه؛ ما می‌پذیریم که کسی بعد از حضرت هست لکن نه در عرض امام بلکه آن شخص دعوت به امامت و حاکمیت حضرت مهدی ۲۰ می‌کند، که اگر این باشد، روایت هیچ منافاتی با روایات ائمه اثنا عشر ندارد. و این دوازده مهدی یدعون الى امامه امام زمان ع.

اشکال اینست که این توجیه بازهم با روایات ما ناسازگار است. زیرا دلالت بر خالی بودن زمین از حجت الهی دارد.^۱

مرحوم نباتی: بعد از نقل روایت خصوصا روایت مذکور و توجیهات مربوط به آن حرفی را از سید مرتضی نقل می‌کنند که: ما قطع به زوال تکلیف هنگام موت امام زمان ۲۰ نداریم و اینرا مسلم گرفته اند که بعد از حضرت جهان و مردمی هستند و اینکه این جهان بعد از حضرت بلا تکلیف

۱. اگر ما خودمان از اول این مباحث را مطرح کرده و چکش کاری می‌کردیم و کار می‌کردیم زمینه برای سوء استفاده دیگران فراهم نمی‌شد. متاسفانه از وهابی که کتاب به دست می‌گیرد و مطالبی را به دروغ به شیعیان نسبت می‌دهند و القاء شبیه می‌کنند، تا خودی‌ها که بعض اکتابی در دست می‌گیرند و فکر می‌کنند هرچه در این کتاب است ارسال مسلمات است و همه را باید نقل کرد؛ لذا باید در کارها تجدید نظر کنیم.

باقي نمی ماند. بل یجوز ان یبقى حصر الاثنی عشر فیه بعد ائمه عشرة یقومون بحفظ الدين؛ ائمه اثنا عشر آخرشان امام زمان ॥ است ولی بعد از اینها ائمه ای هستند که قیام می کنند به حفظ دین و مصالح اهل دین. ولا یخرجنا هذ القول عن التسمیة بالاثنی عشریة چرا؟ چون ما مکلفیم که اعتقاد به ائمه اثنا عشر پیدا کنیم. لانا کلفنا با نعلم امامتهم؛ و این فقط برای ما تکلیف است. و چون این مطلب (اثنا عشربودن) بین مسلمین مورد اختلاف است ما به عنوان پیروان مکتب ائمه مکلفیم به این دوازده امام اعتقاد داشته باشیم. اذ هو موضع الخلاف و قد بینا بیانا شافیا فیهم و لا موافق لنا علیهم فانفردنا بهذا الاسم؛ چون فقط مائیم که ائمه اثنا عشر را قبول داریم به اثنی عشری معروف شدیم.

و انا اقول هذه الروایة آحادیة؛ ایشان بعد از نقل کلام سید می گوید: این روایات آحاد است نه حتی مستفیض که ما گفتیم. توجب الظن؛ حداکثر موجب ظن است. و مساله الامامة علمیة؛ ما به استناد ظنون نمی توانیم اعتقادی را ملتزم شویم. پس همان که اعلام الوری فرمود که قطعی نیست که بعد از امام زمان ॥ دوازده مهدی باشد. و ان النبی ص ان لم یبین المتأخرین بجمعی اسمائهم؛ اگر این دوازده متاخر را باید بپذیریم پیامبر (ص) باید بیان می کردند و اگر پیامبر اکرم ص آنها را بیان نکردند در حالی که به آن حاجت است. ولا کشف عن صفاتهم مع الحاجة الى معرفتهم؛ لازمه اش تاخیر بیان از موضع حاجت است.

پس ایشان می فرماید این روایات قطعی نیست بلکه ظنی است و لازم نیست به آن اعتقاد پیدا کنیم. و ايضاً فهذه الزياده الشاذة لا تعارض الشایع الذایع؛ روایات شاذ با روایات شایع و منتشر معارضه نمی کند لذا آنها را کنار می گذاریم. ان قلت؛ فرمایش ایشان اینست: لا معارضه بینهما لان غایة الروایات یكون بعدی اثنا عشر خلیفه؛ مضمون روایات شاذه این است که دوازده خلیفه است نه دوازده معصوم و امام. و الائمه بعدی عدد نقیباء بنی اسرائیل و نحوهما قلت لو امکن ذلک لزم العبث و ؟ فی ذکر

الاثنی عشر و لان فى اکثر الروایات و تسعه من ولد الحسین [۲] و يجب حصر المبتدء فى الخبر؛ سپس ایشان مطالب دیگری را مطرح می کند.^۱

پس اجمالاً ایشان این روایات دوازده خلیفه بعد از حضرت را مورد بحث قرار داده ولی نمی پذیرد یا توجیهات دیگری را مطرح می کند.

نکته: تا اینجا دیدیم که علماء مساله اولاد داشتن حضرت را اصل مسلم گرفته اند آیا این مساله ثابت است که اصلاً حضرت ازدواج کرده اند؟ یا اینکه بعد ازدواج می کنند و اولاد دارند یا خواهند داشت؟

من تعجب می کنم از مرحوم حر عاملی که در لابلای حرفشان مطلبی را می آورند که گویا می خواهند ملتزم شوند به اینکه حضرت اولادی دارند. و قد تقدم فی حدیث السادس و تسعین من

۱. تذییب أسنده الشیخ أبو جعفر الطویل برجاله إلى على عَ أَنَّ النَّبِيَّ صَعْنَدَ وَفَاتَهُ أَمْلَى عَلَيْهِ وَصِيَّتِهِ وَفِي بَعْضِهَا سِيَكُونُ بَعْدِي اثنا عَشَرَ إِمَامًا أَوْلَاهُمْ أَنْتَ ثُمَّ عَدَ أَوْلَادَهُ وَأَمْرَأَنِ يَسْلِمُهَا كُلُّ إِلَى ابْنِهِ قَالَ وَمِنْ بَعْدِهِمْ اثنا عَشَرَ مَهْدِيَا قَتَ الرَّوَايَةُ بِالاثنِي عَشَرَ بَعْدِ الاثنِي عَشَرَ شَادَةً وَمُخَالَفَةً لِلروَايَاتِ الصَّحِيحَةِ الْمُتَوَاتِرَةِ الشَّهِيرَةِ بِأَنَّهُ لَيْسَ بَعْدَ الْقَائِمِ دُولَةً وَأَنَّهُ لَمْ يَمْضِ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا أَرْبَعِينَ يَوْمًا فِيهَا الْهَرْجُ وَعَلَامَةُ خَرْجِ الْأَمَوَاتِ وَقِيَامُ السَّاعَةِ عَلَى أَنَّ الْبَعْدِيَّةَ فِي قَوْلِهِ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا تَقْتَضِي الْبَعْدِيَّةَ الزَّمَانِيَّةَ كَمَا قَالَ تَعَالَى فَمَنْ يَعْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ فَجَازَ كُوْنُهُمْ فِي زَمَانِ الْإِمَامِ وَهُمْ نَوَابُهُ عَ إِنْ قَلْتَ قَالَ فِي الرَّوَايَةِ إِنَّا حَضَرْتَهُ يَعْنِي الْمَهْدِيَ الْوَفَاءَ فَلِيَسْلِمُهَا إِلَى ابْنِهِ يَنْفِي هَذَا التَّأْوِيلَ قَلْتَ لَا يَدْلِي هَذَا عَلَى الْبَقَاءِ بَعْدَهُ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ لَوْظِيفَةُ الْوَصِيَّةِ ثَلَاثًا يَكُونُ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَيَجُوزُ أَنْ يَقْبَى بَعْدَهُ مَنْ يَدْعُ إِلَى إِمَامَتِهِ وَلَا يَضُرُّ ذَلِكُ فِي حَصْرِ الاثنِي عَشَرَ فِيهِ وَفِي آبَائِهِ قَالَ الْمَرْتَضِيُّ لَا يَقْطَعُ بِزَوَالِ التَّكْلِيفِ عَنْ مَوْتِهِ بَلْ يَجُوزُ أَنْ يَقْبَى حَصْرُ الاثنِي عَشَرَ فِيهِ بَعْدَ أَنَّهُمْ يَقْوِمُونَ بِحَفْظِ الدِّينِ وَمَصَالِحِ أَهْلِهِ وَلَا يَخْرُجُنَا هَذَا القَوْلُ عَنِ التَّسْمِيَّةِ بِالاثنِي عَشَرَيْهِ لَأَنَّا كَلْفَنَا بِأَنْ نَعْلَمَ إِمَامَهُمْ إِذْ هُوَ مَوْضِعُ الْخَلَافِ وَقَدْ بَيَّنَا ذَلِكَ بِيَانِ شَافِيَا فِيهِمْ وَلَا مَوْافِقُنَا عَلَيْهِمْ فَانْفَرَدْنَا بِهَذَا الاسمِ عَنِ غَيْرِنَا مِنْ مُخَالِفِهِمْ. وَأَنَا أَقُولُ هَذِهِ الرَّوَايَةَ آحَادِيَّةً تَوْجِبُ ظَنَّا وَمَسَأَلَةُ الْإِمَامَةِ عَلَمِيَّةً وَلَأَنَّ النَّبِيَّ صَعْنَدَ لَمْ يَبْيَنِ الْمَتَّخِرِينَ بِجَمِيعِ أَسْمَاهِهِمْ وَلَا كَشَفَ عَنْ صَفَاتِهِمْ مَعَ الْحَاجَةِ إِلَى مَعْرِفَتِهِمْ فَيُلِزِّمُ تَأْخِيرُ الْبَيَانِ عَنِ الْحَاجَةِ وَأَيْضًا فَهَذِهِ الْزِيَادَةُ شَادَةٌ لَا تَعَارِضُ الشَّاعِئَةِ الْذَّائِعَةِ. إِنْ قَلْتَ لَا مَعَارِضَةُ بَيْنِهِمَا لَأَنَّ غَایَةَ الرَّوَايَاتِ يَكُونُ بَعْدِي اثنا عَشَرَ خَلِيفَةً. الْأَئْمَةُ بَعْدِي عَدْدُ نَقْبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلِ وَنَحْوُهَا قَلْتَ لَوْ أَمْكَنَ ذَلِكَ لَزِمَّ تَأْخِيرُ الْبَيَانِ عَنِ الْحَاجَةِ وَلَأَنَّ فَهَذِهِ الْزِيَادَةَ شَادَةٌ لَا تَعَارِضُ الشَّاعِئَةِ إِلَى حَضْرَةِ رَبِّهِ وَلَمَّا عَدَ الْأَئْمَةُ الاثنِي عَشَرَ قَالَ لِلْحَسَنِ لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَيَعْنِي بِهِ زَمَانُ التَّكْلِيفِ فَلَوْ كَانَ بَعْدَهُمْ أَئْمَةً لَخَلَتِ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَيَبْعَدُ حَمْلُ الْخَلُوَّ عَلَى أَنَّ الْمَقْصُودَ بِهِ أَوْلَادُهُمْ لَأَنَّهُ مِنَ الْمَجَازِ وَلَا ضَرُورَةٌ تَحْوِي إِلَيْهِ.

الصراط المستقيم ج : ۲ ص : ۱۵۲

الباب السابق ما هو صريح من ان المهدى ﷺ له عقب؛ يعني اينكه امام زمان ﷺ فرزند دارند. ما در جلسه بعد مفصل عرض خواهیم کرد ولی این حدیث را ایشان حتما دیده اند که:

علی بن ابی حمزه می گوید به امام رضا ﷺ رسیدم و با امام ﷺ بحث شد عرض کردم: انا روینا ان الاماء لا يمضى حتى يرى عقبه؛ اینگونه برای ما نقل کرده اند که امام از دنیا نمیرود مگر اینکه عقبش را ببیند پس حرف ما درست است که واقعی هستیم و بعد از امام کاظم ﷺ امامی نباشد. چون شما که فرزندی ندارید چون اگر شما امام بعد از امام کاظم بودید، باید فرزندی داشته باشید. این استدلال ایشان بود. ولی امام فرمودند: اما رویتم فی هذا الحديث غير هذا؛ آیا حدیث فقط همین مقدار است؟ قال لا، گفت خیر حدیث بیش از این نیست. امام فرمودند: بلی والله؛ حدیث دنباله دارد. لقد رویتم الا القائم ع؛ هیچ امامی از دنیا نمی رود مگر اینکه فرزند داشته باشد، مگر مهدی ع. و انتم لاتدرؤن ما معناه و لم قيل^۱؛ شما اصلا نمی دانید که معنای این حرف چیست؟ و چرا گفته شده است؟ تا برسیم به تتمه بحث.

۱. بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۶۹

جلسه ۶۲ - ۳۰/۹۱

نقد نظر حرّ عاملی پیرامون ۱۲ مهدی

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيمما
امام زماننا روحی و ارواح من سواه لتراب مقدمه الفدا.

بحث ما راجع به اوضاع جهان بعد از حضرت مهدی ع بود که روایات نقل شده از طرق عامه در ارتباط با یأجوج و مأجوج چنین وانمود می کرد که یک جهان تاریکی است و دوباره سراسر ظلم بوده و صد سال هم طول می کشد. این مطلب ما را بر آن داشت که روایات اهل بیت ع را بیینیم و بررسی کنیم. به عبارتی این بحث از جهتی هم تتمه بحث قبل است و هم خود بحث مستقلی است که بالاخره بعد از حضرت مهدی ع دنیا ادامه دارد یا خیر؟ و اگر ادامه دارد آیا حجت معصومی هست یا خیر؟ آیا حاکمیت در دست غیر معصوم خواهد بود و به عبارتی آیا همین است که امثال تبعیع، کعب و عبدالله بن عمرو نقل می کنند یا خیر؟ بالاخره از روایات چه استفاده می شود؟

باتوجه به روایات ائمه اثنا عشر و با توجه به نقش حضرت در احیاء ارض بعد موتها، زنده کردن زمین پس از مردن آن؛ به اینکه امام زمان ع زمین را به عدل زنده می کنند، بعد از اینکه به ظلم مرده بود. و نیز بشارات متعدد از جانب پیامبر اکرم ص و از ائمه طاهرين ع به اینست که عدالت گسترش پیدا می کند و اگر از دنیا یک روز هم بیشتر نمانده باشد، خداوند آن یکروز را آنقدر طولانی می کند تا عدل را گسترش داده و بساط ظلم را برچیند، و الله لا يخلف الميعاد.

با توجه به این روایات دیگر اثری از ظلم نمی ماند و حجت خدا هست تا قیام قیامت. و اگر هم حجت دوازدهم رحلت کند با توجه به رجعت، معصومین دیگری می آیند و حجت خدا در زمین خواهند بود. ولی از طرفی تعدادی از روایات می گویند: چهل روز بعد از موت یا شهادت آخرین حجت، دوباره اوضاع جهان بهم می ریزد و از طرفی روایاتی داریم که می گویند: بعد از امام زمان ع حکومت در دست مهدیین قرار می گیرد. حال یا دوازده مهدی طبق برخی روایات یا یازده مهدی طبق برخی دیگر. و پاره ای از روایات دیگر می گویند: حکومت در دست اولاد

حضرت عج قرار می گیرد. هرچه باشد نتیجه مجموعه‌ی روایات به اجماع مرکب، تکذیب آن روایاتی است که از بعضی طرق عامه رسیده است که جهان را تاریک ترسیم کرده‌اند. مجموعه‌ی این روایات از معصومین ع آنها را تکذیب می کنند ولی نسبت به بعضی از همین روایاتی که نتیجه اش تکذیب امثال تبع و کعب بود، مشکلاتی هست که باید بررسی شود و بحث شود. برخی از اینها مشکلات سندی دارند و بعضی دیگر مشکل دلالی و متنی دارند. مثلاً برخی از آنها اشاره به دوازده مهدی و برخی دیگر یازده مهدی و برخی دیگر می گویند: از اولاد حضرت مهدی اند و در برخی دیگر از اولاد امام حسین ع گفته شده است که البته ایندو را شاید بتوان جمع کرد، به اینکه بگوئیم خود حضرت از اولاد امام حسین ع است.

این قبیل مسائل موجب شده که علماء این روایات را مورد بحث قرار دهند به این دلیل که متون این قبیل روایات شاذ بوده و با حجم سنگینی از روایات متواتر که وجود عدل و عدالت را تا چهل روز مانده به قیامت بیان می کنند، تعارض دارند.

مرحوم حر عاملی و مرحوم نباتی مطالبی داشتند که بخشی از آن عرض شد. مرحوم حر عاملی گویا می خواهند این روایات شاذ را بپذیرند. ایشان ابتدا کلام سید مرتضی را نقل کرده، که می فرماید:

لا نقطع بزوال التکلیف...؛ ما قطع به زوال تکلیف هنگام رحلت حضرت مهدی «عند موت المهدی ع» نداریم، بل یجوز ان یبقی حصر الاثنی عشر بعده ائمه؛ البته مراد ایشان از ائمه، امامان معصوم نیست. یقومون بحفظ الدین و مصالح اهله و لا یخرجننا ذلک عن التسمیة بالاثنی عشریة؛ این مطلب موجب نمی شود که ما از اثنا عشری بودن خارج شویم. لأننا كلفنا ان نعلم امامتهم و قد بینا ذلک بیانا شافیا فانفردنا بذلك عن غیرنا؛ در اثر همین که ما اثنا عشری هستیم، راه ما از دیگران جدا شده است.

مرحوم حر عاملی در تایید فرمایش سید می فرمایند: و یؤیده عدم الدلیل العقلی و القطعی علی النفی؛ ما دلیل عقلی و قطعی بر نفی ائمه بعد از امام زمان ع نداریم! وقتی روایات متواتر ائمه را در اثنی عشر حصر کرده چگونه می توان اینگونه گفت در حالی که به دلایل عقلی و نقلی حجیت این روایات بر ما ثابت است؟! و قبول الادلة العقلية للتقيد و التخصيص؛ ادلہ نقلی که می گویند: دوازده

امام داریم قابل تقييد و تخصيص است. و نحوها لو حصل ما يقاومهما؛ اگر روایات معارضی باشد که قدرت مقاومت و معارضه با روایات ائمه اثنی عشر را داشته باشد. که شما خواهید دید چنان روایاتی نداریم زیرا این دسته روایات شاذ و مطابق برخی روایات عامه هستند. لذا به نظر بنده اگر هم این روایات تاب مقاومت داشته و از نظر سند نیز مشکل نداشته باشند، باز چون با قطعیات و ضروریات مذهب مخالفند ما آنها را کنار می گذاریم، البته اگر منظور سید مرتضی از ائمه، ائمه معصومین باشد، ولی اگر مرادشان بحث رجعت باشد ما بحثی نداریم چون از ضروریات و از اعتقادات ماست. ولی اگر مرادشان مهدیین باشد، از جهتی مشکل ندارد که بگوئیم معصومین دیگری بعد از ائمه معصوم نخواهند بود. ولی از جهتی مشکل دارد که بگوئیم بعد از حضرت، مهدیینی هستند که معصوم نیستند که لازمه آن خالی بودن زمین از حجت است.

پس ایشان در توجیه این سخن روایات می گوید: اگر از نظر سند مشکل نداشته باشند و قدرت تعارض داشته باشند ما اینگونه جمع می کنیم که بگوئیم ائمه دیگری هم هستند، چون ما دلیل قطعی بر نفی ائمه دیگر نداریم. این حرف صحیحی نیست چون اولاً اگر ما به اثنی عشر معروف شده ایم به خاطر همین ائمه اثنی عشر بوده است، ثانیاً دلیل قطعی بر حصر ائمه در اثنی عشر نیز داریم. حال اگر روایاتی بر خلاف این دسته روایات قطعی باشد یا توجیه می کنیم یا «نصر به عرض الجدار» شما می دانید حتی کتابهایی که از اصول هستند مثل کتاب سلیمان بن قیس به علت برخی از روایات آن که اشاره به وجود سیزده امام شده، برخی کل کتاب را کنار گذاشته اند و برخی دیگر هم توجیه کردند که مراد از سیزده امام، ائمه دوازده گانه و وجود مقدس پیامبر اکرم ص است. حال ایشان می فرماید ما دلیل قطعی بر نفی ائمه دیگری به غیر از ائمه معصوم ع نداریم، مگر اینکه منظور ایشان چیز دیگری باشد که ما همین احتمال را ترجیح می دهیم. ولی اگر روایاتی بر خلاف ائمه اثنی عشر باشد باید کنار گذاشته شود. حرف ما این است که اصلاً نوبت به تعارض نمی رسد. زیرا هیچ وقت حجت با لا حجت تعارض نمیکند. به هر حال این دسته روایات از نظر سند مشکل دارد و با قطعیات مذهب تعارض دارد.

سپس ایشان می فرماید: و لا يخفى ان الحديث المنقول اولا من كتاب الغيبة من طرق العامة؛ این روایتی که می گوید دوازده مهدی بعد از حضرت خواهند آمد و حضرت هم مکلف است که وصیت را به اولین مهدی - فرزند خودش - که سه اسم دارد، تحويل دهد، این روایت از طرق عامه است و از طریق ما نرسیده است. ما می گوئیم اگر هم از طرق خاصه باشد باز هم آنرا کنار می گذاریم. فلا حجه فيه في هذا المعنا؛ این روایت اصلاً حججه ندارد، یعنی دیگر نوبت به تعارض نمی رسد. اذا لا تعارض بين اللا حجه و الحجه و انما هو حجه في النص على الاثنى عشر؛ قسمتی از این روایت که وصیت پیامبر به حضرت امیر و امامت ائمه اثنا عشر است حجت است. موافقته لروایات الخاصة؛ این روایت و لو اینکه عامی است ولی بخشی از آنرا چون موافق است با روایات قطعی، می پذیریم. و قد ذکر الشیخ بعده و بعد عده احادیث انه من روایات العامة؛ حتی خود شیخ هم به عامی بودن این روایت اذعان دارد. والباقي ليس بصريح؛ پس این روایت که صراحت دارد که بعد از حضرت دوازده مهدی است، مشکل سندی دارد و روایات دیگر، اگر هم مشکل سندی نداشته باشند، مشکل دلالی داشته و صراحت ندارد، که برخی دیگر را هم خواهم خواند. و قد تقدم في الحديث؛ شاهد کلام ما این کلمه است. ایشان گویا می خواهند بپذیرند که حضرت مهدی ع اولادی دارند، زیرا ذیل این روایتی که می گوید: وصیت را حضرت تحويل می دهنند به اولین فرزندش، روایتی است که بحثی در مضمنش نیست به دلیل اینکه، و قد تقدم في حدیث التاسع و ستون؛ ایشان می گویند در این باب حدیثی گذشت که، ما هو صريح في ان المهدی ع له عقب؛ یعنی اینکه حضرت مهدی ع فرزند دارد. اگر عبارت اینست احتمال دارد کلمه ای سقط شده باشد زیرا روایتی را که ایشان استدلال می کند در صفحه‌ی ۳۵۵ درست بر عکس استدلال ایشان است. حدیث مورد استدلال ایشان اینست:

حسن بن علی خراز که شاعر است می گوید: من خدمت امام رضا نشسته بودم که علی بن ابی حمزه که جزء واقفه بود وارد شد.^۱ او به امام عرض کرد شما امام نیستید چون فرزند ندارید

علی بن ابی حمزه و امثال زیاد بن مروان قندی متاسفانه تحت تاثیر زخارف دنیا قرار گرفتند، آنها اموالی نزدشان بود که نمی خواستند به امام بعد تحويل دهند، لذا اقدام به جعل روایت کرده و گروهی را منحرف کردند.

زیرا روایت داریم که امام از دنیا نمی‌رود مگر اینکه فرزندی از او به یادگار بماند، و شما فرزند ندارید پس معلوم می‌شود که امام نیستید. متن روایت اینست: حسن خزار می‌گوید: **دخل على بن أبي حمزة على أبي الحسن الرضا** ع فقال له: أنت إمام؟ قال: نعم فقال له: إنني سمعت جدك **جعفر بن محمد** يقول لا يكون الإمام إلا وله عقب فقال أنسیت يا شیخ أو تناصیت؛ فراموش کردی تتمه حدیث را یا اینکه خودت را به فراموشی زده ای؟ **لیس هکذا قال جعفر؟** حدیث اینگونه نیست که جدم فرمود. **إنما قال جعفر لا يكون الإمام إلا وله عقب إلا الإمام الذي يخرج عليه الحسين بن علي ع**؛ مگر امامی که حسین بن علی در دورانش رجعت می‌کند. او عقب نخواهد داشت و او همان امام زمان ع است که فرزند ندارد. **فإنه لا عقب له** فقال له صدقـت **جعلت فداك هکذا سمعت جدك يقول**؛ من همین طور و با همین متن از جد بزرگوارتان شنیدم. ما به مرحوم حر عاملی رحمة الله عليه که واقعاً به مذهب خدمت کردند و عمر شریفسان را وقف نشر مذهب قرار دادند عرض می‌کنیم: آیا منظورتان این روایت است؟ که کاملاً به عکس فرمایش شماست. چون شما فرمودید در حدیث نود و شش، و ما دیدیم در حدیث آمده بود که ان **المهدی ع له عقب**. مگر اینکه بگوئیم سقطی در کلام صورت گرفته است.^۱ ما فعلاً بحثمان در این ارتباط نیست. بحث ما در این است که ایشان گویا می‌خواهند بپذیرند و می‌خواهند موید بر این روایت بیاورند، حرف ما اینست که این شاهدی که آوردید بر عکس فرمایش شماست.

ممکن است برخی بگویند که در این چاپ، ممکن است این عبارت مشکل داشته باشد و شما باید متن خود غیبت طوسی را ببینید. اکنون بنده همین متن را از کتاب غیبت شیخ چاپ معارف ص ۲۲۴ بیان می‌کنم: **دخل على بن أبي حمزة فقال له أنت إمام؟ قال له إنني سمعت جدك جعفر بن محمد يقول لا يكون الإمام إلا وله عقب أنسیت يا شیخ او تناصیت لیس هکذا قال**

۱) بحث ما راجع به اولاد حضرت نیست هرچند که نظر ما اینست که حضرت فرزند ندارند و حتی ایشان ازدواج هم نکرده اند و حتی به قول مرحوم تستری دلیلی نداریم که حضرت بعد از ظهور هم ازدواج کنند.

جعفر ع انما قال جعفر لا يكون الامام الا و له عقب الا الامام الذى يخرج عليه الحسين بن على
ع فإنه لا عقب له فقال له صدقتك جعلت فداك هكذا سمعت جدك يقول. پس متن همان است
که ما نقل کردیم و خلاف برداشتی بود که مرحوم حر عاملی داشتند.

در جلسه قبل مطلبی را از مرحوم خوئی در کتاب شریف معجم ج ۱۱ ص ۲۲۱ نقل کردم.
ایشان همین مضمون را از محمد بن مسعود عیاشی نقل می کنند. که ابی حمزه رو کرد به امام که:
اما روينا ان الامام لا يمضى حتى يرى عقبه؛ امام فرمود: اما رویت فی هذا الحديث غير هذا؟؛ آیا
حدیث همین است بدون تتمه؟ قال لا امام فرمود بلی والله لقد رویتم؛ تتمه حدیث اینست: الا
القائم ع وانتم لا تدرؤن معناه؛ و لم قيل؟ شما اهل روایتید نه درایت. و اینکه چرا این استشنا
آمده است؟ ابو حمزه گفت: بلی والله ان هذا لفی الحديث؛ این تتمه در حدیث بوده است. سپس
امام فرمود: ويلک كيف اجترئت على شيء تدع بعضه؛ الذين جعلوا القرآن عضين، یعنی کسانی
که قرآن را پاره کردن و برخی از آن که به نفعشان باشد نقل می کنند. چگونه جرات کردی که
حدیث را جزء جزء کنی؟ ثم قال يا شیخ؛ از خدا بترس و مردم را منحرف نکن و به حق برگرد.
اتق الله و لا تكن من الصادين عن دین الله. پس اگر منظورشان این باشد که باز دیدیم برخلاف
نظرشان است. حال اگر شما بیائید و بحث سندي کنید آن بحث دیگری است. پس مرحوم حر
عاملی که ظاهرا می خواهند این روایات را بپذیرند به قرینه موید که دیدیم این روایات موید
ایشان هم نبود.

والسلام عليکم و رحمة الله و بركاته

والحمد لله رب العالمين.

جلسه ۶۳ - ۳۱/۲/۹۱

بررسی سندی روایات خاصه درباره امراء بعد از حضرت
بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيمما
امام زماننا روحی و ارواح من سواه لتراب مقدمه الفدا.

بحث ما راجع به اوضاع جهان بعد از حضرت مهدی ع بود که روایات عامه طور دیگری ترسیم
کرده بودند. ما گفتیم باید به روایات خودمان نگاه کنیم. روایات ما حدود هفت روایت بود که
بعضا اشاره به این داشتند که حکومتهائی هستند در دست مهدیین، برخی دیگر گفتند: که متصر یا
منصور یا سفاح می آید و برخی دیگر گفتند که اولاد حضرت می آیند و برخی دیگر روایات گفتند
که خود حضرت تا چهل روز قبل از قیامت هست.

مفاد برخی از این روایات با سایر روایات متواتر که زمین از حجت خالی نمی ماند و همیشه
حجت خدا در زمین هست، تعارض دارند. بزرگان از این روایات تعبیر به شاذ کردند که این تعبیر
در ضمن، حکایت از پذیرفتن سند این دسته روایات دارد. شاهد بنده این است که طبق مطالعات
محدودی که داشته ام ندیدم کسی را که این روایات را بررسی سندی کرده باشد، فقط فرمودند که
این روایات شاذ است و دنبال توجیه رفتند. مرحوم نباتی، مرحوم حر عاملی و مرحوم مجلسی
هر کدام توجیهاتی در این زمینه دارند. حال بینیم این روایات مشکل سندی هم دارند یا خیر؟
سپس به تتمه توجیهات اشاره می کنیم. این روایات را مرحوم مجلسی یکجا جمع کرده اند،

روایت اول:

این روایت مضمونش این است که ابو بصیر به امام صادق ع عرض می کند که از پدر
بزرگوارتان شنیدم که، یکون بعد القائم ع اثنا عشر مهدیا؛ امام صادق ع فرمودند: پدرم فرمودند:
اثنا عشر مهدیا و لم یقل اثنا عشر اماما؛ این روایت را ایشان از مرحوم صدوq نقل می کنند. سند
این روایت به این ترتیب است:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلَىٰ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَاتُوَيْهِ عَنْ عَلَىٰ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى الدَّقَاقِ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ النَّخْعَىٰ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنْ عَلَىٰ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ؛ ما اگر از همه رجال سند اغماض کنیم دو نفر را نمی توانیم اغماض کنیم، یکی علی بن ابی حمزه است که نجاشی درباره او می گوید: روی عن ابی عبدالله ثم وقف و هو احد عمد الواقعه؛ او یکی از ارکان واقفه بوده است. مرحوم طوسی هم درباره ایشان می گویند: واقفی المذهب.

ابن الغضائیری می گوید: لعنه الله اصل الوقف و اشد الخلق عداوة للولی بعد ابی ابراهیم؛ او دشمن ترین دشمنان امام رضا ع بعد از امام کاظم ع بود.

اگر بخواهیم مبنای بحث کنیم باید بگوئیم، ما اصلاً کتاب ابن الغضائیری را قبول نداریم. کتاب ایشان بعد از رحلتش تا زمان مرحوم ابن طاووس مفقود بوده و کسی از آن خبری نداشت. حال کتاب به دست ما رسیده ولی از چه طریق؟ ببینید ابن طاووس درباره این کتاب می گوید: من صحت این کتاب را تضمین نمی کنم. بعد از ایشان هم مرحوم حلی می گویند: این کتاب در حدود سیصد سال مفقود بوده و معلوم نیست چگونه به دست سید بن طاووس رسیده است؟ آیت الله سبحانی هم در کلیات علم رجال به این مطلب اشاره داردند. مرحوم خوئی نیز به صراحت این انتساب را رد می کنند و می گویند: معلوم نیست این کتاب متعلق به ایشان باشند. مرحوم آغا بزرگ می گویند: این کتاب را دشمنان نوشته و به علمای شیعه نسبت داده اند. كما اینکه الان هم این مساله دست آویز پس مانده های اموی یعنی وہابیان است. آنها کتاب علیه شیعه می نویسند و به نام مرحوم عسکری یا آیت الله سبحانی ارائه می دهند.

خود ابن غضائیری از اجلاء است بحثی در شخصیت ایشان نیست بلکه بحث ما نسبت به کتابی است که به ایشان نسبت داده اند.

راجع به ابن ابی حمزه برخی نظرشان بر این است که انحراف در عقیده منافات با وثاقت در روایت ندارد. ولی اگر ثابت شود که ابی حمزه دشمن ترین مردمان نسبت به امام رضا ع بوده است روایاتش ایشان مشکل دارد و نمی توان آنها را پذیرفت. اما ما راجع به ایشان مفصل بحث کردیم، ما روایات او را می پذیریم چون در حدود هفتصد مورد در کتب اربعه از او حدیث نقل شده و

کسی که این تعداد روایت از او نقل شده نمی‌تواند مشکل و ثابت در روایت داشته باشد و می‌توان از او حدیث نقل کرد. مگر اینکه تفصیل بدھیم بین روایاتی که او قبل از انحراف نقل کرده و روایاتی که بعد از انحراف نقل کرده است.

حال تعارض این روایت با روایات دیگر به این علت است که روایات قطعیه تعداد ائمه را دوازده نفر می‌داند که دوازدهمین از آنها ظهور می‌کند و عدل و داد را تا قیامت بسط می‌دهد. در حالی که این روایت می‌گوید بعد از حضرت مهدی تازه دوباره دوازده مهدی وجود خواهد داشت، یعنی دیگر امام معصومی نیست، پس این روایت با سایر روایات تعارض دارد و به این خاطر علما این روایات را شاذ گفته اند و به دنبال توجیه رفته‌اند. نسبت به سند نیز عرض کردیم که ابن ابی حمزه مورد بحث است حال نظر ما نسبت به ایشان مثبت است ولی مشهور او را نمی‌پذیرند، پس طبق نظر مشهور نسبت به ایشان مشکل وجود دارد.

شخص دیگری که در سند قرار دارد و مبتلا به اشکال است، حسین بن یزید نوولی است که نجاشی راجع به او می‌گوید: قال قوم من القميین انه غلامي آخر عمره؛ عده اي از قمييها او را متهم به غلو کرده‌اند. والله اعلم و ما رأينا له رواية على هذا؛ نجاشي می‌گوید: من روایتی که دلالت کند بر غلو او ندیده ام.^۱ پس نوولی را گفته اند که مشکل غلو دارد. البته کسی که مبنایش این باشد که اگر

انکته: اختلاف بود بین مدرسه بغداد که تربیت شده شیخ مفید بود و مدرسه قم. در آن روز مدرسه قم یکسری مسائلی را که امروزه جزء اعتقادات ماست، اگر کسی آنروز به آن معتقد می‌شد او را متهم به غلو می‌کردند همانند عدم سهو نی و مانند آن. لذا مرحوم شیخ مفید خیلی نگران بود از روش و خط فکری قم.

شما ج ۲۵ بحار را نگاه کنید: فذلکه ایشان بعد از بیان مساله غلو این مطلب را نقل می‌کنند که، عده ای از قم آمده اند و حرفة‌هایی زده اند که مقام ائمه را پائین آورده‌اند. لذا نظر بندۀ بر این است که کسی را که قمی‌ها رمی به غلو کنند باید قدری تامل کرد همانطوری که اگر عame کسی را تضعیف کند نیاز به تامل دارد. مخصوصاً هرچه تضعیف عame نسبت به شخصی پر رنگ تر شود تامل ما نیز باید پر رنگ تر شود. عame برخی را لقب مجnoon داده اند ولی بعد معلوم شده که به خاطر این بوده که درباره امام باقرع گفته: حدثی وصی الاوصیاء. آنها می‌گویند شما درباره امام باقرع حداکثر بتوانید بگوئید: او یک عالم و یک محدث است پس اینکه راجع به امامی بگوئیم وصی الاوصیاء اینها را اتباع شجره ملعونه تحمل نمی‌کنند. یا اینکه آنها شخصی را آنقدر تضعیف کردن و بعد معلوم شد به خاطر این بوده که گفته: من علام

شخصی در اسناد کامل زیارات یا تفسیر قمی واقع شود ثقه است، می‌تواند این شخص مذکور را به این استناد که هم در اسناد کامل زیارات است و هم در اسناد تفسیر قمی توثیق کند. اما اگر کسی این مبنا را نپذیرد همانند ما که از این مبنا راجع به این دو کتاب برگشتم و همانند مرحوم خوئی که از مبنایشان راجع به کتاب اول برگشتند، در این صورت این شخص توثیقی نداشته و از طرفی چون قمی‌ها هم او را رمی‌به غلو کرده اند مبتلا به اشکال می‌شود. به هر حال سند این روایت خیلی روش نیست. حال اگر فرض کنیم سند این روایت مشکل ندارد، طریق شیخ به نوفلی ضعیف است چون در طریقش ابن بطو و ابی مفضل است که هردو آنها مشکل دارند. ولی به هر حال این روایت را صدوق نقل می‌کند که اگر ما طریق شیخ را که مشکل داشت نپذیریم، باز هم طریق صدوق ایرادی ندارد.

روایت دوم:

این روایت را مرحوم طوسی نقل می‌کنند.^۱ روایت این است: ابو حمزه در حدیث مفصلی از امام صادق ع: ان منا بعد القائم ع احد عشر مهدیا من ولد الحسین ع؛ بعد از حضرت روحی فداء یازده مهدی است. این هم جزء شواذ است چون منافات دارد با آن دسته روایاتی که می‌گویند:

فراموش شد به سراغ امام باقرع رفتم، او شربتی به من داد و من خوردم و بعد از آن تمام فراموش شده هایم برگشت. همه تلاش آنها بر این است که دیگران را از قبیل ابن تیمیه و... مطرح کنند. مثلاً می‌گویند الزهری اعلم من الباقرع؛ زهری ای که من دین الامراء بود. سلاطین هر کار اشتباهی که می‌کردند وقتی می‌خواستند آنرا پاک کنند، به توجیحات این شخص متولّ می‌شدند، حال این شخص می‌شود اعلم من الباقرع. به هر صورت در تضعیفات طرف مقابل و در رمی‌به غلو مخصوصاً از جانب قمیها باید تاملی کرد. قبل اکه در درس رجال آیت الله زنجانی بودیم و از ایشان استفاده می‌کردیم ایشان همین مطلب را به این مضمون بیان کردند که یکسری از اعتقاداتی را که در قدیم شخص را به خاطر آن رمی‌به غلو می‌کردند الان جزء اعتقادات ماست و این مطلب الان در جای جای کتاب تنقیح المقال ثبت است. افرادی را رمی‌به غلو می‌کنند ولی ایشان از آنها دفاع می‌کند.

البته ما در ارتباط با شهادت ثالثه روایات متعددی داریم و طرق خاصی هم برای اثبات استحباب آن هست، که البته غالباً قائل به جذب نیستند؛ اما از طریق دیگری استحباب را قائل هستند. ایشان در باب شهادت ثالثه می‌فرمایند: ورد فی شواذ الاخبار؛ در روایات شاذه وارد شده است. پس به نظر ایشان این روایات شاذ است و لذا هیچ بررسی سندی نمی‌کنند.

زمین از حجت خالی نمی‌ماند و حجت هست تا جهان به پایان برسد. این روایت را مرحوم طوسی نقل کرده است، راویان این حدیث همه ثقه هستند و ظاهرا مشکلی از این جهت نیست.

راویان این حدیث عبارتند از:

محمد بن عبد الله بن جعفر الحمیری عن أبيه^۱ عن محمد بن عبد الحمید و محمد بن عیسی عن محمد بن الفضیل عن أبي حمزة؛ بعضی ممکن است ایراد بگیرند که این ابو حمزة کیست؟ ظاهرا او همان ابو حمزة ثمالی است که در جلالتش بحثی نیست چون او سلمان زمان خود بوده است. ولی برخی ممکن است بگویند مراد از ابو حمزة، ابو حمزة بطائی است. که در این صورت ابو حمزة مشترک می‌شود بین ایندو شخص که باید از اشتراک خارج شود که در غیر اینصورت اگر به حال اشتراک باقی بماند، سند مواجه با اشکال خواهد شد. ولی ظاهرا مراد از ابو حمزة، ابو حمزة ثمالی است. ما این مطالب را بیان می‌کنیم تا کسی آنها را ارسال مسلمات نگیرد. زیرا کسانی هستند که به استناد این روایات که بعد از حضرت فرزندان حضرت امور را به دست می‌گیرند، شروع به موج سواری و تبلیغ کرده که ما فرزند حضرتیم!! لذا این روایات باید بررسی سندی شود. پس اشکال اول راجع به ابو حمزة است که احتمالا مشترک است و ما گفته‌یم که مراد همان ابو حمزة ثمالی است.

مشکل دیگر این روایت این است که شیخ طوسی این روایت را از حمیری نقل می‌کند و حال آنکه ایشان به دلیل بعد زمانی نمی‌تواند بدون واسطه از محمد بن عبدالله حمیری نقل روایت کند پس حتما اشخاصی بین شیخ و عبدالله حمیری بوده‌اند. لذا باید بینیم طریق ایشان چیست؟ که در اینجا ذکر نشده است.

در این ارتباط مرحوم خوئی می‌فرمایند: محمد بن عبد الله بن جعفر الحمیری له مصنفات و روایات، اخبرنا بها جماعة أبي جعفر بن بابویه، عن أحمد بن هارون القامي (القاضی) و جعفر بن الحسین عنه، و عده فی رجاله فیمن لم یرو عنهم ع؛ ایشان می‌گویند طریق شیخ به حمیری صحیح است زیرا عده ای برای ما مصنفات و روایات او را نقل کرده‌اند. پس طریق مرحوم طوسی به حمیری

۱ او خودش و پدرش از بزرگان مذهب هستند.

جماعتی است که مراد چند نفر از بزرگان حدیث هستند. پس این سند هم ظاهرا مشکلی نداشته باشد.

روایت سوم:

این روایت را خواندیم که در دلالت و متن آن خیلی بحث است، چون عبارات آن گویا نیست، هر چند مفادش اینست که بالاخره بعد از امام زمان ع یکنفر از اهل بیت ع حکومت می کند. در این روایت امام باقر ع قسم می خورد: **والله لیملکن؛ در اینجا لام تاکید است به همراه نون تاکید ثقیله که همه آنها شاهد بر تاکید حضرت بر مطلب است. لیملکن رجل بعد موته؛ اینجا بحث است که مراد بعد از موت امام زمان ع است یا بعد از موت شخص دیگر؟ رجل ثلاث ماه و یزداد تسعه؛ آیا این جمله اشاره به مدت ملک حضرت ع است یا اینکه مربوط به عبارت بعد موته است؟ هر کدام که باشد با روایات متواتر منافات دارد. یعنی چه اینکه سیصد و اندي سال مردم بدون حجت باقی می مانند و بعد حجت دیگری که معصوم نیست می آید یا اینکه بعد از رحلت امام شخصی می آید و سیصد و نه سال حکومت می کند به هر حال نتیجه یکی است چون زمین بدون حجت باقی می ماند.**

چون این روایت با روایات دیگر از نظر متن تعارض دارد و گفته اند شاذ است باید بررسی سندی شود. این روایت را شیخ طوسی از فضل بن شاذان از اصحاب امام رضا از حسن بن محبوب از عمر بن ابی مقدام از جابر جعفی نقل می کند. شیخ در سال ۴۶۰ هجری یعنی در قرن پنجم بوده در حالی که فضل متعلق به قرن سوم است، پس ایشان نمی تواند بلا واسطه از فضل نقل حدیث کند و لذا باید طریق به فضل داشته باشد. لذا باید طرق را بررسی کنیم. مرحوم شیخ به فضل سه طریق دارند که ظاهرا هر سه هم مشکل داشته و ضعیفند.

طریق اول: اخیرنا بر روایاته و کتبه (فضل بن شاذان) ابو عبدالله مفید که استاد شیخ بوده است و او از محمد بن علی بن حسین بن بابویه که در جلالتش بحشی نیست از محمد بن حسن بن الولید

از احمد بن ادریس او از علی بن محمد بن قتبه او از ابن شاذان نقل می کند. راجع به ابن قتبه باید بگوئیم که او توثیق ندارد.

طريق دوم شیخ: و رواها ايضاً محمد بن علی بن الحسین بن بابويه عن حمزه بن محمد العلوی عن ابی نصر قمر ابن علی ابن شاذان عن ابیه؛ در طريق دوم هم شخصی به نام حمزه بن محمد علوی است که توثیق ندارد.

مرحوم خوئی بعد از اینکه این دو طرق را نقل می کند و تضعیف می کند می فرماید که شیخ طریق دیگری هم دارد: نعم ان طریق الشیخ الیه فی المشیخة صحیح. این طرقی بود که شیخ در فهرست داشت که مشکل داشت اما شیخ طریق دیگری به فضل دارد که در آخر جلد ۱۰ التهذیب که مشیخه شیخ هم هست، بیان شده است که آن طریق مشکلی ندارد.

برخی اینجا اشکال کردند که از کجا معلوم که مرحوم شیخ طوسی از طریق سومی که مشکل ندارد این حدیث را از فضل نقل کرده است؟ ولی این مربوط به بحث «تحویل سند» است که خود بحثی طولانی است. اگر ما مبنای تحویل سند را بپذیریم سند مشکل ندارد و سند از این نظر مشکل ندارد. لکن مشکل دیگر این سند، عمرو بن ابی مقدم است که او از جابر نقل می کند خود عمر بن ابی مقدم ثقه است ولی برخی می گویند اگر عمر بن میمون باشد مشکل دارد چون مجھول است ولی اگر عمر بن ثابت باشد مشکل ندارد. ولی ظاهرا همان عمر بن ثابت صحیح است. پس می ماند جابر بن یزید جعفی که مورد بحث است که اگر از آن گذشتیم روایت بدون اشکال خواهد بود.

والسلام عليکم و رحمة الله و بركاته

جلسه ۶۴ - ۹۱/۳/۱

شخصیت جابر بن یزید جعفی

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيمما
امام زماننا روحی و ارواح من سواه لتراب مقدمه الفدا.

بحث ما بررسی سندی روایات شاذی بود که مفادش اینست که حاکمیت جهان بعد از رحلت
امام زمان ع به دست افراد دیگری قرار می گیرد که البته صالح هستند. حال یا یازده فرزند از امام
حسین ع یا دوازده فرزند از امام زمان ع یا قائمین به امر، که هر چه باشد لازمه بینش این است که
حجت معصومی بعد از امام زمان ع نخواهد بود.

این قبیل روایات با این مضمون علماء را بر آن داشت که به تبیین و توجیه این سنخ روایات
برآیند. اجازه دهید نیم نگاهی به سند این سنخ روایت بیاندازیم که آیا معتبرند تا توجیه کنیم یا
اصلاً معتبر نیست و نوبت به تعارض و توجیه نمی رسد. زیرا هیچ گاه حجت بالا حجت تعارض
نمی کند.

برخی از این روایات در جلسه قبل بررسی شد و معلوم شد که در سند برخی از این روایات
بحث است. رسیدیم به روایت سوم که مفادش این بود که بعد از حضرت مهدی ع شخصی می
آید که سیصد و اندي سال حکومت می کند.

ادامه بررسی سندی روایت سوم:

این روایت را بررسی سندی کردیم. این روایت را غیبت نعمانی از ابن عقدہ نقل می کند. ایشان
را هم نعمانی و هم طوسی با اینکه ابن عقدہ زیدی است، توثیق کرده‌اند. ابن عقدہ از چهار طریق
این روایت را نقل می کند که من یک طریق را بررسی کردم و آن طریق محمد بن مفضل بن
ابراهیم ابن قیس رمانی اشعری است که مشکل ندارد. ما دیگر نیازی به بررسی سایر طرق نداریم
حتی اگر سایر طرق را فرض کنید که مشکل داشته باشد. ابن عقدہ از حسن بن محبو (که
مشکلی ندارد) از عمرو بن ثابت نقل می کند که ما فقط یک مناقشه مختصری کردیم که عمرو بن
ثابت کیست؟ در این طریق اگر مشکلی باشد، مشکل جابر بن یزید جعفی است، ولی خواهید دید

که جابر بن یزید هیچ اشکال و ایرادی به او نیست، بله مورد نقمت و غضب نواصب قرار گرفته است ولی این شخصیت ظاهرا مورد اشکال نباشد. او کیست؟^۱

بررسی شخصیت جابر بن یزید جعفی:

در کتب رجال گاهی او را از اصحاب امام باقرع و گاهی از اصحاب امام صادق ع دانسته اند و گفته اند که او تابعی بوده و در سال ۱۳۲ هجری یعنی در دوران امام صادق ع به ۱۶ سال قبل از شهادت امام صادق ع فوت شده است. اشکالاتی به او شده است همانند اینکه، کسانی از جابر روایت می کنند که مورد اشکالند، و نیز گفته شده که او فی نفسه مخلطاً. شما روایات او را خواهید دید که مساله مخلطاً، جنون و... به اشاره ای از جانب ائمه ع در مدینه بوده به اینکه خودت را اینگونه نشان بده، چون امویین می خواستند او را دستگیر و اعدام کنند ولی وقتی دیدند او اینگونه است، او را رها کردند.

مرحوم شیخ مفید راجع به او می گوید: جابر اشعاری دارد که، تدل علی الاختلاط و قل ما یورد عنه شیء فی الحلال و الحرام. در حلال و حرام استناد به کلام ایشان نمی شود که خواهید دید هر دو مورد مناقشه است.^۲

مرحوم علامه حلی در قسم اول از کتاب خود(فیمن اعتمد عليه) از او به نحوی یاد کرده اند که معنایش ثقه بودن و عدالت ایشان است. و جالب اینکه مرحوم ابن الغضائی که کمتر راوی است که از زیر تیغ رجالی ایشان سالم بیرون رفته باشد، ایشان را توثیق کرده است. او می گوید: ثقة في نفسه لکن جل ما روی عنه ضعیف؛ ایشان می فرماید: اکثر کسانی که از او روایت نقل کرده اند

۱ . روایات بعدی در جلسه ۶۷ می آید.

۲ و قیل أبو محمد الجعفی، عربی قدیم، نسبه ابن الحارث بن عبد یغوث بن کعب بن الحارث بن معاویه بن وائل بن مرار بن جعفی. لقی أبا جعفر و أبا عبد الله عليهما السلام، و مات في أيامه، سنة ثمان وعشرين و مائة. روی عنه جماعة غمز فیهم و ضعفوا، منهم عمرو بن شمر، و مفضل بن صالح، و منخل بن جميل، و يوسف بن يعقوب. و كان في نفسه مختلطًا، وكان شیخنا أبو عبد الله محمد بن النعمان رحمه الله ينشدنا أشعاراً كثيرة في معناه تدل على الاختلاط، ليس هذا موضعًا لذكرها، و قل ما یورد عنه شیء فی الحلال و الحرام. رجال النجاشی، ص ۱۲۹

ضعیف‌اند.^۱ ولی این حرف درست نیست. مرحوم مامقانی فهرست نام ۱۵ نفر از کسانی که از او نقل روایت کرده اند ارائه می‌دهد که همگی ثقه هستند، کسانی همچون، عباس بن عامر، عثمان بن زید، عمار بن مروان، حسن بن سری، خالد بن ماد قلانسی و... همه اینها ثقه هستند، حال چگونه می‌گویید: اکثر کسانی که از او نقل روایت کرده اند، ضعیفند. ابن غضائی در ادامه می‌گوید: فممن أكثر عنه من الضعفاء عمرو بن شمر الجعفي و مفضل بن صالح و السكوني و منخل بن جميل الأسدی. وأرى الترك، لما رروا هؤلاء عنه، و الوقف في الباقى إلا ما خرج شاهدا؛ اين افراد از جابر روایت نقل کرده‌اند، که قبول نیست و نقل روایات غیر از این افراد مورد توقف است؛ مگر آنکه به عنوان شاهد و مؤيد آورده شود. بعد علامه حلی می‌فرماید: الاقوى عندى الوقف.

از طرفی روایات زیادی در مدح ایشان وارد شده است که نص بر توثیق است. مگر اینکه در خود روایت مناقشه کنیم. تعدادی از این روایات به این شرح است:

روایات در مدح جابر جعفی:

۱. حمدویه و إبراهیم، قالا حدثنا محمد بن عیسی، عن علی بن الحکم، عن زیاد بن أبی الحال، قال اختلاف أصحابنا فی أحادیث جابر الجعفی، فقلت لهم أسائل أبا عبد الله لله فلما دخلت ابتدأني، بدون مقدمه و بدون اینکه سوال کنیم، حضرت فرمودند: رحم الله جابر الجعفی كان يصدق علينا، لعن الله المغيرة بن سعید كان يكذب علينا.^۲

۲. عن عبد الحميد بن أبی العلا، قال: دخلت المسجد حين قتل الولید، فإذا الناس مجتمعون؛ مردم جمع شده بودند و بحث می‌کردند که چه کسی روی کار خواهد آمد. قال: فأتیتهم فإذا جابر الجعفی عليه

۱ خلاصة الاقوال، ص ۳۵/قال السيد علی بن أحمد العقیقی العلوی روی عن أبی عمار بن أبان عن الحسین بن أبی العلا: أن الصادق عليه السلام ترحم عليه و قال إنه كان يصدق علينا. وقال ابن عقدة: روى أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنَ الْبَرَاءِ الصانع عن أَحْمَدَ بْنَ الْفَضْلِ بْنَ حَنَانَ بْنَ سَدِيرٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَبِي الْجَلَلِ: أَنَّ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَرَحَّمَ عَلَى جَابِرَ وَقَالَ: إِنَّهُ كَانَ يَصْدِقُ عَلَيْنَا، وَلَعْنَ الْمَغِيرَةِ، وَقَالَ: إِنَّهُ كَانَ يَكْذِبُ عَلَيْنَا!. وَقَالَ أَبْنُ الْغَضَائِرِ: إِنَّ جَابِرَ بْنَ يَزِيدَ الْجَعْفِيَ الْكَوْفِيَ ثَقَةٌ فِي نَفْسِهِ، وَلَكِنَّ جَلَّ مِنْ رَوَى عَنْهُ ضَعِيفٌ،

۲ رجال الكشی، ص ۱۹۱ و تنقیح المقال، ج ۱۴، ص ۱۰۲.

عمامهٔ خز حمراء و إذا هو يقول: حدثني وصي الأوصياء و وارث علم الأنبياء محمد بن علي ع قال، فقال الناس

جن جابر جن جابر.^۱

۳. آدم بن محمد البلاخي، قال حدثنا على بن الحسن بن هارون الدقاق، قال حدثنا على بن أحمد،
قال حدثني على بن سليمان، قال حدثني الحسن بن على بن فضال، عن على بن حسان، عن
المفضل بن عمر الجعفي، قال: سألت أبا عبد الله ع عن تفسير جابر فقال: لا تحدث به السفلة^۲ فيذيعوه، أ
ما تقرأ في كتاب الله عز وجل فإذا نُقرَ في النَّاقُورِ، إنَّ مَنْ إِمَاماً مَسْتَرَا فَإِذَا أَرَادَ اللَّهَ إِظْهَارَ أُمْرَهُ نَكَتَ فِي قَلْبِهِ،
فظهر فقام بأمر الله؛ در این روایت امام ع حرشهای جابر را رد نکردند، بلکه فرمودند: این روایات را
برای هر کسی نقل نکنید چون تحمل نمی کنند.

۴. جبريل بن أحمد، حدثني الشجاعي، عن محمد بن الحسين، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن
جابر، قال: دخلت على أبي جعفر ع و أنا شاب، فقال من أنت قلت من أهل الكوفة، قال ممن؟ قلت من جعفي،
قال ما أقدمك إلى هنا؟ برای چه به مدینه آمده ای؟ قلت طلب العلم، قال ممن؟ کجا می خواهی درس
بخوانی؟ قلت منک، حوزه شما اهل بیت ع قال فإذا سألك أحد من أين أنت فقل من أهل المدينة، اگر کسی از
تو پرسید از کجا آمده ای؟ بگو اهل مدینه هستم چون اجازه نمی دهند درس بخوانی. قال، قلت أسألك قبل
کل شیء عن هذا، أ يحل لى أن أكذب قال ليس هذا بكذب من كان فى مدینه فهو من أهلها حتى يخرج، هر
کس که در مدینه باشد جزء اهل مدینه است تا از آن بیرون رود. قال: و دفع إلى كتابا و قال لى إن أنت حدثت
به حتى تهلك بنو أمیة فعليک لعنتی و لعنة آبائی، و إذا أنت كتمت منه شيئاً بعد هلاك بنی أمیة فعليک لعنتی
و لعنة آبائی، این کتاب را خوب بخوان اما سعی کن تا امویین هستند نقل نکنی که اگر نقل کردي
مورد لعن من و پدران من خواهی بود. بعد از اینکه حکومت ملعونه بنی امیه سقوط کرد، اگر یک
کلمه را از آن مخفی کنی، مورد لعنت خواهی بود. ثم دفع إلى كتابا آخر ثم قال و هاک هذا فإن

۱همان، ص ۱۹۲

۲انسانهای پست فطرت

حدثت بشیء منه أبداً فعليك لعنتی و لعنة آبائی.^۱ سپس کتاب دیگری پر از روایات به من داد و فرمود: اگر یک مطلب از آنرا تا زنده هستی نقل کنی، مورد لعنت من و پدرانم هستی.

اگر سند روایات تا جابر مشکل نداشته باشد، خود جابر هیچ مشکلی ندارد و اتفاقاً یک سخن روایات شگفتی را ایشان نقل می کند. این روایت در ضمن به آینده نگری و علم غیب مع الواسطه امام نیز دلالت دارد و آن پیش بینی سقوط حکومت امویین بود که البته خود امام باقیر سقوط امویان را درک نکردن.

بنده امثال جابر را خازن علم امام و حامل اسرار امام می دانم. استادم مطلبی را نقل می کند که البته خودم در جائی ندیده ام. ایشان می فرمودند: امام باقرع به جابر هفتاد هزار حدیث دادند و فرمودند اینها را نقل کن، سپس هفتاد هزار حدیث دادند و فرمودند اینها را نقل نکن و هفتاد هزار حدیث را دادند و فرمودند: اگر خواستی نقل کن و اگر خواستی نقل نکن. یعنی چند برابر روایات کتاب وسائل الشیعه و در حدود ۲۲۰ جلد کتاب ایشان از امام باقرع مطلب و روایات اهل بیت داشته است.

مرحوم مامقانی وقتی این حدیث را نقل می کند می فرمایند وجه دلالته علی مadge دلالت این روایت بر ممدوح بودن این شخص انه توقف عن الكذب. همینکه این شخص توقف کرد دلالت بر وثاقت او دارد. و انه ائتمنه علی الاسرار؛ و اینکه امام او را امین بر اسرار کردن.

اشکال: اگر همه روایات مادحه در حق جابر از خود جابر باشد، دور خواهد بود.

جواب: همه روایات مادحه اینگونه نیست، بلکه اکثر روایات مادحه از جانب دیگران است که خواهید دید.

۵. جابر شخصیت مشهوری بوده که موافق و مخالف در ارتباط با او سوال می کردند.

جبریل بن أحمد، حدثني محمد بن عيسى، عن عبد الله بن جبلة الكنانى، عن ذريعة المحاربى، قال: سألت أبا عبد الله ﷺ عن جابر الجعفى و ما روى فلم يجبنى، وأظنه قال سأله بجمع فلم يجبنى؛ ظاهرًا در آن جمع عوامل

نفوذی و جاسوسانی بوده است، زیرا این شخص مورد حساسیت حکومت بوده. فسالته الثالثة فقال لی يا ذریع
دع ذکر جابر؛ کمتر راجع به او از من سوال کن. **فإِن السَّفْلَةُ إِذَا سَمِعُوا بِأَحَادِيْشَه شَنَعُوا، أَوْ قَالُوا أَذَاعُوا.**
کسانی هستند که احادیث او را دست آویز قرار می دهند، لذا امام از اینگونه افراد تعبیر به سفله می
کند.^۱

۶. جبریل بن أحمد، حدثني محمد بن عيسى، عن إسماعيل بن مهران، عن أبي جميلة المفضل
بن صالح، عن جابر بن يزيد الجعفی، قال: حدثني أبو جعفر[ؑ] بسبعين ألف حديث لم أحدث بها أحداً قط و
لا أحدث بها أحداً أبداً؛ او می گوید: نود هزار حديث دارم که برای کسی بازگو نکن و بیست هزار دیگر از
هزار از آنها جزء احادیثی است که حضرت فرمودند: برای کسی بازگو نکن و بیست هزار دیگر از
جمله احادیثی بوده که او در نقلشان مخیر بوده است. قال جابر فقلت لأبي جعفر[ؑ] جعلت فدایك إنك قد
حملتني وقرا عظيمًا بما حدثتني به من سركم؛ يعني بار سنگينی به دوش من انداختید و اسرارتان را به
من آموختید. الذى لا أحدث به أحداً، فربما جاش فى صدرى؛ این احادیث در درون من می جوشد. حتى
يأخذنى منه شبه الجنون؛ گاهی این مطالبی که می شنوم به حدی است که به حالت جنون در می آیم.
همانگونه که در جريان ابوذر و سلمان نقل شده که: لو علم ابوذر ما فى قلب سلمان لقتله، مرحوم
شبّر در كتاب مصابيح الانوار معنای این حديث را بيان می کند، که ابوذر با تمام مقاماتش به پای
سلمان نمی رسد و اگر مطلع شود ممکن است او را تکفیر کند. قال يا جابر فإذا كان ذلك فأخرج إلى
الجبان^۲ فاحضر حفيء و دل رأسك فيها ثم قل حدثني محمد بن علي بكذا و كذا.

۷. حدثنا علي بن عبد الله، قال: خرج جابر ذات يوم و على رأسه قوصرة^۳؛ جابر را با آن همه شخصیت
دیدند که کارهای خلاف شأن انجام می دهد. راکبا قصبة حتى مر على سکك الكوفة، فجعل الناس

۱) همین الان هم هستند کسانی که حتی نسبت به کلام مرحوم امام، بدون اینکه قبل و بعد کلام ایشان را ببینند، کلام او
را نقل می کنند و مورد دست آویز قرار می دهند.

۲) قبرستان

۳) زنبیل پر از خرما را گویند.

یقولون جن جابر جن جابر؛ مساله اختلاط این است. فلبتنا بعد ذلک أيام، فإذا كتاب هشام^۱ قد جاء بحمله اليه؛ ناگاه دستور العملی از شام رسید که جابر را دستگیر کنید. همان وقت از امام دستور آمد که ای جابر وضعیت خودت را تغییر بده. قال، فسأل عنه الأمير فشهدوا عنده أنه قد اخالط، و كتب بذلك إلى هشام، فلم يتعرض له، ثم رجع إلى ما كان من حاله الأولى. بعد از اینکه پرونده مختومه شد به روای قبلي خود برگشت.

پس این جریان دیوانه بودن و اختلاط از اینجا ناشی می شود زیرا او حرفهائی می زده که با حکومت امویین سازگار نبوده است. او به ترویج معارف اهل بیت ع اقدام می کرده است. به عنوان نمونه به کتاب ضعفای ابن عدی مراجعه کنید و شرح حال جابر را ببینید که چرا راجع به جابر می گویند ضعیف است. ابن عدی چند نمونه از احادیث او را نقل می کند و می گوید از احادیث ماست و فکر نمی کنم مشکلی داشته باشد، مشکل او بیان روایات اهل بیت ع و فضائل آنان است. جابر چند روایت درباره تصرف تکوینی و علم غیب امام نقل می کند که گفتیم علم غیب امام از باب افاضه خداوند و به صورت استقلال نیست. البته کسی که نود هزار حدیث از اسرار اهل بیت ع را می داند بعید نیست که چنین تصرفاتی هم داشته باشد.

ما برای یکبار هم که شده باید پرونده جابر را بررسی کنیم که اگر روایتی از ایشان نقل شد بدانیم ایشان قطعاً مشکل ندارد.

اکنون باید نیم نگاهی هم به روایات عامه در باره این شخص بیاندازیم و ببینیم مشکل کجاست؟

هشام بن عبدالمملک آنقدر فاسد و رذل بوده که صدای امثال آلوسی که جزء هواداران و هایيون است، درآمده و او را مورد اعتراض شدید قرار می دهد است. آلوسی هجوم و هاییت را به عراق توجیه می کند که اینگونه نیست که اینها اینقدر از مردم کشته باشند. در عین حال ایشان ذیل آیه افک عصیه منهم می گوید: چه کسی علی بن ابی طالب را متهم می کند به اینکه به عایشه برخی حرفها را نسبت داده است، این حرفهائی است که هشام ناصبی و امثال آنها به علی بن ابیطالب نسبت می دهند.

مرحوم مامقانی می فرماید: ان الذى يستفاد من مجموع ما مر من الاخبار ان الرجل فى غاية الجلاله او در منتهای جلالت است و نهاية النباله و له منزلة العظيم عند الصادقين ع بل هو من اهل اسرارهما و بطانتهم؛ ائمه سفره دلشان را برای هر کسی باز نمی کردند در حالی که او جزء این چنین افرادی بوده که اسرار ائمه ع را داشته است. و الطافهمـا الخاصـه و عنـياتـهمـا المـخصوصـه و اـمـينـهمـا و موـتمـنـهمـا؛ اگر می خواهید بیشتر به مقامات این بزرگوار برسید همان مقدمه مسلم را در صحیح ببینید که به قلم خود مسلم است. او چند مطلب نقل می کند در مقدمه چهارم یا پنجم است که در یکجا می گوید: ده هزار در جای دیگر می گوید: پنجاه هزار و هفتاد هزار نقل نمی کنیم و یا ... از احادیث او را پاره کردیم و هر کجا حدیث او را ببینیم پاره می کنیم چرا؟ چون او قائل به رجعت است. الا اوحدی العدول من الأسرار و مناقب أهل البيت ع و تخلص من ذلك كله: أنَّ الرَّجُلَ ثَقَهُ جَلِيلٌ يَعْتَمِدُ عَلَيْهِ فِي خَبَرِه

لتوفيق ابن الغضائري ... آیاہ.^۱

والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته

۱ . تنقیح المقال، ج ۱۴، ص ۱۲۴. بقیه بحث پیرامون شخصیت جابر جعفی در جلسه ۶۶ خواهد آمد.

جلسه ۶۵ - ۹۱/۳/۲

روايات خالی نبودن زمین از حجت

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيمما امام زماننا روحی و ارواح من سواه لتراب مقدمه الفدا.

موضوع: اوضاع جهان بعد از حضرت مهدی عليه السلام ج ۹

بحث ما راجع به بررسی روایاتی بود که مفادش اینست که بعد از حکومت حضرت مهدی ع و رحلت یا شهادت ایشان حاکمیت جهان به دست افراد صالح می افتد، یعنی دیگر معصومی نیست و یک عدد افراد صالح حکومت را اداره می کنند. و حجت به معنای معصوم نخواهد بود. این روایات با توجه به اینکه مخالف سایر روایاتی است که هم از نظر عدد و هم از نظر محتوا و سند بسیار محکمتر از این روایات است. لذا این روایات را باید به دید شک نگریست همانگونه که عدد ای آنها تعبیر شاذ کردند و سعی کردند از آنها اعراض کنند. ما در جلسه قبل برخی از آنها را بررسی سندی کردیم که تکمیل نشد و بحث به جابر متنه شد. چرا تعبیر به شاذ کردند چون معارض است با یک سخن دیگر از روایات که قطعی الصدور که جزء ضروریات و اعتقادات ماست که زمین از حجت خالی نمی شود. حال اجازه دهید چند روایت، از روایاتی که مفادش اینست که زمین حتی یکروز از حجت خالی نمی شود بیان کنیم:

روایت اول:

این روایت را از امام باقر ع نقل می کنند که البته مشکل سندی هم ندارد، و الله ما ترك الارض منذ قبض الله آدم الا و فيها امام يقتدى به الى الله؛ از روزی که خداوند آدم ع را قبض روح کرد تا لحظه‌ی نقل این روایت حتی یک روز و حتی یک لحظه زمین را از حجتی که به سوی خدا هدایت کند خالی نگذاشته است. و هو حجۃ الله علی عباده؛ او امام و حجت خداست بر بندگان. و لا تبقى

الارض بغير امام حجه الله على عباده^۱، ببينيد در يك روایت دو سه بار کلمه حجت تکرار می شود. اين حجت غير از آن انسانهاي صالح است. اصلا زمين طبق برخی روایات اهلش را فرو می برد. اين روایات با آن روایت که می گويند، صد سال زمين بدون حجت باقی می ماند معارض است، لذا نمی توان آنها را پذيرفت و حتی اگر مشكل سندي هم نداشته باشند، باز هم نمی توانيم آنها را پذيريم.

مرحوم والد ما که درس مرحوم حائری شركت می کردند، مبنايشان در ارتباط با مشهورات اين بود که اعراض مشهور حجت است و كلما ازداد قوه ازداد ضعفا، هر چه قدر اين روایات مخالف مشهور سندش قوي تر باشد، ضعفش بيشر می شود. قدما اين روایات را دیده اند و اعتنا نكرده‌اند. حال روایات مورد بحث که در حدود ۵ مورد است، هرچند سندشان محکم باشد باز نمی توانيم آنها را پذيريم و باید به نحوی توجيه کنيم و حال آنکه کسی روایات خلو ارض از حجت را کسی توجيه نکرده است و اصلا قابل توجيه هم نیست و نياز به آن نیست.

روایت دوم:

امام باقرع در اين روایت می فرماید: مَا خَلَّتِ الدُّنْيَا مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْ إِمَامٍ عَدْلٍ
إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ حُجَّةً لِلَّهِ فِيهَا عَلَى خَلْقِهِ^۲

به اين روایت دقت کنيد! حضرت می فرماید: از زمانی که خدا زمين را خلق کرده از حجت خدا خالي نشده تا قيام قيامت. با توجه به اين مضامين باید روایاتي را که چهل روز را بيان می کنند، توجيه کرد، زيرا حتى يکروز هم زمين از حجت خدا خالي نخواهد بود. به قول برخی آن ایام عالم، عالم تکليف نیست بلکه عالم بعث و نشور است. اگر در دنيا حجتني نباشد، للناس على الله

۱ بصائر الدرجات ص ۴۸۵، کافی ج ۱ ص ۱۷۸، الامامة و التبصرة ص ۲۹، غیبت نعمانی ص ۱۳۹، علل الشرایع ص ۱۹۷، اثبات الهداء ج ۱ ص ۱۷۸، بحار الانوار ج ۲۳ ص ۲۳
۲ الامامة و التبصرة ص ۲۵، علل الشرایع ص ۱۹۷، دلائل الامامة ص ۲۲۹، اثبات الهداء ج ۱ ص ۱۲۱، بحار الانوار ج ۲۳ ص ۲۳

حجّة خواهد شد. و باید دید آیا این چهل روز در روایات صحیح ما آمده یا خیر؟ که اگر در روایات صحیح ما آمده باشد باید توجیه کرد. زیرا این روایت مضمون سایر روایات نیز هست که الحجّة مع الخلق و قبل الخلق؛

روایت سوم:

لَوْ أَنَّ الْإِلَمَامَ رُفِعَ مِنَ الْأَرْضِ سَاعَةً لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا كَمَا يَمْوِجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ^۱

اگر زمین بدون حجت باقی بماند، همانند دریای مواجه می شود که آرامش ندارد. در زبان عرب یک ساعت یعنی یک لحظه، یعنی زمین اهلش را یک لحظه بدون حجت خدا بر نمی تابد. این روایات مضامینش قطعی است و جزء اعتقادات ماست، این در حالیست که روایات دیگر می گویند: ۵۰ سال زمین بدون حجت خواهد بود.

روایت چهارم:

روایت مفصلی است که بسیار مهم و خواندنی است و دل انسان را روشن می کند. سند این روایت به غیر از یزید کناسی مشکلی ندارد که مشکل او بر طرف و حل شده است.

عَنْ يَزِيدَ الْكُنَاسِيِّ قَالَ سَأَلَتْ أُبَا جَعْفَرٍ عَ: أَكَانَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَ حِينَ تَكَلَّمَ فِي الْمَهْدِ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ زَمَانِهِ؛ این فراز از روایت پاسخ کسانی است که حجت بودن حضرت مهدی ع را در کودکی انکار می کنند. فَقَالَ كَانَ يَوْمَئِذٍ نَّبِيًّا حُجَّةَ اللَّهِ غَيْرَ مُرْسَلٍ؛ لازمه نبوت همیشه رسالت نیست زیرا ممکن است حجت باشد اما در برده ای از زمان مرسل نباشد. أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ حِينَ قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارِكًا أَئِنَّ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَوةِ مَا دُمْتُ حَيًّا قُلْتُ فَكَانَ يَوْمَئِذٍ حُجَّةً لِلَّهِ عَلَى زَكَرِيَّا فِي تِلْكَ الْحَالِ وَهُوَ فِي الْمَهْدِ؛ حضرت عیسی ع حجت بود بر زکریا در حالی که در مهد بود. فَقَالَ كَانَ عِيسَى فِي تِلْكَ الْحَالِ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لِمَرْيَمَ حِينَ تَكَلَّمَ فَعَبَرَ عَنْهَا؛ از وقتی سخن گفت رحمت بود بر حضرت مریم ع. وَكَانَ نَبِيًّا حُجَّةً عَلَى مَنْ سَمِعَ كَلَامَهُ فِي تِلْكَ الْحَالِ؛ بر

هر کسی که کلامش را شنید حجت بود. ثم صَمَّتْ فَلَمْ يَتَكَلَّمْ حَتَّىٰ مَضَّتْ لَهُ سَنَّاتٍ؛ تا دو سال حضرت عیسیٰ ع سخن نگفت. وَ كَانَ زَكَرِيَا الْحُجَّةَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى النَّاسِ بَعْدَ صَمَّتْ عِيسَى بِسِتَّينَ ثُمَّ ماتَ زَكَرِيَا فَوَرَثَهُ ابْنُهُ يَحْيَى الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ هُوَ صَبِّيٌّ صَغِيرٌ أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِّيًّا؛ در سین کودکی حجت خدا بود. فَلَمَّا بَأْلَعَ عِيسَى ع سَبْعَ سِنِّينَ تَكَلَّمَ بِالْبُوَّةِ وَ الرِّسَالَةِ حِينَ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ فَكَانَ عِيسَى الْحُجَّةَ عَلَى يَحْيَى وَ عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ؛ شاهد کلام ما از اینجا شروع می شود. وَ لَيْسَ تَبَقَّى الْأَرْضُ يَا أَبَا خَالِدٍ يَوْمًا وَاحِدًا بِغَيْرِ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ مُنْذُ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَىٰ حَاجَةٍ مِّنَ الْأَرْضِ؛ از زمانی که خدا حضرت آدم ع را آفرید و او را در زمین سکنی داد از آن روز، حتی یک روز هم زمین بدون حجت نمانده است. قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَكَانَ عَلَىٰ حَاجَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ عَلَىٰ هَذِهِ الْأُمَّةِ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَفَّاقَ نَعَمْ يَوْمَ أَقَامَةِ النَّاسِ وَ نَصِبَهُ عَلَمًا وَ دَعَاهُمْ إِلَيْهِ وَ أَمْرَهُمْ بِطَاعَتِهِ؛ آنروزی که پیامبر ص دست علی ع را گرفت و به مردم نشان داد. قُلْتُ وَ كَانَتْ طَاغِيَةٌ عَلَىٰ وَاجِهَةٍ عَلَى النَّاسِ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَ وَ بَعْدَ وَفَاتِهِ فَقَالَ نَعَمْ وَ لَكِنَّهُ صَمَّتْ فَلَمْ يَتَكَلَّمْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص؛ دیدید که حضرت عیسیٰ ع چند کلمه سخن گفت و دیگر ساکت شد چون حجت، حضرت زکریا ع بود. امیر المؤمنین ع حجت بر مردم بودند لکن در زمان پیامبر ص سکوت کرد و سخنی نگفت. حساب کنید نهج البلاغه چند خطبه دارد و چند عید وجود داشته و چند اتفاق و جنگ رخ داده که نیاز به سخنرانی حضرت و ایراد خطبه بوده است. ابن میثم می گوید: من ۲۰ جلد خطبه های حضرت علی ع را دیدم که تمام آنها بعد از پیامبر اکرم ص بوده است. حضرت علی ع اگر هم حرف می زدند به دستور پیامبر اکرم ص بوده است. وَ كَانَتِ الطَّاغِيَةُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَ عَلَىٰ أُمَّتِهِ وَ عَلَىٰ عَلَىٰ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَ؛ اطاعت از پیامبر ص بر علی ع نیز لازم است و لو اینکه خود علی ع حجت خدا بوده است. وَ كَانَتِ الطَّاغِيَةُ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ عَلَى النَّاسِ كُلُّهُمْ لِعَلِيٍّ عَ بَعْدَ وَفَاتِهِ رَسُولِ اللَّهِ صَ وَ كَانَ عَلَىٰ حَكِيمًا عَالِمًا.^۱ دهها نمونه روایت به این مضمون وجود دارد.

۱) بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۳۱۸ – معجم احادیث الامام المهدی، ج ۵:

روایت پنجم:

از امام حسن عسکری ع است که در کتاب معجم مدارک زیادی آمده.

إِسْحَاقُ بْنُ سَعْدَ الْأَشْعَرِيَّ قَالَ: دَخَلَتْ عَلَى أَبِيهِ مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلَى عَ وَأَنَا أَرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلْفِ
مِنْ بَعْدِهِ فَقَالَ لِي مُبِتَدِئًا؛ بِدُونِ مَقْدِمَهُ وَبِدُونِ اِيْنِكَهُ مِنْ سُؤَالٍ كُنْمَ حَضْرَتِ فَرَمَدْنِدَنِ: يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ
إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَخْلُ الْأَرْضَ مِنْذَ خَلْقِ آدَمَ عَ وَلَا يَخْلِيَهَا إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حِجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ؛
خَدَاوَنْدَ هِيجَّاهَ اِزْ رُوزِیَّ کَهْ زَمِینَ وَآسَمَانَ رَا آفَرِیدَ، آنرا اِزْ حَجَّتْ خَالِی نَگَذاشتَهَ اَسْتَ. نَقْشَ
حَجَّتْ خَدا اِینَ اَسْتَ، بَهْ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ عَنْ أَهْلِ الْأَرْضِ وَبَهْ يَنْزَلُ الْغَيْثَ وَبَهْ يَخْرُجُ بَرَكَاتُ الْأَرْضِ؛ آيَا بَا
وَجُودَ اِینَ روَايَاتَ بَایِدَ بَهْ دَنِیَالَ سَنَدَ بَرَایِ زِیارتِ جَامِعَهِ بَاشِیْمَ؟ تَمَامُ فَقَرَاتِ زِیارتِ جَامِعَهِ مَطَابِقَ
بَا روَايَاتَ قَطْعِیَّ اَسْتَ. اَگْرِ بَلِایَا اِزْ کَرَهَ زَمِینَ دَفَعَ مِی شَوَّدَ، بَهْ يَمِنَ وَجُودَ مَهْدَیَ آلَ مُحَمَّدَ صَ
اسْتَ. الْفَ عَینَ لَاجِلِ عَینِ تَکْرِمَ. بَا اِینَ وَضْعِیَّتِیَ کَهْ مَا اِنسَانَهَا دَارِیْمَ وَسَرَابَا گَنَاهَ وَمَعْصِیَّتَ، هَنَگَامَ
غَرَوبَ مَلَائِکَهِ نَدَا مِی دَهَنَدَ، لَوْلَا شَیوخَ رَكَعَ وَصُبَیْبَهُ رُضُّعَ وَبَهَائِمَ رُتْبَعَ وَطَبَقَ وَسَرَابَا گَنَاهَ وَمَعْصِیَّتَ،
بَرْخِی روَايَاتِ دِیْگَرَ، وَشَبَابَ حُشْعَ لَصَبَیْتَ عَلَیْکُمُ الْعَذَابَ صَبَا وَتَرَضُونَ رَضَا، يَا دَرَ جَائِی دِیْگَرَ دَارَدَ،
لَجَعَلَتِ النَّارَ تَحْتَ اِرْجَلَکُمْ. اِینَ وَضْعِیَّتِ اِنسَانَهَا سْتَ کَهْ هَرَ آنِی درَ مَعْرَضِ زَیروَ روَ شَدَنَ وَنَزَولَ
عَذَابَ هَسْتَنَدَ وَلَی درَ هَرَ دَورَهِ اَی بَهْ يَمِنَ وَجُودَ مَعْصُومَ اَسْتَ کَهْ اِینَ بَلِایَا اِزْ اِنسَانَهَا دَورَ مِی شَوَّدَ.
بَخَواهِیمَ یَا نَخَواهِیمَ هَمَهَ بَرَ سَرَ سَفَرَهَ حَضْرَتِ مَهْدَیَ عَ نَشَستَهَ اِیَمَّ. وَقَالَ فَقَلَتْ لَهُ يَا اِبْنَ رَسُولِ اللَّهِ
فَمِنَ الْإِمَامِ وَالخَلِيفَةِ بَعْدِكَ؛ اَگْرِ زَمِینَ اِزْ حَجَّتْ خَالِی نَیِّسَتَ، پَسَ اِمامَ وَخَلِيفَهَ بَعْدَ اِزْ شَمَا کَیِّسَتَ؟
فَنَهَضَ عَ مَسْرَعاً فَدَخَلَ الْبَیْتَ ثُمَّ خَرَجَ وَعَلَى عَاتِقَهِ غَلامٌ کَأَنْ وَجْهَهُ الْقَمَرُ لِیَلَّهُ الْبَدْرُ مِنْ أَبْنَاءِ الْثَّلَاثَ سَنِینَ؛ دَرَ
اِرْتِبَاطَ بَا مَلاَقَاتِ حَضْرَتِ مَهْدَیَ عَ دَرَ زَمَانَ حَیَاتَ پَدَرْشَانَ روَايَاتَ فَرَاوَانِیَ وَجُودَ دَارَدَ. فَقَالَ يَا اَحْمَدَ
بَنَ إِسْحَاقَ لَوْ لَا کَرَامَتَکَ عَلَیِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَلَیِ حَجَّجَهِ مَا عَرَضْتَ عَلَیْکَ اِبْنِی هَذَا؛ اَگْرِ تَوْ نَزَدَ مَا
جَایِگَاهِی نَدَاشْتَی هَرَگَزَ فَرَزَنَدَمَ رَا بَهْ تَوْ نَشَانَ نَمَی دَادَمَ. إِنَّهُ سَمَّیَ رَسُولُ اللَّهِ صَ وَکَنِیَّهُ الَّذِی یَمَلِأُ
الْأَرْضَ قَسْطَهِ وَعَدْلَهِ کَمَا مَلَئَتْ جَوَرَا وَظَلَمَا يَا اَحْمَدَ بَنَ إِسْحَاقَ مَثَلَهُ فِی هَذِهِ الْأُمَّةِ مَثَلُ الْخَضْرَعِ وَمَثَلُهُ مَثَلُ
ذِی الْقَرْنَینِ وَاللَّهُ لِیغَبِینَ غَیْبَهُ لَا یَنْجُو فِیْهَا مِنَ الْهَلْكَةِ إِلَّا مِنْ ثَبَّتَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَ عَلَیِ القَوْلِ بِإِمَامَتِهِ وَوَفَقَهِ فِیْهَا
لِلَّدْعَاءِ بِتَعْجِیلِ فَرْجِهِ فَقَالَ اَحْمَدَ بَنَ إِسْحَاقَ فَقَلَتْ لَهُ يَا مَوْلَایِ فَهَلْ مِنْ عَلَمَةٍ يَطْمَئِنُ إِلَيْهَا قَلْبِی فَنَطَقَ الْغَلامُ عَ

بلسان عربی فصیح فقال أنا بقیة الله في أرضه و المنتم من أعدائه فلا تطلب أثراً بعد عین يا أحمد بن إسحاق
فقال أحمد بن إسحاق فخرجت مسروراً فرحاً فلما كان من الغد عدت إليه فقلت له يا ابن رسول الله لقد عظم
سروري بما مننت به على فما السنة الجارية فيه من الخضر و ذي القرنين؟ فقال طول الغيبة؛ حضرت خضر
هزاران سال است كه غایب است. يا أحمد قلت يا ابن رسول الله و إن غیبته لتطول قال ای و ربی حتى
يرجع عن هذا الأمر أكثر القائلين به؛ این دعا را خیلی بخوانید یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک،
زیرا حتی کسانی هم که معتقد به امامت حضرات معصومین ع بودند، منحرف می شوند. و لا یبقى
إلا من أخذ الله عز و جل عهده لولايتنا و كتب في قلبه الإيمان و أيده بروح منه يا أحمد بن إسحاق هذا أمر
من أمر الله و سر من سر الله و غیب من غیب الله فخذ ما آتینک و اکتمه و کن من الشاكرين تكون معنا غداً في
 علين. ^۱ این سخن روایات است که سبب شده، امثال آن روایات را بگوئیم شاذ است و حتی اگر
سندشان هم صحیح باشد، نمی توانیم آنها را بپذیریم. لذا اگر توانستیم آنها را توجیه کنیم می پذیریم
و الا همه را رد می کنیم.

جابر دهها روایت در بحث مهدویت دارد که حتی در حد یک پایان نامه می توان راجع به
شخصیت جابر و نوع روایات او مطلب نوشت. یکی از روایات نادری که نقل می کند، روایتی
است که می گوید: بعد از حضرت مهدی ع شخصی می آید و سیصد و اندي سال حکومت می
کند یا اینگونه بگوئید: بعد از فوت امام زمان ع و بعد از گذشت سیصد و اندي سال کسی می آید
و حکومت می کند. در هر حال نتیجه یکی است و آن اینکه زمین بدون حجت باقی می ماند. این
روایت حتی از امثال جابر هم باشد، باید توجیه شود و الا باید از آن اعراض شود.
والسلام عليکم و رحمة الله و بر کاته

۱معجم احادیث امام مهدی ع ج ۶ ص ۹۰

جلسه ۶۶ - ۳/۳/۹۱

ادامه بررسی شخصیت جابر بن یزید جعفی

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيمما
امام زماننا روحی و ارواح من سواه لتراب مقدمه الفدا.

بحث ما بررسی روایات شاذی بود که مفاد آنها این است که حاکمیت جهان بعد از رحلت یا
شهادت امام زمان ع در دست افرادی صالح قرار می گیرد. عرض شد که لازمه بین این روایات
اینست که زمین از معصوم خالی باشد. در حالی که خلو زمین از حجت خدا و از معصوم خلاف
معتقدات ما و خلاف روایات متعدد دیگر است، لذا از این دسته روایات تعبیر به شاذ کرده اند و ما
گفتیم باید سند این سخن روایات را نگاهی کرده و بینیم مشکلی از نظر سند دارند یا خیر؟

در مقابل هم داریم: **عَنْ أُبِي جَعْفَرٍ عَقَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ يَوْمًا بِلَا إِمَامٍ مِنَا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا؛**
زمین امتی را بدون امام برنمی تابد، آنهم امامی از اهل بیت ع. بعد از پیامبرص، مردم اگر یکروز
بدون امام باقی بمانند، زمین اهلش را فرو می برد. این روایت با روایت جابر با هر دو بیانی که
عرض شد تعارض دارد، چه مراد از عبارت لیملکن بعد موت المهدی ع این باشد که وقتی سیصد
و نه سال از موت حضرت مهدی ع گذشت، شخصی می آید و حکومت می کند و چه اینکه
بگوئیم بعد از موت حضرت شخصی به مدت سیصد و نه سال حکومت می کند. لذا چون این
روایات شاذ است، ناچار به توجیه هستیم. اگر ما ثابت کردیم که بعد از حضرت مهدی ع، امام
حسین ع رجعت کند، دیگر بحثی نیست. **وَ لَعَذَّبَهُمُ اللَّهُ عَذَابَهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى جَعَلَنَا حُجَّةً فِي**
أَرْضِهِ وَ أَمَانًاً فِي الْأَرْضِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ لَنْ يَرَأُوا فِي أَمَانٍ مِنْ أَنْ تَسْيِغَ بِهِمُ الْأَرْضُ؛ تا ائمه ع هستند زمین
اهلش را از بین نمی برد. **مَا دُمْنَا بَيْنَ أَظْهَرِهِمْ وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُهْلِكَهُمْ وَ لَا يُمْهِلَهُمْ وَ لَا يُنْظَرُهُمْ ذَهَبَ بِنَا**
مِنْ بَيْنِهِمْ وَ رَفَعَنَا اللَّهُ ثُمَّ يَقْعُلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ أَحَبَّ^۱

علت شذوذ آن دسته روایات مخالفتشان با این قبیل روایات است. که متن این سخن روایات خود

^۱بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۷ - معجم احادیث الامام المهدی لـ ج ۵.

گویای اینست که از امام صادر شده است لذا ما ناگزیریم از اینکه طرف مقابل آنرا توجیه کنیم. عرض شد قبل از اینکه به توجیهات و بیانات بزرگان پردازیم لازم است ببینیم این روایاتی که بزرگان فرمودند من شواذ الاخبار، آیا مشکل سندي دارد یا خیر؟ یا اینکه تلقی به قبول شده اند و لذا گفته اند شواذ الاخبار؟

ظاهر روایت سوم مشکل سندي هم داشت. ما گفتیم از اینکه گفته اند شواذ الاخبار ظاهرا سند را قبول کرده اند لذا باید به نحوی توجیه کرد که مشکل تعارض حل شود. اگر روایت چهارم (والله لیملکن رجل من اهل الیت ع...) تطبیق داده شود بر امام حسین ع دیگر مشکلی نیست که البته در ذیل روایت هم تطبیق داده شده است لکن در روایت، عبارت بعد موته وجود دارد و حال آنکه امام حسین ع طبق چند روایت قبل موته رجعت می کنند. سند روایت سوم متنه شد به جابر بن یزید

جعفی

ادامه بررسی شخصیت جابر جعفی^۱

جابر یک فرد معمولی نیست که از کنارش بسادگی بگذریم زیرا او در مباحث و روایات مهدویت اگر اشتباه نکنم در حدود صد مورد اسم او آمده است. شما جلد هفتم از کتاب معجم را ببینید، روایات متعددی از او نقل شده است، روایاتی که در باب علائم ظهور نقل می کند یا روایاتی درباب کیفیت نزول حضرت مهدی ع که: (ینزل فی سبعۃ قباب من نور لا یعلم فی ایها هو حین ینزل ظهر الکوفة؛ بعد از نزول حضرت در کعبه، حضرت مسیرش را از آنجا ادامه می دهند تا به کوفه می رسند در حالی که هفت قباب از نور حضرت را همراهی می کنند و مردم نمی دانند حضرت در کدام یک از آنها قرار دارد. همچنین روایت، الیوم یأس الذين کفروا من دینکم یعنی یوم یقوم القائم ع؛ وقتی حضرت قیام می کند دیگر حکومت فاسد بنی امیه از بین می رود. کفروا یعنی حکومت بنی امیه، فهم الذين کفروا یئسوا من آل محمد ص، معلوم می شود که این درگیری از زمان پیامبر اکرم ص بوده تا زمان ظهور امام زمان ع و وقتی حضرت ظاهر می شوند آنها دیگر تسلیم می

^۱. ابتدای بحث در جلسه ۶۴ مطرح شد.

شوند. این روایت را جابر در زمان امویین نقل می کند و لذا طبیعی است که بخواهند او را ساقط کنند و حتی دستور اعدامش از طرف شخص خلیفه اموی یعنی هشام، صادر شود. ما اصلاً کاری به توثیق این شخص نداریم، آیا ما می توانیم بگوئیم یک شخصی با روایاتی از قبیل رجعت، دوازده امام، جریانات حضرت مهدی ع در کوفه، هزیمت اعداء، تفسیر آیه و ان من شیعته لا براہیم که شیعه یعنی چه کسی؟ یا روایت ذلت اعداء امام زمان ع، بحث مدثر، بحث ناقور و... که واقعاً پایان نامه ایست اگر کسی بباید و راجع به شخصیت جابر بن یزید جعفی و احادیش تحقیق کند. او تقریباً صد روایت نقل می کند در حالی که امثال کتاب (البيان) گنجی شافعی فقط پنجاه روایت نقل می کنند. به هر حال نمی توانیم از کنار این شخصیت بگذریم و البته هم نگذشته‌اند. اگر سند روایت تا این جابر تمام باشد روایت ایشان مقبول است. جمله‌ای از مرحوم تستری در کتاب قاموس الرجال، ج ۲ ص ۵۴۶ راجع به جابر وجود دارد:

هذا و الرجل اتفق على سلامته في نفسه من الكل؛ يعني اتفق الكل على سلامته. سوى النجاشى بنقله عن شيخ المغيد مع انه معارض (اشاره به آنچه که از شیخ راجع به جابر نقل شده که او اشعاری دارد که دلالت بر اختلاط او می کند) این گفته شیخ با گفته اش در رساله عددیه معارض است، شیخ در این رساله راجع به جابر می گوید: او از کسانی است که بر او اعتماد می شود. همچنین شیخ مفید در کتاب اختصاص حدیثی را مسند از فضل بن عبدالله هاشمی که خود ناقل روایات ولائیات است،^۱ نقل می کند، عبدالله فضل هاشمی می گوید: مفضل بن عمرو به امام صادق ع عرض کرد:^۲

ما منزلة جابر بن يزيد عندكم؛ شخصي مثل مفضل نقل می کند، پس صحبت از تضیییف نیست بلکه صحبت از جایگاه و منزلت جابر نزد امام است. امام فرمودند: منزلة سلمان من رسول الله ص؛ آیا این کم منزلتی است؟ در بین اصحاب رسول الله ص فکر نکنم کسی به پایه سلمان برسد،

۱ من راجع به فضل روایتی پیدا نکردم ولی از روایاتش کشف اینی کردم که او انسان ولایت مدار با معرفت و با اعتقاد نسبت به امام است.

۲ این روایت نشان می دهد که جابر در حیاتش و بعد از حیاتش معروف بوده است.

سلمان من اهل البيت ع. مرحوم تستری در ادامه می گویند: و هو مدح عظیم و بعد کون رواته
غموضاً فیهم لا یتحقق کون الاختلاط. پس تا اینجا این سه نکته درباره جابر مطرح

است:

اشکال اول: تعارض تضعیف شیخ مفید با توثیق خود مفید؛

اشکال دوم: روایات مادحه در حق جابر؛

اشکال سوم: روایات اختلاط که مشکل سندی دارد.

قال النجاشی کما طعن العامة فيه؛ عامه اشکال بر جابر می گیرند. لأنّه بالرجوعة؛ این فرمایش
قاموس است که خیلی نقاد است و به این راحتی کسی را نمی پذیرد، مخصوصاً ایشان با مرحوم
مامقانی طرف است ولی در اینجا حرف ایشان را قبول می کند.

مرحوم مامقانی در ص ۱۲۴ ج ۱۴ از کتاب قاموس می گوید: فتلخص من ذلک کله ان الرجل
ثقة جليل يعتمد عليه في خبره؛ پس سند اگر تا جابر مشکل نداشته باشد، بعد از جابر مشکلی
نخواهد داشت و در بحث های رجالی به ظنون رجالی کفايت می شود.

مامقانی می فرماید: شخصیت‌هائی مثل ابن غضائی که کمتر راوی از دست او جان سالم به در
می برد، وقتی به جابر می رسد، می گوید: ثقة است. لتوثيق ابن الغضائی الذي عادته الغمض في
الرجال غالباً من غير جهة؛ ولی ابن الغضائی در اینجا نتوانسته ایشان را تضعیف کند. و توثیقه ایاه
المعادل لتوثيق الجمع؛ اصلاً همین که ابن الغضائی بگوید شخصی ثقة است یعنی چند نفر گفته
اند ثقة است. سپس ایشان اشکال می گیرد که اصلاً در فقه و در حلال و حرام از احادیث جابر
استفاده نشده است. بعد هم می گویند: اشتباه می کنید، اولاً چه کسی گفته از احادیثش در حلال و
حرام استفاده نشده؟ روایات جابر در ماه رمضان که بیست نه روز است یا سی روز؟ در تشیع
جنازه، تلقین محضر، در اعمال شب جمعه و روز جمعه، امر به معروف و نهی از منکر، حقوق
زوج و زوجه، بحث عبد و امه، بحث یمین و... متعدد است.

ثانیاً، فرض کنید کمتر از روایات او در فقه استفاده شده باشد، آیا این مطلب دلیل بر این است
که شخص مذکور ضعیف است. فلمنع کون قلة الروایة في الفروع من القواعد مع كثرة روایاته في الإيمان

و کیفیته؛ او در اصول اعتقادات روایت دارد، حال اگر در فروعات روایت نداشته باشد، می شود ضعیف؟ مع کثرة روایاته فی الایمان و کیفیة الایمان و فی الائمه و النص علیهم و کیفیة ارواحهم و انحصار الممدوح بالعلم فیهم و حقائقهم و مقاماتهم و لعل الرجل رای اهمیة الاصول من الفروع لا سيما الامامة التي كان نوع الناس فی ذلك الزمان بصدق انكارها^۱ به هر حال جابر بن یزید جعفی می دید که حکومتها با ائمه ع چگونه برخورد می کنند. او وقتی دید همه به دین و مذهب شیعه می تازند فهمید که جا دارد به این مساله بپردازد. زیرا آنها به دنبال ضایع کردن امامت بودند. الان هم برخی کسانی که خودشان را شاگرد شهید مطهری و مرحوم طباطبائی می دانند، می گویند: ائمه اینگونه نیستند که شما می گوئید. آنها آدمهای خوبی بودند، آنها ائمه را علمای ابرار می دانند نه ائمه اطهار ع. و سلب رتبه الامام عن اهلها؛ سعی کردن رتبه ای امامت را از ائمه ع سلب کنند. جابر وقتی وضعیت را اینگونه دید، فصرف عمدۀ همّه و جلّ عمره فی روایة ما يرجع الى حفظها؛ او عمر طولانی خویش را صرف امامت و دفاع از ولایت کرد. المتفق علیها؛ ما باید اول امام را به مردم معرفی کنیم زیرا تا مردم امام را نشناسند، لزوم اطاعت از قول امام برای آنها معلوم نخواهد بود. فما ذکره النجاشی فی هذه القراءة ان لم يكن مدحا لم يكن قدحا؛ نجاشی فرمود روایات ایشان در فقه کم است، فرض کنید او در فقه اصلا روایت ندارد، این به نظر ما مذمت نیست بلکه مدح است. اما اینکه گفتید نجاشی از مفید نسبت اختلاط را نقل کرده، لا اصل له انما ذلك ناش من روایته لامور فی الائمه صارت اليوم من ضروریات مذهب الشیعه؛ جریان این اختلاط، بیان روایاتی است که جامعه آنروز به خاطر درگیر بودن با نصب، تحمل نمی کرده است، لذا قضیه این بوده است و ما بی دلیل کسی

اگویا مرحوم ماقانی این مطالب را امروز نوشته است. او می گوید: نوع مردم در صدد انکار امامت اند، از بهائی و وهابی گرفته تا دیگران همه به دنبال تضعیف اعتقادات شیعه هستند. و امتیازات مختلفی را به افراد در قبال حمله به اعتقادات شیعه می دهند. اصلاً گویا به این نتیجه رسیدند که مشکل اصلی آنها شیعه است. این حرف یکی از سران وهابی در تلویزیون است: عدونا الاول الا ایران، عدونا الحقیقی الشیعه.

را ساقط نمی کنیم. و کانت تعد ذلک يومنذ غلو؟^۱ اگر آنها بنوا يومنذ علی کونه مخلطا للروايات المشار
الیها لانبئی علی اختلاطه الیوم بعد کون مفاد تلک الروایات من ضروریات المذهب؛^۲ اگر این حرفها را از
مذهب حذف کنیم دیگر به ما شیعه نخواهند گفت. تا امروز هرچه بر سر شیعه آورده اند به خاطر
اعتقاد به مضمون همین روایات بوده است. حملات تروریستی وهابیها به شیعیان و هتک حرمت
علماء و نوامیس همه به خاطر این اعتقاد به سخن روایات بوده است.

مرحوم مامقانی از مرحوم مجلسی اول^۳ راجع به جابر می گوید: لقد اجاد الفاضل المجلسی^۴ فی ما
حکی عنه و الذى يخطر ببالی من تتبع اخباره انه كان من اصحاب اسرار الصادقین ع؛ پس بی جهت نیست
که حکم اعدامش از طرف شخص خلیفه صادر می شود، او صاحب سر ائمه بوده است. و کان یذکر
بعض المعجزات التي لا يدركها عقول الضعفاء؛ بعضی از ضعفاء کراماتی را که ایشان نقل می کرده
تحمل نمی کردند. حصل به غلو فی بعضهم و نسبوا اليه افتراء سیما الغلة و العامة؛ او از دو طرف چوب
خورد، هم از غلة و هم از عامه. ما می گوئیم این قطعی است که ایشان صاحب سر بوده نه اینکه
احتمالی باشد و یخطر ببالی. ینتهي علم الائمه الى اربعة؛ علم ائمه به چهار نفر متنه می شود: یک:
سلمان فارسی، دو: جابر بن یزید جعفی، سه: سید حمیری و چهار: یونس ابن عبد الرحمن. اکنون
روایت مادحه دیگری را در حق ایشان نقل می کنم:

اما کرارا عرض کردیم که نسبت به تعبیر غلو دقت کنید و نباید به سادگی از آن گذشت زیرا ممکن است این حرف از
جای دیگری آمده باشد و شاید این شخص اعتقادات ناب را مطرح می کند که دیگران نمی توانند تحمل کنند.
۲ . تنقیح المقال، ج ۱۴، ص ۱۲۱.

۳ مرحوم اردبیلی در جلد دوم کتاب جامع الرواۃ راجع به ایشان می گوید: عادت مرحوم اردبیلی نسبت به روایتی که می
خواهد مدح کند اینست که خیلی مفصل صحبت نمی کند و تنها می گوید: ثقة، ثبت، ولی وقتی به مرحوم مجلسی می
رسد، می گوید: الإمام، العلامة، جامع بين المعقول والمنقول، خاتم المجتهدين، سپس می گوید: كلمات قاصر است از
توصیف ایشان و الفاظ نمی تواند بیانگر شخصیت ایشان باشد. فیض این بزرگوار و پدرش به همه رسیده است خواص و
عوام کسی نیست که از سر سفره ایشان استفاده نکرده باشد.

۴ مجلسی اول در روضه المتنین که نکات زیادی راجع به تاریخ و... دارد که اگر کسی این نکات را جمع کند کار بسیار
برگی انجام داده است.

٧. عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ كُنْتُ مُزَامِلًا لِجَابِرِ بْنِ يَزِيدِ الْجُعْفَى فَلَمَّا أَنْ كُنَّا بِالْمَدِينَةِ دَخَلَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَوْدَعَهُ؛ با امام خدا حافظی کرد. وَ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ وَ هُوَ مَسْرُورٌ؛ بعد از اینکه برگشت خیلی خوشحال بود.

حَتَّى وَرَدَنَا الْأَخْيَرِجَةَ؛ به یکی از خروجیهای و یکی از منازل مدینه که رسیدیم. أَوَّلَ مَنْزِلَ نَعْدِلُ مِنْ فِيَدَ إِلَى الْمَدِينَةِ يَوْمَ جُمُعَةٍ فَصَلَّيْنَا الزَّوَالَ فَلَمَّا نَهَضَ بِنَا الْبَعْرِ؛ سوار شدیم که حرکت کنیم، إِذَا أَنَا بِرَجْلٍ طَوَالٍ شخصی با نامه ای آمد. آدمَ مَعَهُ كِتَابٌ فَنَأَوَلَهُ جَابِرًا فَتَنَوَّلَهُ فَقَبَّلَهُ وَ وَضَعَهُ عَلَى عَيْنِيهِ؛ جابر نامه را روی چشمش گذاشت. وَ إِذَا هُوَ مِنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَى إِلَى جَابِرِ بْنِ يَزِيدٍ وَ عَلَيْهِ طِينٌ أَسْوَدٌ؛ نامهی مهر و موم شده و فوق سری را به دست ایشان دادند. رَطْبٌ فَقَالَ لَهُ مَتَى عَهْدَكَ بِسَيِّدِي؟ دقت کنید! به نامه رسان گفتند: آخرین لحظه ای که خدمت حضرت بودی کی بود؟ فَقَالَ السَّاعَةُ هَمِينَ الآن، گویا آن شخص به طی الارض خود را به جابر رسانیده است. فَقَالَ لَهُ قَبْلَ الصَّلَاةِ أَوْ بَعْدَ الصَّلَاةِ فَقَالَ بَعْدَ الصَّلَاةِ فَفَكَ الْخَاتَمَ وَ أَقْبَلَ يَقْرُؤُهُ؛ این حرفهای نعمان بن بشیر است. وَ يَقْبِضُ وَجْهَهُ حَتَّى أَتَى عَلَى آخِرِهِ؛ بعد از اینکه جابر شروع به خواندن نامه کرد، همینطور صورتش گرفته می شد تا اینکه به آخر نامه رسید. ثُمَّ أَمْسَكَ الْكِتَابَ فَمَا رَأَيْتُهُ ضَاحِكًا وَ لَا مَسْرُورًا حَتَّى وَافَى الْكُوفَةَ فَلَمَّا وَافَيْنَا الْكُوفَةَ؛ از اولین منزل مدینه تا کوفه، او به همین حالت بود. لَيْلًا بِتُّ لَيَّاتِي فَلَمَّا أَصْبَحْتُ أَيَّتِيَ إِعْظَامًا لَهُ؛ وقتی به کوفه رسیدیم خدا حافظی کردیم و من به خانه رفتم. فَوَجَدْتُهُ قَدْ خَرَجَ عَلَى وَ فِي عُنْقِهِ كِعَابٌ قَدْ عَلَمَهَا؛ بعد از مدتی که به دیدار او رفتم، دیدم جابر بیرون آمده و همانند دیوانگان یک چیزهایی به گردن آویزان کرده و پیداست و ضعیت درستی ندارد. وَ قَدْ رَكِبَ قَصْبَةً وَ هُوَ يَقُولُ أَجِدُ مَنْصُورَ بْنَ جَمْهُورٍ أَمِيرًا غَيْرَ مَأْمُورٍ وَ أَبِيَاتًا مِنْ نَحْوِ هَذَا فَنَظَرَ فِي وَجْهِي وَ نَظَرَتْ فِي وَجْهِهِ فَلَمْ يَكُلْ لِي شَيْئًا وَ لَمْ أَكُلْ لَهُ وَ أَقْبَلْتُ أَبْكِي لِمَا رَأَيْتُهُ؛ شروع به گریه کردم و اجتمع علی و علیه الصَّبَيَانُ وَ النَّاسُ؛ بچه ها و مردم دور او جمع شده بودند. وَ جاءَ حَتَّى دَخَلَ الرَّحْبَةَ؛ بیرون کوفه را گویند. وَ أَقْبَلَ يَدُورُ مَعَ الصَّبَيَانِ وَ النَّاسِ يَقُولُونَ جُنَّ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ جُنَّ فَوَاللَّهِ مَا مَضَتِ الْأَيَامُ؛ چند روز نگذشته بود که، حتی ورده کتاب هشام بن عبد الملک إلى والیه آن انظر

۱. شش روایت دیگر در جلسه ۶۴ ذکر شده است.

۲. سوار بر شتر بودیم در حالی که او در یکطرف کجاوه و من در یکطرف کجاوه قرار داشتیم این را مزامل گویند.

رَجُلًا يَقَالُ لَهُ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ فَاضْرِبْ عُنْقَهُ وَابْعَثْ إِلَيْهِ بِرَأْسِهِ فَالْتَّفَتَ إِلَى جُسْسَائِهِ، وَالَّتِي رُوِّكَرَدَ بِهِ
كسانی که در کنارش نشسته بودند. فَقَالَ لَهُمْ مَنْ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ قَالُوا أَصْلَحَكَ اللَّهُ كَانَ رَجُلًا لَهُ عِلْمٌ
وَفَضْلٌ وَحَدِيثٌ وَحَجَّ فَجُنَّ وَهُوَ ذَا فِي الرَّحْبَةِ مَعَ الصَّبِيَّانِ عَلَى الْقَصَبِ يَلْعَبُ مَعَهُمْ قَالَ فَأَشْرَفَ عَلَيْهِ فَإِذَا هُوَ
مَعَ الصَّبِيَّانِ يَلْعَبُ عَلَى الْقَصَبِ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَافَانِي مِنْ قَتْلِهِ قَالَ وَلَمْ تَمُضِ الْأَيَّامُ حَتَّى دَخَلَ مَنْصُورُ بْنُ
^١
جُمَهُورُ الْكُوفَةِ وَصَنَعَ مَا كَانَ يَقُولُ جَابِرٌ

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

جلسه ۶۷ - ۹۱/۳/۶

ادامه بررسی سندی روایات خاصه پیرامون امراء بعد از حضرت
بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيمما
حجۃ ابن الحسن المهدی روحی و ارواح من سواه لتراب مقدمه الغدا.

بحث ما بررسی روایاتی است که بعد از امام زمان ع مهدیینی هستند که حکومت عدل را در دست می گیرند و نیز مفاد این روایات خلو ارض از حجت خداست. این روایات با ضروریات معارض است لذا از آن تعییر به شواذ شده است. گفته‌یم اجازه دهید نگاهی به اسناد این روایات بیاندازیم و بینیم سندشان چقدر اعتبار دارد؟ سپس در صورت معتبر بودن به توجیه آنها بپردازیم. مثلاً اینکه دوازده یا یازده مهدی بعد از حضرت می آیند آیا می توانیم آنرا با مساله رجعت توجیه کنیم یا خیر؟ مثلاً بگوئیم یازده نفر یا دوازده نفر با احتساب و عدم احتساب رجعت امام دوازدهم یعنی خود امام زمان ع است. آیا می توانیم به نحوی توجیه کنیم که مضمونش قابل قبول باشد، که اگر نتوانستیم توجیه کنیم و تعارض مستقر شد، حل تعارض به چه چیزی است؟ یا اینکه با توجه به موافقت این روایات با عامه و نقل آنها از عامه باید از آنها اعراض کرد؟ آیا بحث اینکه ترجیح با روایاتی که مخالف عامه است و اعراض از روایاتی که موافق عامه است، اینجا را شامل می شود یا خیر؟

چند روایت را که جزء روایات شاذ بود بررسی کردیم، اینک ادامه روایات:

روایت چهارم^۱:

روایتی بود که به تفصیل متنش را خواندیم. این روایت را شیخ طوسی در غیبت از پیامبر ص نقل می کنند که ایشان فرمودند: هنگام نزدیک شدن رحلت امام زمان ع حضرت حکومت را یا امانات را تحويل فرزندش که اولین مهدی است تحويل می دهد چون بعد از حضرت دوازده مهدی هستند. فذلک اثنا عشر اماماً ثم يكون من بعده اثنا عشر مهدياً فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه أول

۱سه روایت قبل در جلسه ۶۳ بیان شد.

المقربین له ثلاثة أسامی اسم کاسمی و اسم أبي و هو عبد الله و أحمد و الاسم الثالث المهدی هو أول

المؤمنین؛

این روایت معارض دارد و بحث شد که از نظر سند هم مشکل دارد. زیرا علی بن سنان موصلی، احمد بن محمد بن خلیل یا جعفر بن احمد مصری و برخی دیگر مشکل داشتند و برخی دیگر مجھول بودند و توثیق نداشتند.

روایت پنجم:

روایت شیخ صدوq در کتاب خصال ص ۴۷۴ نقل می کند: حدثنا ابوالقاسم حدثنا ابو عبدالله قال حدثنا الحسن بن علی قال حدثنا الولید بن مسلم قال حدثنا صفوان بن عمرو عن شریح بن عبید عن عمرو البکائی عن کعب الاخبار^۱ قال: فی الخلفاء هم اثنا عشر فیاذا کان عند انتقامهم و أتی طبقه صالحه مد الله لهم فی العمر كذلك؛ همانطوری که امام زمان ع عمرش طولانی بود خدا به آنها هم عمر طولانی خواهد داد. وعد الله هذه الأمة ثم قرأ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قال و كذلك فعل الله ببني إسرائیل و ليست بعزيز أن تجمع هذه الأمة يوماً أو نصف يوم و إِنَّ يَوْمًا مَّا عِنْدَ رَبِّكَ كَافَّ سَنَةً مِّمَّا تَعْلُونَ. این هم یکی از روایات که بعد از انقضای عمر امام زمان افراد صالح حکومت را دنبال می کنند. شیخ صدوq این روایت را نیز در عیون ج ۱ ص ۴۱ نقل می کند. علاوه بر ایندو کتاب، کتابهای دیگری همچون: اثبات الهداء، ج ۱ ص ۴۷۳، بحار الانوار ج ۳۶ ص ۲۴۰ و عوالم ج ۱۵ ص ۱۱۵ این روایت را نقل کرده‌اند.

این روایت بررسی سندی نمی خواهد چون به کعب الاخبار متنه می شود و او معلوم الحال است و نیازی به بحث نیست. ما اگر بخواهیم گاهی به روایات کعب عمل کنیم به عنوان مؤید از آن استفاده می کنیم آنهم در صورتی که روایات دیگری داشته باشیم.

۱) این روایت اصلا به معصوم منتهی نمی شود.

روایت ششم:

محمد بن عبد الله بن جعفر الحمیری^۱ عن أبيه عن محمد بن عبد الحميد و محمد بن عیسیٰ عن محمد بن الفضیل عن أبي حمزة عن أبي عبد الله ع فی حدیث طویل أنه قال: يا أبو حمزة إن منا بعد القائم أحد عشر مهديا من ولد الحسين ع.^۲

این هم از جمله روایات معارضی است که می‌گوید، یازده مهדי که معصوم هم نیستند، خواهند بود.

قبل از بحث سندی اجازه بدھید بینیم آیا به قرینه روایت دیگر می‌توانیم تعارض آنرا حل کنیم؟ ما می‌توانیم مهدي را در این روایت بر همان ائمه معصوم حمل کنیم و بگوئیم منظور این است که بعد از امام زمان ع یازده امام رجعت می‌کنند. زیرا در حدیثی آمده که از ائمه اثنا عشر علیهم صلوات المصلین تعبیر به مهدي شده است. این حدیث از امام حسین ع است که می‌فرماید: من اثنا عشر مهديا؛ خود امام تبیین می‌کنند که مراد از مهدي کیست؟ أولهم أمير المؤمنين على بن أبي طالب و آخرهم التاسع من ولدی و هو الإمام القائم بالحق يحيى الله به الأرض بعد موتها و يظهر به دین الحق على الدين كله ولو كره المشركون؛ می خواهند بپسندند یا نپسندند. له غيبة يرتد فيها أقوام و يثبت فيها على الدين آخرون؛ عده ای مرتد و گمراه می شوند. و عده ای ثابت قد باقی می مانند. فيؤذون و يقال لهم متى هذا الوعد إن كُتُمْ صادِقِينَ أما إن الصابر فى غيبته على الأذى و التكذيب بمنزلة المجاهد بالسيف بين يدي رسول الله ص^۳. شاهد من این کلمه است که امام حسین ع از دوازده جانشین پیامبر ص تعبیر به مهدي کردند.

حال آیا به قرینه این روایت می‌توانیم بگوییم عبارت انّ منا احد عشر مهديا مراد همین ائمه دوازده گانه است یا خیر؟ در این روایت دارد التاسع من ولدی که تعداد ائمه می‌شود دوازده تا

۱ در شخصیت این دو بحثی نیست.

۲ الغيبة، ص ۴۷۵

۳. معجم احادیث الامام المهدي، ج ۴

ولی در آن روایت دارد، احد عشر مهدیا، که تعداد ائمه می شود یازده تا. پس از این طریق نمی توانیم جمع کنیم بین روایات و لذا مشکل همچنان باقی است.

از نظر سند این روایت به حسب ظاهر مشکلی ندارد، اما بی اشکال هم نیست. مشکل در محمد بن عبد الحمید است. البته عبدالله بن جعفر حمیری به دو طریق روایت را نقل می کند یکی از طریق محمد بن عبد الحمید و دیگری از طریق محمد بن فضیل از ابو حمزه. حال بینیم محمد بن عبد الحمید وضعیت او در کتب رجالی چگونه است؟ در کتب اربعه به این عنوان قریب صد و پنجاه روایات داریم که در سندش این عنوان آمده است. حال آیا می توانیم بگوئیم این روایت به استناد همین مطلب مشکل ندارد؟ شاید بتوانیم ولی محمد بن عبد الحمید مشترک بین چند نفر است که عبارتند از: محمد بن عبد الحمید بجلی، ابن بکیر، ابن سالم، طائی، ابن قبه و... است. ما به قرینه کسانی که ابن عبد الحمید از او نقل کرده و از او نقل شده، می گوییم مراد ابن سالم است که مرحوم نجاشی در موردش فرموده است: و كان ثقة من أصحاب الكوفيين. عبارت مرحوم نجاشی این است:

محمد بن عبد الحمید بن سالم العطار أبو جعفر، روی عبد الحمید عن أبي الحسن موسی [عليه السلام]، و
كان ثقة من أصحابنا الكوفيين...^۱ عبارت و كان ثقة به چه کسی بر می گردد؟
مرحوم خوئی می فرماید: بقی هنا امور: الأول: أن جماعة من المتأخرین قد وثقوا محمد بن عبد الحمید،
نظرا إلى أن التوثيق في كلام النجاشي يرجع إليه لا إلى أبيه عبد الحميد؛ جماعتي از متأخرین این شخص را توثیق کرده اند به استناد همین کلام نجاشی و اینکه این توثیق به خود ایشان و نه پدرش بر می گردد. ولکن ذکرنا في ترجمة عبد الحمید أن التوثيق راجع إليه لا إلى ابنه محمد؛ ایشان می گویند: توثیق به پدر بر می گردد البته ما پسر را توثیق می کنیم نه از طریق فرمایشات مرحوم نجاشی بلکه ما مبنای دیگری داریم که آن وقوع این شخص در اسناد کامل الزیارات است. اگر این را پذیرفتیم و الا فلا طریق لنا الى توثیقه؛ پس ایشان مجھول می شود.

۱ رجال النجاشی ص: ۳۳۹

مرحوم خوئی سه طریق برای اثبات وثاقت این شخص بیان می کند:

راه اول: توثیق متاخرین؛ که مرحوم خوئی قبول نکردند.

راه دوم: وقوع این شخص در اسناد کامل الزيارات؛ ولی ایشان از این مبنای برگشتند.

راه سوم: وکالت و سفارت داشتن این شخص از جانب امام ع؛ وقد یقال: إنه يكفي في وثاقته ما ذكره النجاشي في ترجمة سهل بن زياد الأدمي من أنه كاتب أبا محمد العسكري ع، امام نامه اي برای سهل نوشتند که این نامه را همین شخص تدوین نمود و شما می دانید که انسان هر کسی را نویسنده و کاتب خود قرار نمی دهد. على يد محمد بن عبد الحميد العطار، فإنه يدل على وکالت و سفارته، فيكون ثقة لا محالة - و لكنه واضح الفساد، فإنه لا دلالة في هذا الكلام على الوکالة فضلا عن السفاره، عبارت گویای وکالت هم نیست تا چه رسید به سفارت. بل المستفاد منه أن محمد بن عبد الحميد كان واسطة، في إيصال الكتاب فقط، ایشان فقط نامه را رسانده است. و أین هذا من الوکالة، على أنا قد بینا غير مرءه، أن الوکالة لا تستلزم العدالة و لا الوثاقه. اگر کسی وکیل امام باشد دلالت بر وثاقت ندارد. خطاب ایشان به مرحوم مامقانی است زیرا ایشان این مطالب را دلیل بر وثاقت شخص مذکور می گیرند. و شاید فرمایش مرحوم مامقانی دور از واقعیت هم نباشد زیرا امام هر کسی را به عنوان وکیل یا کاتب خود انتخاب نمی کند. و در تاریخ نداریم که امام کسی را که مشکل داشته وکیل خود قرار داده باشد، البته ممکن است که آن شخص بعد ادچار اشکال شده باشد اما اینکه حین هو متلبس بالمشکل حضرت بگوید تو سفیر من هستی چنین چیزی در تاریخ ثبت نشده است. پس از اینکه این شخص سفیر امام بوده کشف این می کنیم که این شخص لا اقل انسان ظاهر الصلاحی بوده است و تضاهای مرحوم خوئی در این مورد وارد نیست.

مرحوم خوئی می گویند: موارد سفرای زیادی داشته ایم که سفیر بوده اند و مشکل داشته‌اند.

سپس ایشان استناد می کنند به فرمایش مرحوم طوسی در غیبت که ما بعد از مراجعه دیدیم که فرمایش مرحوم طوسی غیر از برداشتی بوده که مرحوم خوئی داشته‌اند. زیرا مرحوم طوسی می فرمایند: سفرائی که بعد از سفارت مشکل پیدا کرده اند نه اینکه حین سفارت مشکل داشته‌اند. بله

در صغیر کلام می توان اشکال وارد کرد و قابل پذیرش است، اما اگر اصل سفیر بودن را قبول کردیم و ثابت این شخص را باید بپذیریم.

پس بالاخره روایتی که می گوید بعد از امام زمان ع، یازده مهدی ع از نسل امام حسین ع است را نتوانستیم توجیه کنیم چون در سندش چنین شخصی است که وثاقتمنش ثابت نشد. پس در آخر اگر مساله وکالت با این نامه ثابت شود می بپذیریم والا فلا.

البته راه دیگری هم برای اثبات وثاقت این شخص هست و آن کثرت روایت است البته اگر بتوانیم این شخص را از اشتراک بیرون بیاوریم و معلوم شود که کسی که روایات متعدد دارد همین محمد بن عبد الحمید بن سالم العطار است که ظاهرا هم همین شخص هست، اگر این گونه باشد این کثرت روایت می شود اما به بر وثاقت شخص. حال فرض کنید که ما نتوانستیم این شخص را توثیق کنیم آیا روایت مشکل پیدا می کند؟ این روایت دو طریق داشت زیرا حمیری از محمد بن عبد الحمید و محمد بن عیسی نقل می کند حال اگر فرض کنید اولی مشکل داشته باشد، دومی را اخذ می کنیم ولی اگر نتوانستیم محمد بن عیسی را نیز از اشتراک خارج کنیم، مشکل سندی حل نمی شود.

روایت هفتم:

مرحوم ابن قولویه نقل می کند: عن أبي بكر الحضرمي عن أبي عبد الله ع أو عن أبي جعفر ع قال: قلت له: أى بقاع الأرض أفضل بعد حرم الله عز وجل و حرم رسوله ص؟ فقال: الكوفة يا أبي بكر؛ البته مراد از کوفه الان نجف اشرف است. هي الزكية الطاهرة فيها قبور النبيين المرسلين؛ و مسلما قبورنبيين در نجف است. و قبور غير المرسلين والأوصياء الصادقين و فيها مسجد سهيل؛^۱ می فرماید در کوفه مسجدی هست به نام سهیل (سهله). الذى لم يبعث الله نبيا إلا وقد صلى فيه ومنها يظهر عدل الله و فيها يكون قائمه؛ مسكن حضرت ع در مسجد سهیل است. و القوام من بعده؛ شاهد ما این کلمه است که

البته یک معنا هم هست، می گویند هرجا مسجدی ساخته شود کشف اینی می کنیم که در آنجا انبیاء یا دفن اند و یا خونشان ریخته شده است.

مسکن قائمین بعد از حضرت مهدی ع مسجد سهله است. و هی منازل النبیین و الاصحیاء و الصالحین.^۱

این هم یکی دیگر از روایات شاذه که مخالف است با روایات خلو ارض از حجت، مگر اینکه توجیه کنیم و بگوئیم قوام من بعده همان ائمه معصومند که رجعت می کنند.

در سند این روایت ابی عبد الله محمد بن ابی عبد الله الرازی الجامورانی قرار دارد که مشکل دارد لذا اگر توانستیم او را توثیق کنیم سند مشکل نخواهد داشت. قمیین او را به خاطر غلو تضعیف کرده‌اند. خود قمی‌های آن روز در معنای غلو، غلو می کردند زیرا یکسری مطالبی را غلو دانسته اند که اکنون جزء عقاید ماست مثل: عدم سهو نبی و ائمه ع. پس اگر حرف همین باشد جامورانی مشکلی ندارد ولی مشکل در حسین بن سیف است که در سند آمده است.

مرحوم مامقانی می خواهد ایشان را توثیق کند او می گوید: از اینکه غمضی(تنقیصی) و اشاره ای به مذهبش در کتب رجال نشده استفاده می کنیم که کونه امامیا. یعنی آیا ما شیعه‌ی مشکل دارند؟ و روایات عده من اصحابنا کتابه؛ این هم مدح است. پس شخص مذکور امامی ممدوح است. مضافاً الى روایة احمد بن محمد بن عیسیٰ عطار؛ که از او با واسطه نقل می کند. کما نبه لذلک الحائری؛ پس شد شیعه‌ی ممدوح.

فرزند مرحوم مامقانی می فرماید: کسی که در مشایخ این شخص، شاگردانش و روایاتش دقت کند اذعان می کند که او در اعلا مراتب حسن و وثاقت قرار دارد. ان التامل فی وثائق مشایخه و وثائقه من روی عنه و جلالته و وقوعه فی اسناد کامل الزيارات و من العمل بروایاته و من مضمون بعض روایاته فمن مجموع ذلك لا ينبغي التردد فی الحكم بحسنه فهو فی اعلا مراتب الحسن، و الروایة من جهته حسنة.^۲ پس اگر این فرمایش را پذیرفتیم روایت از نظر سند مشکلی ندارد و باید به دنبال دلالت روایت برویم.

والحمد لله رب العالمين

۱ کامل الزيارات ص ۳۰

۲ تنقیح المقال ج ۲۲ ص ۱۳۲

جلسه ۶۸ - ۹۱/۳/۷

بررسی سندي روایات خاصه و عامه پیرامون امراء بعد از حضرت
بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآلله الطاهرين سيمما امام زماننا
الحجۃ بن الحسن المهدی روحی و ارواح من سواه لتراب مقدمه القدا.

ادame بررسی روایت هفتمن:

هفتمن روایتی که مطرح کردیم در ارتباط با مهدیین بعد از امام زمان ع بود که جزء روایات شاذه شمرده می شد. مضمون آن این بود که در مسجد سهله عدل خداوند، که اشاره به حضرت است، ظاهر می شود و در آن مسجد، قائم و قوام من بعده ساکن خواهند بود. شاهد کلام ما این عبارت است که در مسجد سهله آن قیام کننده و منجی و نیز بعد از آن، قائمین به امر خواهند بود. این روایت اکثرا از طرق شیعه نقل شده است و گفته این قبیل روایات جزء روایات شاذه است. این روایت از نظر سند به خاطر جامورانی و حسین بن سیف، مورد اختلاف است. اما در ارتباط با متنش یکسری از علماء و بزرگان سعی در توجیه آن کرده اند به گونه ای که منافات با روایاتی که می فرماید بعد از حضرت دیگر دولتی و قائم به امری نخواهد بود، نداشته باشد.

توجیهات علماء در جمع بین روایات عدم خلو ارض از حجت و روایات شاذه:

توجیه اول:

توجیه اول اینست که بگوئیم مراد از «قوام به امر» نواب و خلفای حضرت مهدی ॥ هستند لکن این نیابت در حال حیات حضرت است و مراد از عبارت من بعده، بعدیت زمانی نیست. ایشان استناد به آیه ای از سوره مبارکه جاثیه می کنند که: فمن یهدیه من بعد الله؛ که بعدیت در اینجا به معنای مغایرت است نه بعدیت زمانی. پس مراد از قوام من بعده هم این نیست که بعد از امام زمان ع کسانی باشند که قائم به امر باشند، بلکه مراد همان خلفاء و جانشینان حضرت در زمان حیات خود حضرتند.

توجیه دوم:

اینکه بگوئیم مراد از قوام من بعده ممکن است ائمه‌ای باشند که در زمان حضرت و بعد از حضرت رجعت می‌کنند که اگر این باشد دیگر اشکال حل است چون زمین از معصوم خالی نخواهد شد.

توجیه سوم:

مراد از قوام حضرت، کسانی هستند که امور را اداره می‌کنند که ما این را بر رجعت و بازگشت حکومت به ائمه تفسیر می‌کنیم. این خلاف مشهور است زیرا بازگشت ائمه در زمان رجعت و حکومت آنان بر زمین طبق روایات است و این حرف درستی است.

توجیه چهارم:

بعد می‌فرمایید : ممکن است مراد از قوام همان کسانی باشند که در حال حیات حضرت و در هنگام نقل و انتقال حضرت از کوفه به جای دیگر جانشینان حضرت خواهند بود. خلاصه اینکه این روایت چون برخلاف روایات دیگر است می‌شود جزء روایات شاده و ما ناچاریم - اگر بتوانیم - آنرا توجیه کنیم. توجیه آن در یک کلمه به این است که بگوئیم بعدیت در اینجا به معنای تغایر است نه بعدیت زمانی و مراد از قوام خلفای حضرت در زمان حضرت یا رجعت ائمه ع است که معنای روایت هر کدام باشد دیگر روایت شاذ نخواهد بود، زیرا مخالفتی با سایر روایات خالی نبودن زمین از حجت ندارد.

بررسی برخی روایات شاده در کتب عامه:

اجازه دهید یک نیمه نگاهی به کتب عامه بیاندازیم. ظاهرا در کتب عامه هم یک همچنین روایاتی آمده که بعد از امام زمان ع اثنی عشری یا خلفائی هستند که زمام امور را به عهده می‌گیرند که بعد معلوم خواهد شد که این روایات شاده با روایات عامه هم موافق است. برخی از این روایات عبارتند از:

روایت اول:

خلاصه روایت اول اینست که، طبق نقل کعب بعد از حضرت مهدی ع حاکمیت از آن یمانی خواهد بود که با قریش درگیر می شود یعنی در طول حیات حضرت قریشی ها هستند ولی یمانی با اینها درگیر شده و اینها را ریشه کن می کند. این روایت را ابن حماد در ج ۱ ص ۴۰۲ از حکم بن نافع از جراح و او از ارطاء نقل می کند که: بلغنى ان المهدى ع يعيش اربعين عاما ثم يموت على فراشه؛ بعد حضرت به مرگ طبیعی از دنیا رحلت می کند. این روایت مطابق شد با سایر روایات شاذی که زمین را از حجت خالی می دانست. ثم يخرج رجل من قحطان مثقوب الاذنين؛ از یمن شخصی می آید که در گوشهای او سوراخ وجود دارد. شاید منظور نرمهای دوگوش باشد. حال ما این مطلب را یا کنایه می گیریم و یا اخذ به ظاهر می کنیم. به هر حال او مثقوب الاذنين است. يخرج على سيرة المهدى ع؛ يعني این یمنی همان سیاست و همان روال حضرت مهدی ع را در حکومت دنبال می کند. بقائه عشرين سنة؛ بیست سال بعد از حضرت حکومت می کند. ثم يموت قتلا بالسفاح؛ يعني دوباره همان نامنی و کشتار. ثم يخرج رجل من اهل بيت النبى ص؛ این نقلی است که ما قبول نداریم و حتی طبق مبنای خود اهل سنت هم ایراد دارد. المهدی حسن السیرة؛ روشش روش نیکوئی است. يفتح مدينة قيسر؛ مراد از قیاصره همان رومیان هستند که این شخص روم را فتح می کند!! يعني فتوحات جدیدی به دست او خواهد بود که به دست حضرت مهدی ع نبوده است!! و هو آخر امیر من امة محمد ص؛ این شخص که روم را فتح می کند آخرین امیر از امت پیامبرص است. ثم يخرج في زمانه الدجال؛ پس دجالی که روایتش را فرقین نقل می کنند در زمان حضرت مهدی ع نیست بلکه در زمان شخص دیگری از اهل بیت ع است. و ينزل في زمانه عيسى بن مريم ع؛ يعني طبق این نقل حضرت عیسی ع با امام زمان ع همکاری ندارد. على يد ذلك الخليفة اليماني الذي فتح القسطنطينية والروميه على يديه و يخرج الدجال في زمانه و ينزل عيسى في زمانه؛ اینکه در این روایت آمده حضرت عیسی ع فرود می آید نظرشان به دوران حضرت مهدی ع است که امام شانی عشر باشد ولی قرینه ای که می آورد و می گوید: قسطنطینیه و روم و ... به دست خلیفه یمانی فتح می شود، اشاره به قحطانی دارد و در زمان این خلیفه قحطانی است که حضرت عیسی ع نازل می

شود. ما این را نمی توانیم بپذیریم پس ظاهر این روایت این است که بعد از حضرت مهدی ع حکومتهائی است که گاهی در دست یمانی و گاهی در دست یکی از اهل بیت پیامبر ص است. به هر حال این روایت مخدوش است و معلوم نیست که چگونه این مطالب را به عنوان روایت نقل می کنند و این هفت روایت شاذ که از طرق شیعه نقل کردیم موافق با این سخن روایات از اهل سنت است و باید دید آیا می توانند با سایر روایات کثیره و معتبره تعارض کنند یا خیر؟

روایت دوم:

در ص ۴۷۵ از کتاب فتن عن کعب^۱: فی ولاية القحطانی تقطع القضايی بحمص و حمیر و عليها يومئذ رجل من كنده؛ شخصی از طائفه کنده سرپرست این طائفه است. و تقتله قضائی و يعلق راسه فی شجرة فی مسجد فتغضب له حمیر فیقتلون بینهم قتالا شدیدا حتی تهدم کل دار عند المسجد؛ در اثر جنگی که میان این دو طائفه رخ می دهد خانه های اطراف مسجد ویران می شود.

کلام بعض از معاصران:^۲

بعضی از معاصرین گویا می خواهند بپذیرند که بعد از امام زمان ع مدت‌ها و شاید قرنها بگذرد و حکومت دست مهدیین از فرزندان امام زمان ع باشد. و گویا مشکل این افراد با کعب اینست که چرا گفته قحطانی، در حالی که جانشین حضرت از فرزندان خود حضرت است. گویا مشکل ایشان با اسمی افراد است نه با اصل مطلب که حکومت بعد از حضرت در دست افراد غیر معصوم است. مشکل ما همین روایات شاذ است. که بعضا از نظر سند مشکل دارند و از نظر دلالت نیز مفادشان اینست که معصومی در زمین نیست.

۱) این حرفاها را اینها ابا ندارند و می گویند از کعب نقل می کنیم. کعب هم می گوید: من کتب الله التي عندي، من کتابخانه ای از کتابهای آسمانی دارم که منظورش تلمود و همین کتب محرف است. که عرض کردیم مشکل اینست که روایات این شخص با این خصوصیات در کتب دسته اول اهل سنت مثل بخاری، مسلم و احمد و...آمده است.

۲ . سید محمد صدر - تاریخ ما بعد الظهور.

این بعض المعاصرین می گویند: تدل علی ان الدوّلة الالهیة الموعودة؟ قرونا علی بد المهدی شم علی
ید المهدیین من ابنائے وان الله تعالیٰ برنامج فی تطویل الحیاء و رجعة النبی ص و الائمه ع فی زیارة يحکمون
مدا طویله؛ این حرف باید روی موازین باشد یعنی آیا حکومت در دست ابناء امام است علی فرض
اینکه ثابت شود امام ابنائی دارد؟ ویبقى مدة غير طویله؛ این را قبول داریم که حضرت عیسی مدت
مختصری باقی نمی مانند و دجال هم در زمان خود حضرت مهدی خواهد بود اگر نگوئیم قبل از
حضرت به ده روز است که برخی این قول را قبول دارند.

نقل کلام برخی علمای اهل سنت:

در اینجا علمای عامه آنها هم به تبع روایاتی که نقل شده مهدیین بعد از حضرت مهدی ع را
قبول دارند لذا ما به این روایات شاذه به دید شک نگاه می کنیم.
کلام ابن حجر: یکی از کسانی که روی این روایات بحث کرده و تلقی به قبول کرده ابن حجر
است . او در فتح الباری ج ۱۳ ص ۱۸۴ مطلبی را از ابن المنادی نقل می کند: قال ابن المنادی فی
الجزء الذى جمعه فى المهدی ع يحتمل فی معنا حديث یکون اثنا عشر خلیفه؛ در آنجا حدیث اثنا عشر را
این گونه توجیه می کند که، ان یکون هذا (اثنا عشر خلیفه) بعد المهدی الذى یخرج فی آخر الزمان فقد
وجدت فی کتاب دانیال اذا مات المهدی ع ملک بعده خمسة رجال من ولد السبط الاکبر؛ بعد از حضرت
پنج نفر از فرزندان امام حسن مجتبی ع حکومت را به دست می گیرند. ثم یملک بعده ولده؛ بعد از
این اشخاص فرزندان خود حضرت خواهد بود. فیتم بذلک اثنا عشر ملکا کل واحد منهم سمی مهدی؛
این مساله یعنی حکومت داشتندوازده مهدی جزء باورهای اهل سنت است. ففی روایة ابی صالح
عن ابن عباس المهدی اسمه م ح م د ابن عبدالله؛ او بعد از بیان مشخصات حضرت می گوید: یفرج الله به
عن هذه الامة کل کرب؛ خداوند هر مشکلی که باشد به وسیله حضرت بر طرف می کند. و یصرف به
کل جور ثم یلی الامر بعده اثنا عشر رجلا؛ این شخص وقتی رحلت کردند دوازده نفر حکومت را به
دست می گیرند. ستة من ولد الحسن؛ روایت اول گفت پنج تا از فرزندان امام حسن ع. و خمسة من

ولد الحسین ع؛ روایت اول گفت هفت تا از فرزندان امام زمان ع. و آخر من غیرهم ثم یموت؛ وقتی آخری فوت شود. فیفسد الزمان؛ این مطالب را ابن حجر نقل می کند.

مطلوب بعدی از ابن حجر هیشمی در کتاب الصواعق المحرقة ج ۲ ص ۴۷۸ است. او می گوید: روایة یلی الامر بعد المهدی ع اثنا عشر؛ که شش نفر از فرزندان امام حسن ع و پنج نفر از فرزندان امام حسین ع و یک نفر هم از غیر ایشان. واهی جدا کما قاله ابن حجر ای مع مخالفتها لاحادیث الصحیحه انه آخر الزمان و ان عیسی ع یأتم به و لخبر الطبرانی سیکون من بعدی خلفاء ثم من بعد الخلفاء امرا ثم من بعد الامراء ملوك ثم من بعد الملوك جباره ثم یخرج رجل من اهل بیتی؛ او در ابتدا می گوید: ما بعد از امام زمان ع نداریم کسی باید و حکومت کند ولی بعد می گوید بعد از حضرت، قحطانی می آید و حکومت می کند. ثم یامر القحطانی فوالذی بعثنی بالحق ما هو دونه؛ او کمتر از مهدی نیست! روایات کثیره با این روایت تعارض دارد ولی ایشان این مشکل را حل نکرد اصلا خودشان هم در این قضیه مانده اند. پس اینکه بعد از امام زمان ع مهدیینی هستند ریشه اش به کعب بر می گردد و روایات ما در این زمینه هر چند تا هم که باشد همان حرفری که علمای بزرگ ما زندن، روایات شاذی هستند که باید به دید تأمل و احتیاط به آنها نگریست.

کلام ابن منادی: منادی در فیض القدیر که شرح جامع الصغیر سیوطی است ج ۲ ص ۵۸۲ می گوید: حمل بعضهم الحديث؛ حدیثی که می گوید دوازده مهدی بعد از حضرت هستند. «علی من یاتی بعد المهدی لروایة یلی الامر بعده اثنا عشر رجلا»؛ چون روایت شده بعد از حضرت دوازده شخص می آید. لکن هذه الروایة ضعیف.

کلام عینی: عینی در عمدة الفاری ج ۲۴ ص ۲۸۲: قیل یحتمل ان یکون اثنا عشر بعد المهدی ع الذی یخرج فی آخر الزمان و قیل وجد فی کتاب دانیال؛ سپس از کعب مطلبی نقل می کند که، یکون اثنا عشر مهديا ثم ینزل روح الله فیقتل الدجال و قیل المراد من وجود اثنی عشر خلیفه فی جمیع مدة الاسلام؛ گفته شده که این دوازده امام و خلیفه در طول تاریخ بوده اند نه اینکه بعد از امام زمان ع باشند. یعملون بالحق

و انت توالي ايامهم و يويد هذا ما اخرجه المسدد^۱ في المسند بان لا يهلك هذه الامه حتى يكون اثنا عشر خليفه؛ اصلا اهل سنت مانده اند که اين اثنا عشر خليفه را چگونه توجيه کنند. حدود نه توجيه کرده اند که یزید ملعون در هشت تا از اين توجيهات وارد شده و جزء ائمه اثنا عشر قرار گرفته است ولی باز نتوانستند مشکل را حل کنند و در آخر هم می گويند ما نفهميديم مراد از ائمه اثنا عشر چه کسانی است؟ اين حرف با وجود روایاتي که پیامبر ص برای هدایت مردم و جلوگیری از گمراهی تبیین کرده اند عجیب است. چون طبق بيان اهل سنت خود این روایت باعث گمراهی شده. او می گويد که مسدد می گويد: لا يهلك هذه الامه حتى يكون اثنا عشر خليفه كلهم يعمل بالله الى يوم القيمة منهن رجال من اهل بيته محمد ص؛ دو تا از اينها فقط از خاندان پیامبر ص است. يعيش احدهما اربعين سنة و الآخر ثلاثين سنة؛

این مطالب را نقل می کنیم تا روشن شود که مساله اثنا عشر مهدیا که ادامه خلافت امام زمان ع توسط دوازده مهدیست اینکه در روایات ما باشد در کلمات عامه است و کلمات عامه هم معلوم شد که ریشه اش به کعب بر می گردد.

تا ببینیم بیانات علماء در توجیه این روایات شاذ چیست؟

والحمد لله رب العالمين

ا قبل از بيان تتمه بحث اشاره اي به مسدد بكنم: او از قدمای اهل سنت است و شخصیتهاي بزرگی از او روایت نقل کرده اند بخاری، ابو داود، محمد بن یحيی و... ولی مسدد این مطلب را از کجا نقل می کند؟ اسنادشان را ببینيد! بعضی از شبکه های ماهواره ای به اسناد احادیث ما اشكال وارد می کنند در حالی که ما بنای مقابله نداریم زیرا وضعیت موجود ایجاب نمی کند ولی اگر بنا باشد ما وارد این مقوله شویم آنها بازنده اند چون مطالبی که در کتابهاشان است خیلی آسیب پذیر است. سند روایت این است: اخبرنا بلال المقیسی اخبرنا ابن الرواج اخبرنا سلفی اخبرنا ثابت بن بن دار اخبرنا حسین بن جعفر بن سلماسی اخبرنا ابو العباس منصور بن عبد الله خالدی تا برسد به پسر مسدد از مسدد است.

سند را برایتان بخوانم: اخبرنا ابراهیم بن مسدد ابن مسربل ابن مغربل ابن معربل ابن اعرندل ابن سرندل ابن اعرندل ابن بن سرندل بن غرندل بن ماسک ابن مستور دقت کنید این جزء اسناد اهل سنت است!! خود ذهبی تعجب می کند که یعنی چه این اسمها؟ او می گوید: هذا سیاق عجیب و سیاق منکر. سیر اعلام النبیاء، ج ۱۰، ص ۵۹۴.

جلسه ۶۹ - ۳/۸/۹۱

نقد نظر سید محمد صدر پیرامون حکومت‌های بعد از حضرت
بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيمما امام زماننا
الحججه بن الحسن المهدى روحى و ارواح من سواه لتراب مقدمه القدا.

بحث ما راجع به نظرات علماء و توجيهات ایشان نسبت به روایاتی است که مفادش این بود که
حکومت بعد از امام زمان ع به دست اولیاء و صالحین خواهد بود. گفته‌یم که مفاد این روایات
معارض است با مفاد روایاتی که می‌گویند زمین از حجت خالی نمی‌ماند برخی از معاصرین
تلاش می‌کنند که این روایات را بپذیرند.^۱ و در کتابشان فصلی را تحت عنوان حکم الاولیاء
الصالحین بعد المهدی ع گشوده‌اند. ابتدا به چند روایت از این روایات اشاره می‌کنند و بعد هم به
دو تا از ادعیه اشاره می‌کنند و بعد هم نتیجه می‌گیرند که بعد از امام زمان ع اولیاء الله حکومت را
اداره می‌کنند.

روایات مورد استناد:

روایت اول: روایت اولی که به آن استناد می‌کنند همان روایت ابو حمزه ثمالی است که نقل
کردیم که: يا ابا حمزه يكون بعد القائم ع احد عشر مهدیا...

روایت دوم: همان روایت جابر جعفری است: والله ليملکن منا اهل البيت ع رجل ثلاث ماه سنّة...

روایت سوم: همان روایتی است که پیامبر ص در شب رحلت وصیتی و امانتی را به حضرت
علی ع دادند که باید به ترتیب به هر امامی تحويل داده شود و در نهایت امام زمان، یسلمها الى ابنه
که دوازده مهدی هستند.

ادعیه مورد استناد:

ایشان بعد از این روایت استناد به ادعیه‌ای که در کتب دعا وارد شده می‌کنند.

۱. تاریخ ما بعد الظهور، ص ۶۲۷

دعای اول: اللهم صل على ولاء عهده والائمه من بعده وبلغهم آمالهم و زد في آجالهم وأعز نصرهم و
تم لهم ما أنسنت إليهم من أمرك لهم وثبت دعائمهم واجعلنا لهم أعونا وعلى دينك أنصارا...^۱ شاهد در
عبارة ولاء عهده والائمه من بعده است. درود خدا بر کسانی که در دوران حضرت مسئولیت دارند
و کسانی که بعد از امام ع می آیند.

دعای دوم: دعاء آخر مروری عن صاحب الزمان ع خرج إلى أبي الحسن الصراط الأصفهاني بمكة...
و صل على ولیک و ولاء عهدهک و الائمه من ولدک و مد فی أعمارهم و زد فی آجالهم و بلغهم أقصی
آمالهم دینا و دنیا و آخراً إنک علی کل شیء قادری.^۲

این بزرگوار به استناد این چند روایت و دعا می فرمایند: ان الامام المهدی ع لن یهمل امر الامة
الباقيه بعده؛ امام زمان ع امر حکومت و مردم را بعد از خودش مهملا نمی گزارد. لا لمجرد ان لا تبقى
رهن الانحلال و الضياع و ان كان هذا صحيحا كل الصحة بل لاكثر من ذلك ان احدى الوسائل الرئيسية
للمهدی ع بعد ظهوره تاسيس القواعد العامة المركزية و البعيدة الامد لتنمية البشرية فی خط الطويل؛ وظيفه
حضرت تربیت جامعه است. تربية تدريجية لکی تصل الى مجتمع المعصوم؛ به گونه ای حضرت تربیت
کند که جامعه، جامعه می معصوم شود. و هذه التربية لا يمكن ان يأخذ بزمام تطبيقها الا الانسان الصالح
الکامل... بعد از این حکومت بوسیله کسانی که در روایت آمده اداره خواهد شد.

در ادامه ایشان ابتداء سخن مرحوم مجلسی را مورد مناقشه قرار داد و بعد سخن مرحوم طبرسی
را نقل کرده و سپس کلام خودشان را بیان می کنند. سپس می گوید: اینکه بعد از حضرت
حکومتهائی وجود دارد، منافاتی با روایات عدم خلو ارض از حجت ندارد.

تجیه اول مرحوم مجلسی به بیان برخی از معاصرین:
ابتداء ایشان در مورد فرمایش مرحوم مجلسی می گوید که ایشان: حاول ان یرفع التنافی؛ بین
روایات خلو ارض و بین روایاتی که می گویند بعد از حضرت حکومت را کسانی اداره می کنند.

۱اصلاح المتهجد، ص ۴۰۹

۲همان، ص ۴۰۸

ایشان می گویند: مرحوم مجلسی به دو بیان می خواهند تهافت را رفع کنند. با یکال الرئاسة الى ائمۃ المعصومین ع؛ که مراد از ولات امر بعد از حضرت خود معصومین اند تا با رجعت منافات نداشته باشد، چون این روایات مخالف مشهور است و ما باید آنرا توجیه کنیم. ایشان بعد از نقل کلام مرحوم طبرسی می گوید: هذا ما قالته المصادر الامامية ولم نجد لدولۃ ما بعد المهدی ع فی مصادر العامہ ای اثر؛ راجع به حکومتهای بعد از امام زمان ع در کتب عامه چیزی ندیدیم! ما این همه روایت بیان کردیم که بعد از حضرت سخن از قحطانی و دیگران است. که اساساً یکی از دلائلی که ما روایات شاذ را کنار گذاشتیم موافقت آنها با روایات عامه بود. شاید مراد ایشان از عدم وجود، عدم اعتبار آنها بوده باشد. به هر حال ایشان می گوید: ما در مصادر خاصه دو مطلب و دو توجیه پیدا کردیم. ما عرض می کنیم که نه اینگونه نیست که تنها دو توجیه باشد زیرا مرحوم حر عاملی در این باب مفصل‌بیان کردند، مرحوم نباتی بیاضی مفصل بحث کردند، پس اختصاص به این دو ندارد. بعد می فرماید: ما حرف ایندو عالم بزرگ را مناقشه می کنیم و در ابتداء می گوید: مرحوم مجلسی خودش اعتراف دارد که هر دو وجهی را که بیان کردند تاویل است و تاویل نیز دائماً خلاف ظاهر است. فلا یصار الیه؛ مگر اینکه ضرورت اقتضا کند و صرف امکان این مسؤول کفایت نمی کند که ما سراغ این وجه برویم مگر اینکه ناچار باشیم که آنگاه از ظاهر رفع ید می کنیم و تاویل می کنیم. ولی آیا ما به حدی رسیده ایم که روایاتی که می گوید بعد از حضرت ولاتی هستند را توجیه کنیم؟ فالوجه الاول که گفته اند مراد معصومین اند تا بتوانند از این طریق تعارض را بین روایات اولیاء و روایات رجعت رفع کنند، ایشان می گوید این حرف مورد اشکال ماست.

کلام مرحوم مجلسی کلام بدی نیست زیرا این سنخ روایات موافق عامه و مخالف مشهور است که اگر توانستیم توجیه می کنیم.

مرحوم صدر سپس می گوید: می گویند بر کلام علامه دو وجه و اشکال وارد است:

اشکال اول: در روایات اولیاء نص وجود دارد بر اینکه این اولیاء از فرزندان امام زمانند پس نمی توانیم روایت اولیاء را بر رجعت معصومین حمل کنیم زیرا معصومین که از اولاد امام زمان ع

نیستند بلکه آباء امام زمان ع هستند. پس این توجیه مرحوم مجلسی که حمل بر رجعت باشد فرمایش درستی نیست. ایشان بعد از استناد به روایت ذیل می گوید:

روایت مرحوم طوسی که حضرت رسول ص در شب رحلت به حضرت علی وصیت کردند که یا علی إنه سیکون بعدی اثنا عشر إماما و من بعدهم اثنا عشر مهديا... فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه أول المقربين؛ به استناد این روایت توجیه مرحوم مجلسی قابل قبول نیست چون در این روایت دارد که اولیاء از اولاد مهدی ع هستند.

جواب از اشکال:

ما به ایشان عرض می کنیم که «ان عدد من الروایات» که شما گفتید آیا واقعاً عدداً من الروایات هستند؟ یا اینکه تنها همین روایت است با یک روایت دیگر؟ علاوه بر این، این روایت مشکل سندی داشت و ما بحث کردیم و گفتیم که در سندش علی بن سنان موصلی است که عامی است و چیزی در کتب ما نیامده راجع به او نیامده و این شخص مجھول است. و نیز در سندش جعفر بن احمد مصری است که مهمل است. پس این روایت مشکل سندی دارد. حال چطور شما بیان مرحوم مجلسی را کنار گذاشته و می گوئید نمی توان حمل بر معصومین کرد چون روایات کثیره داریم که آن اولیاء، فرزندان حضرت مهدی اند.

یک روایت دیگر هم بود که آن هم مفادش همین بود که: احد عشر مهديا من ولد الحسين ع که اگر این باشد دیگر مشکل حل است چون با معصومین مطابقت خواهد داشت.

تحقیق کنید و ببینید آیا روایت دیگری هم هست یا خیر؟

پس اشکال ما بر ایشان اینست که عدداً من الروایات نیست بلکه قدر متیقن یک روایت است که آنهم مشکل سندی دارد.

اشکال دوم:

اشکال دومی که ایشان به وجه اول مرحوم مجلسی دارند اینست که ما دلیل کافی نداریم بر عودت و رجعت همه ائمه ع، لا بشكل العکسی و لا مشوش؛ عکسی یعنی اینکه ابتدا امام عسکری ع

و بعد از ایشان امام هادی ع و بعد از امام هادی ع ائمه دیگر به ترتیب رجعت کنند. و مشوش یعنی اینکه مثلاً ابتدا امام حسین ع، بعد امام علی ع، بعد امام باقر ع و ... رجعت کنند و ما آنچه که نص بر آن داریم رجعت علی ع و امام حسین ع است. پس توجیه ایشان مبتلا به اشکال دوم شد.

جواب از اشکال:

عرض می کنیم با تمام احترامی که برای علماء مخصوصاً بزرگانی که در عرصهٔ مهدویت خدمت کردند و خدمت می کنند داریم می گوئیم ما در این زمینه دلیل داریم. در کتاب الشیعه و الرجعة مرحوم والد ما در ص ۳۴۰ که چاپ آخر آن ۱۳۹۵ بوده و چاپ اول ۱۳۷۵ هجری بوده است. ایشان در جلد دوم این کتاب حدیث مفضل را آورده که می گوید: شکوی الصدیقة فاطمة فی الرجعة الی ابیها شکوی امیر المؤمنین ع فی الرجعة الی رسول الله ص شکوی الحسن بن علی ع فی الرجعة شکوی الحسین بن علی فی الرجعة شکوی بقیة الائمه فی الرجعة، قال الصادق ع ثم یقوم جدی علی بن الحسین ع والی ابی الباقر ع فیشکوان الی جدهما ما فعل بهما ثم اقوم؛ یعنی رجعت امام صادق ع فاشکوا الی جدی رسول الله ما فعل المنصور بنا ثم یقوم ابی موسی ع ۱ ثم یقوم ابی موسی فیشکوا الی جده ثم یقوم علی بن موسی ع فیشکوا الی جده ما فعل به المامون ثم یقوم محمد بن علی ع فیشکوا الی جده ما فعل به المتوكل ثم یقوم علی بن محمد فیشکوا الی رسول الله ص ما فعل به المتوكل ثم یقوم حسن بن علی ع فیشکوا الی جده رسول الله ص. پس اینکه شما می فرماید ما دلیل کافی نداریم این هم دلیل کافی، مگر اینکه بگوئید مراد از دلیل کافی، دلیل محکم است که باز هم روایت مفضل دلیل معتبری نیز هست. آیا به نظر شما دلیلی که شما آوردید از این دلیل محکمتر است؟ اما اگر در سند این روایت اشکال دارید و بگویید که این روایت ضعیف است ما می گوییم اگر این دلیل ضعیف است دلیل شما نیز ضعیف است. پس توجیه مرحوم مجلسی توجیه بدی نیست و ردیه شما جای بحث و مناقشه دارد.

۱) عجیب است طبق این روایت پیامبر اکرم ص با تمام ائمه معصوم ع هستند.

و اذا لم يثبت رجوع الائمه الاثني عشر كيف يمكن حمل هذه الاخبار عليه؛ اگر رجوع ائمه دوازده گانه ثابت نیست پس ما چطور روایات اولیاء بعد از حضرت را حمل بر معصومین کنیم؟ ما می گوییم رجوع ائمه دوازده گانه ثابت است. پس توجیه اول مرحوم مجلسی با مناقشات شما رد نشد.

توجیه دوم مرحوم مجلسی:

اما الوجه الثاني الاعتراف بوجود الائمه المعصومين والولیاء الصالحین فی مجتمع ما بعد المهدی متعاصرين؛ يعني مراد از بعدیت، بعدیت زمانی نیست. يعني اینها معاصر امام زمان اند و همانند استاندار و فرماندار هر کدامشان مسئولیت بخشی از امور را دارند. و راس حاکمیت و مسئولیت اساسی با معصومین و بعد از ایشان با معصومین دیگر است. فسيکونون هدأة عاملین فی العالم من الدرجة الثانية؛ صالحین هستند ولی زیر نظر و حاکمیت امام معصومند. این بیان دوم مجلسی ولی ایشان باز هم این وجه را نمی پذیرد.

اشکال بر توجیه دوم علامه:

و اوضح ما یرد علی هذا الوجه؛ اولین اشكال واضحی که بر این وجه وارد است اینست که این اولیاء حکم را به دست می گیرند نه به عنوان درجه دوم بلکه به عنوان اینکه در راس حاکمیت هستند یعنی، اینها حاکم هستند نه ائمه معصومین ع. زیرا وقتی که صریح روایت دارد که امام قبل از رحلتشان حکومت را به فرزندش تحويل می دهد معنایش اینست که این فرزند در راس حکومت است نه اینکه در ظل حاکمیت معصوم دیگر باشد. پس توجیه دوم مرحوم مجلسی با روایات نمی سازد و چنین حرفي یک تاویل باطل است.

پاسخ ما:

استناد ایشان در مقام رد توجیه دوم مرحوم مجلسی به همان روایت وصیت پیامبر ص در شب رحلت به امیر المؤمنین ع است. ایشان در اینجا اصلاً بحث سندي نکرده اند و ارسله ارسال المسلمات بله ایشان به یک روایت دیگر نیز تمسک می کنند که آنرا قبلًا مفصل بحث کردیم.

روایت این است:

والله لیملکن منا اهل البيت ع رجل بعد موته ثلث مئه سنه یزداد تسعه؛ راوی می پرسد: متی یکون ذلك حضرت فرمودند: بعد القائم ع پرسیدیم: خود ایشان چقدر می مانند؟ فرمودند: تسعه عشر سنه ثم يخرج المنتصر؛ ایشان به این روایت استناد می کنند که بعد از امام زمان ع حکومت در دست اولیاء است نه اینکه اولیاء زیر نظر حاکمیت معصوم باشند.

جواب از اشکال:

جواب ایشان واضح است، آیا شما این روایت دوم را از حیث سند قبول دارید یا خیر؟ اگر مبنای شما اینست که زیاد به سند گیر نمی دهید، روایات رجعت ائمه ع هم روایت است، پس مشکل باقی است. و اگر به روایات ما اشکال سندی وارد می کنید این روایت شما هم مشکل سندی دارد در حالی که ما سند این روایت را تصحیح کردیم و گفتیم مشکلی ندارد. شما اگر استنادتان به این روایت است پس ادامه روایت را هم بینید زیرا در همین روایت بیان شده که آن شخص معصوم یا امام حسین ع است یا امیر المؤمنین ع. پس اشکال دوم شما بر مرحوم مجلسی نیز مورد اشکال است.

بررسی استدلال به ادعیه:

ایشان استناد کردند به آن ادعیه، اللهم و صل على ولاة عهده، شما قبل و بعد روایت را بیاورید بینیم این دعا از کیست؟ و در مورد کیست؟ بله منظور امام زمان ع است ولی امام رضا ع راجع به ائمه و اولاد آنها در هر عصر دعا می کنند. (و ما در پاورقی و ذیل روایت اشاره کردیم) می گوید این مربوط به امام هر عصر است. اگر این دعا اختصاص به حضرت مهدی ع داشته باشد کما اینکه در برخی متون ای اختصاص بیان شده است یا اینکه به عبارت خاصی همانند تعبیر مهدی در آن بود که به وضوح دلالت دارد بر اینکه این دعا در مورد خود امام زمان ع است ما می پذیرفتیم و عبارت، و صل على ولاه عهده والائمه من بعده، ممکن بود نقضی بر علامه باشد کما اینکه در دعای

دوم ایشان اینگونه مدعی هستند (البته به شرط صحت و اعتبار سند). به هر حال اشکال ایشان بر

تجوییه دوم علامه خیلی وارد نیست. ایشان در ادامه می فرماید:

یحتوی کلام مجلسی فی الوجه الثانی علی استدلال الضمنی علی الرجعة مع جوابه؛ خود ایشان اشکال کرده و جواب می دهند که، اذا ثبت فی الفکر الاسلامی ان الارض لا تخلو عن حجة حتى لو كان اثنا کن الارض بعد الامام ستخلوا من حجة ما لم نقل بالرجعة ليرجع المقصومون ليكونوا هم الحجج تطبيقا لهذه القاعدة؛ برای اینکه این اعتقاد متزلزل نشود باید بگوئیم اینها ائمه هستند. او می گوید: خود مرحوم مجلسی جواب داده اند و ما بی نیاز از جواب به این اشکال هستیم زیرا اعتقاد داریم که بعد از حضرت ولات امری هستند و از طرفی اعتقاد داریم که زمین از حجت خالی نیست لذا می توانیم رجعت مقصومین را هم قبول نکنیم. انا لا نحتاج الى القول بالرجعة كتطبيق تلك القاعدة؛ ما روایت را درست کرده و می گوئیم زمین از حجت خالی نیست بدون اینکه نیاز داشته باشیم با رجعت آنرا تجوییه کنیم. بل ان حکم الاولیاء الصالحین تطبيقا لها؛ او می گوید: اولیاء صالح همان اشخاص بعد از حضرت هستند. شما گفتید عقیده ما بر این است که زمین از حجت خالی نیست؟! لان اوصیاء الانبیاء و اوصیاء الائمه حجج الله ايضا فالارض تكون مشغولة بهم بصفتهم اوصیاء الائمه ع. این حرف بدی نیست که بگوئیم که اولیاء حجت خدا هستند ولی اگر ما حجت را به معنای خاص یعنی مقصوم بگیریم چگونه شما این مطلب را که این اولیاء بعد از حضرت مقصومین هستند اثبات می کنید؟ و اصولا این مطلب با اعتقادات ما نمی سازد زیرا ما در اسلام ۱۴ مقصوم داریم و بس^۱ و این جزء ضروریات مذهب ماست. شما می فرمایید بعد از امام زمان ع اولیاء هستند، آیا اینها مقصومند یا خیر؟ اگر مقصوم باشند که در اینصورت تعداد مقصومین بیش از چهارده تا خواهد بود و اگر

البته نسبت به زینب کبری مرحوم ماقنی جمله ای دارد که ولو قلتني بعضتها لم يكن لأحدٍ أن ينكر ان كان عارفاً بأحوالها في الطف و ما بعده (تنقیح المقال، ج ۳، ص ۷۹، چاپ قدیم). بالآخره آنچه که مشهور است عصمت حضرت فاطمه س است. و به فرمایش مرحوم خوئی انها (یعنی حضرت زهرا س) مقصومة بضرورة مذهبنا. ولو على لما وجد لها كفو لأنها سيدة نساء العالمين على ما نطقت به الروايات من الفريقين (معجم رجال الحديث، ج ۲۳، ص ۱۹۸).

معصوم نباشد یعود الاشکال که زمین از حجت خالی می‌ماند. به هر حال بحث مفصل است و اگر فرستاد شد در سال آینده بحث را دنبال خواهیم کرد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد، بسم الله الرحمن الرحيم، اللهم كن لوليک الحجۃ ابن الحسن صلواتک
علیه و علی آبائه فی هذه الساعة و فی كل ساعة ولیا و حافظا و قاعدا و ناصرا و دلیلا و عینا حتی تسکنه
ارضک طوعا و تمنعه فيها طویلا.